



McGill University Libraries



3 102 472 880 I



~~ML5b~~

~~N9749~~

McGill  
University  
Libraries

Islamic Studies Library

29280

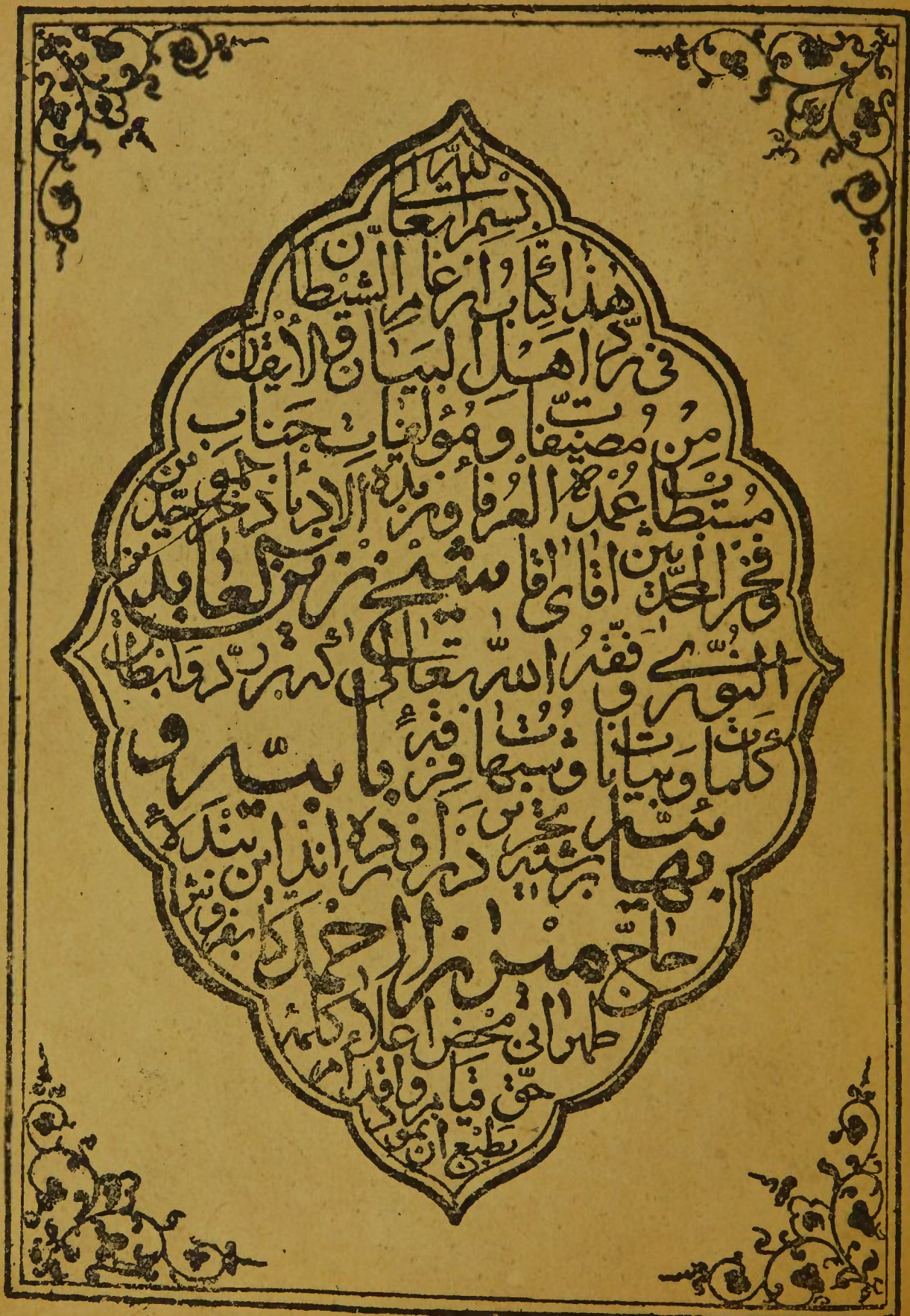


Iqḥām al-Shayṭān

Zayn al-ʿĀbidīn Nūr

M156  
N9749

۲۲۵  
31-10-79



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 هَذَا كِتَابٌ فِي رَغَا الشَّيْطَانِ  
 فِي رَأَاهُ لِمَا لَبَسَ قَلْبُكَ  
 مِنْ مَصْنُوعَاتِ وَمُؤَلَّفَاتِ جَنَابِ  
 مُسْتَبَاطِ عَدَدِ الْمَرْفُوعَةِ الْإِدْبَارِ الْخَوِصِ  
 فِي فَحْرِ الْحِكْمِ أَفَافِي الْمَشْرِقِ مِنْ مَرْكَزِ عَابِدِ  
 النُّورِ وَقَدْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَثِيرِ رَدِّ وَابْتِطَالِ  
 كَلِمَاتِ بَيِّنَاتٍ وَسَبْعِ أَفْرَاقِ بَابِ  
 بِهِيَ كَلِمَاتُ بَرِيَّةٍ وَأَفْرَاقُهَا أَنْدَابُ بِنْدَلِ  
 طَهْرَانِي مَحْضِ عِلْمِ كَلِمَاتِ  
 حَقِّ قِيَامِ وَأَفْرَاقِهَا  
 طَبَعُ أَنْ

نقیرظ انکرت حضرت مشطاب بن یس و ولد یس میخما و محمد  
 حاکم ایام المسلمین انما الله فی الارضین اقا حاج عبداللہ  
 یفوز فی جمع المسلمین بطول عمرها کتاب  
 جہدی جمع المسلمین بقایا بن  
 مشطاب من نور فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم  
 کتاب غام الشطان کہ از مؤلفات جناب مشطاب قدسی خطاب حامی حوزه مسلمین  
 ناصر شرعی سید المسلمین شیخ زین العابدین النوری دام الله تعالی توفیقہ الربا  
 است الحق واجد مراتب وقت و تحقیق و جامع بر این عقیدہ و نقلہ و شواہد قرآنیہ و  
 احادیث نبویہ و لویہ است لہذک من ہذک عن بقیہ و بچی مریح  
 عن بقیہ حجتی است بر ہالی بدع و ضلالت قومیت برای صاحبان عین معرفت  
 انشاء الله عامہ اخوان مسلمین و شیعیان حضرت الامام المنتظر خاتم الوصیین علیہ السلام  
 الله علیہ و علی اہلہ و عترتہ علیہم السلام قدر این مجاہدت را دانستہ و از  
 مراجعہ بندرجات این مجموعہ نفیہ کتب مراتب عقیدہ و مینمانند  
 و در نشر و ربط و ترویج این کتاب در تحصیل قرب و اجر و ثواب  
 مصنف در ساحت و درس حضرت امام عصر و سلطان دہر عجل الله تعالی  
 فرجہ شریک خوابد شد وقفہ الله و اخواننا المسلمین لنصرفہ  
 الدین المبین امین حضرتہ الاخیر الحاج شیخ  
 عبداللہ بن محمد بن نور اللہ قلبہ

۳  
 نفری است که منتظا شدند از امر و الا حکما  
 المعقولات المنفوخاوی الفروع الاصولیة العلماء  
 المجتهدين حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا  
 محمد مجتهد بهبهانی قدس سره العالی باری  
 کتاب منتظاب صرفی و صرفی

بسم الرحمن الرحیم

کتاب منتظاب غام الشطان فی رد اهل البیان که از آثار افاضت طبع معارف  
 ربیت جاب منتظاب الاغ فی الله و الجاهدین سبیل الله و المعتصم بحمل  
 الله و المؤمنین لا یار اولیاء الله صاحب العلم و البین الثقیة  
 الامامی (الشیخ زین العابدین الحامی) احسن الله ثوابه و  
 اعلی مراتبه کتاب منتظاب برهانت لا یترب مثل است بر کلمات  
 ربانیة و شواهدی فرقانیة و دلائلی عقلیة تصدیقها الطباع المستفیضة و الاذوا  
 السلیمة فیها هدی للطالبین و تذکرة لاصحاب البین عتی  
 الله ان تطهر بما منه از جاس قلوب المرابین و بزهدیه کمال المؤمنین  
 افاض الله عز و جل علی من فضله بترک منابغ کتابة البین و  
 الاضطیاضة بسکوة الثوار بید المرسلین و اقیفاء اثار اهل البین  
 المعصومین صلوا الله علیهم اجمعین بر بردارن دینی که در صحیفه شریف  
 این مجرور غیر بعین بضاف نظر کرده و از حضرت حق جل عظمه درخواست کند که برکت برین  
 اسلام ایزد از بدیع تبدعین و سادسین طین و تیسرا البین محافز ایزد خیر بوق و بعین

(تکمیل کتاب)  
 در صحیفه شریف  
 ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 هَذَا كِتَابُنَا يَنْطَوُّ عَلَيْكُمْ مَا لَمْ يَكُنْ  
 الْمُسْتَمِعُ لَكُمْ لِيُطْلَقَ فِي بَرٍّ  
 أَمْ لَكُمْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه و سپاس بیرون از دهم و قیاس خداوندی را سزاوار است که برای معرفت و  
 شناسائی خود و انانرا آفریده و او را منظر اسما و صفات خود قرار داد و سایر  
 موجودات از علویات سفلیات برای او در بطین وجودش بنانند و در دنیان  
 و تناسی غیر محدود و بر افضل و اشرف نسبتا باعث ایجاد عالم حتی نوح و آدم را  
 کامل عقل کل با وی سبیل خاتم پیغمبران و مقتدای ایشان احمد محسن ابو القاسم  
 محمد صلی الله علیه و آله باد خصوصا او صیامی کرام ان عالی مقام که ائمه خلق و چراغ  
 است و شفاء قیامت از صلوات الله علیهم اجمعین ابد الابد اما  
 بعد از این بنده شرمند زین العابدین بن نصر الله نوری شاه حسینی  
 طالب راه من باب الاتفاق من باب الارادة و الاستیفاء چند جمله در  
 مجلس بعضی تشبیه به بابیه بهمانه داخل و مبادی کرات مسلکی با ایشان مایل  
 شده طرح کلام برای استحسان و خراج مافی الانبان ایشان نمودم دیدم هر یک



# سبب تالیف کتاب

۳

از مبلغین با اختلافات کثیره اظهار احکام و اعمال مسلکی و مذهبی خود مینمایند که  
چه تا ستم از ورودان مجالس بوده و ستم ولی فایده که بر آن مرتب شده و  
تکرار از آنست که جای این آن مجلس بخوبی علیه این بی بضاعت را برایشان  
احساس نمودند تا این قسم نمودم که از کتب ایشان کتابی که در اشاعت عیون  
و بیان حایث مسلک ایشان باشد بدست آورده ابطال آنرا بقدر فهم ناقص  
خود بنویسم و جهت این عزم و محرک بومی این معضود فقط اینست که علما اعلام و  
رؤساء دین اسلام کثره امثالهم اعلی قدر او اجل شان از این میباشند  
که قلم تابناک خودشان را که میداد العلماء اخصل من جملة الشهداء  
است بخون ناپاک ابطال و عادی مطمین معاینه دین که فرخنده نام این  
بیالایند از آنجا نیکه حق متعال میفرماید که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم  
سبلنا والله مع المحسنین منیت خالص و عزم اکید این سبده که در معنی  
مجااهده فی سبیل الله است نتیجه اش این شد که شخص بزرگی کتاب موسوم بکتاب  
الایمان فی اظهار نقطه البیان را نزد من فرستاد که حاج شیخ عبدالرحیم نام  
ردی بران نوشته است علی الجملة ان شخص بزرگ که کتاب را برای این سبده فرستاد  
کائنات این بود که قائل در دسترسند و اقوال قائل تکثیر است بهر تقدیر توافق خداوند  
لم یزل لایزال و تو جهات کامله حضرت حجت عصر عجل الله فرجه و سهل محرجه  
مطالب قائل پیام و نشان را ببارت قال الفائل و جواب بلفظ افوک  
بمرض قارئین کرام میرسانم و جزانی جز رسیدن مطالع کنند به شاه راه پدیده  
متوقع نیستیم و چون از مندرجات این کتاب الایمان که فی الحقیقه مصداق برعکس  
نهند نام زنگی کافور جز بوسی کهنه و الحاد و الحاح و عناد حسیری مسموم نیست

# مقدمه در مکائد و حیل بائیه

و مقصود نویسند و را که بتوهمات مندرجه در کتاب شیطان صفت ترویج این کفر است  
و استه در مقام ابطال و رد دکلماتش برآمده که ان شاء الله خلاف مقصود عمل آید لهذا  
نام این کتاب را غلام شیطان فی ذوالالبیان نهادم و فصل باب مخصوص  
برای این قرار نهادم فقط جواب مقالات و رازات کتاب الی آخره باندازه استعداد  
مالایق خود داده ام و ما نؤی فی الا بالله العلی العظیم و قبل از شروع در مقصود  
محضر اکابر و التفات طالبین حق مکائد و مسايس و حیل و مسايس این عبادت  
که باعث جلب قلوب عوام الناس جذب خاطر متلبسین باین لباس شده و بنام  
**ایضا و بصره** بدان آید که الله تعالی که نفوس  
بشری نظریه ستمویه که جالب شتیات نفس است قوه غضبیه که مانع تمام منافع  
و منافیات بود و هووس است از طرف طالب راحت و آزادی رفعت مقام هر کس  
بهر درجه که باشد خضوع و خضوع دیگران برای خود دست میدارد و آنچه اسباب  
کلیف و ابتلاء و تقیید و زیر دستی و تعبد است مضبوط کرده و میگرداند و این  
امر طبیعی را که این جماعت ملتفت شده اند همین مناسبت جعل مسلک را بطور مجزیه  
اند که باطنیه غالب مردم حسن این مسلک که موافق اقتضاء جبلت آنها است  
بزودی تلقی و باور میکنند و از همین ملاحظه اشخاص و از زمان امکانه رادر کیفیت  
و عوت و تسلیع بیک نحو و کینت معمول میدارند مثلا عادی اهیته رؤساء  
خودشان را در و پا و فرنگستان برفع حجاب و آزادی مطلق لوح صادر میکنند  
و الواح برای مردم میخوانند ولی در اذر با بجان بهیچوجه ترک حجاب را تجویز  
نمکنند و حکم با حجاب امر بواسطه خضوع برای هر کس و نزمی کلام مراعات  
ادب اول و طیفه قرار میدهند و چون بعنوان یافت طلب یا است دارند

# مقدمه مکانه و حیل بابیه

ه

همدردم را بی تکلیف نمیکند ولی بهولت و تخلف تکالیف مسلکی خودشان را  
محبوب القلوب راحت طلبان مینمایند و از طرفی جهال و عوام را به تفتید  
و ذکر مشالب و معایب بعضی منبتیس بلباس علماء فریب میدهند و زقیان  
ناهنجار ایشان را دلیل بطلان دین و آئین قرار میدهند و شخص عامی جاہل ملقبت  
که بدی اشخاص بطی بطلان بدی اساس ندارد و فوق و نزو و سرکشی در جمیع متخلین  
با دیان بوده و هست و مع ذلک دلیل بطلان قرار داده میشود و عجب تر آنکه  
از طرف دیگر بعضی علماء ربانی و بزرگان روحانی از ظایفه حقه را که دامانشان را بشود  
طوت بلوت مشالب و معایب نزد منتسب بطریقه خود مینمایند و از خودشان برآ  
بزرگ کردن اعتبار مسلک مهملشان در انظار جلوه میدهند و از این که توافق صورتی  
ایشان ندارد با رتباط معنوی قابل میشوند و ترک دخول صورتی را معطل بضرورت  
و مقتضی برای الضر و ذات بتبیح المحل و ذات مینمایند و غافلند از آنکه  
تجدید و مداحی از علما خودشان که خود را فدای این مسلک نموده اند منافی با این  
عذرخواهی ایشانست زیرا که اگر ترک دخول صورت بضرورت لازم باشد کسیکه  
فداکاری نموده اند چه امراعات این امر لازم را نکرده اند و اگر لازم نباشد  
و فداکاری لازم باشد پس این علما که صورت دخول در زمره ایشان مینند چو  
داخل میشوند و خود را فدای ترویج مسلک میکنند علی الجملة هر گاه طرف سخن  
عوام و جهال شوند و یک جلد مطالب حاضر کرده برای فریفتن عوام اظهار میکنند  
که بیچاره جاہل و عوام خیر قبول و تصدیق مناصب ندارد و هر گاه با اہل علم  
طرف سخن شوند چند حدیث مقطع کرده و محرف کرده که از کتب علما کلمتین  
برداشته اند و آنها را تقطیع و تحریف نموده از برای او میخوانند و

# معد در مکاید و حیل بابیه

و این شخص ستمگر چه اهل علم است لکن حافظ و حاوی تمام احادیث است  
 که بدانند و بگویند که این حدیث محرف است یا اینکه ابتداء و انتها مقطوع است  
 و باین سبب تخیر در جواب میماند و جلساء مجلس تخیر او را حمل بر مغلوبیت یا قبول  
 مینمایند و این امر را دلیل حمایت مذمت مسک خود فرض میکنند و قی که این  
 سیاره اهل علم بنزل میآید و مراجع بحجاب میکند میبینند این شخص بابی یا بابیان  
 باینک فردستی و چابکی عجیب و غریبی اول و آخر حدیث را برسم زده و بعضی عبارات  
 را تصحیف و تحریف نموده که مبهوت میماند ولی نمیتوانند چنان مجلسی که در اینجا  
 طرف بوده نمایند فراموش کند که بیان تدلیلات الشخص را بنماید

**و اینها** از مکاید و حیل این جماعت این است که از برای روسا خود محجرات  
 باهرات یا ده از حد تعداد قابل و ملتر تم و مدعی رویت در نزد جهال عوام  
 میشوند و ایشانرا بد اشتن معجزه اغوا میکنند و فریب میدهند ولی در نزد مطلقین  
 از حقیقت مذمت مسک ایشان منکر اعجاز و معجزه تمام استنباط اولیا میشوند و  
 معجزات باهرات ایشانرا بتاویلات ریکه حمل مینمایند و ذکر تاویلات در معجزات  
 هر یک از اینها محتاج بوسعت وقت است و بعداوه بار از سرعت و تجمل  
 بیان بازمدار و گنذ صرف نظر از آن نموده شروع بمقصود مینمایم پس عرض میکنم

فَاَلْقَانِلُ نَسِمْ وَ تَبَا الْعَلِي الْأَعْلَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا  
 لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 عَلَى نَبِيِّهِ وَ حُجَّهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ أَجْمَعِينَ سُبْحَانَ عَلِيِّ خَلِيفَتِهِ فِي  
 أَرْضِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ مَظْهَرِ الْإِيمَانِ وَ سِدِّ الْأَنْسِ وَ الْجَانِ وَ  
 عَلَى آدِلَائِهِ وَ أَمَنَائِهِ فِي بِلَادِهِ هَذَا كَمَا بِنَا نَطِيقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ وَ بِنَسِمْ

تجمل

# انحصار بر کتاب الایمان

الى صراط مستقيم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر فان الله غني عن  
 العالمين وسميته كتاب الایمان في اظهار بقظة البيان بذكر الاحاديث  
 التي وردت في الكتب المعتمدة من الروايات الموثقة ومن الله التوفيق  
 وعليه التكلان في كل حين وان **اقول** باسئلكم طيبة مباركة بسم  
 الله اشارة بذات وجميع صفات جلاله وجلاليته حضرت رب العزة وعلما  
 در ابتدا بر بسم الله الرحمن الرحيم مراعات فرمائید که در این کتاب لازم است  
 کمال امری را که بسم الله به باشد و اینست که در روایات معتبره و  
 از طرق عامه و خاصه میسر و با اتفاق تمام مسلمین بهترین اسما اسم جلاله است  
 که در هر یک از حروف آن چندین فایده و خواص موجود است دلیل عدول از  
 آن کلمه طیبه و علت تفسیر دایره دیدن مسترزه مسلمین بر عناد و بجاج یا اظهار  
 مقابلت و نقطه مقابل قرار دادن خود با حضرت ختمی مرتبت چیرگی بنظر این حقیر  
 نیاید خوبست که هر گاه وجه و جهی از برای این عدول تفسیر باشد کسانیکه امروز  
 تبعیت ملک صاحب کتاب را دارند اعلان کنند که مطلع شوم اما اینکه حمد  
 فقط بر بدایت تقدیم نمود با اینکه دلیل بر ضلالت است و وقت بعد الحمد من حیث لا  
 یشرع میباشد از بی التفاتی و بی مبالا نیست و جدا **لذالذ علی الضلالة**  
 آنکه هر گاه بدایت یافته بود نسبت به در صلوة و در و بر انبیاء حضرت خاتم الانبیا  
 شارع شریعت اسلام را که این قابل حمد را بان محل میداند و خود را میخواند و اشرفیت  
 و فضیلت آنحضرت را بدلیل خامیست که قابل شبهه انگار نیست در و بدینرا و لایق  
 مقام آن بزرگوار تخصیص کیفیت و آنحضرت را در کیف استیفا قرار میداد دلیل بر  
 ضلالت از قابل بالاتر از این کیفیت نیست در و در برای شخص عارف منصف محتاج

در ابتدا بر بسم الله الرحمن الرحيم مراعات فرمائید که در این کتاب لازم است کمال امری را که بسم الله به باشد و اینست که در روایات معتبره و از طرق عامه و خاصه میسر و با اتفاق تمام مسلمین بهترین اسما اسم جلاله است که در هر یک از حروف آن چندین فایده و خواص موجود است دلیل عدول از آن کلمه طیبه و علت تفسیر دایره دیدن مسترزه مسلمین بر عناد و بجاج یا اظهار مقابلت و نقطه مقابل قرار دادن خود با حضرت ختمی مرتبت چیرگی بنظر این حقیر نیاید خوبست که هر گاه وجه و جهی از برای این عدول تفسیر باشد کسانیکه امروز تبعیت ملک صاحب کتاب را دارند اعلان کنند که مطلع شوم اما اینکه حمد فقط بر بدایت تقدیم نمود با اینکه دلیل بر ضلالت است و وقت بعد الحمد من حیث لا یشرع میباشد از بی التفاتی و بی مبالا نیست و جدا لذالذ علی الضلالة آنکه هر گاه بدایت یافته بود نسبت به در صلوة و در و بر انبیاء حضرت خاتم الانبیا شارع شریعت اسلام را که این قابل حمد را بان محل میداند و خود را میخواند و اشرفیت و فضیلت آنحضرت را بدلیل خامیست که قابل شبهه انگار نیست در و بدینرا و لایق مقام آن بزرگوار تخصیص کیفیت و آنحضرت را در کیف استیفا قرار میداد دلیل بر ضلالت از قابل بالاتر از این کیفیت نیست در و در برای شخص عارف منصف محتاج

# فهرست نسخه در کتاب الايمان است

اليه نبت على اجد غيري را که خدای متعال در حقش میفرماید ان الله وملائكته  
يُصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما  
و این رحمت مکرمت را اختصاص با حضرت مبدد در دفع سایر انبیاء قرار دادن  
عین صلاتت گمراهی است تا اینکه میزید و علی خلیفته مظهر الايمان الخ  
چون اشاره برین مذمت او در اثبات این صفات بر عهده قائل است ما نیز این کلام  
را گفته و میگوئیم ولی معصوم و امام المومنین است علیه السلام که منظر ایمان امام  
انسان جان با اولادش که وارث علم و مقام اویند تا اینکه نوبت بحجت عصر غایت  
که فرزند بلا فضل امام حسن عسکری علیه السلام است و ظهورش علانیه خاصه دارد  
و ما غیر امیر مومنان که میفرماید انا نطقه سحکت باء بسم الله الرحمن الرحيم  
نقطه مذشته و میندایم پس اثبات این اوصاف از برای معصوم شخص قائل محتاج باثبات  
و ذکر اوله شیهه است این کتاب که میگوید بحق نطق میکند بحقیق حق باطل از امر  
و واضح مینمایم انشاء الله تعالی و مشر و خامنوسیم که بیان بیان کسب از بنان چه شخص  
بیرون آید و نظریه چیست و در جواب استدلالات با حادیت صحت و سقم و نقص  
تحریف سوء تعبیه که از این قائل ناقابل صادر شده اعلام مینمایم قال الفائل  
و این کتاب بیان امرت و هشتم بیک مقدمه و چند فصل و خاتمه مفصله  
در سخن تعقیب این مجاهده در آئین فصل اول در اینکه اظهار مجاهده بر یکا  
مبتسح است و بر خدا و نذروف ابطال ان اجبت و کما تیکه در نوریه و انجیل  
در حلوزات بعد وارد است فصل حرامی در بیان اینکه احادیث مختلف  
میباشند و اغلب انبیاء اظهار خاتم النبیین نموده اند فصل سیم  
در اظهار مجوه حضرت نطق اولی در اینکه اغلب از مننه و ایام علمای ظاهر

و بیان تعقیب این

# فهرست آنچه در کتاب الایمان است

مانع هدایت مردم بودند و عداوت سینمردند فصل چهارم در بیان  
 خطب آیاتیکه از سما فطرت نازل شده و چه بلا بیا که بنویسند و مصدقین  
 دارد و آوردند با وجود این بچه شوق ایمان میآوردند و از کاسر ایقان  
 شربت شهادت می نوشیدند فصل پنجم در آنکه معجزه بر جمیع ماعلی  
 الارض عموماً و بر مسلمین و طایفه شیعه خصوصاً معجزه بوده و میباشد فصل  
 ششم در احادیثی که در کتب معتبره بوده و با این ظنور تطابق داشته و حالات  
 مصدقین و خود آنحضرت را بیان فرموده اند و آن منقسم بحکم و منم میباشد  
 و شمر اول احادیثی که علامت ظنور را بدون اخلاق و تاویل بیان فرموده و دارد  
 و شمر دوم احادیثی که اشعار بذلت و معهوریت ظاهری آنحضرت و مصدقین  
 و شمر سوم احادیثی که اشارت بتغییر دادن احکام سابقه دارد و شمر  
 چهارم احادیثی که شعر بر اینست که توابع آن حضرت عجم است و اهل عجم  
 روی با او میکنند و در روی جمعی گشته میشود شمر پنجم آنکه علماء و ظاهراً  
 بر آنحضرت عداوت میورزند و شمر ششم احادیثیکه شعر بخوف آن  
 حضرت است از ظنور و در دیدن شک آنحضرت فصل هفتم در احادیث  
 توفیت و اخبار مجزین که تطابق با این ظنور دارد فصل هشتم آنکه  
 از آنحضرت بطنور رسیده فصل نهم در آنکه مقصود از قیامت قیام  
 قائم است و معنی قائم استین فصل دهم آنکه مقصود از سلطنت  
 قائم سلطنت باطنی و بعضی مطالب خوب خاتمه در بیان اساس  
 و مقاصد این طایفه و ایراد بعضی عبارات بزرگان این قوم مشهور در آی بر آوردن  
 ایامی میدارد که اغز همه چیز نادینت که در دنیا و آخرت اول از ان سوال

فهرست آنچه در کتاب الایمان است

# در معاد کتاب الایمان و ایمان

بشود کسی که دین نداشته باشد هیچ ندارد و با اتفاق جمیع ادیان عقل موافق  
عقل و نقل دین خدا یکجست و ممکن نیست که کسی ادعا نماید که من در این دین در حقیم  
در دین دیگر هر دو حق میباشیم حتی در مذہب نیز چنین است پس اول چیزی که  
بر انسان بالغ عاقل لازم است تصحیح دین و اعتقاد است و با اعتقاد جمیع ملل  
تفتیش و تفتیح دین از جمله واجبات و لوازم است و کسی که دین ندارد هیچ چیز  
ندارد حتی شخص بیدین فاسق بعضی بی دین فاسق مثل خودش اعتقاد و  
اعتقاد ندارد و اگر معنی داشته باشد شخص متدین بر جوع می نماید نه مثل خودش  
فاسق بیدینی او یان هم زیاد و مختلف میباشند و با اعتقاد صحیح ما  
زمره مسلمین دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح داده معتقد بان شدیم و  
سالها بود که با انتظار ظهور مهدی موعود منتظر و خوشدل بودیم و حدیث موافق  
ایه مبارکه رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا بِمَا كُنَّا بِنَبِيِّكَ إِذْ كُنَّا أَهْلًا بِكَ لَكُنَّا بِكَ بِكُوفَرٍ  
کس زبان خودش ندانی ظهور مهدی موعود رسیده و بعضی شنیدن این صدا  
شخص عاقل متدین که در فکر دین حق باشد در دلش خلیجان نیاید که آیا این خدا از جا  
حق بوده و این فی الواقع واقعیت داشته یا اینکه بهوای نفس ادعائی بزرده  
و خواسته جمعی را که در خود جمع نموده ریاستی نماید پس در این صورت تحقیق و تفتیش  
لازم است که از خود رفع شبهه نماید و کجاست رفع شبهه باید بر جوع بدلائل و  
بر این و معجزه این شخص نموده از روی بصیرت بفرماید که این مطلب راست  
بوده یا خیر اگر بخوابیم بروی آباء خود بکنیم انوقت در زمره اشخاصی  
می شویم که خداوند ذم ایشان فرموده و در حق ایشان است که اِنَّمَا وَجَدْنَا  
اِبَاءَنَا عَلٰى اٰمَةٍ وَاَنَا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُقَدِّمُونَ و اگر بخوابیم



# در مقدمه کتاب الایمان روان

پیروی علماء اسلام نمایم اولاً اینکه این مطلب جزء اصول دینت تعلیم  
نستوان نمود ما اینا اینکه جمعی از علماء بغرض اسلام را دیدم که تصدیق  
این امر نموده حتی بدرجه استنادی کرده که آنچه داشته اند از ملک و مال و  
عزت و جاه و ریاست همه را در سزای کار گذاشتند و بسیم زرد و محراب  
نبرد و سر و پیکر عشتنا نمودند در راه دوست همه را را بجان دادند  
با وجودی بیک کلمه تبری استخلاص برای ایشان حاصل میشد بکلمه  
بغیر رضای خدا نگویند با انواع مذلت و خواری و اذیت و گرفتاری اغلی  
در زیر غل و زنجیر دست اعدا غریبا و حیداجان شیرین خود را تسلیم فرمودند  
و لاَ خَسِبَنَّ الَّذِينَ فُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالُهُمْ أَجْبَاءٌ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ بَوَّزَ قَوْلُ و این علماء کم بس نبودند آنچه تحقیق پیوسته دانستند  
معلومست متجاوز از چهار صد نفر بوده اند غیر اتانی که خداوند عطفشان فرموده  
کسی حالشان مطلع نگردیده پس ای حبیب من باید اول تشکر و مدبر در اتم سالف  
نمانی که چرا از طغوزات قبل محروم و محجوب ماند چرا وقتی موسی ظاهر شد مردم ایمان  
نیاروندند با وجود آنچه در توریه مطور است در اغلب جاها با بدن ظهور بعد  
و عده فرموده معصوم چه بوده و چگونه شده است که پس از ظهور طلعت صبری  
هیو از شرف اطاعت انحضرت محجوب مانده حتی آن بزرگوار را با انواع عقوبت  
اذیت نموده که بالاخره بقول خودشان او را بدار زده کشتند و با وجود  
آنچه در انجیل است از وعده آمدن طلعت محمدی و انتظار سپیدین سبب  
چه بوده که نصاری از استعاد بشف دین بسین اسلام محروم مانده در ضلالت  
که ای بابقی ماندند ای برادر من طوری نباشد که تو هم مثل یهود و نصاری از

استقامت و شرف بشریت پای بس ممدی موعود که سالها در انتظارش بوده  
محبوب باندۀ مثل ایشان در وادی ضلالت و تپه غواصیت باندۀ ابدال و سبب  
نار محله باشی زیرا که راه بسیار باریک است و امر منحصر به هدایت و دخول بهشت است  
یا ضلالت و خلود در سینه ان است و شش ثالث ندارد و این مطلبی است که جمیع  
انبیاء و علماء و عقلاء باین معتقد میباشند و حضرت عیسی نیز در آیه نهم فصل  
اول نامه دوم... است یسینقیان فرموده که ایشان یعنی کسانی که خدا را منی  
شناسند و بفرستاده او اطاعت ننمایند از حضور خداوند و جلال و  
قدرتش بعضیها صلاک ابدی خواهند رسید انتی و صراط موعود همین است که  
ادق از شعر واحد از شمشیر است اگر گذشته و داخل بهشت میشود اگر گذشته  
مخلد در نار خواهد بود و این فتره و دخلی معاصی که متدینین بنمایند ندارد که  
امید عفو از درگاه خدا و شفاعت انبیا باشد ای برادر من بفرستاده و تعقل بنا که این  
خالسار که این مطلب امنوب و میگوید چه غرضی دارد آیا عکرا نیست که از تو نفعی  
نماید شد و یا کسب نام و شرفی نماید یا در جرات عالیۀ دنیویۀ او تقاضا کند یا حساب  
محراب بفرستد و یا پیش بزرگان دنیا کسب اعتباری نماید نه والله و حال آنکه  
بمه اینها بعکس است اظهار این مطلب اسباب مذلت و خواری بنامی بی اعتباری  
و پیش از دنیا و دولت موجب ذلت و گرفتاریست بخدا عرضی نیست مگر رضای  
خدا الا بزرگترین که جزاء و لا شکور انیکمف طالب دین حق از راه بیغرضی  
باین ساله و احادیثش نموده بنور هدایت ممدی شده عند الله ماجور  
باشم بمصدق آیه من آخینا نفننا کفکاتنا آخبا لنا من جمیعاً داخل شده  
چنانکه پیغمبر میفرماید که ای علی اگر تو کیفر را هدایت نمائی بهتر است از برای تو

# در مفه کتاب الایمان و ایمان

از آنکه مالک دنیا باشی پس ای برادر شتر مجاهده را بعمل آر و عفتت را که محل طنز  
 و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم کتابی و اشاراتی  
 مظاہر شیطانی پاک و منزله نماید سینه را که سر بر در و دو جلدوس محبت محو  
 از لیت لطیف و لطیف فرما و دل را از علایق آب و گل و از جمیع نقوش است  
 شیمی و صور باطله طلبیه طغیانه معترض گردان بختی که انا را حرب و بغض در عفت  
 نماید مبادا آن جنب تو را به سبیلی بی دلیل میلی دهد و یا آن بغض تو را از جهتی منع  
 نماید چنانکه می بینی اکثری باین دو وجه از وجه باقی و رفرف معانی باز ماند  
 و بی شبان در صحرا با و وادی ضلالت میان میچرخند و باید در کل احوال از دل  
 و جان تو کل سخن و لطیف متان نموده از خلق اعراض جوئی و از عالم ترا بقطع  
 شده بر تبار باب در پیوندی نفس خود را بر احدی ترجیح نداده افتخار و  
 استکبار را از لوج قلبت باب استغفار شوئی و بصبوی و صطبار دل بسته  
 صمت سکوت را از حرفهای نالایق مٹار خود سازی چه زبان تا حرف نروده  
 نارسیت افزوده و کثرت مقال اسباب اشتغال آنت نار ظاهرا جاد و اجام  
 را محرق سازد و نارلسان افزاده و افنده را بگذارد تا بش آن آتش بساعتی زایل شود  
 و مضرت این آتش سالها در دل بماند صاحب منقظین را غنیمت شمار و عفت  
 از تنگنای این نعمت انگار در اسحار باز کار مشغول شود و تمام میت اقدار در طلب  
 آن نگار کوشش غفلت را بنا بر حسب ذکر محبوب بسوزان از با سومی آنه چون ق  
 در گذر و از جانان جان در بیخ مدارد در رضای او بهر بلا صابر و شاکر باش  
 جان بی از بهر حق جاننت دهند نان دبی از بهر حق نانت دهند  
 در شکار پشه جان باز باش مسیحو خورشید جهان جان باز باش

# در مقدمه کتاب ایمان و قرآن

از شاست خلق از حق احسن از مجرب و بجاوت در کسی سنگر ز بر که حسن خا بر محمول  
 است ای مباحص که در عاقبت و نفس باز پسین بچو هر باز پسین نونق و خمر بقا  
 از تقایب با علی فوت شد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح  
 منقلب کافر شده لباس مسوا بپوشیم من قظر این پوشد مقصود از این  
 بیانات آن است که طالب مجاهد جز خدا را قنادند و غیر معبود را معبودم شد  
 و جمیع ادیان را مساوی دیدند هر فحشای مغرضانه که از ابل و دینا و هوی پرستان  
 شنیده کنار بگذارند و دامن مجاهد را با شرایط معروضه بگردانند و متوکلا علی الله  
 محض رضای خدا شرط مجاهد را بعلی آرند که خداوند میفرماید **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا**  
**فِيْنَا لَنُقَدِّمَهُمْ فِيْنَا اَنْتَهُمُ سُبُلَنَا اِنَّهُمْ لَمِنَ اَوْلِيَانَا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَحْسَنَ مِنْ الَّذِيْنَ**  
**رَاءَتْ اَعْيُنُهُمْ مِنَ الْعَالَمِ اِنَّ اِلَهَکُمْ لَهٗ وَ اَنَا اِلَهُکُمْ فَاتَّقُوا اِلَهَکُمْ اِنَّ اِلَهَکُمْ**  
**وَ اَنَا اِلَهُکُمْ فَاتَّقُوا اِلَهَکُمْ اِنَّ اِلَهَکُمْ لَهٗ وَ اَنَا اِلَهُکُمْ فَاتَّقُوا اِلَهَکُمْ**  
 بدایت کردیم ایشان کور را بر بدایت ترجیح داده دست داشتند فی الجمله تا  
 تفکر نماید در باره کسانی که اوایل امر حضرت نوح و موسی و عیسی نقطه فرقان ایمان او بر  
 از ترس مردم و بدنامی ظاهر بحسب ظاهر احدی اسم ایاز بر خود اظهار ننشودند  
 ایمان بان بزرگواران مستدوح بود که کسانی که خوف از عیب هم نداشتند باز این  
 مطلب را مستور میداشتند حتی حضرت ابوطالب مرد و اسم اسلام را بر خود نپسندید  
 و بنزد با وجودیکه قلبا بر استی را استگرانی پیغمبر اعتقاد داشت و در این ظهور جزئی  
 که خیلی جالب نظر وقت مردمان مضاف است اینست که در زمان قبل کسانی که بنسبت  
 اطاعت سینمودند اغلب مردمان است نادان انقوم بودند چنانکه در حق حضرت نوح

اینکه میگویی  
 جمیع ادیان را مساوی  
 دیده تا آخرت منزلت  
 با اینکه سابق گفته کردیم  
 خدا یکست و کائنات  
 کسی اعان کند که من این  
 دین و رفیقم درین دگر  
 دو معنی میباشد چنانکه  
 در بحث متذکران

# در مفهومی کتاب ایمان دان

ایست بر آن ناطق است و میگفتند چگونه بنوح ایمان بسیار دریم و حال آنکه ما ندانیم  
ما با و ایمان آوردند قالوا انؤمنن بك و اتبعك الا زدنا لونا و همین قسم  
است حال مثبت حال موسی حال عیسی خصوصاً در حق حواریون حضرت عیسی مسیحین  
میویسند که هنگامیکه حضرت تسبیح تعلیم دادن معجزه نمودن آغاز کرده و از دست  
اشخاص عوام را از خلق گردید که گویا کتب ناطقه اشس باشند و این دوازده نفر  
مذکور را که شاکر دان حواریون و نامیده شدند همیشه به همراه خود نگاه میداشتند  
که با اعمال و معجزات او شاهد باشند و همچنین در زمان پیغمبر عربی اغلب از فقره او و نام  
شوم بودند که بان حضرت گردیده بودند مثل امیر و عمار پسرش و اصحاب کثرت  
و غیره که وصف حال اغلب از کتب حدیث و اخبار معلوم میشود بخلاف این  
ظهور که مقصد فیش اغلب مردمان عالم و ایمان بوده اند حتی در اسناد عوام معروفست  
که اینقدر در درس خوانده نابابی شده و اولاد تا زمانیکه از پدر خیلی درس خوانند که  
بابی خواهند شد و چون آفتاب واضح و لایح است که اگر تقصیل و تفکر در احادیث  
و آرزو در این باب نمانی و از حرف مردمان جوهر است مفرض اعراض و اغماض  
نمانی نسبت به بزرگان ایمان هستی خواهی شد و وصیت الله دین را از دست خود دور  
دار که بخواص خودشان میفرمایند که پسر پسرید از کسانیکه در حق بیایند و نه  
طالب حق چنانکه خودت برای العین کسانی را می بینی که ابد در فکر دین و صحیح  
اعتقاد و این خود نمینند و غرق دنیا میانی شده هم خود را مصروف بجلب منافع  
دنیویه نموده ابد برای صنای خداکاری از ایشان صادر نشود تا همین حالت  
انچه جمع کردند با بارهای زرد و وبال از دنیا رفته در عذاب ابدی خالد و ابد الله  
بمانند و بمصدق آیه مبارکه کَلِمَاتٍ فِيهَا قُوَّةٌ سَلَّمَ خَرْنَهَا

# در مفاد کتاب ایمان و توحید

الریایکم بندیر قالوا بلی فذجاننا بندیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء  
 این آیتیم الا فی ضلال کبیر و قالوا لو کان شیء من السماء نازلنا فی اصحاب  
 التعبیر فاعترت قلوبنا بنهیه فتحننا لا اصحاب لتعبیر ای برادر من بخدا قسم  
 نه وقت کردم بحال تو و اشک از دیدیم جباری شد که چرا چنین غفلت دار  
 ز بکار صحیح عقاید خود نیستی مگر این دنیا می بینی چه قدر می آرد و چند وقت دیگر باقی  
 خواهد بود منتی بستی سال مایی سال از عمر تو باقی مانده باشد نظر کن بسی سال قبلت  
 بسین بچه زودی گذشته همین هفتم سی سال بعد هم غمخیز خواهد گذشت و از دنیا  
 باروی سیاه و نامه تباہ رفته که غیر از فکر دنیا در آن نیست با پروردگار خود دلایب  
 خواهی کرد **افلا** البته هر عاقلی که مراجعه باین معذمه نماید خوب میداند  
 که این مرد میخواهد احداث شک و تردید و شبهه در اذهان مردم نماید و تردید را در  
 خاطر آنها خلجان دهد که میباید از برای قبول ترهات و فزون فزون آنها بشوند  
 و ما برای اینکه تابع فرمایش امیر مؤمنان هستیم که مذمت میفرماید اتباع  
 کل ناعق را و دنبال روی صدای هر منادی را گاشتنارستی عقیده قرار میدهند  
 مسکونیم البته نباید مسلمانان که راسخ در عقاید و اسلامی باشند بشنیدن این  
 صدا و ندانند در خاطرش خلجان امری شود که حرکت برای فهمیدن صحت و سقم  
 آن نمایند و محبت این بنده در این دعوی موقوف بقدم معذمه مانی است  
**معذمه اولی** اینکه عقاید دینی که بر انسان است که در آنها اجتماع نماید  
 بر دو قسم است یکی از آن دو قسم امور ضروریه و واضحه میباشد که محتاج با قیام برهان  
 نباشد و متفق علیه عقول عظام باشد که هیچ عاقلی خلاف آنرا احتمال ندهد و احتمال  
 دهنده خلاف را تحلیله و تنفییه نمایند و در وضوح روشنائی روز است که کسی

روایتی از کتاب

# در معنی کتاب الایمان و ایمان

احتمال خلاف بنید به و محتمل خلاف را سفیه می شمارند مثلا بدیهی ضروری در نزد  
ارباب یانان بلکه غیر ایشان بهم مسلم است که بعثت نبی از برای دعوت مردم بسوی  
خدا و اصلاح امور دنیا و آخرت است و در این مطلب غیر ارباب یانان سبب  
شریکند ولی میگویند اگر خدائی باشد بعثت رسولی باشد برای این امر و این غرض است  
نه از برای دعوت مردم بظلم و فساد علی الحکله سیح عاقلی لوجاهل باشد ممکن نیست  
که معتقد باشد باینکه پیغمبر و امام ممکن است کسی را دعوت بعبودیت خدا و استقامت  
فحشاء و فساد و خرابی نظام عالم بنمایند قسم دوم آنست که نظری باشد و ضروری  
نباشد و بسبب نظری بودن محتاج برهان اقامه دلیل باشند و باختلاف در  
انظار اختلاف در عقیده حاصل می شود مثلا در بسیاری از مسائل متعلقه بعالم  
برزخ و قیامت که محل نظر و اختلاف عقیده است این سئله که انبیاء بعد از  
بنی اول باید به تنصیف اخبار پیغمبر سابق باشند و بیان علمای ائمه بنی بعد از بنی اول بر عقیده بنی  
سابق است که مطلق شدن انطباق مدعی نبوت بنی لاحق دلیل صدق او عا و  
شناسائی بنی لاحق شود و آنچه را که بنی سابق از معجزات و دلائل صدق خود داشت باید  
بنی لاحق داشته باشد که حصول هدایت از برای مردم جز باین طریق ممکن نیست از جمله مسائل  
عقائدیه از قسم اولست که ضرورت نیست بوجه عاقلی نمیتواند بگوید بغیر این ترتیب از برای  
هدایت کردن مردم راهی طریق نیست **مقدمه ثانیه** نبوت تنصیف اخبار  
بنی سابق ظهور بنی لاحق را یا باستماع از بنی سابق است یا بنقل توانگری و نقل بطریق اخبار  
چون بعینه قطع و یقین نیست در عقاید دینی البته اثر و ثمری نخواهد داشت **مقدمه**  
**ثالثه** همان طور که بنی سابق اخبار بطور بنی لاحق میکنند و خبر میدهند مردم بپسری  
نسبت بوحی خود که امام بعد از بنی است خبر میدهند و هر امام سابق اخبار میکنند

# در مقدمه کتاب الایمان و ایمان

ظهور امام بعد از خود را بعلامات و نشانه‌های معین مخصوص که معرفت اسباب شناسی  
او در میان است بطوریکه عرفا و عاقدان علامات معرفت صحیح موجب شناسایی  
بدون شک تردید شود و هرچند که اگر کسی آن علامات را به عین دل از اظهار شک و تردید  
نخواهد و را مفرض و معتقد می‌خواند یا از اصحاب سودا و سایر شیخانی  
بشار می‌آورد **مقدمه را** معجزه خارق عادت است که خدای  
متعال بدست انبیاء و پیغمبران خود که مدعی نبوت بر سبیل محمدی می‌شوند جاری  
می‌فرماید برای اثبات ادعای نبوت و صدق دعوی او و اجراء این معجزه بدست  
کاذب چون متبیح است چنانکه همین قائل فصلی در آن باب نوشته و کلمه اول  
آن که لفظ اظهار است غلط و بی‌مناسبت است لهذا باید تصدیق آورنده معجزه  
بشرط تحدی باشد و الا عجز و افحاح انبیا لازم می‌آید و بدون داشتن معجزه تصدیق  
بسیج مدعی نبوت یا انصاف را نمیتوان نمود زیرا که دلیل مثبت منحصر است باین  
معجزه و باید آورنده معجزه در آوردن مجتهد خود را محتاج با سبب نداند و اعلا  
اسبابی نماید و این معجزه گاه موهبتی است یعنی از جانب خدا معجزه یا معجزات معینه  
به پیغمبری داده می‌شود مانند تن آیات موسی و شفاء امراض و اجناس اموات صلی علیهم  
و گاهی بعلاوه موهبتی معجزات اقتضائی هم دارد که هر کس بر چیز از او بخواهد اجابت  
آنچه خواسته اند می‌نماید مانند حضرت خاتم الانبیا که موهبتی او قرآن معجزات  
اقتضائی او بجهت و شمار است **مقدمه خامسه** معجزه باقیه اختصاص  
بشخص خاتم الانبیا دارد زیرا که دعوت او الی یوم القیمه برپا است پس باید  
معجزه باقیه از او باشد که هر کس در هر عصر و دوره بتواند آن را دلیل اثبات  
و وجوب بعثت او قرار دهد و غیر از خاتم پیغمبران کسی نباید ادعا نماید معجزه باقیه



# در مقدمه کتاب الايمان و...

را چون این مقدمات دانستی بدانکه در بسیاری از مقامات نافع از برای جواب  
 مقالات این فائست در این مقام که ما اشاره کردیم باید از این مذاکره خاطر کسی خلجانی  
 امری نماید دلالت این مقدمات بر اینکه این مذاق قابل اعتنا بی هیچ وجه نبوده است  
 خوب اوضح میشود و ضمناً در بیانات بعد بخوبی مکتوف میشود که این مذاکره را هیچ کس نباید  
 محل اعتنا قرار دهد انشاء الله **توضیح و تشریح** البته این قابل اعتنا  
 او خواهد گفت اجابتهی ائمه بطور قائم علیه السلام محل شک و تردید نیست و میرزا  
 علی محمد که طومونود چون ممکن است که همان موعود و معصوم باشد پس باید در مقام فحش از این  
 برآمد چنانکه دیگران برآمدند و دیدند و فهمیدند جواب اینکه **حفظت شیئا و عانت**  
**عنتك اشياء** اخبار بطور دیدی اخبار بطلا مات که ملازمه نامه دارد با اجاب  
 بطور برای شناسائی مذیده آنکس که فرموده **طومونود** میکند فرموده **مفضل** امام حسن  
 عکسیت از بطن زرجس خاتون و ظهور در که چه کیفیت و در دو خواهد بود انطباق  
 علامات با این شخص که اولاد عانیات خاصه میناید و بعد خودش تکذیب دعوی  
 اول خود را با دعاء و حد و تیت میناید در نزد کدام عاقل غیر مغرض معلوم شده و این  
 زحمات را که این قائل بجا رده کشیده برای انطباق بجا در نزد عقلاء بقدر خودی  
 اثر و ثمر خواهد داشت و انشاء الله باز در مقامات جواب قابل توضیح و تشریح  
 این امر بخوبی بشیر و بهتر خواهد شد و **بعین** توضیح در جواب این قائل  
 که مینویسد سالها با انتظار عهدی موعود الی آخره میگردیم البته ما نظر با سیکه  
 فرمایش غیر و امام را قول خدا میدانیم **وَاللّٰهُ لَا يَخْلِفُ عَهْدًا** با کمال خودی  
 انتظار این بزرگوار را داریم و ما او را از روی نشانیها و علامت طور می شناسیم  
 که ابد اشک و تر و دید بعد از ملاقاتش نخواهیم داشت و اگر چه چنین

# در معاد کتاب الايمان و دين

باشد انتظار ما انتظار کشیدن برای مجبول مطلق خواهد بود که کار معنای هم نیست  
فضلا از عقدا بعد از ظهور آنحضرت از آنچه از بسکلی شریف و وضع ظهورش نشان  
داده اند طوری در ایشان است که محتاج بدین معجزات باهرات او نیستیم و مع ذلک  
معجزات آنحضرت زیاده از انحصاء و شمارش است ای بیچاره قائل که نمیتوانم  
این کلمات را بر غیر سفاقت حمل نمایم معنی و اتمه با خبرید بندگان که اشخاصی مدعی  
این مقام خواهند شد بر شماست که بعلا ماتی که چراغ راه هدایت شماست  
صاحب خود را بشناسید ما چگونه توانیم بکسی که هیچیک از علما استهای صاحب  
در او نیست او را صاحب خود بدانیم بل مانند این قائل کسی بگوید باید رجوع  
بر این معجزات این شخص نمود در حالی که خود میرزا علی محمد مدعی معجزی غیر  
از کتاب بیانش نبود و گفته است هر کس استدلال بغیر از کتاب بیان من نماید  
افراشته و محبت آنیکه این قائل که میگوید علماء بغرض اسلام را دیدیم تصدیق  
این امر نمودند الی قوله آنچه بحقیق پیوسته و اساس ایشان معلومت متجاوز از چهار  
صد نفر بودند و در پیش خود تصور میکنند که عقلا با این قائل خواهند گفت این  
چهار صد نفر علما بودند تو کجا بوده مقام علمیت و عالیت آنها بر تو از کجا  
معلوم شد اگر علما معاصرین آنها را بعالمیت مینا خندند چرا همراهی با آنها  
نکردند اگر از اشرار میدانستند بگفتن علماء بغرض اسلام که اشرار علما نخواهند  
شد و عجبش از این کلمات این قائل مضایح و مواعظی است که بعد از بترت خود  
از اغراض و مویبه و طالب اجر معنوی بودن نسبت بخود و خود را مصداق  
شعر شاعر که میگوید وَغَيْرُ تَقْنِي بَأَمْرِ النَّاسِ بِالشَّيْ طَيْبٌ وَبِأَوِي  
النَّاسِ قَهْ وَعَلَيْهِل میناید و قیاس نمودن این قائل حال با مردم را بحال هیو

# در مقدمه کتاب الامان و ردا

که با وجود انتظار برای رسیدن حضرت عیسیٰ و یحییٰ به یهود و نصاری امتظار آمدن مسلمانان داشتند و بعد از ظهور بضلالت گمراهی بسبب عدم مجاهده باقی ماندند از کلماتی است که باید تمام عقلا بران گریختند زیرا که یهود و نصاری بعد از مشاهده تمام علائم که توریه و انجیل بان علائم مکتوبه با رسم و رسم معرفی شخص موعود بتاویلات و تویلات نفس و اغراض کائنات انکار کردند و ایاتی را که حضرات یهود در توریه که دلالت واضح بر ظهور موعود اسلام داشته و دارد دیدند و انکار کردند چنانکه در توریه در پارشات چهارم موسوم به پیرالات در فصل بیست و یکم مضمون است حضرت ابراهیم عرض کرد خداوند اسماعیل من زنده بماند بر گاه تو باو چه گرامت خواهی فرمود خداوند فرمود دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم اینک مبارک کنم او را و بر او منم کنم او را و بزرگ کنم او را بسبب او نام او از او پدید آید و او زده سرور بزرگ هر گاه در این آیه موسویة بدقت ملاحظه نمایند می بینیم که از بنی اسمعیل جز وجود مقدس با نام یعنی پسندیده که فارسی است بدون تاویل که عبری محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد کسی دعوی نبوت نکرد مگر آن بزرگوار که از او زده سرور بزرگ باید بیدار شود و ایشان امام برحق می باشد که اوله علی بن ابی طالب اخره همة حجة بن الحسن العسكري علیه السلام است و این جمله آیت صریحه در توریه که حضرت ضا علیه السلام در مجلس مأمون بان استدلال فرمود آیه وافی بدایه است که میفرماید کلام خدا رسید از کوه سینا و در خشید از کوه ساعیر و فرود آمد از کوه فاران و بموجب این آیه حضرات یهود باید منتظر و نفر باشند یکی از کوه ساعیر بیاید که حضرت عیسی علی بن سینا و آله و علیه السلام بوده است یکی دیگر از

و چون تظان بر اعداد  
در نزد علی یهود بسیار  
صحیح است اینجکه تکفنه تا ند که نام  
بجای ندهد و یکتا و عود امضا است  
با عود محمد صلی الله علیه و آله وسلم  
که موعود در سینا آمده

# در معنی کتاب الایمان و ایمان

کوه فاران باید که حضرت خاتم النبیین بوده است که از جبل فاران مبعوث شده است و در  
ایه بعد میفرماید با او خواهد بود هزار هزار مقدمات و دارای شریعت آئین خواهد بود  
کلیه علماء یهود و شریعت آئین را بمنی شریعت با شمشیر که جهاد فی سبیل الله باشد نموده اند  
چنانکه پیغمبر اسلام فرمود: **أَنَا نَبِيُّ بِالسَّيْفِ** و اما از آیات انجیل که تصریحاً  
دلالة بر ظهور پیغمبر اسلام دارد زیاد است از انجمله در فصل دهم و چهارم  
شانزدهم انجیل یوحنا دلیلی که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون بر جا ملقب  
نصرانی بر مانا قاهر فرمود که عیسی در وصیت خود بخوار یون میفرماید از پدر مطلم  
علیه السلام فار قلیط بدید بشما تا باید باشد با شما و این کلمه لغت سریانی است که ترجمه عجم  
که بفارسی سپندیده و عبرتی محمد صلی الله علیه و آله وسلم میباشد بدون تاویل و اینکه  
میفرماید تا باید باشد با شما دلیل خاتمیت آن بزرگوار است و در ایه شانزدهم  
میفرماید اگر من بزوم فار قلیط یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیاید و خیر شاد  
آیدن او است که او است نجات دهنده عالم اشاره بکمال شریعت آن بزرگوار  
است در دست حجت عصر عجل الله فرجه و آنچه را بنده میدانم واضح در روشن  
از این آیات در انجیل است که قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت حضرات نصاری  
از این پنهان نمودند و موسوم بود به **بَنُو مَنَا نَا** مقصود است که جماعت یهود این آیات  
را که مخصوصاً نقل کردیم تا اینکه هر کس ببیند و بفهمد و بداند که انکار جماعت یهود  
خصوصاً علماء ایشان محض عناد و بجاج حُب دنیا بوده و اصلاد در دیدن و قریب  
علامات پیغمبری شکرتز دیدند اشتد مع ذلک انکار نمودند و همچنین جماعت نصاری  
نسبت بختاتم انبیا که انکار ایشان هم از عناد و بجاج بوده چنانکه در مواضع عدیده از  
قران باین امر اشاره فرموده که من جمله کریم **إِنَّا لَدِينٌ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ**

# در مقدمه کتاب الايمان و دين

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اَوْفُوا الْكَيْفَ اَلْحَ بِنَاءِ عَلٰى ذٰلِكَ اِنْ دُوْفِرَ رَاقِبًا  
حال ما مردم که بسچکس بسچکس از علامت مهدی موعود را ندیده و کسانی که در مقام  
تحقیق برآمدند جز خلاف دروغ چیزی ندیده قرار دادن مثل اینست که کسی بگوید کسی  
چاه را دیده از او منحرف شده و بیرون که تو چرا خود را مانند کسی که راه را دیده  
خود را بچاه انداخته خود را بچاه منبسط از می قبول میکنیم این سخن را که در زبان  
کلوز قائم عجل الله فرجه که علامت صحیح برای هر کس ولایت بر صحت مدعا دارد اگر  
تبعیت نکنند مانند یهود و نصاری محجوب خواهند ماند امید است که قائل این  
کلمات که از بنی نوع خجالت نکشیده و این کلمات بنشسته و مطلب حق را برای  
اشاعه باطل عنوان نموده از خدای متعال شرمنده و خجل گردد و بالاتر از این نشود  
که میگوید اصحاب مؤمنین پیغمبر خاتم مانند سایر منبسط مثل حضرت نوح علیه السلام  
که فرمود باریکفتم انؤمنن ذلک و اتبعک الازذلون و موسی و عیسی در  
اوایل امرشان از ترس مردم هر کس ایمان با ایشان میآورد و اظهار مینمود حتی آنکه  
حضرت ابوطالب مرد و نام اسلام را بر خود نپسندید ولی در آخر از حرفات  
که امر ظهور میرزا علی محمد را بالاتر از انما سید اند میگوید بخلاف این ظهور که اغلب  
مصدق قنیش عالم و اعیان بودند معلوم میشود از این بیانات که دروغ گوئی و قرائت  
بستن و اخبار را بر تاریخی با بی اطلاعی از آن در نزد این قائل غیر این متبج شده  
نیشود نسبت ناپسندی نام اسلام بر حضرت ابوطالب میدهد یا آنکه آن حضرت  
مبلغ فرمایشات پیغمبر مردم بود حتی اینکه خبر دادن پیغمبر از محمود پاک شدن عهد نامه فریش  
حضرت ابوطالب بقریش داد و انهارا مطلع ساخت و از برای تو همی که بعضی در اطراف  
نمودن حضرت ابوطالب اسلام را با آنکه معتقد واقعی بود رساله با توست

# در مکتب کتاب ایمان و ایمان

که رفع آن تو هم بخوبی بشود دیگر آنکه حضرت امیر المؤمنین و حمزه سید الشهداء و دیگر  
 بزرگان و اصحاب بدین هاشم و اصحاب کبار آنحضرت از قریش مانند ابی بکر و عمر و  
 سایر بزرگان اصحاب مانند حضرت سلمان ابا ذر و مقداد و غیره هم از اول  
 امر آنحضرت ایمان آورده بودند و مانند حضرت خدیجه علیها سلام آمد که یکانه نماز  
 عصر خود بلکه تمام زمان عالم از اولین و آخرین در تمام دنیا بود از اول مؤمنان  
 بان حضرت بود و اینکه با اهل صفه می نشست بر این بود که میفرمود **أَنَا فُقَيْرٌ**  
**جَالِسُ الْفُقَرَاءِ** و نسبت تصدیق که اول امیرزاد علیهم السلام و اعیان مبدی  
 از اقرباء است زیرا که این اعیان را که نسبت تصدیق با او میداد  
 حقیقت بگوید حاکم چو شقان بوده یا لاسکر دو عالمی که نسبت میداد که ام  
 متکلب میبایس علما بوده که معلوم الحال بنوده علی الجمله این قائل این ظهور را  
 من حیث لا یشرع موافق و مراد ظهور انبیاء اولو العزم می شمار آورده  
 و سخاوت بجهتیه مانند متبوع او که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا** گفته و شرم نگرفته است  
**عَلَى الْجَمَلِ** مباحث در و نمکونی و اقرباء است که این قائل در این مقدمه من  
 اولی الامر ذکر کرده در نزد شخص عاقل که فی الجمله دانش مندمنی اطلاعات  
 داشته باشد بخوبی مکشوف و واضح است و بجلا و آنچه این بنده در جواب من فرست  
 مقدمه او گفته ام توضیحات در اثبات انوار فصول آیه مذکور خواهد شد انشاء الله  
 تعالی **قَالَ الْقَائِلُ فَضْلًا** در اینکه اظهار معجزه برید  
 کاذب متبیح است بر خدا و مذروف ابطال آن واجبست و کلماتیکه در تویه  
 و انجیل در ظهورات بعد وارد است اولایش از بیان مطلب معنی و طرز معجزه  
 را باید بیان نمود و ان امینست که باتفاق جمیع علماء اسلام اظهار معجزه برید

چنانکه از آن  
 بود که اطلاق این قائل بود  
 مؤلف که در مجمع البحرین در لغت  
 جملت میسند و نه انقوش علم  
 طالب حجاب الجهد تا اخر این لغت  
 ملاحظه میزند و کیفیت الوطاب نام  
 اسلام بر خود سپهر بدین

کتاب  
 فصل اول  
 در بیان

# در مطالب فضل اول کتاب الایمان

کاذب مبیح است و بر حسب بطنی که خداوند نسبت به بندگان ضعیف شود در ثابت  
 شده که بر خداوند ننگه آرد معجزه بر دست مدعی بطور کذب صادر شود و الا  
 بندگان بحسب و حرجی نیست و معجزه با تفاق علما آن است که شخص ادعای مکنه و بر طبق  
 آن ادعایک یا چند خارق عادت اظهار نماید که بطریق کسب تعلم بنوده باشد  
 اگر غیر او کسی توانست چنان کاری بکند پس حرف او حای و باطل و بی معنی خواهد  
 بود و الا باید بدعوی او اطاعت نمود آن ادعای را من جانب الله دانست و منطبق  
 را یعنی بر طبق ادعای معجزه اظهار نمودن را متحد می گویند و آنچه پیشین بیان سابق  
 مگر اینها غیر مرسل بنی اسرائیل که همه بدین موسی ظاهر شده و ششصد دین او بود  
 و الا اگر بنا بود که باخبار سابقین پیروی انبیاء بعد نمایند همه مردم در جهالت و  
 ضلالت باقی بودند موسی عیسی و نقطه فرقان ایمان نیار و ده بودند زیرا که عقول  
 ناقصه ادعای مردم قاصر است که معانی الفاظ و بیانات انبیاء را بفهمند چنانکه  
 اینها نیکه هنوز بادیان سابقه مانده اند بهین ملاحظه بوده و مستظهرند که علامتی که  
 ایشان فرموده اند بدون نیاده و نقیصه تاویل موافق فهم و آراء ایشان ظاهر  
 شود چنانکه قوم موسی دیدند که نوزتیه خبر میداد که پیغمبر که بعد از من میاید با سلطنت  
 و بزرگواری خواهد آمد که تمام روی زمین را مسح خود خواهد نمود و ملائکه خدا  
 او میباشند و جمیع ادیان تابع او میشوند از این قبیل علامت بزرگی و بزرگواری  
 چون موسی و یونس دیدند که حضرت عیسی بان علایم ظاهر نشد شخص سنا و بی کس و بی  
 سلطنتی است که هر کس متواضع با او ذیتی بنماید و بحسب ظاهر ذلیل و بیکیس است گفتند  
 این شخص آنکه موسی خبر داده بود نیست زیرا که اغلب علمایانی که در نوزتیه است  
 مطابق النعل بالنعل واقع نشده چنانکه در فصل دوم و آیه مبیح و هشتم کتاب یوشع

واجب است

# در مطالب اول کتاب الانوار

مستور است که بعد از ان واقف بشود که روح خود را بر تمامی شجر خواهد ریخت و در آن  
درختهاست و پس از آن شایسته خواهد کرد و کس سالان شما خواهد ابراهیم را خواهد دید و  
جوانان و یا بار ویت کردند و پس در آن ایام روح خود را بر بندگان  
و کثیرگان خواهد ریخت و علامات را از خون آتش و سوره نهای و در آسمانها  
و زمین نمایان خواهد کرد و آفتاب بظلمت و ماه بخون مبدل خواهد شد  
پیش از و در و تیسب خداوند می آید چون می بود و دیدن این علامت همه مطالب  
شد آفتاب تاریک نگردد و ماه مبدل بخون نشود و خوابی ندیدند از استعد  
بشر ایمان با و باز مانده او را در دعوی نبوت دروغ گو دانسته اند و  
فی الله با آنچه ترستند امانت از دست می رود حتی دامن قتل آن بزرگوار را  
بگرفته کرده اند آنچه کردند و همچنین سیمین چون در انجیل کلمات و عباراتی دیدند  
که بحسب ظاهر معنی از آن فهمیدند و منتظر آن شدند که آنچه در انجیل است که آنچه  
تاویل ظاهر شود از فیض ایمان بقطره و زمان محبوب محروم ماندند و عباراتی که  
در انجیل در خصوص ظهور بعد مطور است در فصل ششم و هفت از سفر مثنی  
ذکور است که (حیدرین قال لکم احد هان المسیح ههنا او ههنا لک فلا  
تصدقوا فانهم سقوم مسخو اکذب و انبیا کذب و یظنون علامات  
عظيمة و معجزات حتی یصلوا ان کان بمکین الخارون اصنا هوذا قد تقدمت  
واخبرتم فان قالوا لکم هان الله فی البزیر فلا یخبرجو هان الله فی الخاروم فلا  
تصدقوا فان کالبزیر یخرج من المشرق و یطرح فی المغرب کذات بکون ابن البشر  
حیثما لکون الجنة هانک انضما یجمع السور و من بعد منقذک الا یام نظام الشمس  
والقمر لا یطعی ضوءه و الکواکب تنساق من السماء و فوات السموات تریح و



# در مطالب فصل اول کتاب الايمان و رده

نظير علامه ابن الاثان في السماء و نوح حينئذ كل قبال الارض و هو  
ابن الاثان ابناء على سحاب السماء مع قوة و مجد كثير و يرسل ملائكة مع  
بوق و يهتف عظيم و يجمعون مختار به من الاربع ارباح من ارضه السموات الى  
افاصها ما يسكنه مفر ما يد الحق اقول لكم ان هذا الجبل لا يزال حتى يكون  
هنا كلكه و السماء و الارض من و لان و لكن كل شيء لا يزال فان ذلك اليوم و  
الساعة لا يعرفها احد و لا ملائكة السموات الا الاب و احد من ابناء  
اينست كه مفر بايد در آن هنگام اگر کسی بشناکويد بدستيدک سنج است با نجا  
است پس تصديق کنيد در سنجک غريب سنجهای در و غلو و پيغمبران در و غلو و پيغمبران  
و خيلي علامات عجيبه و معجزات ميآوردند تا اينکه گمراه گمکنند و اگر ممکنشان باشد نيک  
رايز يعني از راه پيرون ميرند و اينست تحقيق سبقت کردم خبر ميدهم شما پس اگر  
بشناکويد اينست در صحرا پس پيرون نزويد و اگر گمکنيد بد رستي اينست در صند و خانه  
و خلوتخانه پس تصديق کنيد پس بد رستي که ظهور ابن الاثان مثل برقيت که از شرق  
خارج شود و ظاهر بشود تا مغرب و هر جاني که لاشه باشد گمراه نجا نیز که گمراه  
دلسوز جمع شوند و الوقت بعد از شکی ان ايام افتاب طلسمانی و مارکيت ميشود و ماه نور  
خودش را ميندهد و ستارگان از آسمان ميريزند و قوتهاي آسمان تزلزل ميشوند  
در اين هنگام علامت ابن الاثان آسمان ظاهر ميشود و در اين هنگام همه قبائل  
نوح و فریاديسمانند و مي بستند که پيرانان ميآيد برابر آسمان با قوت و قدرت  
و جلال زياد و ملائکه خود را خداوند با بوق و صدای که تاي عظيم ميفرستد و اينست  
دوستان و مستجيبين او را از چهار باد از اين طرف تا آسمان الي الطرف آسمان  
جمع مينمايند يعني از اماکن بعيده و در رستي بشناکويد که اين طايفه تا که

# مطالب فصل اول کتاب ایمان آوردن

نیشوند تا این که همه اینها واقع شود و آسمان و زمین ممکن است خراب شود  
 و بسکن کلام من زائل نمیشود و اما آن روز و آن ساعت را احدی نمیداند  
 و لکن آسمانها هم میدانند که در بهتانی یعنی خداوند سبحان که نظر باین  
 آیات داشتند معنی این عبارات را ندانستند فقط شنیدند که همه اینها بحسب  
 ظاهر بود و واقع شود و حقیقه تنگی و محطی شود و دیگر ندانستند که محطی و  
 تنگی علم و اهل حق بوده محطی فی الواقع کی علماء و بی تدبیری ایشان بوده  
 و همین قسم سایر چیزها و عوام انظار هم متکلف باین باطله علمای خود شده  
 از فیض شرف بشری و نقطه فرقان آنها منظرش بودند محروم مانده و سوز  
 هم منتظرند که کی آفتاب تاریک شود و ماه نور خود را نداند و ستارگان  
 از آسمان فرو بریزند و آنگاه بنور هدایت متمدنی شدند محض خلوص عقیده  
 و سادگی فطرت بخارق عادات منظر نموده بشری ایمان مستعد  
 شدند حال ای حبیب من اگر تو هم بخوای که منظر شوی که جمیع آنچه در کتب  
 نوشته اند از محالات عقلی و عادی همه بوقوع برسد تو هم باید مثل طایفه  
 یهود و نصاری منظر بوده و در روز قیامت در زمره آن قسم منتظرین  
 منسلک باشی و از جمیع نعمات الهی و روح رحمانی که بمؤمنین عده فرموده اند محروم باشی  
**افق** غرض قائل اینست بر غیریکه اعلام بطور نبی یا وصی بعد دنیا  
 گفتن علام لازم نیست زیرا که مردم عوام فهم حقیقت مراد آنها را نمیکند و هر جماعت  
 طور می فهم کلمات ایشان میکنند که جماعت دیگر غیر آن میفهمند پس میافهمند و از اینجا  
 که اظهار معجزه بید کاذب متیج است تا چار از نبی یا وصی باید دعوی خودشان را معجزه  
 ثابت کنند نظر بانیکه نمیشود و در داشتن انتقام معجزه از ایشان ظاهر شود

بسیار  
 مسلمان منتظر وقوع  
 محال عقلی نیستند فقط منتظرند  
 که حضرت علی خدا بر وی  
 محمد بن حسین باید احکام  
 ترویج دهد نه هرگز  
 رضای  
 بیگانه

فصل  
 اول

که پدرش را نبوده است  
 تا اینکه خودش را بداند  
 که تمام احکام اسلام را بریم  
 زنده نگه دارد

# در مطالب فصل اول کتاب الايمان ۲۹

این مجامده قابل چون خواهد علامت ظهور واضحی که در حساب رسیده تاویل  
اجتناب ریغز واضحی از ظهور خارج است و میندازد برای ترویج مسلک  
خود و منکر مسلمات بوضوح و ریاضت عقول و یابین و عنبر انباشته و اثبات  
این مطلب متوقف بر تقدیم یک مقدمه است که بصیرت بعضی مقدمات مذکوره  
در جواب سخنان مذکوره در مقدمات کتاب این قائل اثبات کلمات این  
بنده را خواهد نمود و آن مقدمه اینست که البته اول نبی مرسل از  
جانب خداوند عالم برای ترویج بشری بودی خدا اثبات صحت دعوی  
او منحصر است بانیکه با عجز از صحت دعوی خود را اثبات نماید همچنین  
انبیاء بعد از نبی اول که پیش از اول ظهور او را خبر نداده باشد اثبات  
دعوی او باید بمعجزه یا تحدی شود ولی بر پیشبر سابق خبر دادن بطور منفیه  
لازم نیست بلکه هرگاه پیشبری از ظهور پیشبر لاحق یا امامی حسیر او پس  
بالمضروب او ذکر علامات اسم و رسم و خصوصیات ظهور و دعوت او بطور  
که هر کس او را با این علامات و نشانه به عیندشکی در مطابقت او با معهودی که  
انتظار او را میکند نماید لازمست و الا این اخبار بطور از پیشبر سابق لغو  
خواهد بود زیرا که دلالت معجزه بر صدق دعوی او کافی از برای اثبات  
مقام او است و از آنجا نیکه البته کلمات انبیاء را نباید حمل بر عیب گویی  
و قصه سرانی نمود ناچار باید گفت که اخبار ایشان برای اینست که تکلیف  
بانتظار از عبادات است و انتظار لازم است با ذکر علامتی که مردم برای  
سناختن المنه و بعلاقم علی الدوام برای دیدارش در هر جانب بطلبش  
بوده باشند که اگر ذکر علامت نشود چون طلب مجبول مطلق نمودن خارج

۳۰ در مطالب فصل اول کتاب الامان و در

از طور عقل است بیچون در طلب نخواهد بود این کلیف با مظارعت صرف  
خواهد شد بلکه نظیر تافض کونی می شود زیرا که معنی اینکه منتظر باشی که کسی  
بیاید که سباب هدایت و سعادت تو می شود و اینست که در جستجوی چنین کسی  
باشی که خواهد آمد که تو او را این علامت خواهی شناخت که اگر ذکر علامت  
نشود دیگر از من طلب و جستجوی خواهند بلکه بر او است که بیاید و مرا  
جستجو نماید که بتواند مرا قانع کند که تابع او شوم هدایت و سعادت یا بم  
**علی الجلف** احتیاج کلیف با مظار و توقف آن بر ذکر علامت واضح  
از بدیهیات اولیه است که قابل تشکیک و تردید نیست و انکار این مطلب  
انکار ضروریست بناء علی قول این قائل که میگوید کلمات استنباطی  
نیست باطن و عاقل است زیرا که ذکر نمودن علامت بطوریکه محل و قابل  
معمل باشد که حقیقت مراد را مردم نفهمند بمنزله ترک ذکر علامت خواهد بود  
و محذور و رعیت شدن اخبار برای انتظار محقق خواهد شد علی ذکر علامت  
را که نبی یا امام مجرب بطور نبی یا امام بعد میدهد و قسم است بیک قسم این است  
که شخص خبر میدهد بعلامت مانع از ذکر بقرین و ضوح ندارد و مقتضی از برای  
رنگ کونی هم نداشته باشد در این صورت البته مجرب و گوینده علامت یا  
بطور و ضوح و کمال صراحت اخبار بعلامت نماید **فینسیر حقائق** من  
است که شخص خبر دهنده بطور نبی یا امام بعد مانع از ذکر علامت با بصره  
داشته باشد و یا اینکه برای اینکه مستمع از اصحاب سزاوار است بر من صحبت  
میکنند در تمام مقامات در باب ذکر علامت بحسب اقتضای فرمایان میناید در این  
صورت فهم آن علامت مخصوص آن اشخاص خواهد بود ولی باز اگر ذکر علامتی که

# در مطالب فصل اول کتاب الايمان

بکار شناسانی عا نه بخورد نماید اجبار بطور صحت بلکه موجب ضلالت میشود  
 بعد از دانستن این معتمد بصمیم بعض مقدمات سابقه که از جمله ضروری بودن  
 این گونه امورات ثابت و محققند و بر مطالعه کنندگان اوراق مکتوف  
 میشود که این قابل مکرر مسلمات و بدیهیات شده است و بسبب مقصودی  
 نذار و بجز اینکه برای تاویلات مزخرفه که بعد با اظهار میکند فتح بابی شده باشد  
 در راه فراری برای خود تهیه کرده باشد این قابل منوبید قوم  
 موسی دیدند توریه خبر رسید بد که پیغمبر که بعد از من میاید با سلطنت بزرگوار  
 خواهد بود که تمام رومی زمین را مسخر خواهد نمود اما آنجا که میگوید موسی و بن  
 که حضرت عیسی بان علامت ظاهر نشد شخص تنها و بیکس و بی سلطنتی است شرف  
 بر اینست که خود این قابل این علامت را قابل از برای اینکه بطریق با حضرت  
 بشود بپنداند و بسته بر کس ذکر این علامت را منطبق با حضرت عیسی نفهم معلوم  
 که خبری از حکم و محاوره ندارد و استعمال الفاظ کنایات را در کلام جایز  
 میدانند و عطف تفسیر بودن بزرگوار را از برای لفظ سلطنت نمی فهمند زیرا  
 که معین است هیچ پیغمبری هیچ سلطانی از ادل امرش مصنف سلطنت ظاهر نمیشود  
 و اگر مراد از سلطنت سلطنت ظاهریه صاحب خدم و حشم بودن باشد  
 ذکر بزرگوار بعد از آن محتاج الیه نیست زیرا که البته مقام پیغمبری  
 بزرگوار می معنوی ادا را می باشد و معنی تمام رومی زمین را مسخر خواهد نمود  
 که معنی اجبار بوقوع تدریجی است که نباید در اول امر حاصل باشد که یهود دیدند  
 این علامت موجود نیست و ملائکه خدا با او بودن که معنی تائید الهی است تا نگید  
 برای بزرگوار است و حصول تخرید تدریجی چنانکه معنی اینکه جمیع دیان تابع

# در مطالب فصل اول کتاب الايمان وردن

۳۲

می رود و راه هم تا کید برای حصول تخیر تدریجی است این نوشته باین نسبت دارد  
تفسیرین بیوده که در معنی تصدیق بیود است که بدین عیسی نیاید نه برای عدم  
انطباق علامت است انکار قرآن که میفرماید **وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اَوْنُوا الْكِتَابَ  
الْاٰمِنِ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعَثًا بَيْنَهُمْ** سوره اگر چه کلمات بعد که در همه جا  
این کفریات را نوشته فضا حشر بالاتر از این است و مع ذلک کتاب الايمان  
اسم این کتاب کفریات گذارده ای برادران عزیز و اخوان باتمیز این بنده سینه  
که این قایل عبارتی از فضل مهاد و بهشت از سفرستی نقل میکند که اولاً بودن  
چنین آیه در آن انجیل نازل بر عیسی معلوم نیست و با انطباقات مقدره و نقل  
بمعنا با بزبانهای مقدره از سریانی و عبرانی و غیره و عربی اصل چه بوده که  
باین صورت در آمده نیز معلوم نیست و منطبق نبودن این علامت را با ظهور حضرت  
ختمی مرتبت میجواید گوش ز مردم نماید که شاید بعضی را به تشکیک بنید از د  
ولی آن آیه کریمه که از کتاب شیعیان حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه در مجلس  
مأمون برای ظهور عیسی و خاتم انبیاء استدلال میفرمایند که برای تصدیق صحیح  
آن نفس استدلال کافیت و قبول نمودن تمام مردم دلالت از امیر ساند  
نقل نمیکند تا شک ریب از برای احدی از پیرو مسلمانان باقی نمانده و آن  
امینت که آنحضرت فرمود می بینم صورت دو سوار یکی بر خمر سوار است  
دیگری بر شتر که دنیا بوزان دو سوار روشن شده و شیر برادر جلوشتر  
سوار می بینم که نغره میزند و میکوبد من با سبان بنم و نگاه دارند و میم که از  
واصحات است مقصود از خمر سوار حضرت عیسی و از شتر سوار حضرت اسد است  
الغالب علی بن ابی طالب است و همچنین آیه واضحه الدلاله کتاب جمیع

تفسیر جامع و اولاد از شیخ

# در مطالب فصل اول کتاب الانوار

۳۳

علیه السلام را که میفرماید وحی خداوند از جنوب بیت المقدس میآید و قدوس  
از گوه پاران همیشه میوشتاند آسمان را شرافت او و از شنایش قدوس بر شود  
آن زمین مقصود اینست که صراحت ظهور حضرت خاتم الانبیاء از آنکه و  
ایمان آوردن اهل مدینه چون حضرت واضح و هویدا است که هر کسی مسئد بلکه  
دلالت بر وقوع معراجهای مقدده برای آنحضرت را که مدلول بعض اخبار  
ما سده نیز از این آیه میتوان استکشاف نمود خوب است که آیه آنوقت  
بِبَعْضِ الْكِتَابِ تَكْفُرُونَ بَعْضُ رَا در حق این تل نازل بداییم و ما برا  
اینکه تشید و تاکید کرده باشیم و خوب ذکر نمودن علامت را بطور صراحت  
از برای مشهورین بطور بنی یا امام بعد از او آنچه شنیدیم تا بطلان کلام این شنیده  
که ذکر علامت را اسباب ضلالت میداند برای اینکه کلمات انبیاء  
مفهوم عوام الناس میشود بحال و ضوح بسیار اینم از آیات ربمورد او و علیه  
استلام و وحی کودک چند آیه نقل میکنیم در جایی میفرماید خدا یا بفرست  
کننده شریعت را تا مردم بدانند که عیسی بفرست ز پسر خدا و کسیکه رفع این شبهه  
حضرت خاتم الانبیاء بود که مردم فهمانند که احیاء موتی و شفاء مرضی دلیل  
کمال عبودیت است نه ربوبیت و در هر جای دیگر زبور میفرماید همیشه  
به بندانی صاحب عظمت و جبروت بنا بر اینکه شریعت تو مقرونست بهیمنت  
که این کلمه در حق خاتم الانبیاء حقیقت یافته که فرمود اَنَا بِنْتِي بِالسِّبْفِ  
و از این جهت در تورات او را بدارا بودن شریعت آتش بتبر نموده و جهاد  
در این شریعت تشریح شده و در حرف پاد از وحی کودک در بنی اسرائیل کلامی  
میگوید که منیش اینست که نصب شود پادشاهی بدست احمد صلی الله علیه و آله

# در مطالب فصل اول کتاب الایمان و رد

۳۴

و گریه و ناله پسند شود بر بعض مسلمانان در چهار سال و نیم سلطنت قیام نخواهد  
مزد که اشاره نصب حضرت سید الماد لیاة امیر المؤمنین صلوات الله علیه در  
غذیر چشم خلافت ظاہریه چهار سال و نیم آن بزرگوار است و مقصود از  
که اهت مسلمانان معلوم و واضح است و این در حرف شین کلمتی  
میگوید که مفیش امنیت که شش نفر جوان آرزو مند امیر المؤمنین گشته  
میوند و اصحاب آنها بوجت میافتند و سرسبز گشت را در کنار نهر با بگده  
یعنی خجرا از قفا جدا میکنند و حجام عیالش را آتش میزنند و با سیری میزند چون  
از برای افاده مقصود تا این مقدار نقل آیات و اضوة الدلالات کافی  
است حال اعراض میکنیم که در صورتیکه این آیات را فرموده بودند بهمان  
فهمیدیم و دیدیم که بی تخلف و کم یا زیاد بود پس هر گاه همین استنباط با خبر  
دهند که در زمان قائم بعد از نزول حضرت عیسی بر زمین زنده میشوند مردگان  
از برای سپر کو چک حبیب خدا که میآید برای پادشاهی زمین و آسمان باید  
نظر بظن همین آیه منتظر نزول حضرت با شیم یا خیر و زنده شدن مردگان را  
نشانه بد اینیم یا خیر و پادشاه شدن سپر کو چک حبیب خدا را که قائم آل  
محمد است برای اهل زمین آسمان مسلم شماریم یا نه هر گاه این قائل معهود بگوید اینها را  
نمی فهمیم نباید عمل بظن بر آنها نمود بجهت اینکه نزول عیسی بر زمین و زنده شدن  
مردگان محال است چه دلیل امتناع آنها دارد و اگر بگوید ممکن است که  
همین معنی ظاهر باشد پس جهت تاویل نمودن این آیه بانیکه من نظیره الله از آسمان  
قدس نزول بارض طبیعت نیاید و جایانرا که مردگان معنی هستند عالم  
میکنند که زندگی بعالم است چه چیز است و دلیل اینکه این معانی تاویل



# در مطالب فصل اول کتاب الامان در سن ۳۵

مقصود است چه چیز و بعباده معنی نده شدن برای سیر کوچک حبیب خدا  
 را بجهت تاویل میکنند که مراد نزول مسیح آمدن میرزا علی محمد است که او  
 جمال را عالم میکنند که جابلی را عالم نمود بلکه خود شش افتد را در آن کند  
 که در موقع افتادن از در بزمین فرار کند و همان واقعه اتفاقیه را معجزه  
 خود قرار دهد که مردمان بی ادراک بیشتر بر او بگردند و حمایت از او  
 نمایند خیلی عجیب است که این جماعت بابتیه و بهائیه که فاضل آنها این  
 است انقدر بی ادراک هستند که نمی فهمند هر قدر تاویل آیات نمایند و تحریف  
 احادیث کنند بالاخره بهیچ وجه ممکن نیست که ظهور قائم را که محمد بن الحسن مرتضی  
 خاتون است منطبق با ظهور میرزا علی محمد نمایند و مع ذلک خجالت نکنند  
 بنویسند کتاب تطویل بلاطائل خود را فرستند میکنند تشکیک و  
**اینرا حدیثی است** بر گاه بابیه بگویند که در موقع ظهور قائم که شما منظر  
 او بینید از کجای فهمید که این شخص همان فرزند بلا فصل حضرت امام حسن  
 عسکری است از بطن زرجسن خاتون در حالتی که بصوت تازه جوانی ظهور مینماید  
 جواب اینست چهل منبسط حضرت با مقارنه علامات طایره و ظهور معجزات  
 بایره مارا کافی از برای اثبات نسب است **علی هدی** آگاش این بابیه  
 جمالت نسب برای میرزا علی محمد قائل میشدند که بنفس معلومیت نسب کذب  
 دعوی او ثابت نمیشد **نکته** دیگر اینست که از حضرت است  
 بابیه سوال کنند که آنچه مذکور در افواه و اسناد بلکه کتب بابیه است اینست  
 که میرزا علی محمد ابتدا ادعای نیابت خاصه از حضرت حجه داشت و بعد  
 تکذیب این دعوی خود را با دعاء عهد و نیت نمود حال عرض میکنم ای

در این کتاب  
 در باب اول  
 در باب دوم

در مختار فضائل کتاب الایمان در آن

مسلمانان که منتظرند بانی شدیدی که پیغمبر یا مسلمانان از ظهور مهدی خبر داد  
و منتظرند بیدار شدن آنکه ظهور او را در آن نزدیم از شما پیوستیم که برادران شما از طایفه یهود  
و کلیسیان که بانی شده اند که انتظار ظهور عیسی او دارند و آن علمایم که برای ظهور عیسی  
خبر داده شده که در میرزا علی محمد نبویه و کسی هم مدعی نشده و هم چنین بانی از نصیحت  
منتظر ظهور پیغمبر آخر الزمان میباشند بعلمایم خاصه که در میرزا علی محمد نبویه پس این  
طایفه بچه اسم تصدیق این شخص را نمودند هرگاه بمقتضای اخبار نبی سابق باشد باید بود  
سیر زاعلی محمد را عیسی بدانند و عیسی او را محمد بن عبدالله بدانند و مسلمانان  
او را مهدی منتظر بدانند آیا این کیفیت چگونه منطبق با علمایم دو پیغمبر و یک امام  
بوده و حال آنکه عقل متعارف در میان بزرگان را ندانسته که لا محاله بعد از  
افتادن از دار فرار نکند حضرت عیسی اگر از دار فرار کرد و با آسمان رفت و  
رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ خدا او را بسوی خود برد و نه اینکه بعد از کشته شدن جسد  
در حنق بتریز میان فصاحت باشد و اگر محمد بن عبدالله است که موت او  
کشته شدن بعد از فرار از دار نبوده و آنچه از زمان رحلت مهدی موعود  
سلام الله علیه گفته اند نوشته شده خیر از کشته شدن بدست زنی زین را  
دیده نشده و تاویل زنیش در امر و ناقص العقل بیشتر است که منقول از بعضی باب  
باز اصلاح امر نمیکند زیرا که فرار از کشته شدن بعد از وقوع از دار  
و دلیل واضحی است بر ضعف قلب او که راحتی بدادن جان در راه خدا بود و فرار  
کرد که نباید جانش سالم باشد عاقبت بارزوی خود برنمید و کردند با او آنچه  
کردند بجز بخت و سوال و ایضا خوبست از این نویسنده کتاب  
کفر و برادران بانی سوال کنند که آیا حضرت موسی و عیسی پیغمبر خاتم که اخبار ظهور

در آن حضرت

شخص

در مطالب فضیلت اول کتاب الامان و در

شخص موعود می نموده اند ذکر علامت نموده اند یا حسیس بر گاه انکار نمانی کنید  
 خود در آنچه گفته نموده و آنچه را از آیات توری و انجیل و اخبار پیغمبر و  
 ائمه نوشته و نقل کرده مکتوب نوشت و است بر گاه انکار ندارد تمام این آیات  
 که در علامت ذکر شده اند اسم از آنکه انهار اصیرح یا مجل فرض کنیم بر گاه  
 از یهود و نصاری مسلمان که بانی شده اند بیکه بعضی است برای اثبات اینکه شخص  
 معهودیکه موسی و عیسی و پیغمبر ظهور او را نموده و صدیق با تطبیق نموده اند بالبدیهه  
 با اختلاف علامت و اله بر ظهور عیسی آنچه از علامت برای ظهور حضرت حقی بر ملت مذکور  
 شده و آنچه از علامت برای ظهور حضرت حجه عصر مجل الله فرجه واروشده چگونه  
 انطباق بر شخص واحد است بر گاه بیکه بر علامت نگرده اند پس باید بگویند که سابقین  
 که ظهور را حقیق را اخبار کرده اند لغو و عمت بوده و بعدا و باید یهود و قائل باشند  
 که میرزا علی محمد عیسی بوده و نصاری بگویند محمد بوده و مسلمانان بگویند که محمد  
 موعود بوده و باز باید یهود منتظر ظهور پیغمبر خاتم باشد زیرا که عیسی را یهود  
 ایمان با و میآوردند باید صیانی باشد که ظهور پیغمبر خاتم را اعلام نماید  
 نصاری هم باید منتظر مهدی موعود باشد زیرا که نصاری بجهت می باید ایمان  
 بیاورند که بطور حتمی موعود می مقرر باشد و آنچه از با بهیاسی آن دو طایفه معهودا  
 دیگر انتظار کسی اندازند خلاصه نکات مرصع جواب این قائل عامی  
 در ادراک این است که اخبار نبی یا امام سابق ظهور نبی یا امام لاحق را بدون  
 اینکه ذکر علامت شخص موعود نماید ممکن نیست و الا محمد و راسد مذکوره لازم  
 میآید ولی از آنجا بیکه ما منصفانه سخن میگوئیم ابانمی کنیم از آنیکه بعضی بایان  
 که از برای خواص فرموده اند فهم آن از برای همه کس ممکن نیست آمانه بطوریکه

از بیانات و اضواء آنها مقصود کمشوف نشود بلکه محکات بستین مشابهات خواهد شد  
 و نیز مضایقه داریم از اینکه بگوئیم کلمات ایشان ظاهری دارد و باطنی و البته  
 نباید شخص جمود بر ظاهر نماید و بواطن را بالمره منظور نکند اگر ممکن باشد  
 که محل کلمه فتح بلاد را در بعضی موارد محل بر جذب قلوب نمود میشود و اجاب  
 پیغمبر را که میفرماید اسم او اسم سنت و اسم پدرش حسن از اولاد من و  
 ظهور او ظهور سلطنت حق است و با شمشیر جاد میکند تا اینکه بمبدأ الارض  
 قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً اصل یک معنایکه منطبق با میرزا  
 علی محمد شود نمود **کَسَلِمْنَا مِمَّا شَاءَ** با اینکه کمال دانسته شد که  
 اخبار بطور بنی یا امام لاحق ملازم با ذکر علامت بطریق و ضوح و اینکه در خارج  
 بسم بهین قسم واقع شده محتاج الیه در مقام شناسا منیت حال محض ثاباً  
 با خصم تسلیم میکنیم و میگوئیم ذکر علامت لازم منیت و بر تقدیر اینکه ذکر کرده باشد  
 محتاج الیه منیت بلکه فقط اخبار معجزه کافی از نظر بعلائم است ولی میگوئیم  
 البته در مقام اخبار بطور لابد باید اسم و محل ظهور معین شود چنانکه موسی  
 اخبار بطور سیح در جبل ساعیر و عیسی اخبار بطور احمد در کوه داد لامحال باید  
 منتظرین ظهور مطابقت و صدق مخبر را باین معنی را اطلاق ملاحظه و منظور دارند  
 بناء علی ذلک میرزا علی محمد سیح است نه احمد و نه محمد بن الحسن بر چگونگی  
 این سه طایفه تطبیق نموده اند آن معهود را که اخبار بطور نشان شده بر شخص  
 سیح را علی محمد که نه منطبق اسمی است نه انطباق محل دارد **اعادة فَا**  
**اللّٰهُ مِنْ اغْوَاءِ الضَّالِّينَ وَالْفَٰئِدِ فَضْلٍ**  
 کما در بیان اینکه احادیث مختلف میباشند و اغلب اینها اطلاق

در بیان  
 فصل

# در مطالب فصل دوم ردان

۳۹

خاتم النبیین نموده اند میگوئیم همه احادیث که در کتب مطبوعه است  
نیشود اعتقاد نمودند اینست که با حادیثی که از ائمه اطهار و رسول مختار علیهم  
سلام آمده الملك النظار وارد شده نباید اعتقاد کرد بلکه عرض میکنم احادیث  
که در کتب معتبره نوشته شده اغلب مختلف و متضاد میباشند و اغلب  
احادیث روایان اعتباری ندارند مثل ابوسریه و سکونی و غیرهم  
از اشخاصی که معویه بابیشان عدو داد که در مدح عثمان و فتح علی بن ابی  
طالب حسین احادیث جعل نمودند و مواجها و جائزه بابایشان داده آن احادیث  
و امثال آنرا در میان مردم منتشر نموده پس از آن بان احادیث مستحک شده  
آمد و او که در منابر امیر المومنین حسین و عبدالله عباس و غیرهم اعلامیه  
لعن و سب نمودند و احادیثی که روایان معتبر است در کتب معتبره از ائمه دین  
و مشاغل راه یقین رسیده بملاحظات و جهاتی با هم مختلف میباشند  
بسیچ وجه نمیتوان میان آنها وفق داد پس لابد شخص باید تاقل نموده  
قدری تعقل کند که این احادیث چگونه صادر شده و مقصود چه بوده  
الکنی الجده عوز در احادیث نمایند از خود احادیث معلوم میشود که  
بعضی از ائمه از برای بعضی خودشان بیان فرموده اند که بعضی  
نقل هر دو موافقت دارد مثل در یکجا میفرمایند که قائم شرق و  
غرب و نیاز مسخر نموده تمام او یانرا باطل مینماید که در روی زمین  
غیر از دین او که دین خداست دیگر دینی باقی نماند و حشر جای  
دیگر میفرماید قائم با بر سوار میشود و با سمانهای بهنگانه بالا میرود و زمین  
بهنگانه میرسد که پنج طبقه از آن زمینها مشهور و آباد اند و در زمان

# در مطالب فضل و مودت آن

آنرا خرابی درش جای گیر میفرمایند جمیع حصارها و قلعه‌ها را نسخ  
میکنند و در هر جای میفرمایند چوب بیدق قائم از ستونهای عرش خدا  
است و درش بعضی احادیث چنانکه بعد ذکر خواهیم کرد میفرمایند که  
اینها را برای خوشحالی شما شیعیان آمده فرموده اند و در هر چند حدیث  
دیگر میفرمایند قائم که ظاهر میشود غیر سید که شکس را پاره کنند چنانکه  
کردند و در هر حدیث دیگر میفرمایند که علامتی که از یوسف دارد و سجن است  
و در هر جای دیگر میفرمایند قلعه‌ها و حصارها با شکیه نسخ نمایند و لهای مفصل  
را فتح نمایند و در هر جای میفرمایند حضرت صاحب بقدر نوع عمر نمایند  
و در هر غالب احادیث است که او غایب شده در آخر الزمان خروج  
مینماید و از هر طرف دیگر خیلی احادیث و روایات دارد که صاحب  
الزمان میبرد و بعد زنده میشود و قیام با مردم نماید چنانکه شیخ طوسی از  
ابی سعید خراسانی روایت کرده او گفته بخدایت صادق عرض کردم چگونه  
قائم را قائم بنامند فرمود زیرا که قیام میکند بعد از آنکه میبرد و با مردم بزرگی  
قیام میکنند و همچنین ابی بصیر روایت کرده که از ابی جعفر شریف میفرمود  
مثل امر او در کتاب مثل صاحب عمار است که خدا بتعالی او را صد سال  
بیراند بعد از آن زنده اش کرد و اندک هم چنین مؤذن مسجد احرار است  
گروه که از صادق پرسیدم آیا در کتاب خدا امر قائم را مینماید  
فرمود آری آیه صاحب عمار است **أَمَانَةُ اللَّهِ مَاءٌ فَاحْتَمِلُوا حِمْلَهُ**  
پس ای برادر من احادیث خیلی مختلف متفاوت شده اگر بخوانیم  
انها را قبول کنیم بدون تاویل ممکن نیست جهت اجتناب نقیضین و اگر

در مطالب فصل دوم در آن

در کسب ابطال دین لازم میاید پس بقاعده عقل و انصاف این است  
آنچه بعقل و بقاعده معتاد و مستعار نزدیک است قبول نمایم  
و باقی را تاویل و توجیه نمایم چنانکه خودشان فرموده و نموده اند  
از کتب سابقه مطلب دیگر نیز معلوم میشود و آن این است که اغلب  
اسنیاء بیان این نموده اند که دین ایشان تا قیام قیامت منوع نخواهد  
شد حتی در حق حضرت یوسف مردم این اعتقاد را داشتند که پس از حضرت  
یوسف خداوند پیغمبری مبعوث نخواهد فرمود چنانکه آیه مبارکه در سوره  
مؤمن است باین مطلب ناظر است که میفرماید **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ  
يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ قَوْمًا لَمْ يَكُنْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ  
بِهِ حَتَّى إِذَا أَهْلَكَ قَوْمَهُ لَمْ يَكُنْ يَنْبَغِيكَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ سَوَّلَا  
لَكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ هُوَ مُرْتَابٌ وَ هَمِينَ عَمَّ حُجِينَ جَا**  
توریه شعر بر این مطلب است که تا زمین و آسمان بر جا است کلام من بر  
جا است و دین من تا قیام قیامت باقیست و قول مسیح هم که غنقریب  
گفت که **وَالسَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِرُحْمَتِي وَ لَكِن كَلَامِي لَا يَزُولُ**  
و کلام من از اینها سخن داشته و منظوری داشته اند که همه معنی فرمودند که  
این کلمات بدون تاویل معصود بوده باشد البته باید همه هنوز بدین  
موسی ثابت قدم بوده باشد در این صورت یهودیان مستدی میباشند  
و بس ولی نه چنین است محبت و سحره و قتی قائم شد لابد باید این

کلمات را تاویل نموده معصود را بدست آورد و آن نیز بسیار سهل است  
 و شاه زیاد دارد و این مطلب را هم باید میان نمود که جمیع علماء  
 اسلام در کتب خود متوجه شده اند که معجزه هاست که خدا  
 پیغمبر خود از زانی میفرماید و کسی از آن بگوید که غیر از آنچه خداوند با و از زانی  
 فرموده معجزه دیگر نخواهد اگر آن پیغمبر که انانی دیگر نیز اظهار نماید از کرامت  
 میگویند معجزه مثل معجزه موسی عصا وید بیضا بوده همیشه بان اظهار شود  
 میفرمود اگر چه خارق عادت دیگر مسم از آن بزرگوار صادر شده که همه  
 آنها در قرآن مذکور است آنها جز کرامات بوده و همچنین معجزات حضرت  
 عیسی چنانکه در قرآن مذکور است و معجزه پیغمبر عربی هم قرآن بوده  
 که با عجز از قرآن همه را دعوت فرموده اگر چه کارها نمی نیز از قبیل شکر انعم  
 و تسبیح و صلاه و اقرار سو سمار و غیره و غیره از آن حضرت صادر شده ولی غیر  
 از قرآن همه معجزه کرامات محسوب می شود چنانکه در قرآن کریم هم غیر از معجزه  
 قرآن چیزی مذکور نیست و کبریا سوره بقره میفرماید **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ**  
**مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُرَكَاءَكُم**  
**مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** حتی موافق نص صریح قرآن گویا  
 اظهار عجز از آوردن معجزه دیگر فرموده چنانکه میفرماید **وَقَالُوا**  
**لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا مِثْلَ بَدِئِكَ** **لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا** **وَأَنْتُمْ لَا تَكُونُونَ**  
**مِنْ مَجْبِلٍ وَعَيْنٌ مُنْتَجِبٌ** **فَأَنْتُمْ لَا تَخْلُوهَا إِلَّا أَنْتُمْ خَلَّاهَا بِفَجْرٍ** **أَوْ لَسَفْطَ السَّمَاءِ**  
**فَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كَذَابًا** **فَقُدْرَةٌ** **فَلَسُبْحَانَ رَبِّيَ** **هَلْ كُنْتُ إِلَّا**  
**بَشَرًا مِثْلُكُمْ** و در تفسیر صافی و بیضاوی نیز در ذیل همین آیه بیان

عَلَيْنَا  
 كَمَا أُنزِلَ  
 بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ سَلَامًا  
 أَوْ تَكُونُ لَكَ آيَاتٌ مِثْلَ  
 آيَاتِنَا  
 رَفَعْنَا السَّمَاءَ وَرَبُّنَا  
 لَوْ هِيَ كَذِبًا



# در مطالب فصل دوم در آنگون

میناید که خلق را نبرد که غیر از آن معجزه که خداوند به پیغمبر از زانی فرموده  
 معجزه دیگر بهوای نفس خود بطلند و فی الواقع هم چنین است آنوقت باید پیغمبر  
 باز چه مردم شده هر روزی کسی باید و خارق عادی بخواند و او همست برانی  
 آراء مختلفه فاسده ایشان چیزی اظهار نماید در همین مقام است که میفرماید  
 لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَحَقِيقَةُ سَمِ حَسْبُكَ  
 أَفْوَلُ این قائل مجرول چون سیدان الترام بخاتم الانبیا بودن منافی  
 با مسلك مملکت او و هم مسلكان او است بلکه عمده دلیل بطلان دعوی  
 ایشان ختم شدن نبوت بحضرت ختمی مقبت است و از این جهت بعضی  
 از این جماعت برای ابطال خاتمت استدلال بقره زیارت حضرت خاتم  
 الانبیا که میخوانند الخائِمْ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا اسْتَعْتَبِلْ نموده  
 و حاصل مقصود آنها اینست که خاتمت امر است نبی مانند (ده) که خاتم  
 احاد و فتح عشرت است و صد که ختم عشرت و ابتدای اوقات است  
 پیغمبر خاتم است پیغمبران سابقین را و فاتح است پیغمبران بعد را که بنا بر مسلك  
 مملکت بابیه و بهائیه ادعای نبوت از ایشان پذیرفته شود و نیز غرض ایشان  
 از تخصیص معجزه بهوایی اینست که هر کس از آنها مطالبه معجزه میکند  
 همان چیز را که خود آنها معجزه میخوانند میدهند بخرج مردم دهند برای اینکه  
 بجهت نداشتن معجزه منقض نشود و تا قبل از ذکر جواب مندرج فاست  
 این قائل جواب شبهه که از بعضی نقل نموده ایم میسریم و بعد از آن متعرض  
 جواب لا طائلها می این قائل میسیم چون الله تعالی امت جواب از شبهه خاتمت  
 بالنسبه پس میگوید سیم که منقض است و ابتدای سیشی است که قبل از آن چیزی نباشد

اینها را در کتاب  
 شرح و تفسیر  
 اینها را در کتاب  
 شرح و تفسیر

## در مطالب فضل و مودت آن

و معنی خاتم بانها رسیدن آن شئی است که بعد از آن چیزی نباشد پس نبوت  
 که یکی از امور است ابتدائی دارد که قبل از آن نبی نبوده مانده حضرت آدم  
 و انتهائی دارد که ختم می شود بر آن کسیکه شریعت مسرتة الی یوم القیمة و  
 معجزه باقیه داشته باشد مانند حضرت ختمی مرتبت که دیگر بعد از موجود  
 شدن شریعت مسرتة محتاج بوجود پیغمبر که واسطه رسانیدن شریعت از جانب  
 حق بخلق منتقد آمدن پیغمبر لغو و عبث است زیرا که شریعت را حافظین  
 حوزة آن پیغمبر خاتم که الله سلام الله علیه جمیع باشند برای هدایت  
 آیندگان از سبندگان خدا نگاهداری نموده و مینمایند و اگر مبطین و  
 ضالتین در اثناء دسیه نموده و تغییر و تبدیلی نموده باشند یا بدین  
 در زمان ظهور حضرت حجة عصر که فعلا غائب است بر بیان آن بزرگوار  
 حقیقت مکتوف بشود **علی اکبر** نبوت از قبیل ده و صد که بدو  
 ختم نسبتی داشته باشد مینت زیرا که بدو ختم در آنها متعلق بدو شئی  
 میشود و ابتداء عشرات است و ختم آحاد و همچنین صد که ختم عشرات و  
 ابتداء ای نابت و نبوت امر واحد است مینماید برای او ابتداء و انتها بدو  
 و ختم فرض نمود مگر اینکه بعد از ختم چیزی نیاید **و صاحبان**  
**الغیب** اشاره باین امر نموده و بعدا و داینکه این عنوان خاتمیت اگر  
 نسبی باشد در تمام انبیا چنین است و فخری از برای حضرت ختمی مرتبت  
 مینت و حال اینکه این مرتبت لغو و عبث است و علا بعنوان امتنان با حضرت  
 مرحمت فرموده و اگر امر نسبی فرض شود امتنان بی محل خواهد شد تا  
 اینجا مستقر صحن جواب آن فضول که خاتمیت را منکر و استمدال بفقرة زیار

# در مطالب فضل و وسایل

اینموشدیم اکنون برای جواب قائل محبول ناچاریم از تقدیم دو مقدمه  
 اولی دو نفر معصوم که خالی از خطا و خلل و کذب و غلبه میباشند هرگز در  
 یک امر خلاف یکدیگر سخن نگویند پس هرگاه خود آند و شخص معصوم معین  
 دو خبر متناقض بدیند و آن بگوش خود بشنود و بفین کند که اشتباه در شنیدن  
 ننموده ناچار است از تاویل کلام کلی از آنها یعنی هر کدام را بتواند تاویل  
 نماید باید تاویل نماید تا منافات با عصمت آنها که مستقد بآنت نداشته  
 باشد و هرگاه بطریق نقل آند و خبر متناقض بکسی برسد که بتواند حدی در  
 ناقل با اشتباه یا غیر اشتباه نماید که آسوده میشود و هرگاه نتواند باز ناچاره  
 از تاویل بدارد **الثانی** هرگاه از بزرگ نفر معصوم و کلام متناقض  
 صادر شود و ممکن باشد جمیع امین آنها به تخصیص و تقید پس معین است  
 که جمیع آن دو خبر تخصیص نمود مثلا هرگاه حضرت موسی خبر داد با آمدن حضرت  
 عیسی و سخ گفت لا ینجی بحدک آمنت که تا زمان آمدن عیسی کسیکه سخن  
 اولو العزم باشد مبعوث نمیشود و الا تناقض در کلام شخص لازم میآید چون  
 این مقدمات را دانستی حال بعرض برادران عزیزم میرسانم این ناقل در  
 اختلاف احادیث متمک میشود بجعل ابوهریره و غیره اخبار در قریح امیرالمؤمنین  
 و حسین علیهم السلام باید باین چاره گفت که جعل انیکونه احادیث که  
 متعلق غرض یک نافذ الکتابه مثل معویه برای پیشرفت کارش مربوط بجعل خبر در  
 علامت غیبت که غرض ناقل آمنت که آنها را از کار میندازد و بترتیب  
 که ماثله کینم و بگوئیم ممکن است که غرضی برای جعلی پیدا شود که جعل خبر  
 در علامت غیبت نماید میگوئیم از برای عالم نقاد خبر تمیز محبول از غیر محبول

۲ کسکه

طریق جمیع

# در مطالب فصل دوم رد آن

۴۶

خیلی آسانست تا کید بعض اخبار بعض دیگر را نیز فارق بین مجبول و غیر مجبول خوانند و از برای این مطلب که صاحب الامر محمد بن الحسن العسکری است که در کتب طهور مینماید غیر معارضه و منافق هم نذاریم دیگر آنکه چه تنافی است بین این روایت که میگوید قائم مشرق و مغرب دنیا را ملغز نموده تمام ادیان را باطل مینماید و مینماید اینگونه فرضاً بفرماید بابر سوار میشود تا قضی منیت و بسم چنین فتح نمودن آنحضرت قلعه ها را منافات و مخالفتی با اخبار و احادیث سابقه ندارد و و خبر که میفرماید چوب بیدق قائم از ستونهای عرش خداست اعم از اینکه معنی ظاهرش منظور باشد یا کنایه از یک معقول محقق باشد خبری که مخالف و منافق با این باشد که در بین منیت و اگر میخواهی بگویی این خبر که میگوید اینها را برای خوشحالی شما شیعیان آمده فرموده اند دلیل بر منیت که آنها واقعتاً نذار و پس اولاً ممکن است تمام اینها را است باشد و امام هم که بیان میفرماید شیعیان از ذکر خوشحال شوند و اینها پس باید خود امام آمده را که مذکور کرده باشد اگر که مذکور امام ظهور قائم را صدق باشد پس میرزا علی محمد چه مزخرف میگوید و مدعی چه مقام است و این قائل ناقص است که مثبت مسلک مسلک بابیه است چه میگوید ظهور قائم سخن بوده که برای خوشحالی شیعیان گفته شده و در واقع چنین امری نیست و نخواهد بود چه میرزا علی محمد باشد یا دیگری بحجتی از همه این مزخرفات این است که میگوید قائم ظاهر میشود میشود و میرسد شکمش را پاره کنند چنانکه گردن باین کلمه میخواهد برساند که این حدیث دلالت بر مهدویت میرزا علی محمد دارد و بحجت اینکه اخبار از پاره شدن شکمش داده شده این سیاره نمی فهمد که یا باید

در مطالب فضل دوم وردان  
 ۴۷

مترجم کذب این خبر شود یا کمتریم باینکه میرزا علی محمد یادیوانه یا فاسق بود  
 زیرا اگر آنکسی که ظاهر میشود از ترس دریده شدن شکمش و میداند شکمش را  
 از ظاهر شود پاره میکند پس ظاهر شد که شکمش را بدرند اگر ترس او تمام  
 شده بود برای اینکه برایش معلوم شده بود شکمش را مندرند و پاره نمی  
 کنند مگر خوف پیشه دامام نیست که علمش مطابق واقع بنوده و اگر مانند  
 حضرت سید الشهدا کما مور بخروج بود پس خبریکه عنایت از ترس  
 پاره شدن شکم بوده دروغ است چگونه انرا دلیل حقانیت او عالم  
 میرزا علی محمد قرار میدید بقوله چنانکه کرد مذبحبت آنکه معلوم میشود پس  
 مناط عنایت نبوده و اگر یا مور نبوده بنظور و ترس هم داشته مع  
 ذلک ظهور نموده پس یادیوانه بوده کما هو الحق و یا فاسق و شق ثالث ندارد  
 و از اینکه این قائل مجهول خبریکه میفرماید قائم شرق و غرب دنیا را مسخر  
 نموده الخ داخل اخبار مخالف فرض نموده چنین استفاده میشود که این  
 بیچاره برای اینکه می بیند میرزا علی محمد هنوز طلوع نکرده غروب کرده  
 بشرق رسیده بغرب و این مطلب منافی با مقام صمد و تبت برای او است  
 میخوابد این روایت را محل اعتناء قرار میدید و میگوید آنکه و عده  
 حق تبارک و تعالی که میفرماید لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ بِمَقْضَىٰ إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
 لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ خلف نذار و و حقا واقع خواهد شد و خبر بمباراة الاولاد  
 فِنِطًا وَعَدَلًا مؤید همین خبر است **عَلَىٰ الْجَمَلَةِ** خبریکه دلالت  
 بر اینکه قائم عمر نوح را مینماید مخالف با خبری نیست و استبعاد طول عمر  
 بسم بنفس طول عمر نوح و غیره از معمرین که تعداد نموده اند و قو

که که آنکه ظاهر شد

# در مطالب فضل و مروتان

است و طویرا بحال جوانی بهم با چنین عسری برای کیست که اثر در کائنات  
نداشته باشد چه خوش گفت آنکه گفت روزگار از وی اثر گیرد  
نه وی از روزگار کائنات از وی اثر گیرد نه وی از کائنات و  
روایت ثابت صاحب کار از این جهت تشبیه شده طول عینیت آن  
حضرت بردن عزیز شده باشد صزر بجائی نذار و چنانچه روایتی که  
میگوید میبرد و بعد زنده می شود بسم از قبیل تشبیه برکت و صزر می نذار  
چنانکه خواب را تشبیه بوقت دعا برخواستن برای نماز شب که بگوید الحمد  
لله الذی احببنا بعد ما امانا شیء و الله الشکور موده ای  
و اینگونه تشبیهات جزء تاویلات نیست بلکه آوردن استعارات و کنایات  
در کلمات و محاورات از محنات بدیعیه محبوب است و هر شخص که مانوس  
بزبان عرب باشد این عبارات را خوب میفهمد و سخن میثابرد و حاصل مطلب  
آنکه نظر بصحت این تشبیهات تشبیه عینیت حضرت حجت بردن صد ساله عزیز و پیغمبر  
و معین نمودن عسر آنحضرت را تشبیه بعبودیت نوح بهترین ادله بر طول عینیت  
و بطلان ادعای عهد ویت از میرزا علی محمد که مبدء و منتهای عسرش منقول  
و مشخص است میباشد و محتاج با دله دیگر نیستیم و مع ذلک از جواب گوئی  
تمام مرزوفات این قائل بخواب هم گذشت پس میگوئیم این قائل غفل از کثیر لا طائل  
ادعائش نیست که پیغمبران ادعای خاتم النبیین نموده و گفته اند که دین با  
تأقیام قیامت نفع نمیشود از طرفی برای اثبات این مطلب استشهاد با  
و گفتند جاء کذبو سف من قبل الی آخره میناید در حالتی که گفتن مردم  
بعد از رحلت حضرت یوسف علیه السلام چه ربط بگفتن نبیاً و خود یوسف

# در مطالب فضل دوم ران

۴۹

دارد آیه در مقام مذمت مردم است که در زمان حیوة و زندگانی حضرت  
یوسف با اینکه معجزات اظهار مینمود مردم شک در او داشتند بعد از  
مرگش میگفتند رسول مخصر یوسف بود و دیگر پیغمبر نخواهد آمد و معین است  
که این مطلب بواسطه عدم قایل نیست و ای کاش آنچه نسبت با نسبتاً  
سلف میداد از گفتن و ادعای خاتم النبیین و اینکه دین ایشان با قیام قیامت  
منوخ نخواهد شد چون شخص معینی را از انبیا بدست نداده و معین نموده  
نکذیب میکنیم خاصه با آن آیه زبور که شنیدی که خدا با بفرست راست  
کنده شریعت را تا بدانند مردم آنکه عیسی بشر است نه پسر خدا و ما اینا میگیم  
بر فرض کسی گفته باشد لا ینتی بعدک و با قیامت دین من با هیت این شخص  
اگر ظهور پیغمبر بعد از او داده چون معصوم است اخبار بنظورش نمیشود تا اول  
نموده باید گفت که مرادش نبودن پیغمبر بعد از او این است که بازماند ظهور آن  
پیغمبر دیگر پیغمبر مرسلی نخواهد آمد و مراد از قیام قیامت قیامت صغری است  
که ظهور نبی بعد باشد و این تخصیص و تقید در کلام یک نفر از قبیل که علی  
السلامت است و هرگاه این پیغمبر که گفته لا ینتی بعدی اخبار بنظور پیغمبر  
نموده باشد و پیغمبر آن قبل از او اخبار بآیدن پیغمبری بعد از او داده باشد  
چنانکه حضرت موسی جزه داده است که بعد از عیسی محمد میآید پس باید همین  
و تقید را برای دفع منافات و دفع تناقض بین کلام و معصوم نمود چنانکه  
در معذات اشاره بان نمودیم و در فرمایشات بعضی انبیا که فرموده اند  
کلمات از اهل نبی و تا قیام قیامت معصوم این نیست که نسخ شریعت ما عاود  
نیاید بلکه مراد این است دعوت ما مردم بسوی حق زوال ندارد و همیشه خواهد

۵. در مطالب فصل دوم و روان

بود پس پیغمبری الهی که بیاید جز توحید و بیان صفات جلالت و جلالت  
دشان دادن طریق سعادت ابدیه چیزی نخواهد گفت و در توحید  
در حد آیه خبر از آمدن پیغمبر بعد از این عبارت که پیغمبر میاید از انجام  
گفتگو کند و با او هست شریعت سله و اسم نبردن از اسم که گفتگو در آغاز  
میکنند شاید برای و صوغ امر باشد که تا کسی گفتگو از آغاز نکند با انجام  
منیپرد از دو نکته اختصاص مذکور است که تفصیل بعد از موت از  
عوامل قبر و برزخ و حشر و نشر و جنت و نار هیچ پیغمبری مانند حضرت  
ختمی مرتبت بیان نموده تا این مقام آنچه لازم بود برای آگاه نمودن  
برادران و بعضی از مذخرافات مستعلق بجانشینت بعضی رسانیده اشیا  
بجواب شبهات معجزه خوانیم نمود پس عرض میکنم در مقامات سابقه  
اشاره نمودم که معجزه گاه موهبتی فقط و گاه اقتضایست که هر کس هر چه بخواند  
برایش بیاورد مذبح میثود مانند معجزات حضرت ختمی مرتبت که در امری هر  
جنبه بود معجزه موهبتی و اقتضائی هر دو را جمع نموده قرآن سحر موهبتی  
و سایر معجزات اقتضائی بود ولی شرطست در معجزه موهبتی اینکه تمام  
خلق از مثل آن عاجز باشند و معجزاتی که معلوم شود نه اینکه شخصی مدعی یک  
امری بگوید معجزه من از جانب خدا است و اغلب مردم بیسند  
مثل آن را می توانند بیاورند که در این صورت شخص مدعی جز صرف ادعا  
چیزی در دست ندارد زیرا که معجزه داشتن او فرع بر آنست که آورده معجزه  
باشد و مفروض است که معجزه بودن آنهم بنفس ادعا او است و کسی  
قبول ندارد معجزه بودن آنرا الا قلیلی که از جهالت و حماقت و بلا دلت



# در مطالب فصل دوم و روان ۱۵

در حکم انعام باشند مثلاً معجزه بودن قرآن را افضح فصحاء و عرب  
صاحبان سببه معلقه بکعبه بصدیق نمودند و از تاریخ نزول قرآن  
ذای لا باثون بمثلہ ولو کان بعضہم لبعض ظہیرا بگوش  
دوست دشمن میرسد و احدی قدم جرت میدان مینهند اما بیان زشتی  
میرزا علی محمد را جزاء او معجز بودنش و قبول بعض اصمغیابی غرض  
و شیاطین با غرض در خارج تحقیق ندارد اما تک این قائل با بیات با برت  
و قالوا لن نؤمن لک حتی یفجر کنا الی آخر آیات بانیکه خود سینه  
اظهار عجز از ایتان معجزه نمود پس غلط واضحی است و لاجبت اینکه  
این قائل آوردن معجزه شوق القمر را و تسبیح حصا و غیره قبول نموده و  
اینها مثلاً معجزات اقتضائی بوده از اینکه این قائل اسم این را اگر امت گذارد  
و معجزه موبستی را معجزه نماید تعنیر در واقع حاصل نمیشود و خواهش  
کننده شوق القمر وقتی که مطلوب خود را برای العین دید معجز بودنش در نزد  
او مسداست یعنی کسی چنین کاری نمیتواند نمود تو اسمش اگر امت گذارد  
و اما اینها پس جبت اینکه معنی قل نبئنا ان ربه هل کنت  
الا بشرآ سوکلا این نیست که من عاجز از ایتان معجزه هستم و الا معجزا  
دیگر را که بخوابش ملتزمین اظهار فرموده گنیه این اظهار عجز میبود  
چگونه میتواند آن کیکه مکرر بر مکرر حرق عادت از روی خواهش مردم  
از او صادر شده اظهار عجز نماید بلکه مراد از قل هل کنت الا  
بشرآ سوکلا اینست که من تابع اراده خود دیدباشم هر کس هر چه  
من بخواهد اگر مشیت و اراده ام مستحق باوردن آن باشد خواهم

آورد و بجای آن و اصغر اینکه من خود را باز چه قرار بدهم  
 موضعی که حکمت دانسته کرده ام و باز هم در زمان و موقع خواهم  
 کرد و اما تابع اراده شما که هر وقت و هر چه بخواهید بیاورم نخواهم بود  
 و این معنی هیچ دلالت بر اظهار عجز ندارد و اینکه میگوید در تفسیر صالحی  
 در ذیل همین آیه میفرماید خلق را نمیرسد که بغیر از معجزی که خداوند  
 به پیغمبر از زالی فرموده از او بخواهند سخنی است مقبول اما نسبت  
 با بنیانی که معجزه ایشان منحصر بود و بیهوشی مانند شیخ آیات موسی  
 پس معین است که غیر از معجزه بیهوشی را دعوت نموده و چیزی را که  
 کسی ندارد نسبت به طلب کردن از او معنی ندارد و اما کسانی که معجز  
 غیر بیهوشی شده باشد باز خلق حق الزمام او را به آوردن غیر بیهوشی  
 نخواهند داشت بلی جایز است برای آنها متنا و خواهش و از برای  
 پیغمبر اجابت و همراهی و هر گاه استماع از او رد نماید دلیل عجز او نیست  
 و الا کذب و در دعوای تو انست معجزه اقتضای لازم میاید تا این مقام  
 روی سخن باین قائل ناقابل بود در اینجا روی سخن بوی تمام مردانست  
 از هر طایفه و هر مذهب با ایشان عرض میکنم یکا شش بچندی در جهات  
 معجزه بودن قرآن غوررسی و محبتش و تقصیر نمیکردند و ملتفت میشدند  
 که اختصاص ندارد و معجز بودن قرآن بخصاست و بلاغت یا تنغایر  
 اسلوب با کلمات عربی یا بیان تاریخ مردمان چند هزار سال قبل و غیره  
 و غیره و عدم انحصار جهات معجز بودنش نیز از معجزات او است در  
 این صورت که ام انصاف قبول میکند که بگوید قرآن معجزه است و

در مطالب فصل دوم روان ۵۳

بیان هم خوبست در این مقام آنچه بعضی علماء عصر در وجه اعجاز  
قرآن نوشته اند ذکر کنیم که اسباب زیادتی بصیرت در حق قرآن و کشف  
فصاحت بیان شود جهات اعجاز قرآن در نزد هر قومی که غایت کمال  
را در هر فنی و جهتی دارا باشند و در جهت دیگر نباشند آنچه زیرا که در آن  
کامل است فقط معجزه میداند و در نزد کسی کامل در جهات باشد از کل  
الجهات قرآن را معجزه میداند مثلاً کسی که اهل علم و کامل در علم و فصاحت  
و بلاغت و محنات بدینت را مشاهده می نماید که در هیچ شعر یا نثر یا خطبه  
یا خطبه مانند و نظیر آنرا سراغ ندارد لکن در فصاحت و بلاغت و  
امور متعلقه بالفاظ را اعجاز میداند و گمانیکه در وقت و لطافت  
معانی کامل اند و مهارت دارند چون در وقت و معانی قرآن را تصور  
میکند که مثلش را در هیچ عبارتی ندیده و یاد ندارند و هر چه در مقام  
تفحص بر می آیند می بینند بنیاد نظیر آنرا پیدا نمود جهت اعجاز را در وقت  
معانی قرار میدهند و حکما و اهل توحید و عرفاء و اهل توحید که مهارت  
تأم در فنون حکمت و علم توحید دارند چون بیانات متعلقه بحکمت و  
عرفان توحید را در قرآن ملاحظه میکنند و می بینند عقول عقلاء  
و حکما سابق بر قرآن آنچه گفته اند و فهمیده اند کوتاه بوده و در  
الحقیقه بجائی نرسیده و لاهتین که پس از ورود و نزول قرآن اند  
آنچه گفته اند فی الحقیقه اقباس از قرآن نموده اند لهذا این جهت  
را اعجاز قرآن قرار میدهند و جامعیتی که یک ذوقی از برای حسن و قبح  
اسلوب محاوره و ترکیب لفظ و معنی در محاوره دارند که اسباب

را با یکدیگر ملاحظه میکنند اسلوب کلامی را بر دیگری ترجیح میدهند بر  
 حسب ذوق اسلوب شناسی لهذا اجتماعت اسلوب قرآن را که  
 مانند ندارد و باین اسلوب کلامی دیده نشده و اگر کسی تقلیداً  
 بخواد باین اسلوب سخن بگوید تقلید بودنش و فصاحتش آشکار است  
 جهت اعجاز اسلوب را قرار میدهد و اگر دارای کاملیت در علم ختم  
 و اعداد و خواص القرآن داشته باشد از جهت اعجاز قرار میدهد  
**و اگر کسی احاطه بجوامع معانی قرآن نماید از حیث اخبار از ماضی**  
**که متکفل آن علم تاریخ است از شخص امی که خبری از آنها نداشته**  
**و از حیث اخبار از مستقبل خبر علم غیب جنیری متکفل آن نیست و از**  
**حیث دلالت بخر و شر در موقع تعال و استخاره و از حیث عزت**  
**و طول عمر و وجاهت در بین خلائق از برای قاریان قرآن و از حیث**  
**استدلال بر صاحب مذہب بیک آیه از برای مذہب خود در حالتی**  
**که مخالفان استدلال از برای خلاف آن بهمان آیه نموده و بپرد و طایفه**  
**دلالت آیه بر مراد ایشان تردیدی ندارد و بیسچو چه در معجز بودن**  
**آن شک و ریبی نخواهد بود و جهات معجز بودن او را غیر قابل از برای احصا**  
**و استقصاء خواهند دانست ما بجا و علم قرآن مجید حق چه فرموده**  
**است این قول سدید خواند بر احمد سر اسراخچه بود پس علی را**  
**بهر فتنش آفرید جز علی و آل آن زوج بتول فهم قرآن**  
**را مدار از کس امید میتوانم گفت جبریل امین زمین کل**  
**گلزار یکبوسه شمد چون امین و حی حق محروم ماند کس جز اول**

فصل

علی این گل نچید قال الفائل فصل سیم در اظهار  
 معجزه حضرت و اینکه در اغلب از منته و آیات علمی ظاهر مانع پدید  
 مردم بوده و عداوت مینمودند بعد از بیان و اثبات این مطالب  
 عرض میشود که چنانکه بابا طاهر عثمان فرموده بهر الفی الفی قدی بر آید  
 در حوالی سنه یک هزار و دو و نسیست و شصت که هزار سال بعد از زمان ائمه  
 علیهم السلام بود موافق حدیث مفضل که پس از این مذکور خواهد شد که فرمود  
 فی سنة الستین یظهر امره و یعلو کلامه و اخباره سایر مخبرین که در جا  
 خود بیان خواهد کرد در نقطه اولی روح ما سواه فداه صلی الله علیه  
 علی اهل البیت و اصحاب ظاهر شده و اظهار امر خود فرموده و بر طبق  
 ادعای خود اظهار معجزه نموده و کسانیکه طبعیت علی بنی داشتند فوج  
 فوج بشریت با بوس حجت خدا مشرف و مباحی گشتند و اغلبی اعراض  
 نموده تکفیر نموده ایشانک لجنون گشتند و آن معجزه این بود که  
 در روزی با کمال سرعت سهولت دو هزار میت که تقریباً عبارت  
 از یکصد هزار حرف باشد بلبان آیات و خطب و مناجات بدون  
 حکمت اصلاح بی فکر و تامل بطوریکه هیچ قلم نگاه نمیداشته و همیشه  
 مطالب حاضر بود نوشت بوقت برگردش قلم داشته از روی فطرت بدو  
 تقاضی که اسباب این کتاب باشد بیان و تحریری فرمودند که ایشان  
 از ملاحظه آن ناچیزان میشود و با آواز بلند میفرمودند که این معجزه  
 هر کس میتواند بنویسد و ایتان بمثل نماید احدی پیدانند جوابی از  
 این مطلب بگوید و در جواب عرفنهای نالایق زده با انواع اذیت

# در مطالب فصل سیم قرآن

از آرا نجاب را رنجانیده میکنند آنچه بنام عربی نسبت میدادند که  
إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ و اغلب سخریه و استهزاء می نمودند سبحان الله در کمال  
غفلت و بی تدبیری در آیات قرآن تمام آنچه بنام عربی نسبت داده بودند  
باین جوهر بنا فرج و نور پاک که سالها در انتظارش بودند و میکنند که  
ایمان خلاصه موجودات کی ظهور خواهد نمود که او را نصرت نموده که ما  
در راهش اتفاق نموده جانها در سبیلش اثار نمانیم بالاخره بخونش  
نسبت داده استهزاء نمودند بِأَحْسَرَةٍ عَلَى الْعِبَادِ مَا بَأْتِهِمْ  
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ كَيْدًا مُّزْمِنُونَ و احدی از مظاهر  
قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه با اعتراضات و انکار و  
احتجاج تا مس مبتلا گشتند قدری تأمل و تدبر در سوره مبارکه نمودند  
اصلیه بفرمایند کفایت میکند از جمله اشیاء نوح بود که نه صد و پنجاه سال  
عباد را بودی امین روح دعوت فرمود احدی آنحضرت را اجابت  
نمود و قدری ایذاء و اذیت بران وجود مبارک وارد می آوردند  
که یقین بر هلاکت آنحضرت می نمودند و تا چه مقام سخریه و استهزاء  
بان حضرت نمودند و وقتی که کشتی میاخذت جز با او از جنون و غیره  
نسبت دادند که خداوند میفرماید کَلِمَاتٍ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قُوَّةٍ  
سَيُخْرِجُ أُمَّتَهُ بَابٍ قَدْرِي تَفَكَّرُوا فِي سَبَبِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
علماء عقلاء بودند باین قسم اعتراضات و سخریه با نموده و هزار  
جستند و از زلازل چشمه ایمان مشروب نگشته ابتدا نیافتند تا  
بالاخره از راه آب مدار البوار شتافتند و چرا افتد در وعده های

# در مطالب فصل سوم و دان

الهی خلف واقع گشت حتی پس از عده عذاب صحیح بهجت مرتبه آمدند که این سخن  
را بکار پس از آنکه درخشش بار و در شد عذاب نازل می شود هر دفعه پس از  
بار و در شدن در رحمت خطاب رسیده که مجدداً محترم ایند رحمت را بکار  
پس از بار و در شدن عذاب نازل می شود در هر دفعه جمعی از ایمان بر گشته مرتبه  
شدند تا اینکه نماید مگر بشاد نقر و کسری که بقیه مرتبه شدند حضرت روح  
را تکذیب کردند همین قسم بود امر بود و همین طور بود دعوت صالح علیه  
السلام که هر چه بیشتر دعوت میفرمود نفرت مردم بیشتر میشد تا بالاخره  
گفتند یا صالحی **لقد كنت نبيا مرصوا قبل هذا أنتهنا**  
**ان تعبد ما بعد ابائنا و اننا لفي شك مما**  
**ندعونا اليه من رب و اباد دعوت بحال انقوم فانه بخشد**  
تفصیل حال حضرت ابراهیم و حضرت شیب و موسی نیز مفصلا مرسوم  
است **سبنا ان الله افكلما جاء كذ رسول بما لا يطون**  
**انفكرا اننا انكبر لو فقدر بفاكذ بيم و فترت انقتلون**  
ای حبیب لبیب قدری نامل و تقفل نما که سب این افعال چه بود که با این قسم  
با طلعات جمال ذوا بجلال سلوک و رفتار نمودند و هر چه در آن از منته سب  
اعراض و اعراض ان عدا بود حال بسم بهمان چیز باعث احراز و  
اغراض می شود اگر بگوئیم حجج الهی تمام و کامل نبود و این کفر سب صحیح  
زیرا که این بنیاد از فیض و رحمت منبسط حذاء مذی دور است  
که شخصی را از جمیع عباد برای هدایت خلق خود برگزیند و با و حجت  
کافی و دلایل و براین واقیه عطا نفر نماید و با وجود این خلق را از

۵۸ در مطالب فضل سوّم و دان

عدم ایمان با بیان معذب فرماید و حال آنکه لم یزل ولا یزال فیض او جاری  
و امطار رحمت او از غمام غنایت لب تشنگان وادی غواست  
صلوات نازل بوده که از رحمت کامله و نعمت شامه او سیراب شوند  
پس این انکارات منیت مگر از غرور یکم از انفض حسیّه ظاهر شده در  
صحراهای بعد و بچران سیر نموده و بظنون باطله خود و آنچه از  
علمای نادان پر غرور خود شنیده اند بان تاسی نموده لهذا احسن  
اعراض خیالی نذارند و غیر از اعتراض مقصودی اجرایی ننمایند و در  
جسم عمود معروضین علمای ظاهری بوده اند که محض دنیا طلبی چند  
مطلب یافده از انصاف بونی نداشتند و همیشه اعلم هر  
قوم اعرض و اغرض ایشان بوده چنانکه در زمان ظهور حضرت عیسی  
شنیدید که علماء یهود چه کارها که نکردند تا بالاخره کردند آنچه  
کردند و در زمان نقطه فرقان ابو جهل که از کثرت علم و دانامیش  
ابو الحکم میگفتندش و داناترین اهل مکّه بود بحسب ظاهر عدل است  
نفرت و اذیتش بیشتر از سایرین بود که ابو الحکم نامش بود ابو جهل  
بخصوص در این ظهور که از حضرات ائمه و سایرین کتب صحیح وارد  
شده که علماء او را انکار نمایند چنانچه حدیثی که در عوالم است  
مشعر بر این مطلب است که میفرمایند بظهور من منی هاشم صبی ذو  
کتاب و احکام جدید تا اینکه میفرمایند و اکثر عدا لله العدا  
و هم چنین در اربعین است بظهور من منی هاشم صبی ذو  
احکام جدید فدعو الناس ولا یحببه احد و اکثر



# در مطالب فضل سوّم و دان

۵۹

اعدائه العلماء فاذا حكم بشيء لم يطيعوه قَبُولُون هَذَا خَلَا  
مَا عِنْدَنَا مِنْ ائِمَّةِ الدِّينِ اَلْحَيْ وَشَيْخِ صَدُوقِ دَر كِتَابِ ثَوَابِ  
اَلْاَعْمَالِ مَجْلِسِ دَر جِلْدِ سِزْدَهَمِ بَجَارِ دَر صَفْحَهٗ دُوَسْتِ پَنْجَاهِ وَبِهْتِ اَنْحَرْتِ  
صَادِقِ قَمَرِ اَوَيْتِ مِيَنَا يَدِ كِه رَسُوْلِ خُدَا مِيْفَر مَائِدِ كِه بَعْدِ اَز اِيْنِ زَمَانِي اِيْنِ  
مَنْ مِيَا يَدِ كِه دَر اَنْزَمَانِ اَز قُرْآنِ بَاقِي مَسَائِدِ مَكْرَسِي وَاَز اِسْلَامِ  
مَكْرَسِي كِه خُوْدِشَانِ اَبَانِ مِيَا مَنَدِ وَحَالِ اِيْنِكِه اِيْشَانِ دُوَرِ تَرِيْنِ حَقْلِيْكَهٗ  
اِذَانِ وَ مَسْجِدِشَانِ مَعْمُوْرِ مِيْشُوْدِ وَ حَالِ اِنْكِه اَز حَبْتِ بِدَايْتِ حَرَامِ  
فَقَهَاءِ اِيْشَانِ بَدِ تَرِيْنِ فَهْمَاءِ زِيْرِ اَسْمَانِدِ فَتْنَهٗ اَز اِيْشَانِ مَسْرُومِ مِيَنْدِ وَ بَرِي  
اِيْشَانِ بَرِ سِيْكَرِ دُوَرِ اَز اِيْنِ فِتْنِيْلِ اَبَا زِيْسْتِ كِه دَر جَايِ خُوْدِ ذِكْرِ خُوَا بَدِيْهٗ  
وِي مَنِيْنِ حَيْجِي اَلدِيْنِ عَرَبِيْ دَر بَابِ سَيِّدِ وَ شُصْتِ وَ شُشْمِ اَز فُرُوْحَاتِ  
كَلِمَهٗ بَعْدِ اَز تَفَاعِيْلِي مِيْشُوْدِ وَاِذَا خَرَجَ هَذَا الْاِمَامُ الْمَهْدِي  
فَلَيْسَ لَهُ عَدُوٌّ مِثْلُ الْاَلْفِ فَهْمَاءِ خَاصَّةً فَانَّهُ لَا يَبْعِي  
لَهُمْ دِيَا سَهٗ وَلَا يَمْنُزُ عَنِ الْعَامَّةِ بِلَا اِسْمِ اَلْمُهْتَمِ اَلْعَلْمِ اَلْحَقْمِ  
اَلْاَقْلِيْلِ تَا اِيْنِكِه مِيْكَوِيْدِ فَلَمَّا خَبَرْنَا اَنَّهُمْ يَفْعَلُوْنَ فِي بِلَادِ  
اَلْحَيْ اَصْحَابِ اَلْمَذْهَبِيْنِ وَ عِبُوْتِ بَيْنَهُمْ اَخْلَاقِ كَثِيْرًا اَز اِيْنِ مِثْلِ  
اَخْبَارِ زِيَا وَ اَسْتِ كِه اَكْرِهٗ مِيْخُوْ اَسْتَمِ بِهٗ رَا ذِكْرِ مَنَا يَمِ بَطُوْلِ اَسْجَائِدِهٗ اَسْهَابِ  
مَالِ خَاطِرِ مِيْشُوْدِ حَالِ مَلاَحِظَهٗ فَر مَائِدِ كِه اَتَمَّهٗ چِه چِيْرِيَا اَبِيَا نِ فَر مَوُوْدِهٗ اَنْدُوْتُو  
چِكُوْنِهٗ دَر تِيَهٗ مَضَلَّتِ حِيْرَانِ وَ دَر وَاوِيْ غَوَايْتِ مَسْرُومِ دَانِ مَانَدِ عَجَبِ  
اِيْسْتِ كِه هُوْرِ مَانِيْكَهٗ دَر بَرْتَرِيْزِ دِلْمِجِدِ وَ عِلْمَاءِ حَكْمِ كَرْدَنْدِ كِه اَنْ حَضْرَتِ  
رُوْحِ الْعَالَمِيْنِ عَزَاهِ رَا حُجُبِ بَرَنْدِ مَحْضِ سِيَا دَاتِ اَوَاخِرِ اَز حَبَابِ

# در مطالب فضل سوّم ران

و دیده بودند احدی از فراموشان غضب با وجود حکم و سعید اقدام بان عمل  
قتیح نمودند باز نوکرهای نظام العلماء و شیخ الاسلام باین امر هیچ  
اقدام نمودند باین مثل نوکرهای سندی بن شاکت که بحکم بیرون  
الرشید حضرت موسی بن جعفر را چندی هر روز از مجلس بیرون  
آورده صد تا زیاده میزدند و باز مجلس میدادند **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ  
يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بَادِنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبِطَ لِأَخْرَاجِ الْإِنْسَانِ كَدًّا  
فَسَبَّحُوا الذِّبْنَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** علم بیرون  
الرشید که معلومست علم سندی بن شاکت بهم معلوم نیست که از شیخ  
الاسلام و نظام العلماء کمتر بود هر چه بود اقلًا مثل کتابیکه نظام العلماء  
در عدم عصمت همیشه نوشته و بطبع رسانیده که نوشته بود که از کثرت  
فضایحی که در آن بود دولت حکم بحبس آن کتب نمود **افول**  
این قایل شبا و چنانکه سابقا در استی استقامتی او برای آنکه اعتنا  
بعلمای خود نمود و فقط اظهار معجزه کافی در اثبات مدعی نبوت یا امامت  
است تقدیم نموده و بعد از آن اظهار خامتیت را امر غیر قابل از برای  
اعتنای فرزند برای آنیکه هر گاه بخوابد میرزا علی محمد را بمقام سنجی  
برساند بتواند و مدلل کند مقدماتی جدید و از برای آنیکه کسی حق  
ندارد از مدعی اعجازی بخوابد غیبر آنچه را که او خود بگوید معجزه من  
موسبت الهی است این است نهید مقدماتی نمود اکنون برای کوفتن نتیجه  
که پسند را علی محمد ادعای مهد و سبت نمود و معجزه موسبتی خود را  
بجهت کس نشان داد این فصل تفصیل بر امر جبل و تنویل را میباید و از

# در مطالب فصل سوم ردای

آنچه سابقا در باب جمالی و تحریف احادیث و قطع آن بعضی رسانیده ایم معلوم شد  
 که این مرد چگونه جمال بمشال است و قبل از بیان طراری او این نکته را  
 خاطر نشان برادران خود مینمایم که اولاً این قائل بسوزن طریقه محاوره را یاد  
 گرفته مانند میرزا علی محمد سرچه بغلش میاید بدون اینوبه و جهات فساد  
 از اهلقت نیست و مثلاً مینویسد بعد از اثبات این مطالب عرض میشود باید از  
 این قائل پرسید مشارالیه مطالب اگر اخبار معجزه در اینست که در اغلب از منته  
 علماء ظاهر مانع از هدایت مردم بوده و عداوت مینمودند باشد که بسوزن  
 اثبات آن نموده تا بتوانی بگوئی بعد اثبات این مطلب بلکه برای اقتضای سخن  
 این دو کلمه را گفته و اگر مشارالیه امور سابقه است که برای نتیجه گرفتن  
 تقدیم انقدمات نموده پس بایستی بگوید بعد از تقدیم عداوت سابقه عرض  
 میشود و بعد از آن این قائل که میگوید علماء ظاهر مانع هدایت بودند با اینکه شبهه  
 نیست ظاهر شریعت را آنها ترویج میکنند و بدایت میکنند کدام بدایت  
 که ایشان مانع هستند و علماء نیکه مانع نیستند و عداوت ندارند علماء باطن یعنی  
 عرفاء و صوفیه اند یا غیر ایشان اگر بگوید عرفاء و صوفیه مانع از هدایت نیستند چرا  
 یک نفر از رؤساء ایشان اعتقاد بان ظنور نگرده و حسب طعن و لحن چیزی  
 سموع نشده دیگر اینکه چهار صد نفر از علماء که نوشته فداکاری کرده اند  
 خون خود را در این راه ریخته اند از علماء ظاهر بودند یا باطن اگر بگوئی از علماء  
 باطن خلاف دروغ بودن آن ظاهر است و اگر بگوئی از علماء ظاهر بودند  
 پس معلوم میشود که علماء ظاهر مانع از هدایت نیستند عداوتی ندارند البته است  
 بعد از عقل و کفایت و در ابیت و در ابیت و سررات و اعراض لغتانی

تامل

# در مطالب فصل سوم روان

ای باروم که برای دنیا و طلب دنیا خود را به طاعت انداخته اند و بعضی  
ناقل مقصود شده اند و آنچه از بخار در باب قدح فقهاء و آنرا الزمان نقل میکند  
اگر مراد از آخر الزمان زمان ظهور مهدی است که بقول تومیسیر زاعلی  
مجدد که ظهور کرد و چهار صد نفر از فقهاء ایمان با او آوردند پس معلوم میشود فقهاء  
که عبارت جمع او است و صحیح مذکور در **حلی الجلیله** این قائل معارضات  
کلام خود را لطفت منبت مع ذلک بشناوی منبک بیک شعر و مصرع  
بابا طاہر عریان میشود و مصرع دیگر را که اگر نکوناید بطلان مدعای او را  
میرساند استقامت نموده بابا طاہر میگوید بهر الفی الف قدی بیاید  
الف قدم که در الف آمدستم و مراد او مقام قطبیت خود است  
و البته نظر بانیکه یک الف قد در الف میاید آنکس خود را قطب زمان  
فرض نموده پس بر گاه فرض کنیم که میرزا علی محمد در زمان او بوده و بهر  
خود را قطب وقت معرفی مینماید بابا طاہر از این دو نفی مقام قطبیت  
از او میگردد و فضلا از مقام مهدویت اگر کلام او که مستدل لال بجز  
اولش این قائل نموده صحیح است پس نفی قطبیت از میرزا علی محمد هم صحیح  
میشود و هر گاه در این گفته است پس مستدل لال کلام او چه معنی دارد  
**أَوْفُونَ بَعْضَ الْكُتُبِ الْكَفْرُونَ بَعْضُ** در حق این قائل نسبت  
به کلام این صوفی صافی صادق آمده باید این قائل گفت اگر بتبیت عرفا  
و صوفیه میکنی و انمارا کسی میدانی در همه چیز بتبیت کن ایشانند اهل صدق  
و صفا و توفیق برای جهانی و شادای صورت سازی خود را میگرد و خود  
حرفی از دین و دنیا میزنی عرفاء و صوفیه حرف را چیزی شنیدند و میگویند

# در مطالب فضل سیم در آن

۴۳

کردار بیار کرد گفتار کرد و اگر کسی از سیره و طریقه آنها سوال کند میگوید  
رسیدنی است پرسیدنی نیست و میگویند بوشی و راق اگر مهندس  
مانی که در سس عشق در دفتر نباشد تو که بدست علماء ظاهر  
میکنی و خود را اهل باطن فرض کرده و با اسم دل‌زمی از برای دین کتاب  
مینویسی چرا بجای و دروغ و تحریف احادیث و اخبار میردازی و از  
انجا نیکه سولی کجبت کرده خبر کیه میگوید قائم عمر نوح دارد و مینویسی  
و در نما جای دیگر میگوید که میرزا علی محمد بیت و چهار ساله بوده و صورتی  
کند که خبر معارضه از برای <sup>تجدید</sup> غیر قائم با این خبر کسی در جانی نقل نکرده و  
میرزا علی محمد و مسقط الرأس مولد و موطنش همین است چگونه آن  
عاقل او را حجت عصر نداند و بلوید و وحی و روح ما سواه عذاه عجبش  
اینکه شعر با با ظاهر بهر الفی الف قدی باید که ظاهر باید این است  
که الفنا گذشته است که در بهر الفی الف قدی باید است و لفظ بر آید  
تصحیف و تحریف این قائل است برای اینکه استدلال بان نماید و یک  
الف که محل حاجت او است درست کند یا اینکه در نسخه او دیده است  
عفظ بوده با با ظاهر که میگوید بهر الفی الف قدی باید بعنوان مسکنت این  
امر سخن او معرفتی خود کند و خود را مرشد و قطب وقت گفته و قرار داده  
اگر لفظ بر آید یا باید بجای باید باشد از امر غیر محقق خبر داده و در باب  
با مر غیر محقق مثبت مدعای او نخواهد شد و مناسب است با او دستم افاده  
غلطیت یا تحریف بر آید را بنماید و البته هر کس که یک مصراع از یک فرد  
شعر را برای تعیین از بین برد تحریف و تصحیف از او بعید نیست بلکه مظلون

# در مطالب فضل سوّم در آن

است بهر تقدیر باید بنا بر آنکه باید نباشد و برآید باشد از این قائل  
مستدلانین فرد باید پرسید مراد بابا طاهر از کجا معلوم شد که بهر الف از  
زمان بعد از ائمه است و بزمان بعد از ائمه یعنی اگر چه مقصود بعد از ائمه  
باشد که غیبت امام راقائل باشد که باید میرزا علی محمد ظاهر بعد از غیبت  
باشد و معین است که چنین نیست و علاوه منافق با زمان بابا طاهر است  
که در اس الفی بوده است و هر گاه غیبت امام راقائل نباشد مانند  
سینهها چنانکه ظاهر لفظ بعد زمان ائمه افاده این معنی را میکند پس  
کلیه اخبار بطور قائم منتظر یک پیغمبر و ائمه خبر داده اند بی محل خواهد شد  
زیرا که همانکس اخبار بطور عمده ظهور بعد از ائمه بعد از اوصاف  
و نسب خاص معین فرموده است که هیچ مطابقت با میرزا علی محمد ندارد  
و بابا طاهر هم که خود را قطب وقت معرفی نموده و باید برای میرزا علی محمد  
فکر دیگری کنید و نظیر این تحریف در شعر تحریف در خبر مفضل است  
که این قائل نموده که اصل حدیث که مفضل نقل از صادق آل محمد میباشد  
این است که فرموده **مَنْ شَهِدَ لِبَشَرٍ أَمْرَهُ وَعَجَلُ ذِكْرِهِ**  
و ممکن است که کسی بگوید این قائل عدا تحریف نکرده است در کتاب  
ممكن است که لفظ شبه سینه خوانده شود و سیمین ستم خوانده شود  
به حال بر تقدیر یک ستم لفظ خبر باشد و اغراض از آنکه هر چه از آن  
اخبار آحاد برسد که ظاهر در تعیین وقت معین باشد معارضه با  
اخباریکه میفرمایند **كَذِبَ الْوَقَائِمُونَ** که استفیض بلکه متواتر است  
ندارد و تعیین اینکه مقصود از ستم ستم بعد از ائمه است و ما بین باشد از

زیرا

# در مطالب فضل سوّم رَدان

۶۵

کجا معلوم شد از روی شعر با باطا بر عریان با از کج جالی این قائل بدینیا  
شاید ظهور هزار و سیصد شود یا چهار صد و شصت یا دو هزار و شصت  
یا دو هزار و یکصد و شصت و هم چنین در جمیع مراتب اعداد و شصت  
می شود فرض نمودن تعیین وقت دلیل صحیح غیر معارض بخیر کذب آلفان  
میخواهد و اما اثبات امر بمعجزه که میرزا علی محمد اظهار نموده و این قائل  
بان متمسک شده در حالتی که ابد معتقد نیست بلکه بجزوهای خود از  
کثرت تعجب میخزد و مقصودی جز اضلال مردم بخرشندوی ضالین  
مبطلین و تحصیل ریاست در یک طایفه با ظلم بهم مسلکی آنها را تا بج خود  
میکند بذاردم کسب از چند جزء است یکی نفس سرعت قلم و کتابت  
یکی اینکه بلسان آیات و خطب و مناجات بودن یکی اینکه حکمت و  
سلیخ است و بدون حکمت اصلاح بودن یکی دیگر بی تامل نوشتن یکی دیگر  
عاجز بودن مردم از اینکه بتوانند مثل او بگویند و بنویسند اما جواب  
از معجز بودن تند نویسی پس از برای هر عاقل که در مقام بحاج و عناد در  
احتجاج نباشد واضح است که تند کوفی و تند روی و تند دستی که  
ابل شعبده حمارت در آن دارند و واضح است که بعین از آن بترستی  
میکند تابع شدت عمارت و پرکاری است و گفته اند که کار نیکو کردن  
از پر کردن است و تحصیل اینگونه صنایع را جز بمعجزه نمیتوان بشمار  
آورد و بر تقدیر آنکه در آن زمان کسی به تند نویسی انشخص نظر بر ننشیده  
باشد هم منافی با تحصیل انتقام نیست چنانکه در این از منته در روزنامه  
ستاره ایران خبر میدید که از تند نویسی فرنگ در هر ثانیه

۶۴ در مطالب فصل سیم در آن

یکصد و هفتاد و پنج کلمه مینویسد بدون غلط انشاء و اطمان و البته هرگاه  
 حساب در دقیقه شمار می شود در ظرف سه ساعت این شخص بیش از صد هزار  
 حرف مینویسد که تقریباً سه چهارم در جهت دست راستی این شخص برتری از میرزا  
 علی محمد دارد و با اینکه در طهران زمان خود میرزا علی محمد کسانیکه در مقابل  
 او تند نویسی کردند بسیار بودند که در کتب مضبوطت و بعلاوه در آن  
 زمان هم میوقتی نشد که یکروز مستعد میرزا علی محمد مشغول کتابت شد  
 باشد و معلوم شده باشد دو هزار بیت <sup>مینویسد</sup> یا خیر ممکن است در ظرف  
 یکساعت یا نیم ساعت مقداری بنویسد که بالمقابله گفت تقریباً دو  
 هزار بیت مینویسد ولی احتمال کلی بلکه قطعاً هر نویسنده در ابتداء  
 امر میتواند یک روشی چیز بنویسد که بعد از یکی دو ساعت دیگر  
 نتواند مثل آن بلکه خیلی کمتر از آن بنویسد اما جی لب از اینکه لبان  
 آیات و خطب و مناجات مینوشت و بی تاامل مینوشت و غلط انسانی  
 و اطمانی نداشت جواب تفصیلی آن بعد مذکور خواهد شد و جواب اجالی  
 اینست این گونه آیات و خطب و مناجات که از میرزا علی محمد نقل شده  
 است فکر و تاامل منجواهد الفاظی که قواعد عربیت در آن منظور باشد  
 و نه مناسبت لفظی و نه معنوی تاامل و فکر لازم ندارد و هر کسی بنامی تا  
 مربوط بانی بگذارد بی نهایت میتواند بهر زبان و بهر عنوان از شعر و نثر  
 ترکی فارسی عربی روسی و فرانسوی انگلیزی <sup>۶</sup> چنانکه در عصر ما شیخ کرمان  
 مقابل شیخ شیپور را دیدیم که از او هر چه میخواهند از شعر یا نثر بهر زبان  
 همین قدر که شروع میکرد فرصت نفس تازه کردن نداشت حکایت

۱۷۰ تا ۱۷۱ مینویسد



# در مطالب فصل سوم و در آن

بجای در او ایل سلطنت ناصر الدین شاه که میرزا علی محمد در بین  
 مردم مذکور شد اگر چه او را کشته بودند ولی هنوز صدائی از بهائیان و  
 از لیها بلند نبود بعضی از معمرین که از زمان زاد رک نموده و حال بهم مستند  
 نقل میکنند بجای کتب خانه یا برای سخن و معجزه میرزا علی محمد که خطبه و  
 آیات گفته که کسی مثلش نمیتواند بیاید و میگفتند ما هم نقشی نمیکشیم که کسی نتواند  
 مثل آن بیاید و عثمان این بود که بقل چهار دانگ یک نقطه پر مرکب در  
 روی کاغذ می نوشتند کاغذ را دو لایه میکردند از وسط آن نقطه در آن  
 محل بین دو انگشت فشار میدادند مرکب بیک شکلی پهن میشد هر کس میخواست  
 که یک نقطه بنویسد و مثل آن نقش بیاید ممکن نمیشد مقصود از این  
 حکایت اینست وقتی که کار در تحت قاعده نشد چون از قبیل امور غیر  
 اختیاریه است حصول این امناطی نیست و عجز و قدرت از آوردن مثلش  
 را هم اعتباری نیست **و اما** اینکه این قائل میگویید که این عمل و از روی قدرت  
 بدون تعلیمی سبب این کتاب باشد بوده اگر مقصودش امنیت  
 که مانند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اعمی بوده پس کذب است  
 واضح زیرا که شاکر دمی و در نزد سید کاظم رشتی قبل از اشتغال بر یا خورش  
 همه کس میداند و اگر مقصود این است که در ابتداء ظهور این طور کارها  
 داشت و سابقه نداشته است باید معلوم شود که از کجا معاشرت  
 شبانه روزی با او داشته که بعیند او در نزد نویسی مشق میکنند یا خیر و  
 رطب یا بس بی ربط با فن موائی است که در خلوات  
 خود برای اینکه در خیال ظهور و اظهار نموده و ماده خود را برای

در مطالب فصل سوم روان

نویسی مستعد و نامربوط با فی دید لهما بسی و کوشش تمجیل کرده باشد این  
صنعت را و حکم نمودن این قائل باینکه این افعال او از روی فطرت  
بود و نه تعلیم دلیل بر آن ندارد و فی الجمله در سس خواندن از برای اینکه  
نامربوط گوئی کافی است و اما اینکه با و از بلند میفرمود این معجزه منست  
پس جوابش همین است که بجهاد کتب خانه میدادند و انشاء الله بعد از  
این خوبی فصاحت این کلمات قائل واضح تر خواهد شد و اما اینکه  
میگوید کسی پیدا شد جواب از این مطلب بگوید جواب آنست که رجوع به  
تواریخ جلد قاجاریه ناسخ التواریخ و مفتاح باب لا بواب غیرها اگر  
بخواهی لازم است تا بدانی جواب بشنید و مفهم شد و اظهار توبه و انابه  
هم نمود تا ما را میکشسته ننده بود اگر باز اذتعالی میگردم و مخفی در  
بین دوستان خودش میکرد و شاید اگر کشته نمیشد رفته رفته خودش  
بظلمان دعاء خود را در بین مردم منتشر میکرد و گسائیکه با و ایمان  
آورده بودند بخدا شتند و اما اینکه این قائل میگوید منست جنون  
با و دادند و او را قیاس حضرت ختمی مرتبت و سایر پیغمبران میکنند  
کمال بشری و حماقت است زیرا که آنچه از او بر وز کرده از حیث ادعای  
و اظهارات از رفتار و مقالات کلام دلیل جنون او بوده و مردمان بیغرض  
عاقل دیوانگی را میدیدند و میفهمیدند و بجزر و سبک او را آزار  
گردند یا کشتند و دلیل بر حقانیت او نمیشود چهل هزار نفر از اصحاب  
مسئله کذاب را در حدیقه الرحمن کشتند سبحان ج مدینه نبوت را کشتند  
پس مسلمانان کشته شدن آنها را دلیل بر حقانیت دعوائی آنها فرض نموده

بر ذلیل و مجبور و مصلوب و مقتول نبی اوی نیست بر مدعی قانیت و مهدویت  
 عید می قائم نخواهد شد اما حدیثی که این قائل از عوالم و اربعین و ثواب  
 الاعمال و جلد سینه شریف بجا می کلامی که از محیی الدین عربی نقل نموده است ممکن  
 است مقصودش اثبات عداوت فقها بخص موعود منتظر در زمان ظهور باشد  
 و ممکن است که مقصودش تطبیق سینه را علی محمد با آنچه در این آیات و  
 کلام محیی الدین است از علائم آن کسی که اخبار بطورش نموده اند باشد و ممکن  
 است برد و امر منظور باشد و ما در جواب از عداوت فقهاء اولاً میگوئیم  
 مراد از فقهاء در اخبار اهل بیت و کلام محیی الدین هر عالمی که فقه میداند اعم  
 از فقهاء عامه و خاصه نیست زیرا که عداوت فقهاء عامه بامنه من اولهم  
 الی آخر بهم امری نبوده که مخفی دستور باشد و در ظهور میرزا علی محمد علی  
 عامه اصلاً اطلاع بحدوث چنین حادثه و واقعه نیافتند تا آنکه اخبار  
 عداوت کنند و از علماء خاصه بهم کسی اعتنا نداد و کلمات او نکر و مکرک  
 از طرف حکام و ما مورین دولت ایران برای امتحان و مهندین بسنیاد  
 و بنیان او ما مورگر دیدند و یا علمائی که مردم را ملتفت بفساد دعوی  
 او نظر معلوم بودن عدم انطباق با علائم ظهور میکردند و امر او طور شیخ  
 نشده بود که جز جماعت قلیله در لوجراد عاء او را شنیده باشند و حسنی  
 تشریف فوج فوج که این قائل گفته مثل معنی در بطن شاعر است که کسی ندیده  
 و نفهمیده فوج چه نفری بوده و با پنا قبول میکنم که تمام فقهاء عداوت با  
 ظهور امام غصرداشته باشند باعتبار اینکه بوجود این بزرگوار دکان آنها  
 بر چیده و اتباع آنها برکنده میشوند و قهر اهر کسی از منافرات طبعش را

# در مطالب فصل سوم در آن

و کاره است چنانکه عبارت جمعی الدین صریح در این مطلب است و باین  
عداوت با چار فتمه بیشتر از سایر متنفذین که نفوذشان میشود و محترم  
خلیه نه بعنوان آمدن اصل که بدل بذات حصول مبدل منه از بین مساطق  
شود ولی این مطلب از قبیل از آرزو و اذیت به پیمبران و ائمه است که  
سابقا گرفتاری ایشان دلیل بر اینکه هر که قبل از ذلت و جبر و مغلوبیت  
شد نبی یا امام باشد نیست میرزا علی محمد یک مقامی پیدا نکرد که یک کتبت  
سر محمد کمان کندگان او بر چیده میشود که با او عداوت بورزد و جای نیست  
که ما هم شعر مولوی را تحریف کنیم و بگوئیم مولوی میفرماید کار با کمان  
قیاس از او بگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر و اما جواب از  
تطبیق علامت با میرزا علی محمد از آنجائی که میفرماید کلمات ما مثل قرآن باشد  
و منوخ و محکم و مثابه و عام و خاص مطابق و معتقد دارد و باید بقول این  
و قواعد مقرر در فهم مراد از الفاظ مرکبه و فضائلی مرتبه بر جانی  
بمقتضای خود رفتار نمود قبول میکنم این آیات را و آنستکه ظاهر  
میشود که سبب صورت جوان است و تشبیه تصنیف فرموده اند بجهت اینکه با  
اینکه عمر نوج دارد و بصورت جوان خیلی جوان ظاهر میشود و بیانشند پس این خبر  
که دلالت بر اینکه سبب غیبت عمر نوج دارد بصورت جوان میباشد و از  
بنی هاشم و کتاب جدید که قرآن جمع کرده امیر المؤمنین است میاورد  
و جدید و تازه بودن آن برای ایشانست که کسی او را ندیده و مزه او از کتاب  
جدید بیان میرزا علی محمد نیست که این قائل ناقابل منجوا بدفع قرآن با  
بکند و بعد از ظهورش احکام جدید هم میآورد یعنی تفسیر است و تشبیه

# در مطالب فضل سوّم قرآن

اورا احکام بحیث طول غیبت و شتت آراء مجتهدین از این اختلاف فهم قرآن  
 و اخبار از بین بر میدارد و حکم خدا را که حکم واقع است اظهار میکند و این  
 تعلیمات را باین اخبار از اخبار صریحه الدلالة که سندهای معتبر دارند  
 استفاده میکنیم که از جمله اخبار صریحه در تعلیه روایتی است که صاحب  
 کتاب فرائد الانوار روایت کرده از سالم بن سلمه که مردی خدمت  
 حضرت صادق آل در حالتی که من مشیدم عرض کردی از قرآن را که غیر آن طور  
 بود که مردم میخوانند فرمود بخوان این طور آن طور که مردم میخوانند بخوان تا  
 وقتی که قائم برخیزد که آنوقت قرآن را همان طور که نازل شده قرائت میفرماید  
 و همان مصحف که حضرت امیر نوشته است بیرون میآورد و آنرا این بنا  
 روایت کرده است که شنیدم از حضرت امیر علیه السلام که میفرمود گو یامی بینم  
 جنبهای عجم را که در مسجد کوفه زده اند و تسلیم میکنند قرآن را ب مردم انطور  
 که نازل شده است عرض کردم یا امیر المؤمنین این قرآن نیست انطور که نازل  
 شده است فرمودند مگر بود و مذکور بود و اسم بولهب را باقی گذاشتند محض از راه  
 رسول خدا چه که عم امر در بود و قریب باین دور روایت در دلالت  
 روایتی که در همان کتاب از محمد بن سلیمان از بعض اصحابش روایت نموده  
 است که عرض کردم خدمت امام موسی کاظم علیه السلام حبلت فداک ما یستقیم  
 ابائی ترا در قرآن که در قرآنهاست یا انطور نیست و نمیتوانیم که انطور که از شما  
 ما رسیده بخوانیم آیا کنایه بر ما است فرمودند نه بخوانید همان طور که  
 تعلیم که تعلیم بعد از این کسی خواهد آمد که بشما درست بیاموزد و در سنن

در بیان این که در این کتاب  
 از روایات معتبره نقل شده است  
 که در این کتاب از روایات معتبره  
 نقل شده است که در این کتاب  
 از روایات معتبره نقل شده است

# در مطالب فصل سوم روان

روایت در باب جمع نمودن حضرت مولای متقیان قرآن را و آوردن مسجد  
و دیدن بوی بکر از او گفتن که ما محتاج باین قرآن نیستیم و بالاخره فرمودن  
آنحضرت که دیگر نمی بینید کسی از مردم قرآن را تا فرزندم قائم این قرآن را  
ظاهر میکند و مردم را و امیدار و که بان عا کنند و سنت بان جاری میشود  
و مؤید این خبر است خبری ناری **فِيهِ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ**  
**عِزِّي أَهْلَ بَيْتِي كُنْ بَقِيَّةَ قَائِمِي بِرِجَالِي عَلَى الْخَوْضِ**  
که متواتر است در روایت احتجاج که امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام میفرماید  
رسول خدا قرآن را بمن داد که قرآن را بوضعی خود و اولی تر از همه بخودم بفرزندم  
حسن بیهم داد بفرزندم حسین میدید و بهم چنین یکی یکی با نام بعد از خود  
میدهند تا آخری ایشان بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد میشود  
سرعوض گوید و ابدا از قرآن جدا نمیشوند پس معلوم میشود از مجموع این اخبار که  
صحنی بنی هاشم قرآن نازل بر پیغمبر که امیرالمؤمنین جمع نمود و بخط مبارک آن  
حضرت است باید بیاید و چنانکه همین صراحت روایتی در کتاب عوالم  
از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که میفرماید بعد از ظهور قائم فلیذهب  
**إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ** دعوت میکند مردم را بکتاب خدا و سنت  
پیغمبر و بموجب فقرات دعاء وارد از معصوم که مناجات میکند **اللَّهُمَّ**  
**جَدِّدْ لِي مَا خَلَقْتَ مِنِّي مِنْ دِينِكَ وَ آخِرِي بِهِ مَا بَدَّلْتَ مِنِّي كِتَابِكَ وَ آخِرِي**  
**بِهِ مَا عَشَرْتُ مِنْ حِكْمَتِكَ حَتَّى يَهْدِيَهُ دِينُكَ** احکام جدید بر  
که روایت آن احکام تغییر میدهد و او شده است پس مهدی موعود که  
انتظار مردم مبارکش را داریم چنین سرور است که باید گفت روح ما کوه

# در مطالب فصل سوم قرآن

فدا نه میرزا علی محمد که کتابش مجمع زخرفات و احکام جدیدش خبر خیالات  
 صادره از اصحاب سوداء و مهملات نیست چگونه می شود که مهدی موعود  
 غیر قرآن جمع شده بنظر و خط امیر المؤمنین که کاتب وحی بوده و حکمی خارج  
 از احکام قرآن سنت پیغمبر باید در حال اینکه بگم اینکه حضرت ختمی مرتبت  
 خاتم الانبیاء و احکام شریعت است که باید الی یوم القیامه باقی بماند  
 باید مهدی موعود احیاء احکام آنحضرت را بنماید و این است عجب عجایب  
 امر این ناقل غافل نیست که در سیر و هم بخار خبر سیاتی زمان لا یتقنی  
 مِنَ الْاِسْلَامِ الْاِیْمَةُ وَ لَا یَقْنَى مِنَ الْقُرْآنِ الْاِدْرَسَةُ یا  
 رَسْمُهُ الی آخر حدیث که بعضی از نقل معینی نموده برای ثابت کردن عدالت  
 فقها با نام زمان و بدی ایشان و غفلت از این نموده است از اینکه همین  
 خبر تکذیب مدعی ایشان که مهدویت میرزا علی محمد باشد از چند وجه  
 بنماید اول اینکه بگفته در زمان طلوع میرزا علی محمد و اظهارات او چند  
 دین وستی در اسلام حاصل نشده بود و قرآن بسم با کمال احترام محل  
 رجاء و امیدواری مردمان بوده و هیچ وجه صدق لا یتقنی مِنَ الْاِسْلَامِ  
 الْاِیْمَةُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ الْاِدْرَسَةُ نمیکرد و در این عصر و زمان مگر  
 بالنسبه بان زمان جنلی اسلام موهون و قرآن مجبور شده که بهشتاد سال  
 گذشته باز لایستی صدق نمیکند و این پنج بیکدیگر ظاهر قائم آل محمد باید در آن  
 زمان باشد پس معین میشود که میرزا علی محمد بیگانه بوده از این مطالب اظلم  
 خود و جهالتانی آنکه بر حسب اذعان و تصدیق خود این قائل غافل  
 فراموش کننده که در فصل سابق گفته است که چهار صد نفر از علماء میرزا

قائلند

# در مطالب فضل سوّم ردّ آن

علی محمد ایمان آوردند و فداکاری نموده از جان مال هر باست گذشتند باید  
این علماء را علما زمان کاتبی من الاسلام الا اینهمه ندانست زیرا که فقها  
ان زمان باید بدترین فقهاء زیر آسمان باشند در صورتیکه هنوز امر میرزا علی  
محمد واضح نشده چهار صد نفر ایمان آورده فداکاری نمودند لابد از فقهاء ایمان  
آورده گان که جز فزاینان نبوده هر سه بسیار بودند با اینکه اول امر بود که هر  
گاه طول میکشد که دست امر او واضح میشد تمام فقهاء ایمان آوردند در این امر لازم بود  
که ملزم شود این قائل با اینکه این خبر دروغ است یا اینکه این میرزا علی محمد از زمان  
بوده پس مهدی موعود که ظهورش از زمان است میت مدعی خودش را  
که میخواست باین روایت ثابت کند کذب است و حجتها را اینست که مهدی موعود  
ان زمان باید احوال اسم اسلام در رسم قرآن بنماید و کار کند که زمین پر از قسط  
عدل شود بعد از پر شدن از ظلم و جور و بموجب ادعای تو که از آنها از ارباب استمبار  
دارد که دزد و بعد از کشته شدن جماعتی از فزاینان که عدل و قسط که در دنیا  
پیدانشد بلکه ظلم و جور و زبردت بیشتر شد تا اینکه در این جنک بین المسلم  
واقع شد و شیوع ظلم و جور چنان شد که بوضع نیاید پس هر گاه مهدی  
موعود میرزا علی محمد بود چرا آثار وجودیه او که پیشتر بموجب نقل خود است این  
خبر از او نقل کرده ظاهر نشده پس همین خبر بعلاوه اینکه مثبت ادعای تو  
میت کذب مدعی تو و اظهارات میرزا علی محمد را معنیاید **فان**  
**الفائل فضل چها** در بیان ادعیه و خطبه ایاتی که از سماء حضرت  
نازل شده و چه بلا یاکه بموسین و مصدقین وارد آورده و مذکور بود این کچه  
شوق ایمان بر آورده و از کاس ایمان شربت شهادت بنوشیدند

فضل چها



ای برادر مجاهد حال خدایه که از سماء فطرت لبسان او منظر سوت جاری شده  
بیان میشود که ملاحظه و تفکر فرمائی و فکر کار خود را نموده بصراط مستقیم  
اهتدای یافته چون برق از صراط بگذری چون در دست این خاکسار  
نیت همین خدایه بدون ترتیب ذکر میشود من کتاب الاسماء الباب  
الثانی من الواحد السادس و لشهدت ان مثل ظهور فاشم  
کمثل ظهور محمد رسول الله من قبل کل فی ايام الله یفنون و قد  
خلق الله فی کل نفس ایه من عند اذ انزیدان شندل بها علی  
ربها و لتکونن من المؤمنین ان الذی نزل الفرقان من قبل  
فقد نزل نزلک الایات هدی و بشری للمؤمنین من یکن ما  
علی الارض کلها حید علی مقعد بعد بعد و ان الذین لا یحل  
علیهم انفس انفسهم فوق الارض بغير الحق ما لکون سنوف  
بخدمت الله بالحق بن عباد اینه هو خیر الحاکمین و قد جاء یوم  
العینه بعد شراطها و کل زافدون و قد عرضوا علی الله ربک  
کل الاولین و الاخرین ثم الظاهرین و الباطنین کل علی درجاتهم  
فی اماکن حد هم فبعض هم عرضوا علی الله بن بدینه و هم مؤمنون  
اولئک هم اصحاب الرضوان و اولئک هم الفائزون و بعض قد  
عرضوا و احنبوا عن قد خلفهم و رزفهم و امانهم و احبها هم  
هم لا یعلمون فلوا جمع ما فی السموات و الارض و ما بینهما  
ان یؤمنوا بالله و اياته ثم كانوا من الله مؤمنین لم یزد علی  
شمس هدی من شیه فلان ایات الله لصیباتها فی کتاب الله

# در مطالب فضل چهارم دان

كُلَّهَا عَاجِرُونَ وَلَوْ بِؤْمِنٍ بِهِ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا لَمْ يَبْقَعْ عَنْ  
صِبَايَها مِنْ شَيْءٍ كُلِّبُها فَاؤْمُونَ فَلِأَنَّ مِثْلَ ذَلِكَ الْخَلْقِ كَمِثْلِ  
الْمَزَابِ إِذِ هُمْ فِي نَفْثِ النَّاسِ يَتَوَجَّهُونَ بَرِي فِي أَفْعَدِ نِهِم  
مِثَالُ شَمْسِ الْمَشْرِيقِ وَهُمْ مُجْهَةٌ رَبِّهِمْ فِي الْحَبْلِ لِبُؤْمِنُونَ وَالْإِلَّا  
يَبْتَدِئُ أَنْ يَذْكَرَهُمُ اللَّهُ وَلَا لَهُمْ فِذْرٌ عِنْدَ اللَّهِ بِأَنَّهُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ  
يَذْكَرُونَ الْحَجَّ الْبَابُ الثَّامِنُ مِنَ الْوَاحِدِ السَّادِسُ فِي مَعْرِفَةِ  
الْمَوْلُفِ الْحَجَّ وَأَنَّ فِي طَوْلِ لِبَلِكُمْ لَا تَنْطَبِعَنَّ إِلَى ذَلِكَ مِنْ سَبَلِ  
الْإِمْنِ حَيْثُ لَا تَقْلَمُونَ وَلَا تَعْرِفُونَ رُبَمَا نَحْنُ مَعَ أَحَدٍ وَذَلِكَ  
عَرْشُ الْخَبِيثَةِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَتَعْرِفُ كُلَّ  
شَيْءٍ وَلَكِنَّكُمْ أَنْتُمْ لَا تَعْرِفُونَ بِمِثْلِ مَا فَدَّ جَانِسَ الَّذِينَ أَوْ نُوا الْكُتُبِ  
مُحَمَّدًا مِنْ قَبْلِ فِي أَرْبَعِينَ سَنَةً وَالَّذِينَ هُمْ فَدَّ جَانِسُوا ذَاتَ  
حُرُوفِ السَّبْعِ فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَلَكِنَّكُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَا  
تَعْرِفُونَ هَذَا هُوَ الَّذِي فَدَّ فَدَّ دِينَهُمْ كَذَلِكَ أَنْتُمْ فِي طَوْلِ  
لِبَلِكُمْ لَا نَقْطَةُ الْأُولَى وَالْأُخْرَى الْأُولَى تَعْرِفُونَ وَلَكِنَّ تَعْرِفُكُمْ اللَّهُ  
نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَعْرِفُكُمْ حَتَّى الْأُولَى أَنْ كُنْتُمْ فِي إِيْمَانِكُمْ مِنْ قَبْلِ  
صَادِقِينَ فَلْتُؤْمِنَنَّ بِهَذَا صِرَاطِ الَّذِي مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ  
فَإِنَّ أَمْرًا مِنْ بَطْهَرَةِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ أَمْرٍ أَحَدٍ كَيْفَ فَدَّ عِلْمُ اللَّهِ  
مِثْلُ الْبَابِ الْفُزْأَنِ وَعِلْمُ عَلِيٍّ الْبَابِ الْبَيَانِ كَذَلِكَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَنْ  
يُظْهِرُهُ اللَّهُ الْبَابِ عِزَّهُ قُلْ كُلُّهَا عَاجِرُونَ **حُطَّةٌ**  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَهِدَ بِدَانِهِ لِدَانِهِ بِأَنَّهُ

# خُطْبَةٌ فَصْلٌ جَهَامِيٌّ

٧٧

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ وَإِنَّهُ هُوَ كَأَنَّ مِثْلَ مَا كَانَ  
فِيهَا مَجْدَتْ مِنَ الْأَزْمَانِ وَلَا إِلَهَ نَفَرٌ فِي سَائِنِ وَلَا انْتِقَالِ  
انْفِطَعَتِ الْأَسْمَاءُ عَنْ سَائِحَةٍ وَرُبَّ خَضْرَاءٍ وَأَمْنَعَتِ الصِّفَاتُ  
عَنْ ذِكْرِ فِدَيْسٍ أَحَدِيَّتِهِ إِذْ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ كَانَ وَكَرْبَتْ مَعَهُ عَيْزُهُ  
وَلَا يَزَالُ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَذْكَرَ أَحَدٌ فِي رُبِّيَّتِهِ وَأَنَّهُ كَمَا هُوَ عَلَيْهِ فِي  
سَائِنِ الْعَيْزَةِ وَالْجَلَالِ مُتَّفَرِّدٌ فِي مَقَامِ الْوَحْدَةِ وَالْمَجْرُوبِ  
وَمُنْعَالِ عَنِ ذِكْرِ الْأَسْمَاءِ وَالْأَمْثَالِ فِي مَقَامِ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ  
لِإِذْنِ اللَّهِ مُتَّفَرِّدٌ الْجَوْهَرِيَّاتِ عَنِ مَقَامِ الْعِرْفَانِ وَإِنَّ ابْنِيَّةَ  
مُسَدَّدَةِ الْمَادِيَّاتِ عَنِ مَقَامِ الْبَيَانِ فَمِنْ أَدْعَى مَعْرِفَتَهُ فَفَتَدُ  
جَهْلُهُ لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ فَرَعُ الْأَمْتِرَانِ وَذِكْرُ الْإِبْتِاطِ تَعْدِيلُ الْفِرَانِ  
وَمِنْ أَدْعَى نَوْحِيَّتِ فَتَدَا قَرْنَ مَعَهُ خَلْفَهُ وَأَحْمَلُ الْإِيْفِكِ فِي  
نَفْسِهِ لِأَنَّهُ كَمَا هُوَ لَنْ يُوْحِدَ عَيْزُهُ وَلَا يَعْزُبُ سِوَاهُ لِأَنَّ ذِكْرَ النَّوْحِ  
مُنْتَجِعٌ فِي مَقَامِ ذِكْرِ الْوَصْفِ وَحِكْمِ التَّجْمِيدِ لَا يُظْهِرُ فِي مَقَامِ  
النَّعْتِ وَإِنَّهُ أَحْمَلُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِخَلْفِهِ أَوْ أَنْ يُوْحِدَهُ بِعَيْزِهِ  
فَسَيُحَانِدُ وَقَالِي لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ فَشَهِدَ إِلَّا إِلَهَ إِلَّا  
اللَّهُ وَصَحَّ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ ذَاتَهُ لِدَانِهِ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْفِهِ  
فِي مَقَامِ ابْتِدَاعِهِ بِأَنَّهُ اللَّهُ حَيٌّ قَبْلُومُ عَالِمُ الْفَادِ وَرُخْنَارُ الَّذِي لَا يَجْرُبُ  
مِنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا يَنْتَظِمُهُ شَيْءٌ فِي  
عَوَالِمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَلَا لَهُ صِفَةٌ دُونَ ذَاتِهِ وَلَا نَعْتٌ دُونَ  
صِفَاتِهِ سُبْحَانَهُ وَقَالِي عَمَّا يَصِفُونَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ

# خُطْبَةٌ فُضِّلَ حَمَامٌ

عَلَيْهِ وَالرَّعْبُ الَّذِي اسْتَخْلَصَهُ مِنْ بَجْوَحِ ذُرْوَةِ الْفِعْلِ عَلَى  
 مَقَامِ رِابْتِهِ وَاصْطَفَاهُ مِنْ بَجْوَحِ ذُرْوَةِ الْفَضْلِ عَلَى مَقَامِ  
 حُبِّيهِ وَأَخْتَارَهُ لِأَبِي نَفْسِهِ عَلَى مَقَامِ مَعْرِفَتِهِ مُنْفَرِدًا عَنِ الشَّرِّ  
 وَالْمَثَلِ فِي عَوَالِمِ الْإِبْدَاعِ وَأَجْنَابِهِ لِعِلْوِ كِبَرِيَّتِهِ بِمَقَامِ نَفْسِهِ  
 فِي الْأَدَاءِ وَالْقَضَاءِ وَأَرْضَانِهِ لِمَقَامِ سُلْطَانَتِهِ بِعِلْمِ مَنْهُ عَلَى  
 جَمِيعِ الْمَكْنِيَاتِ إِذْ إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ لَنْ يَفْزِنَ بِالْعِبَادِ وَلَا يُوصَفُ بِظُهُورَاتِ  
 الْفُؤَادِ وَأَنَّهُ هُوَ بِدُرُكِ الْإِبْصَارِ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَأَشْهَدُ  
 لَا وَصِيَاءَ مِجْدِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا قَدْ شَهِدَ اللَّهُ  
 لَهُمْ فِي عَوَالِمِ الْإِنشَاءِ وَوَدَّ رَأَى اللَّهُ لَهُمْ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ بِأَعْلَى  
 مَرَاتِبِ ذُرْوَةِ الْإِنشَاءِ وَالْبَهَاءِ بِأَنْتُمْ حَالِ الْأَمْرِ وَظُهُورَاتِ الْفِعْلِ  
 وَأَرْكَانِ التَّوْحِيدِ وَغَابَاتِ مَظَاهِيرِ التَّغْدِيسِ فِي عَوَالِمِ الْإِبْرَاجِ  
 مَا لَا يَحِطُّ بِهَا أَحَدٌ فِي حَقِّهِ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ هُوَ الْغَزِيرُ الْمَغَالُ

**خُطْبَةٌ فِي قِطْعَةٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ لَكَ**  
**الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَامِعُ الدُّعَاءِ دَائِمُ الْعَطَاءِ وَوَاسِعُ الْأَلَاءِ**  
**وَمَالِكُ الْأَسْمَاءِ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ هُوَ مُرْسِلُ الْأَوَاجِ وَ**  
**مُحَرِّكُ الْأَرَوَاجِ وَمُمِدُّ الرَّوَّاحِ وَمَا حِي الْعُكُوسِ لِلطَّالِعِ اللَّامِحِ**  
**اسْمُ الْأَوَّلِ أَصْلُ اللُّوَايِحِ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مُعَدِّ**  
**الْأَعْدَادِ وَمُمِدُّ الْأَمْنَادِ وَمُلْهِمُ السِّدَادِ وَأَمْحَاكُمُ لِلْعِيَادِ**  
**اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مُمِدُّ الْكُلِّ عَالِمُ الْمَعْدُومِ وَ**  
**مُهْلِكُ الْمَعْلُومِ وَسَامِعُ الْكَلَامِ الْمَهْمُومِ وَالْعَامِلُ الْعَصُومِ**

# خطبة فصل جهازي

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ فَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِ وَالسَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالنَّاسُ  
كُلُّ الْمَنَالِ لِلْعَامِلِينَ بِاللَّيَالِ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
الوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ السَّلَامُ الْمَجُودُ الْأَكْرَمُ اللَّهُمَّ لَكَ  
الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ صَلَّى وَسَلَّمَ لِجَدِّ اسْمِكَ الْعَابِدِ الْحَاكِمِ  
مَالِكِ الْعِيَاءِ وَمِمَّنْكَ السَّمَاءِ وَسَامِعِ السَّلَامِ وَمُهْلِكِ  
الْأَعْدَاءِ وَمُحَرِّكِ الْمَدَادِ لِلْمَدَادِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ أَوَّلُ سَرْمَدِ  
الْعِلَلِ وَالْمَعْدَمِ سِوَادِ الرَّهْمِ وَالْمِلَلِ لِمَدَادِ الْوَاوِحِ الْأَكْرَمِ وَ  
اسْتَلَيْتَ اللَّهُمَّ كُلَّ سَلَامِيكَ كَمَا أَحَاطَ عَلَيْكَ وَأَخْصَاهُ أَمْرِيكَ  
لِإِلِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ الْأَكْرَمِ وَاسْمِكَ الْأَدْوَمِ الْمُعَلِّمِ كُلِّ الْعَوَالِمِ  
عَهْدِكَ وَأَمْرِيكَ وَالْحَاكِمِ الْعَادِلِ حَامِلِ طَوْلِكَ اللَّوْلُؤِ طَظَا  
الْمَعْهُودِ وَالرَّسِيمِ الْمَكْرَمِ الْمَجُودِ الْحَامِدِ الْمَسْدُودِ أَوَّلِ مَا  
لَا يَخُودُ الْأَبْوَاخِ سِيرُهُ لِلصَّمَدِ الطَّهْرِ الطَّاهِرِ الْوُدِّ وَدَوَّاسْتَلَيْتَ  
اللَّهُمَّ كُلَّ الْأَمْتِ لِإِلِّهِ رَسُولِكَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَتِلْكَ أَهْلُهُ  
وَكَلَّمْنَا أَحَاطَ عَلَيْكَ لِأَعْلَامِ الْحَكْمِ وَتَحَايَلِ الْأَمْرِ لَهُمْ كَمَا هُمْ  
أَهْلُهُ وَتِلْكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَلَا أَعْلَمُ حَمْدًا إِلَّا  
لَكَ وَلَا طُورًا إِلَّا لَكَ لِوَارِثِكَ الْأَشْهُوِّ مَرِّكَ لِإِلِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى  
اللَّهُمَّ لَهُمْ لِصِلَاتِ عَدْلِكَ وَالْإِيَّ طَوْلِكَ وَأَسْمَاءِ عَدْلِكَ  
عَدَدَ مَا أَحَاطَ عَلَيْكَ وَمَا لَا تَدْرِيهِ وَأَسْتَلَيْتَ اللَّهُمَّ كُلَّ  
عَدْلِكَ لِأَعْدَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلِوَارِثِهِمْ مَدُودًا وَلَا أَمْرًا مَسْدُودًا  
وَلَا أَسْمَاءَ مَجْهُودًا إِلَّا لَهُمْ وَأَعْلَمُ لَكَ حِكْمَهُمْ وَهُوَ حَدُّ لَكَ وَ

# دُعَا فَصَلِّ حَمْدَهُ ٨٠

طَوْلِكَ كُلِّهِ وَلَا أَعْلَمُ حَكْمَ إِلَّا لَهُمْ وَلَكَ وَحْدَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
الْعَادِلُ الْحَاكِمُ الْعَالِمُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ (محض از دیاد بصیرت ابن عباسی شهر صیام اسم تمنا محرم میوه)  
بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنْتَ يَا كَرِيمُ وَعَرَفْتُكَ وَبَدَعُونَكَ صَعَدَتْ إِلَيْكَ وَمِمَّا  
تَلِيهِمْ مَنِي مِنْ ذِكْرِكَ وَحَدَّثْتُكَ لَوْلَا أَنْتَ مَا كُنْتُ مُسَبِّحًا وَلَوْلَا  
أَنْتَ مَا فَرَسْتُ ذِكْرًا وَلَوْلَا أَنْتَ مَا عَمَلْتُ خَيْرًا وَلَوْلَا أَنْتَ  
مَا كَسَبْتُ أَمْرًا فَبِكَ يَا إِلَهِي نَزَّهْتُكَ عَنْ عَيْبِكَ وَمَا بِكَ يَا  
رَبِّي قَدْ سُنْتُكَ عَنْ دُونِكَ وَمَا بِحُبِّي أَذْكُرُكَ بِجِبِلِّ إِخْلَاقِكَ  
وَمَا بِكَ أَرَأَيْتَ فِي جِبِلِّ الْإِنْسَانِ لَمْ يَنْزَلْ أَنْتَ أَنْتَ لَا تَوْصَفُ  
بِعَيْبِكَ وَلَا تَنْتَعِدُ بِدُونِكَ وَلَا تُخَدِّجُ خَلْقَكَ وَلَا تُلْثَمِي  
بِمَلِكِكَ إِذْ وَجُودُ الْغَيْرِ يَنْقُطُ نَفْسُكَ فَسُبْحَانَكَ يَا حُبُوبُ  
عَمَّا اسْتَرَى فِي الْوُجُودِ وَعَمَّا حَقِيَ فِي الْمَقْفُودِ لَمْ يَنْزَلْ أَنْتَ  
الدَّالُّ عَلَى أَرْزَلِيكَ وَالنَّاطِقُ بِبِنَاءِ كِبَرِ بَأْسِيكَ فَيَذْكُرُ  
نَفْسَكَ أَنْزَلَهُكَ عَنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ وَبِنِشَاءِكَ ذَانِكَ أَفَدَّسَكَ  
عَنْ سُبْحَانِي إِيَّاكَ أَنْتَ الْمُجُودِي كُلِّ الْأَفْصَالِ وَأَنْتَ الْمُتَعَالِي  
بِالْمَجُودِ وَالْإِفْضَالِ لَمْ يَنْزَلْ كَانَ عَمَلُهُ أَبَدًا عَنْكَ جُودُكَ وَ  
سَبَبُ الْخَيْرِ عَلَيْكَ فَضْلُكَ أَدْخُولَهَا تَدْوِيرُ رُوحِي الْمُمْكِنَاتِ  
وَتَحْرِيكِ الْأَفْلَاقِ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ فَطَلَّكَ بِتَنْعِينِ  
النَّبِيِّ وَاللَّيْسُ وَاللَّيْسُ الدَّلِيلُ إِذْ كَبُرَتْ نَفْسُكَ كَمَا هِيَ عَلَيْهِمَا كَانُوا

# در افاضل مراد

حجته معرفة الجوهرات عن حد العرفان وان ذاميتك كما هي عليها  
 سار حجه عدله مفضله كل الجوهرات عن احد البيان فكيف اذكر  
 غيرك يا محبوبي بعد ما اشرقت في معرفتك وكيف اذكر نفسي و  
 شؤنا فيها بعد علي بذيتك وظهور انك وعزيتك لا ينبغي للمعدوم  
 ان يذكر العدم في ليلاء نفسك القديم باذموم فيك ارجع  
 اليك منك امسك روح الاله لك ان اذيتك فما انا الا عبد  
 وان اطعتك فلا انا الا عبدك لا حزن لي بصيانه ولا سرور  
 لي باعمال لان لك حكم النور والظلمة سواء وحكم الخير والشر  
 على حد الانشاء وان العبد كاله هو ان يذكر العبد شؤنا انه وليس  
 له ذنب مثل ذلك ولا خطا شبه ذلك وكيف لا من قال انت انت فكيف  
 بقدر ان يقول انا انا وعزيتك لم يزل اول انت ولا ارجع الي  
 نفسي ولا اذكر ذاتي ولا اثبت شؤن فوا دي اذ كل ذلك شبه  
 عندك وخطبت لك ان كان الكل يستغفر من ذنبه فاننا  
 وعزيتك احملك على ذنبي ولا تجلده لي به فاني لو لم عصيتك فمن ابن  
 بظلمة عقولك واني لو لم اذبتك فمن ابن بظلمة سرك فبما انك باسبوب  
 ابي ارجع الي الذنوب لظلمة ربك سلطان وانك واني اشنان  
 الي الخطاء ليعلمن بذلك ملك رحمتك لان صفاتك العليا و  
 اسماء الحسنی قد سبقت كل الخلق بالامضاء وحنن قلبه بالفضا  
 وقدوت في شانه البدا وامضيت في سيره البهاء وان تلك الاسماء  
 ظاهره لا تختص وان هذه الصفات معينه لا تخلف وان للعبد

يا اهل  
 علم  
 اين باران عاقل ولسان فصيح  
 چه چاره هست  
 من خسته در راه  
 اين چرخ با غلبت  
 خسته جهان  
 گاه نموده در مقام  
 به غم نشسته  
 او شده گاه  
 نظر تار تار  
 حاصلت مرسته  
 گداه چون در گريست  
 رفته به بنده منم  
 در

# دعاء فضل جهنم

بَيِّنَاتٍ بَيِّنَاتٍ بِأَنَّكَ تَمْلِكُ فِي مَلِكِكَ عَمَلًا لِيُظْهَرَ أَسْمَاءُكَ الْبَدِيَّةِ  
وَسُحُورُ صِفَاتِكَ الْحَفِيَّةِ وَأَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْتَبِيحُ إِلَّا بِالصَّبْرِ مِنْ  
الْعِبَادِ وَالْبَيَانِ مِنَ الْبِلَادِ وَلِنَا أَنْتَ مَحْتَبٌ مَوَانِعُ الْأَشْهَادِ وَمَشَاهِدُ  
الْعِبَادِ لِيُنْبِتَ بَيْنَ يَدَيْكَ صَخَائِفٌ عِصَابِيَّةٌ وَتَفْرَعٌ عَلَى سَابِطِ سُلْطَنِكَ  
خَطَائِبٌ نَفُوسُهُمْ وَأَنَّ بَدَنَكَ تَطَهَّرَ رَحْمَتِكَ الْبَدِيَّةِ وَ  
تَكْتَبُ عَلَيْهِمْ عِنَا بِأَنَّكَ الْحَفِيَّةِ وَأَنَّ بِاللَّهِ نَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ لِبَلَدِ  
حَلِيبَةَ وَعِشَّةِ الْخَيْرِ فَدَانَفَضْتَ لِي إِلَى شَهْرِكَ هَذَا وَأَتَانِي  
صِيَامِكَ هَذَا وَمَا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا إِلَّا مَا أَنْتَ شَهِدْنَا  
فَدَمَعْتَ دَفَائِقَهُ بِالْإِعْفَالِ وَفَضْتَ سَاعَاتَهُ بِالنَّبَاتِ وَأَنَّ بِاللَّهِ  
مَلِكِكَ الْإِحْسَانَ وَقَدِيمِ الْأَمْتَانِ فَا مَنُ عَابِنَا كَمَا مَنَنْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَأَبِي مُحَمَّدٍ وَشُعْبَةَ مُحَمَّدٍ وَعَبِيدَ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ بَدَنَنَا صَفْرٌ عَنِ الْأَعْمَالِ  
الْمَحْسَنَةِ وَصَحَابَتُنَا خُلُومٌ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَمَا أَنْتَ نَجَّهَا مِنَ الْعَطِيَّةِ  
فَأَلْبَتَّ بَطْنًا لِأَبْدِي الْأَكْرَامِ وَالْبَيْتِ نَفْلَتْنَا الْأَقْدَامِ لِلْإِنْعَامِ وَأَنَّ حَقِّي  
لِإِنْعَامٍ وَمَلِيكَ الْأَنْزَامِ وَالْمُلْطَانِ الْأَنْعَامِ فَا مَنُ عَابِنَا بِإِذَا الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ  
وَارْحَمْنَا بِإِذَا الْهَفْضِ وَالْإِنْعَامِ وَبَلِّغْنَا إِلَى كُلِّ مَرَامٍ وَمَا نُحِبُّ بِعَيْلِكَ مِنْ خَيْرِ  
الْأَبَامِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ خَيْرَ الْأَنْعَامِ وَعَلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَقَاطِنَةَ الشُّهُرِ الْحَرَامِ  
وَالْحَسَنِ الرَّكِيِّ وَالْمَقَامِ وَالْحَسْبِ مِنَ الْحَلِّ وَالْحَرَامِ وَالْأُمَّةِ مِنْ وَرْدِ الْحَسْبِ  
عَلَيْهِ لِسَلَامٍ مَظَاهِرُ بَابِكَ فِي مَلَكُوتِ الْإِبْدَاعِ وَمَحَالُ تَجَلُّبَاتِكَ فِي عِبَابِهِ  
سَاءَ الْأَضْرَاعِ أَنْتَ اللَّهُ الْجَوَادِ ذُو الْإِفْضَالِ وَذُو الْكَرَمِ وَالْإِجْلَالِ  
وَذُو الْمَوْهَبَةِ وَالنَّوَالِ وَذُو الْعَطَايَا وَالْإِمْتِنَانِ وَذُو الْإِعْوَالِ وَالْإِضْيَانِ



# دُعَا فَضْلِ حَمَامٍ

٨٣

عظمتك يا الهى خير العطايا وموهبتك خير الفضايا ونقد بر سخبر  
البلايا اذ انت لا تفدر الا ما ينغى بساطان جودك ولا تفض  
الا ما يلبق بمليك فضلك فلك اليهاء الابهى في هذه اللبلة الظلم  
ولك الشاء الكبرى في هذه الفضة الصماء فلك الخلق ومنك الامر  
والبك يرجع كل شئ بالفقر ويعترف كل شئ بالعجز اسلك في هذه  
الشاعة بما انت محب من كل اهل الابداع والاختراع وما انت  
بندعه بعد بالانشاء وتخرجه بالاحداث وانت تعلم يا محبوبى  
سرودك لم ينزل نازلة على المصطفى من عبادك وابهاج كرامتك  
لانزال مفخرة للفرسين من اولياءك ولقد فرين ان يفوتنا شهرتك  
وبود عنا اباك فاسلك بجودك ان نختم لنا شهرتك هذا بذكرك  
الاكبر ولفاءك الاثور وان نكتب الى ومن محبت كل ما قدرت  
لمحمد وال محمد في المنزل الاكبر والافق المستنير اذ انت رب  
الجود والكرم ومليك الفضل والقدم وسلطان العدل والعدم  
ان نهب لنا بما سئلنا فهو من فضلك الواسع وجودك البالغ وان  
نمنعنا عما ذكرناه بين يديك ففضاءك عدل لا جور فيه وامضائل  
حين لا مرد له وما كان ذلك الا فضلا منك في حبي وجود امر ليد  
في شأني لانك اعلم بمصالح ما انا بها منقلب في ايامك وليس لي ان  
اختر الا ما اخترت ولا ان اسئل الا ما اكرمت اى رب كرمك قد  
سجتني بالسؤال وجودك فدجرتني بالامال فضلك فداجرتني  
بالامحاج من لدايك والسند تل اليك باذا الموهبة والافضال

# در غاصد چهارم

۸۴

رب پیغمبری لثلك كان ربي وانا كنت خائفاً بين يديك اي رب  
پیغمبری لثلك الهامی وانا كنت مضطراً بين عبيدك اي رب پیغمبری  
لثلك سلطاناً وانا كنت مسجوناً في لئلاء مدین عزتک ای  
رب پیغمبری لثلك لی ملکاً وانا كنت مغلوباً في بين ابدی عبادک  
ای رب پیغمبری لثلك مالکاً وانا كنت ذليلاً في ابدی مملوکک ای  
رب پیغمبری لثلك كان لي سيداً وانا كنت بين يديك على الجبل  
هنا فريدا اي رب پیغمبری لثلك كان لي جباراً واری حقی في بد  
غیري من عبادك الذین انت اعلم بهم مني وافتدو عليهم عنی فوعزتک  
ان كان هذا يلقي سلطان کبراً بئسک لا پیغمبری لثلك ذانی ولا یحجز  
کینونتی فكيف سمیت نعتک فقاراً ولم شرع في حکم عبادک  
بعد ما كنت انت مفندراً جباراً فوزيتک هذا لا يلقي سلطان  
از لبتک ولا پیغمبری لثلك فومسک ولا یصح لبطاعه من جبار  
اذ انت عنی عن کل شیء وانتي لستی لکن رحمتک فتدوس  
کل شیء لکن رحمتک فتدوس کل شیء وعنايتک فدا حاطت علی  
کل شیء وموهبتک تکفنی کل شیء وجباریتک تسکن کل شیء  
فما شاذلک الظن لثلك محبوباً ولو كان مقالتي هذا شبه مقالته  
المجربین ولكن وعزتک ما اردت الا ذکر المنقطعین لان هذه  
فنتک التي قد شئت ان ترانی فيها بمصیبتک التي قد حنت ان  
تنظر الی علیها فوعزتک مالی بسبیل ولا مهرب ولا مهرب ولا دلیل  
ولا معترفالی ابن اسنکی وانت الهی والی ابن اسنیل وانت رجالی

# دعاء فضل جهار

٨٥

وإلى ابن انقطع وانت ساطن وإلى من الح وانت ملكي وإلى من اضح  
وانت مالكى فوعزتك لو انهرتني عن بابك لا رج التبك وان  
مزدني عن جنابك لا لو ذبحضرتك من ابن يرجع العبد هل الى  
غير سبتك وهل بهرب المملوك الى غير مالكه لا وعزتك اتى اري  
سبل المطالب لبك مزعنة وطرف الانقطاع التبك راضعة وابوا  
الداعين لذبت نازلة وصحائف كل خلفك عندك منشرة وانت  
الذي سبتك يدبك بالاعطا ومنتت على الخلو بالالاء واستر  
عن كل اهل الانشاء بالثناء واستغالبت عن كل شئ بالبهاء  
فالبك افرع بالهوى ولدبك اضح وان هذا شهر الذي اعفنت  
فيه طلائفك من النار وعفوت عن المستغيبين بالعذاب هل  
الى لست عبدا من عبيدك وهل انت مملوكا من مملوكك  
فالى من انقطع وانت ربي وإلى من اضح وانت الهى وقد اندرس  
اثارى وانت شاهد لها واثقلت على دعوانى وانت سامعها  
وضافت على صدق بلطاني وانت محببها وكرت على رضا باهى وانت  
مبدعها فاسئلك باسمك الذى سبدع ما نشاء كما نشاء وبهت  
لمن نشاء كما نشاء ومنن على من نشاء ونفضل لمن نشاء بما نشاء ان  
نظر الى نظرة فرسية ونهت الى موهبه عظيمة وتمن على تعبا بالجزيل  
ونقدر الى الاخلاص بحبك الذى هو ما ضر في ما نشاء هل غيرك  
خلق الكل من عرف الكاف والنون وهل غيرك مطلعا على سرائر  
البطون لا وعزتك سبحانك ونعالت عادتك الاحسان

# دَعَا فَضْلِكَ جِهَانًا

٨٤

إلى المقربين وسنتك الاضال على المعذبين فوعزتك لو تحبان  
أكون من النادمين فاني اول الثابتين او اكون من الصابرين فاني  
انا اول المستغفرين او بشهادة الابذاع واهله وحكم الاخزاع  
وفضنه وجودي ذنب محب واثاري افك صرف فمن كان هذا  
صد كيونته ومبلغ اعماله كفه بقدر ان يذكر عندك دونه  
العظمى وخطيئة الكبرى فالويل كل الويل ان يجعل وسيلة الذنب  
ذنبًا ويجعل علة العفو خطيئة وانك يا اهي شاهد على باني لو  
لا الواجب عن قبول حكمك والمقدروض من اتباع امرك لئلا هناك  
عن توحيدى اباك وذكرى فضلك لاني مالي وما مبلغى حتى اكون  
ذاكرك لان ذكرى الذي برغمتى هو قد كان بقدرى لا بقدرى وهو  
ذنب الذي ذوت من ذنب وخطيئة التي حقت من خطيئة كيونته  
من كان هذا مبلغ ذكره لذنبك ونعنه عندك فكيف يكون استغفاره  
اباك سبب عفوك وتوبته لذنبك سبب فضلك لا وعزتك لا يجزي  
عن سخطك الا عفوك ولا ينزل موهبتك الا فضلك وان لم ينزل كان  
علة جودك جودك وسبب فضلك فضلك لاني ما كنت شيئًا وانك  
خلفتني ولا شك لي بانك تهب لي ما هو جزلي لان جودك قد سبق  
وجودي وفضلتك قد صار علته ظهوري فمن كان عادته قبل وجودك  
جوده فكيف ينبغي بعد وجودي عن فضله لا وحقت ما ظننت بل لا  
احسن الظنون وما شاهدت منك الا خبز البطون وليس لي خوف بعد  
على فضلك ولا ذلة بعد على بعزتك ولا سبوحش انفرادي على

# دعاء فصل چهارم

۸۷

الحمد لهذا بعد اني بحضرتك ولا تخرجني مصيبات الدنيا بعد  
براقك ولا يخرجني فضايبا المعتدين في حتى بعد يعني بحكمتك و  
سلطان جبروتك رب ارحم من هو العادل في ملكك والحاكم  
في ملكوتك والهادي الى سلطان جبروتك وادرك ما فات من  
عبادات المؤمنين وبلغهم الى ذروة جودك مع عبادك المنقطعين  
واوصلهم الى حظيرة القدس في الفردوس مع عبادك المصطفين  
رب لما انظر الى قصر طلعه وهابيتك ببرد فوادي كانه قطع شلج  
في مجرى ماء تجد ولما انظر الى نفسه محرف فوادي كانه هونا لا يطغيه ماء اي  
رب بعزتك لوغدي بنى عذاب فدتك وتكبر حسبي كبر بما نك و  
ارضك ولا تحرفني في النار بحيث لا يجعل معذبا غيري فيعزتك انسا  
العادل في سلطان كبرياتك والمطاع في ملكوت فدانتك والمجود  
في كل فعالك وصنايعك والمشكور في فضايك ونقاد برك ولنتي  
بذلك اهل جزاء كافور ساج نوحيد عندك اوجد الممكن هو العذاب  
وشان المغفر هو العقاب فالبك الود يا وهاب وبك اسخبر يا  
نواب لو لم يغفر الا عن المؤمنين فمن ابن بهر المسبين وان لم يغفر  
الا للطاعين فمن ابن بهر لعاصين فيك البك اهرج منك لديك  
افرد انت المليك والمفرد والسلطان المدبر كل شيء وراء كل شيء  
ظهيراً ومع كل شيء كهفا ودبر سلطان تدبيرك في امري وصرق بلبلة  
تدبيرك في شأني اذ دونك لا يفدر على شيء وما سواك محتاج لا <sup>يستطيع</sup>  
شيء لك الخلق والامر كله وسيدك التدبير والتدبير وكل عسر عليك

# دُعَاءُ صَيْدِ الْمَرْمُومِ

سهل يسير فافتح اللهم ابواب العزج بطولك وانزل اللهم خير  
المخرج بجولتك اذ ليس لاحد قبض ولا بسط في ملكوت سماواتك وارضيتك  
الا باذنك فكل الحجر من عندك وكل الشرايشيتك لا ينسب اليك ولا يبر  
لدبتك ولا انت محبة ولا ترضى به لا يفونك فانت ولا يفدون بهرب  
من مملكتك هارب فكل في فضلك و سلطان نفديك وكل في  
ظل مشيتك ومليتك تدبيرك لا يبلغ الي شيء خيرا الا فضلك ولا  
يكفبك وروح شرا الا بعد لك اذ ايات سلطنتك ظاهرة لا تخفي  
ودالات رحمتك عالية لا تمتنع المحبوب من اقبل اليك وان  
المعقل ابن العجر مرده ود ولا يملوك وان المحروم من اعرض عنك لان  
المعرض لا يزال مطرود ممنوع هب لي يا اله في هذه الساعة خير ما فئت  
في ملكك ونزلت علي خلفك وان لنا الي ما انت محبة ورضاه وبر  
من كاس جودك وابهاتك وهب لنا كمال الانقطاع الي الحج الانوار و  
الصعود اليك بالمصطفين من عبادك الابرار والنزول عليك مع المقربين  
من عبادك الاخبار حتى انور بنور طاعتك باسبابك واحذ حفي من  
لفاء وجهتك باسثار واشهد لذبت بما انت محبة ورضاه باملك  
المخار وانلذذ بذكرتك في كل شان باسلطان الفاضل العفان وان  
كل شيء دونك سلطان جبروتك بافهار وانت العالم بالسراير و  
الشاهد على الضام بعلم خفيات البطون ونطلع بما هو المكنون فاعف  
لي ولكل من يحب كما تحب باسمك المحزون وهب لي ولين محب بذكرتك  
المصون الذي اذا دعيت به علي ابواب السماء انفتحت واذا دعيت

# در مطالب فضل چهارم قرآن

علی مضایق الارضین انجرت وان به الارض سطحاً والجور جرت و  
 السماء قامت والاشجار ورفث والجبال رفعت واسئلك بحق  
 هذا الاسم الاكرم الاعز الاجل العظيم الاكرم الامم ان تصلى على محمد  
 سيد الامم وعلى مظاهر فضله محال الجود والكرم في تلك الساعة من  
 هذه الليل الا نبل وان ننزل علينا سلطان الفتح بفضلك وننصرنا  
 بمجنود السموات والارضين بمجودك فاننا فدائنا انفسنا بين يديك و  
 فوضنا امورنا بايديك فاصنع بنا ما انت عليه وافعل بنا ما انت <sup>هله</sup>  
 واكتب لنا ما انت منصفه فانك فلك قولك الحق وعلمنا دُعائنا  
 دُعائك وحكمك العدل ربنا انتا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة  
 وفنا عذاب النار ولا حول ولا قوة الا بالله ربنا اخرجنا من صدور  
 واجفاننا من عبادك العائزين والحنين بالمضربين من عبادك الابرار  
 انت انت الله الجواد الغفار وسبحان ربك رب العزة عما يصفون و  
 سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين حال ملاحظه ونا از صبی نبی  
 هاشم عجبی که چندان درسی بخوانده و غیب عمر قلیل خود را بتجارت عبادت  
 که زاننده چگونه آیات بیانات و خطب او عید در روزی دو هزار بیت  
 بدون تفکر از منظر قدرت ربانی و آینه سر تا پای صمدانی ظاهر شده جا  
 انصاف بده قرانی که از شخص عرب چهل نجاه ساله که از خانواده بزرگان  
 و نصحاء عرب بود هر روزی دوسه آیه یا بیشتر یا کمتر در مدت بیست  
 سه سال این قدر نازل شده از آن معجزه بشماریم و کلماتیکه از صبی بیست چند  
 ساله روزی دو هزار بیت صادر شده در آن تا نل مینمائی زبانی انصاف

قرآن

# در مطالب فصل چهارم

۹۰

و حال آنکه هر چه با او از بلند فریاد زد فائوا بمثلہ ان کنتم صیافین  
کسی جواب درستی نداده با انواع اذیتها آن منظر رحمان را از عجاج و اذیت  
کرده گردن آنچه کردند که بنان از تحریر و زبان از تفریش سر شرم مینماید در صورتی  
که از برای حضرت رسول عوی قید و سجنی نبود و از اعزّه و اعیان مملکت خود  
بود با آن و فور مال حدیجه و آن بذل و بخشها که ششده مانند سه سال مظلونست  
شش نفریش ایمان بناوردند و پس از شش سال دعوت چهل نفر ایمان آوردند پس  
از ایمان حمزه و عمر قدیمی اسلام قوت گرفت بعد از مهاجرت بجهت تعاضد  
بین اهل مکه و مدینه و طمع عثمان غلبی هم بحسب ظاهر ایمان آوردند پس از غلبه  
حسین نیز جمعی انجاء و اضطراب ایمان آورده مثل ابوسفیان بن حرب  
کائن و ذاک بن عوف و هرا هاشم و جمعی دیگر هم از بابت اخذ مال بسیار که  
جسده مؤلفه قلوبهم بودند از ان بابت اسم ایمان قبول نمودند و  
حال آنکه در این ظهور اگر ملاحظه شود فی الواقع عقول حسین سیکرد و که یک  
نفر جوان بنی هاشم غریب بیکس که میفرمایند بدء الاسلام غریبا و سیمود  
غریبا فطوبی للغباء در مدت قلیل با انهم قوت و محانت دولت و تکفیر  
علماء ظاهر هوا پرست و اینکه اغلب ادر جس و قید و اخراج بلد بسر بردند  
چندین بسزای نفس بان منظر رحمن و سید الامن و ایچان ایمان آوردند  
گردیدند که از در و سرور یاست و اعتبار و پیکر گذشته جهانهای شیرین  
خود را بچه شوق و ذوق در طبق اخلاص گذاشته جان فشان نمودند  
گذشته از ان اشخاصی که اغلب اضطراب مجبور مجار به شده و چه مجاهدات  
و جان باز بهای سخت نمودند چندین بسزای نفوس و حید اغریبا بدست



# در مطالب فصل چهارم

۹۱

عادی با انواع مذلت خوار می جان شیرین داده و لب بخلاف  
رضای خدا کند و حال آنکه بیک کلمه تبری استخلاص برایشان  
حاصل میشد بلا یا صابرو بجان دادن شاکر بود و آنرا که در دست  
گزیذند در کوی شهادت آر میدند در معرکه دو کون فتح از عشق است  
هر چند سپاه او شهید مذمه تقضیل حال حاجی سلیمان خانرا البته  
شنیده که با وجودی که از اعزّه و اعیان دولت بوده او را  
بجرم ایانش گرفتند و گفتند تبری نمانا خلاص شوی تبری نگرده  
اظهار خلوص نمود بدن مبارک ناز نیش را شمع آجین کرده در  
بازارهای طهران با ساز مده کرده اند مده کنده و معا بر او را  
اجبار بر قصیدن مینمودند او هم بشعر را میخواند و بعضی چنین میانه  
میدانم آرزوست وقتی که شعها با خزر سیده گوشت بدنش را  
میزانند این شعر را میخواند آنکه دائم بوس بوختن با میکرد  
کاش میاید و از دور تماشا میکرد و میگفت بجرم عشق تو ام  
میکند و غوغا میت تا بهمین حالت شقه اش کردند و شهید شد  
بدن ناز نیش را چند روز بروی زمین انداخته بود و بدین است  
صداق حدیث صحیح لوح فاطمه علیها سلام که جابر را و است در  
کتاب کافی و غایه المرام از طریق شیعه سنی مذکور است که پس از  
ذکر آن در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب  
فذل اولیائی فی زمانه و نهادی رؤسهم کانتهادی رؤس  
النبله و الدنبله و یقولون و یقولون و یقولون و یقولون

# در مطالب فضل چاه

و جلیب نضج الارض بد ما تم و یفتو الویل والرین فی سناهم  
اولئک اولئک حنا الی اخره و مصداق حدیث برای شهداء و ما نذر  
وز بخان و شیر ز نیز واقع شده که اغلبی را سوزانیدند و سر ایشان را  
با طرف و محل حکم منها مثل شیراز و ما نذران و طران فرستادند  
و عیال ایشان را اسیر کرده و اطفال خود و سال ایشان را با و لاغنا  
که مادر ایشان سوار بودند بسته بزین میکشیدند تا وقتی که میردند و حال  
آنکه این حرکت از سیح حیوان بی رحمی دیده شده و جناب حاجی میرزا  
بیمبھی دارابی را که از اجله علماء و عباده ورسین کرده و مصدقین نیز  
بود در شیراز شهید نمودند در میدان انداختند کسی اعتقانی بجد  
مبارک ایشان نمود چنانکه گذشته اند حدیث مذکور حدیثی که در  
کامیت و مجلسی در صفحه ۲۳۵ جاریست ذکر مینماید که مفضل تمام حدیث  
را در جای خود ذکر مینمایم که حضرت با قربانی الحار و دمیفرماید بدانکه  
سیح طایفه برای دفع طمس و عزیز گردانیدن دین برنجیند مگر  
اینکه بلا و حادثه ایشان را بملک میکردند تا اینکه برنجیند طایفه که در  
جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانکه گشته ایشان دفن  
نمیشود و انداخته ایشان از زمین برداشته میشود و بزخم حوز و ده ایشان  
داوانی باشد حال ای برادر عزیز مجاهد قاتل و تفکر بنا که چگونه تا بیشتر  
و حدایتی بود که با این حالت ذلت و مسکت و سجن و تقیه چه نفوس  
عزیزه بان حضرت از روی ایقان بدون هیچ ملاحظه نفع و غضب ایان  
آوردند و حال آنکه هر کس با بل محکمی بوده اند که ابدان صفت و قرابتی در

بین نبوده و انگهی آن اشخاصی که ایمان آورند هر یک بحسب ظاهر از بیست  
 شان و مال و حکومت شرعی و عرفیه و دستگاره از آن آینه سرتاپا  
 نمایی آله برتر و بالاتر بودند چگونه در حالت ایمان تخضع و تذلل نموده  
 از همه چیز گذشتند و غیر از آن آیات باهر است که کافی و وافی و شافی بود  
 هر یک که آن بزرگوار را میدیدند خارق عادت میماندند که میبودند که بیشتر  
 اسباب انجذابشان میشد که دیگر شک و شبهه از برایشان باقی نمانده قلباً  
 مجبور باطاعت و انقیاد میکردند و ملاحظه نما که امر چه قدر باید عظیم باشد که خدایت  
 صاحب حکم و فتوی که با حدی اعتقاد دارند از دین آباء و اجداد می رسد  
 بآن معتاد شده بود و ایتقان داشت گذشتند از دل و جان و دین و ایمان  
 میطیع جوان تاجر غیر می شود این خودش کیعجزه بزرگی است که از اول  
 دنیا تا حال هیچ بنی این طور نگرییده بودند و پس از ملاحظه و تأمل در  
 حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمایند در روی بشتاد و نفر  
 از اولاد فلان کشته میشوند که همه ایشان صلاحیت خلافت دارند  
 را و می عرض کرد که ایشان را می کشد میفرماید اولاد عجم ایشان را میکشند  
 دیگر جای شبهه و تردید از برای شخص منصف باقی نماند و این حدیث  
 شریف در جای خودش مفصلاً مذکور خواهد شد بقره و آن  
 بَطْفُؤْ نُورِ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَبِأَبْيِّ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَنْزِمَ نُورَهُ وَكَوْكَرَهُ  
 الْكَافِرُونَ **أَقُولُ** معذرتی برای بیداری و  
 آگاهی برادران عزیز و اخوان با تیر خودم عرضه میدارم از جمله  
 شیاد و مکارسی این قائل از حق مائل مروج باطل نیست که آنچه

# در مطالب فصل چهارم در آن

از آیات و خطبه و دعا در این کتاب نقل میکند بعد از تصحیح است و استقامت  
بسیاری از مفسران است و آنچه از بیان میرزا علی محمد دیده شده کلاً از مفسران  
است که مقداری از آنها را با بعضی میرسانیم تا اینکه بالمقایسه معلوم  
شود که زحمتهای کشیده شده بدانها این دو آیه باین صورت نوشته  
شده که بعد از اینکه برده و حجاب از روی آن برداشته شود زشتی  
آن بر همه کس واضح خواهد شد ولی باین شیوه ای مکاری ملتفت این  
نکته نشده است که بتصحیح کردن و درست نمودن چند آیه از آیات بیان  
یا ساختن چیزی از آیات مشابه آن اصلاح کار بیان میرزا علی محمد که نسخ اصلی  
آن در نزد بعضی از مردم موجود است و بمقایسه معلوم میشود مابین این آیت  
با آیات بیان و اقتضای آن بیشتر خواهد بود **و افضا الفاط قلته لی**  
معنی مثل آسمان فطرت و لفظ منظر هویت مردمان عاقل فهم اثبات مقام منزلت  
از برای میرزا علی محمد قائل نمیشوند و بنا باشد که اگر نویسنده این کتاب را  
تجسسند از او سوال خواهند نمود که مراد شما از اینکه میگویند آیات از  
سما فطرت نازل شده چه چیز است فطرت بمعنی خلقت است و تشبیه خلقت  
با آسمان که از او چیزی نازل میشود و مناسبست ندارد و در تشبیه مناسبست و وجه  
شبه لازم است مثلاً آسمان عزت که تشبیه عزت با آسمان میشود از جهت بلندگی  
و از ارتفاع مناسبست و علاقه و مشابهت متصور است ولی تشبیه خلقت با آسمان  
از جهت نزول چیزی از او وجهی ندارد زیرا که از خلقت چیزی نازل  
نمیشود و هر گاه بگوید در سواد فطرت اینست که آنچه گفته اکتسابی نیست  
آنکه باز تشبیه با آسمان معنی ندارد و وجه تشبیه بین گفتاری اکتسابی و آسمان

# در مطالب فصل چهارم روان

غیت قانبا آیات توسط وحی الهام باید نازل شود که از جانب خدا باشد  
و باید در موقتی ای از جانب نازل شود که محل حاجت برای رسانیدن مردم  
عبادت باشد و آن در وقتی که قرآن نازل شده بوده پیغمبری ختم نشده  
بود لازم بود بعد از آمدن قائم بسیار آیات قرآنی دیگر مردم محاسب  
با آن آیات از جانب خدا نیتند و مفضل از آنچه در این نوشتیم معلوم باشد  
که قائم آل محمد مروج قرآن و شریعت پیغمبر و کتاب جدیدی که میآورد در قرآن  
است که حضرت امیر و اجماع کرده و حدید بودن برای اینست که مردم از  
ندیده اند **ثالثاً** میدونی بسان انظر هویت جاریه هرگاه مقصود  
این است که چنانچه کلمات در وادی امین از شجره که تکلم موسی نمود و از  
درخت کلمات جاری شد این آیات این کلام خداست که  
بر شجره وجود میرزا علی محمد جاری شده بدین توسط الهام پس باید ترا  
تکفیر کرد که این کلمات معنای کلمات خدا میدانی که از زبان میرزا  
علی محمد بیرون آمده و اگر مراد از آسمان فطرت نزول وحی است که **مَا  
يَنْطَلِقُ عَنِ الطَّوْحِيِّ اِنَّ هُوَ الْاَوْحَىٰ وَ اَوْحَىٰ عَلَیْكَ تَشْدِيدُ الْقُوَىٰ**  
در حق میرزا علی محمد قائل شوی بعباده اجبار القطاع وحی بعد از حلت  
پیغمبر تعبیر از مقصود بلفظ وحی که بهتر از لفظ نزول از سماء فطرت است عدول  
از نیکو بقتیح است دیگر سوال از او میشد مقصود شما از نظر هویت  
چه چیز است اگر چه مقصود از هویت ذات حق است که از برای  
ذات کسی تصور نظر نمیتواند بلند بجهت اینکه مجهول لکنه من حسیع الجبا  
مجهول لکنه است تا کسی کسی را نشاند چگونه نظر برای مجهول تصور نمیتواند

# در مطالب فصل چهارم

۹۶

مظاهر اسما و صفات است را که اهل علم و معرفت تعبیر میکنند برای اینست که صفات  
بیک وجهی قابل تصور است و منظر الوهیت در بومیت که پیغمبر و ائمه صلوات  
الله علیهم اجمعین میباشند بجهت این است که اجتماع صفات کمالیه  
از جلالیه و جلالیه دارند و تربیت تکوینی و تشریحی توسط آنهاست علی  
الجملة لفظ منظر بومیت لفظ قلنسبه بمعنی از برای فریب عوام است و این  
قائل بیشترم فریب برای خود می پسندد و در صورتیکه فریب دادن <sup>مذات</sup>  
متبجح است و بی ادراکی و بی فهمی خود را که برداشتمند آن ظاهر شود بر خود  
عیب و قبیح نمی شمارد و نفس را میطلب نیز از کمال بی دانشی است اکنون  
از واضح نمودن حال این قائل نا قابل کذبیم و اشاره ببعض آیات نمایم  
که حال این آیات معلوم شود پس عرض میکنم که از جمله آیات موجوده در کتاب  
بیان که میگویند بعنوان وحی گفته است اینست هذا کتاب من عند الله  
او مثل قد جعلناک کذا و کذا و نحو ذلك هو هذا بل لفظ آثار اللفظه  
جل و عز البیان فی شؤون الختمه من الالهوا الالهی الالهی الله  
لا اله الا هو الالهی الالهی الله لا اله الا هو الالهی الالهی الله لا  
اله الا هو الالهی الالهی الله لا اله الا هو الالهی الالهی الله الالهی  
بهیان بهیان السموات و الارض و ما بینهما والله بهاء باهی بهی  
و لله بهی بهیان بهیة السموات و الارض و ما بینهما والله بهیان  
منهی منباه و لله بهی بهی بهیان تا اینکه میگوید انا قد جعلناک  
جلا لا جلیلا للالهین و انا قد جعلناک جلا لا جلیلا للالهین و انا  
قد جعلناک عظیمنا عظیمنا للعالمین و انا قد جعلناک نورانا

# در مطالب فضل محارم

قوله الناودين انا قد جعلناك رحما زار حبا للراحمين وانا قد  
جعلناك ذابا بيننا للنامين فلانا قد جعلناك كما لا يكمل للكاتب  
فلانا قد جعلناك كبيرا ناكبرا للكاثرين فلانا قد جعلناك عزانا  
عزبا للعازرين وانا قد جعلناك بصرنا صبرا للناصيرين فلانا  
انا قد جعلناك فحما لنا ناصحا للفاحين فلانا قد جعلناك قدرا لنا  
قدرا للقادرين فلانا قد جعلناك ظهرا لنا ظهرا للظاهرين  
فلانا قد جعلناك حبا باجيبا للحاميين فلانا قد جعلناك  
شرفا لنا شرفا للشارفين فلانا قد جعلناك سلطانا سيطرا للسلطانين  
فلانا قد جعلناك ملكا نامليكا للملكين فلانا قد جعلناك علما  
علما للعالمين فلانا قد جعلناك نبيا نبيا للناشرين فلانا  
قد جعلناك بهما نابرا للبارهيين فلانا قد جعلناك فضلا  
فضيلا للفاصلين فلانا قد جعلناك ظهرا لنا ظهرا للظاهرين  
فلانا قد جعلناك فهرا لنا فهرا للفاهين فلانا قد جعلناك جبرا لنا  
جبرا للجبارين فلانا قد جعلناك حكما لنا حكما للحكامين فلانا  
قد جعلناك وزرا لنا وزرا للوزارين فلانا قد جعلناك جودا لنا  
جودا للجوادين فلانا قد جعلناك وهبا لنا وهبا للواهبين  
فلانا جعلناك سمعا لنا سمعا للسامعين فلانا قد جعلناك قربانا  
قربا للقاربين فلانا قد جعلناك بصرا لنا بصيرا للبصيرين فلانا  
انا قد جعلناك نظرا لنا نظرا للناظرين فلانا قد جعلناك خيرا لنا  
خييرا للخيارين فلانا قد جعلناك بطشا لنا بطشا للباطين فلانا

# و مطالب فصل چهارم

اَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ رَضِيًا نَارَضِيًا لِلرَّاضِيَيْنِ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ هَدِيًّا  
هَدِيًّا بِاللَّهَادِيَيْنِ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ سَبَلًا نَابِيْلًا لِلنَّابِلِيْنَ فَلِاَنَا  
فِدَّ جَعَلْنَاكَ جَهْرًا نَاجَهْرًا لِلجَاهِرِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ جُرْدًا نَا  
جُرْدًا لِلجَارِدِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ سِرْجَانًا سِرْجَانًا لِلسَّارِحِيْنَ  
فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ طَرْزًا طَرْزًا لِلطَّارِزِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ مَشَا  
مُضِيًّا لِلْمُضَائِبِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ فَمْرًا مَبِيْرًا لِلْمَبَاوِرِيْنَ فَلِ  
اَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ كَوَاكِبَ مَشْرِفَةً لِلشَّارِفِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ سَلْمًا  
ذَاتَ ارْتِفَاعٍ لِلرَّامِعِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ اَرْضًا ذَاتَ اسْتِطَاعٍ  
لِلسَّاطِحِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ حَبْلًا ذَاتَ اسْتِدْرَاخٍ لِلْبَاذِحِيْنَ  
فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ بَحْرًا ذَاتَ اَرْجَاعٍ لِلسَّائِرِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ  
كُلَّ شَيْءٍ فَرَزَهُنَاكَ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ لِفَادِرِيْنَ فَلِاَنَا فِدَّ جَعَلْنَاكَ كُلَّ شَيْءٍ  
وَفِدَّ سِنَاكَ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ وَاَنَا كَمَا عَنِ ذَلِكَ لِمُقْتَدِرِيْنَ فَلَا شَيْءَ مِنْ قُدْرَتِكَ  
خَزُولٌ فَاَنَا كَمَا كَالِكَ نَاصِرِيْنَ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ  
كُلَّ مَا نَشْهَدُ مِنْ اِسْتِهَاجٍ فَلِ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
وَ كُلَّ مَا نَشْهَدُ مِنْ دُونَ ذَلِكَ فَاَسْتَعِذْ بِاللَّهِ عَمَّنْ لَا يَوْمَ مِنْ  
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَاِنَّ اللَّهَ فَدَّ خَلْقَكَ فِي الْعَرْزِ وَسِ مَالِهِ  
بِخَلْقِ لَاحِدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ وَفَدَّ ذَلِكَ فِي كُلِّ الْجَبَانِ مَالَهُ فِدَّر  
لَاحِدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ كُلِّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى الدُّنْيَا  
بِعَرَفُونَ اللَّهُ رِيْهِمْ ثُمَّ بَايَانَهُ يَوْمَئِذٍ وَبِوَقُوفُونَ قُلْ اللَّهُ لِيْهِمْ لَكَ  
عَلَى الْاَرْضِ وَمَا عَلَيْهَا مِنْ مَّا عَمْرَهُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ مُعْتَدِرًا



## در مطالب فضل پیام

قل الله ليغلبتك على الارض وما عليها وكان ذلك مرتفعاً <sup>الله</sup> فلان  
 الله لم يهزتك على كل شيء وكان الله على ذلك منطلقاً فلان الله لم يهز  
 لك كل شيء وكان الله على ذلك منكافلاً فلا تخزن شيئاً فانا كنا  
 للباهيجين ولتخفظن فضلك ان لا يرجع اليك من حزن فان ذلك  
 من امر الله عليك وعلى كل المؤمنين قل الله ليصرن من يظهر  
 الله مجود السموات والارض وما بينهما وكان الله عز تر اصعباً  
 فلوا جمع من في السموات والارض وما بينهما ان باوا بمثل  
 ذلك الانسان لم ينطبعن ولن يقدرون ولو كان كل بكل  
 مستعين ذلك خلق البيان في كتاب الله افا انتم تشظعون  
 ان تضالون فلترافين انفسكم في ايام الله فانكم انتم لم تبطلون قل  
 ان الله ليظهرن من يظهر الله مثل ما ظهر محمد رسول الله من  
 قبل واظهر علياً قبل محمد من بعد كيف نشاء امر انه كان  
 على كل فديراً فل لو تزيد ون كل الرسل في وجه الله تنظرون  
 ولو تزيد ون كل انكتب في كتاب الله تنظرون ولو تزيد ون  
 كل خير من عند الله تدركون ولو تزيد ون بخرص اسماء الله  
 ثم امثاله انتم الذين يؤمنون بمن يظهر الله بخرصون ثم ليؤمن  
 فل لو بكل خلق البيان لم يظهره الله فلا تبصرون وكلها يظهر  
 مثل ظهوره ادلاء على انه لا اله الا هو وكل له عابدون  
 فل ما خلق الله من شيء الا ليوم ظهوره افا انتم عن الله وتبه  
 من شيء تمنعون هو الذي ابدكم بصره وانزل عليكم اياتنا

# در مطالب فصل چهارم

بنيان فيه هدى بشري للدين هم بالله ثم باسمه مؤمنون  
قل ان الله لن يدرى الا بصار وهو الواحد البصار قل ان الله  
لبيدر كن كل شئ وهو الواحد النظار قل ان الله عنب ممنوع  
منع كل ما قد عرفه من شئ او يعرفه ذلك ما قد انباء  
الرسول من عند علي انه لا اله الا انا المهيم من الصنوم قل  
كل ما قد جاء الرسول قالوا من عند الله انه لا اله الا انا  
العزير المحبوب لو انهم لا يقنعوا عين فاذا كره شهدون  
من الهذ قل سبحان الله كل عباد الله وما من اله الا الله كل  
خلقوا من طين وكل يرجعون الى الطين كل لا تعبد الا الله رب  
السموات ورب الارض رب ما برى وما لا برى رب العالمين  
فدا صطفنا الله لنفسه لندعون كل الى نفسه ولنتلوت  
انا يا الله من عند وانا كل له ساجدون قل هو الاول  
قبل كل شئ كل به يحلفون قل هو الاخر بعد كل شئ به يرفون  
قل هو الفاهر فون كل شئ وكل به يعلبون قل هو الفاجر فون  
كل شئ كل به ينصرون ببارك الله من رب ممنوع منبع وبارك  
الله من ملك مفند رقد بر وبارك الله من ساط مسلط  
و منبع وبارك الله من وذر مؤثر ووزر وبارك الله من  
حكم محكم بدبع وبارك الله من قدس مفندس قدس  
و بارك الله من مهي مهي هي وبارك الله من جبل  
مجدل جليل وبارك الله من جبل مجمل جميل وبارك

# در مطالب فصل چهارم

۱۰۱

الله من عظیم معظمتهم عظیم وبنارک الله من نور منور یونیر وبنارک  
من رحم من رحم رحیم وبنارک الله من شیخ شیخ شیخ وبنارک  
من بدخ مبندخ بدخ وبنارک الله من بدء مبندء بدئی و  
بنارک الله من فخر مفضخر فخر وبنارک الله من ظهر مظهر ظهیر  
وبنارک الله من فہر مفضہر فہر وبنارک الله من غلب مغلب  
غلب وبنارک الله من کبر مکبر کبر وبنارک الله من عز معزز  
عزیز وبنارک الله من علم معلم علم وبنارک الله من قدم مقدم  
قدم وبنارک الله من جود مجود جود وبنارک الله من لطف  
ملطف لطیف وبنارک الله من طرز منظر طرز وبنارک  
الله من جذب مجذب جذب وبنارک الله من منع ممنع  
منیع وبنارک الله من شرف مشرف شریف وبنارک الله من  
رضی مرضی رضی وبنارک الله من علی معلی علی هذا صراط  
الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل بہ بہتدون  
هذا نصر الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل بہ  
بہتدون هذا فتح الله لمن فی السموات والارض وما بینہما  
بہتدون هذا سطا الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل  
سطلون هذا فہر الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل بہ  
بظہرون هذا غلب الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل بہ  
بغلبون هذا بطس الله لمن فی السموات والارض وما بینہما کل بہ  
ببطسون هذا من بظہر یوم القیامۃ من بعد فانتم باللہ وانا بہ لا توفون

# در مطالب فصل چهارم و رد آن

۱۰۲

فلان من ظهر من بظهران انتم في الظاهر فيها نظرون فلان  
ظهر من بظهران انتم بالاول بينهما نظرون فلان من ظهر  
من بظهران انتم في الاخرة بينهما نظرون فلان من ظهر من بظهران  
ان انتم بالناسطون بينهما نظرون فلان من بظهران انتم في القادر  
بينما نظرون فلان من ظهر من بظهران انتم في العالم بينهما نظرون  
فلان من ظهر كل من ظهر من اول الذي لا اول له وكل من بظهران  
اخرا الذي لا اخر له انتم اباي نظرون فلان من بظهران كل من بظهران  
اول الذي لا اول له وكل من بظهران اخرا الذي لا اخر له انا الذي لا اخر له  
اباه لعبدون وما من اله الا الله انا كل له عابدون فليس من عند  
ذلك الحرف ولذا كرت ذكر ذلك عدد اطباء في كل ليل ونهاه  
لعبد في العشي الاخرى به فنهتدون وان تذكرون بعد ذكر  
الكاسين على الى كعبكم عن ذلك والله يريد ان يوسع  
عليكم دينكم لعلكم تشكرون ومن يخف عن عدد اطباء فليسر منه  
عدد اطباء لعل صفة الاعداد لعلكم تتقون ولا تخشون وان  
تسبون فلا يسئل الله عنكم ولو انتم في كل جبانكم تخشون ولكن  
بعد ما قد كرت قلند كرون مشتم في دين الله تشكرون انيكم يوتي  
الباب الثاني من الواحد السادس من الشهر السادس ابل بيان ان  
ابن الفاظ فهم معنى مينايد يا اينارا الية والنزه الراء ويا  
حروف مقطعة مر كتب در او ايل سور قران فرض ميكنند اگر ميگويند روبرو  
است معني اينها معلوم ميت چر ابايد مانند ايل قران كه معاني حروف

# در مطالب فضل چهارم در آن

۱۰۳

سور را فرموده اند نباشد و هر گاه معانی اینها را انطور که ما میفهمیم  
میدانند مناسب است این دو جمله با یکدیگر چه چیز است آنچه ما میفهمیم  
اینست که میگوید باب ثانی از واحد یعنی کتاب اول که ششم از  
ماه ششم که جمیدی الاخره است و مناسب است بین این دو مطلب اولی که  
منسکیم که نسبتی دارد خوبست بیان میکردند بعضی از طلبات اهل  
علم که میخواهند اظهار فضیلت کنند در مقام تاریخ نویسی می نویسند فی السدس  
من العشر الثاني من الشهر الخامس من السنة الثامنة من العشر الثالث  
من المائة الرابعة من الالف الثاني که حاصلش شانزدهم بیست و  
اول <sup>هزار و سیصد و سی و هشت</sup> میشود و این از قبیل  
اجمیه است که کسی بدل اینست بگوید این احت خالتک و نحو  
فضلی است که فضلا بخرج میدهند و چنین امور در از مقام قائم  
و مددیت است معنی آیه که میگوید ولشهدن ان مثل  
ظهور فائمه که مثل ظهور محمد ص رسول الله من قبل کل فی  
ابا م الله یفنون اینست که و باید البته شهادت بدی تو باینکه  
استه به بینی بدستیکه مثال و شبیه ظهور قائم شما مثال و شبیه  
ظهور محمد رسول خداست از پیش بگلی در روزهای مختلفین کرده میشوند  
این آیه با قطع نظر از تاف لفظی و عدم سلاست و وجود عقیده در آن  
معانی ترکیبیه مفهوم نمیشود و نسبت اینکه لام لشهدن اگر لام امر باشد  
باید مرجع ضمیر مؤنث باشد یعنی باید آن زن غایب شهادت بدد یا  
باید مشاهده نماید و ضمیر مؤنث که مرجع ضمیر باشد معلوم نیست و

# در مطالب فصل چهارم در آن

در بطن گوینده است اگر لام امر نباشد و لام ابتدائیه باشد که معنی  
چنین میشود تحقیق البته شهادت میدهی تو یا مشاهده میکنی تو بنا بر اینکه  
لام ابتدائیه داخل جمله مفرد مخاطب بدگر نموده باشد باز مخاطب چون در  
کلام نبوده در بطن صاحب کلام است و معلوم نیست که این فصل  
مشتق از شده معنی شهادت یا از شده معنی حضور است یا از مشاهده  
ما خود باشد و بر هر تقدیر محتاج مفعول به است و جمله آن مثل ظهور  
فانمکه الی آخره که در محل مفعولست باید جمله فعلیه مصدره بان مصدریه  
باشد که مابعد خود را تا ویل مصدر برسد و مفعول به شود نه آن که از  
حروف مشبته بالفعل باشد که بر سر اسم در میآید که در آن صورت  
جمله مستقله میشود و مفعول برای لشیدن نخواهد بود و معنی از ارتهاط  
بیکدیگر میافتد زیرا که معنی چنین میشود البته مشاهده میکنی بدینکه  
مثل ظهور قائم شما مثل ظهور غیر از پیش است و نمیشود این جمله را مفعول  
قرار داد برای فعل سابق بدون لفظان مصدریه که باید بر سر فعل در آید  
یعنی مشاهده میکنی انرا که شباهت دارد ظهور قائم شما ظهور غیر بر سر  
شود و بر تقدیریکه کفایت کند وقوع جمله اسمیه در این مقامات  
بجای مفعول به باز رکاکت این عبارت مفضا حقیق کافی است و در این  
که مرادش از قائمکم در این ایه خودش نیست نظر بانیکه در ابتدا هم  
مدعی نیابت خاصه بود و بیان را میآورد و ظاهر اهل بیان هم جوفی  
نداشته باشند و هر گاه چنین باشد پس خودش مذهب ادعای قائمیت  
و همدونیت خود که بعد نموده میشود و بر هر تقدیریکه مراد از قائم خودش

# در مطالب فصل چهارم در آن

۱۰۵

باشد پس افاده یک معنای بار دی که محتاج بذکر نبوده و مشاهده بوده  
نموده است و نزول آیه آسمانی از برای معنی که امر محسوس است  
و نظری نبوده که محتاج بیان آسمانی باشد خواهد نمود زیرا که حاصل  
معنی آیه این می شود بدان البته در زمان ظهور من مثل زمان ظهور پیغمبر  
پیش فتنه و آشوب خواهد شد و این امر محسوس قابل نزول آیه نبوده  
که با این الفاظ مستعبده افاده آن نماید و نسبت و هرگاه این بنده بی  
بصاحت بخوابم این معنی را افاده کنم میگویم اعلو اعباد الله  
بوقوع الفتنه فی زمانی کما وقع فی زمان رسول الله با اینکه  
ایام الله تعالی فرد کمالش یوم القیمه است که لمن الملك از  
مصدر جلال برمیخیزد و جواب **لِلّهِ الْوَاحِدِ الْفَعَّارِ** میفرماید و  
اگر مقصود آن نباشد تمام ایام مال خداست آوردن لفظ فی ایام  
الله در این مقام بی مناسبت و دلیل بر اینکه هر زمان بروز فتنه  
و فساد را ایام الله بنویسند داریم **عَلَى الْجَلْدِ** این است حال بهترین  
آیات مصحح شده منوبه بیان و حاصل معنی آیه بعد از این آیه چیز است  
که پیش از دو هزار سال قبل بدو فرد شعر گفته شده که میفرماید  
**وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ فَدَلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ** و این معنی اگر  
قابل نزول از مبادی عالیه است ولی بعد از این که باین سهولت  
و سلاست بیان شده نزول آیه در میان انهم باین رکاکت و خارج  
بودن از قوایین و افاده معانی بالفاظ نیست لکن ضمیمه آنکه ضمیر در  
اذا من بدان تشدد بها اگر راجع بخاطب است که مخاطب در کلام

# در مطالب فصل چهارم و ران

۱۰۶

نیت و کلام محتاج بجزله دیگری که سخن را تمام کند میا باشد زیرا که معنی است  
و تحقیق خلق کرده است در هر نفس نشانه و علامتی را از جانب  
خود که در وقتی که تو بخواهی استدلال کنی باین آیه و علامت بر خدا  
و پروردگاران آیه و این کلام ناقص است محتاج بجزله بعد از علی  
یا لعلت ذلک و امثال این الفاظ که معنی این شود که را می تو استدل  
مکن باشد و اگر ضمیر را راجع بنفس بگیریم از اثر بدیال نفس ان  
شدل بان علی الله و بقها بعدا و اینک نفس حکم جبلت و معانی  
عالم فر مؤمن است و استدلال لازم ندارد که فرموده اند کلی  
مَوْلُو دِیَوْلِدُ عَلِی الْفَطْرَةَ الْاِنَّ اَبُو اَهْمَا اللِّذَانِ یَهْوِدَانِ  
تَبَصَّرَانِ باز ناقص و محتاج ضمیمه یکی از ان الفاظ است و به  
مناسبت با جمله و تشکیل من المؤمنین است بحسب اینکه نفس با  
هو نفس همیشه مؤمن بوده است کفر و الحاد از عوارض عالم طبیعت  
است و حدیث کلی مَوْلُو دِیَوْلِدُ عَلِی الْفَطْرَةَ دلالت بر این معنی دارد  
و آیه سیم که ان الذی نزل الفرقان باشد معنی است که بدرستی که  
ان کسی که فرودستاد و فراتر از پیش از این تحقیق فرودستاد ان  
آیات را هدایت و بشارت برای ایمان آورندگان و کردیدگان  
مشار الیه تلك الايات اگر آیت قرآنی معصوم باشد کلام صحیح و  
درستی است ولی هر ربطی بایات بیان ندارد و از میرزا علی محمد  
نباید تمام کلماتش باطل باشد کلام حق از زبانش جاری باشد ضرر  
بجائی نیز خورد ولی تو ضمیر واضح نموده و اگر مراد آیت بیادست



# در مطالب فصل چهارم و آن ۱۰۲

شار الیه حاضر را نباید تلمیح بگوید بلکه باید بدهه الایات بگوید  
و از جمله مکاید و حیل این قائل شتیا د این است که قبل از بیان این  
ایات مینویسد که چون بیان در دست این خاک را نیست چند آیه بدو  
ترتیب ذکر می شود و این مقدمه را تقدیم میکند که اگر این ایات با  
یکدیگر مناسبتی ندارد و جواب گفته باشد که من عذر بی ترتیبی از  
خواسته باشم ولی باید باین قائل گفت عذر خواهی کردی از اینکه ای  
ان الذی نزل القرآن با سابق و لاحق خود ربط ندارد و عذر من  
اینست که بجزم بکون در کلام بدون وجود جازم است چگونه خواهی  
خواست بقوا عذرت باید بگوید من بکون له ما علی الارض کلمه  
که ضمیر راجع بموصوله را مؤنث نیآورده باشد بنابراین کلمه کل تاکید  
من میکند نه تاکید لفظ ارض را که در معنی کل ما علی الارض باشد و  
رکعت ترتیب مقدر را با بعد بعید چه خواهد کرد و باید بگوید علی  
مکان بعید و مع ذلک باز کلام ناقص است زیرا که بعد و در  
از امور نسبی میباشد بعید از چه و با نسبت به چه چیز بعید میباشد  
باید در کلام باشد عبارات اخروی باید معلوم باشد که بعد نسبت  
بچه چیز ملاحظه نموده است و معنی عبارت تحت لفظی این آیه این  
است که کسی بوده باشد از برای چیزی بر زمین است کل زمین در  
این هنگام بر جایگاه دور دور است و این معنی کلام نا تمام  
غیر مفهوم المراد است چنانکه هر عاقلی میفهمد و اگر بخوانیم  
معنی محضی از برای این آیه بتفسیر بعضی الفاظ بدسیم باید بگوید

# در مطالب فصل چهارم در آن

۱۰۸

من يكون له ما على الارض كله لم يتفعله وهو يعبد من الحق با  
يعبد من سبيل الخير والهداية يعني سبيله ما هو تمام بخ  
در زمین است بود و باشد نفی برای او ندارد و او در از حق  
یا دور از راه خیر و هدایت است که حاصلش این شود که مال دنیا  
تقع آخرتی ندارد و آیه بعد که میگوید ان الذین لا یحل علیهم انفا  
انفسهم غلظها معنوی آن بیشتر از غلظ لفظی است بجهت اینکه  
سنت عدم حرمت یعنی حرمت بنفس و اون نفس کشیدن تحت اختیار  
میت که نصف بحیث و حرمت شود پس چگونه حرمت بر ایشان نسبت  
بنفهای ایشان اوده دیگر آنکه فوق الارض است که قابل ملک بحق  
یا غیر حق نیست اگر مراد از فوق الارض با علی الارض است قرینه داله بر اوده  
این معنی در بین میت مکرر معنی قرینه مقایسه شود و آن بسم قابل منع  
است و اما غلظ لفظی پس بقدری لا تحل علی است که باید بلام مستعدی  
شود چنانکه اهل کفر مانع الارض جميعا معین میکنند که باید ماده  
حل محل را بلام مستعدی نمود و از تمیز فلا تحل له نشک و رجاء  
خبره در قرآن بسیار است و بر این قیاس است تمام این آیات که در  
اینجا این قائل ذکر نموده است که از نسخه کرده ام و تصحیح است  
تا بعین میرزا علی محمد شده که اگر نخواهیم یکایک را بتفصیل توضیح  
و تشریح کنیم در حالتی که مباشر این عمل این بنده بی بضاعت علمی باشد  
مشغول میباشد و من کاغذ شود چه رسد بانیکه ما بهرین در فنون علم از آدمی  
باشد که از علوم دیگر بخواهند جوانی بنویسند و توضیح فساد و اغلاط

این آیات و سایر آیات نمایند در اوقاتیکه این سبده فی الجمله استعمال  
 بجهت تحصیل دانش در علم معانی و بیان خواننده بودم که شرط فصاحت و  
 بلاغت این است که کلام از تافه و عقیدت خالی باشد پس از قبیل ما  
 لَكُمْ تَكَاكُلْتُمْ عَلَيَّ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيَّ ذِي حُبَّةٍ اَنْزَلْنَاهُ لَعْنَةً  
 یا مثل مُنْتَشِرِ رَانَ رَا از فصاحت و بلاغت خارج میدانند  
 الا آنکه ملاحظه میکنیم این آیات منتخبه را که این قائل نقل کرده بهر است  
 تلفظ طباع را از اینها بشیر از تنفر از ما لکم تکاکلتم می بینیم و بعد از ذکر  
 آیات که بعضی قاریان این کتاب برادران عزیزم رسانیده معلوم  
 میشود که این آیات نسبت باینها در کمال فصاحت و بلاغت بوده و  
 اما خطبه و دعائی که این قائل نقل نموده اعم از اینکه راستی میرزا  
 علی محمد گفته باشد یا غیر او که نسبتش را بجهت ترویج مسلک او یاد داده  
 باشند بعد از تصحیح باشد یا تصحیح نشده نقل شده باشد امر مهمی نیست فی  
 الجمله انس با دعوی و خطبائمه و غیر ائمه از برای هر شخص زبان عربی فهم  
 که ادبیت فی الجمله و عربیت مختصری آشته باشد سهل و آسان است  
 منا جاتهنانی که یکی از دوستان در موقع موت صبیته اش انشاء نموده  
 برای منزه سایر مناجاتها یکبار در اوقات مختلفه و موارد عدیده انشاء  
 نموده مینویسیم تا اینکه برادران عزیزم همیشه با نیکونه مطالب مذمند  
 و آن خطبه که نمونه مینویسیم اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ  
 يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ يَا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِى الْاَزَلِ  
 وَالْاَبَدِ الْمَعْبُودُ لِكُلِّ مَعْبُودٍ وَالْمُسْتَجُودُ لِلشَّاحِدِ بْنِ فِي السَّرْدِ

# در خطبہ کی از دوستان

بِأَمْرِنِي الْعِظْمَةَ وَالْكِبْرِيَاءَ مُنْزِدًا وَلِكُلِّ مُسْتَبْتٍ عَوْنًا  
مُعْتَمِدًا لَا يَلْبِثُ سِوَاكَ أَنْ يُجَدَّ وَلَا تَعْبُكَ أَنْ يُجَدَّ كَيْفَ أَجْمَلُكَ  
وَأَحْمَدُكَ وَالْحَمْدُ وَالتَّحْمِيدُ لَكَ وَالْحَمْدُ وَالتَّحْمِيدُ مِنْكَ إِلَيْكَ  
أَمْ كَيْفَ أَذْكَرُكَ وَأَشْكُرُكَ وَلَا أَحْضِي ثَنَاءً عَلَيْكَ بِأَسِيدِ نَاوٍ  
مَوْلَانَا وَإِلَهَانَا بَلَوْنَا مَعَ الضَّعْفِ وَالْإِحْتِجَاجِ الْإِفْتِيَانِ بِالْيَدِ  
وَالْأَرْلَادِ وَتَنَايِجِ الْإِنْتِجَاجِ وَتَجَمَّلْتَ فِي مَحَبَّتِنَا لِهَيْبَةِ الشَّيْخَةِ وَاللَّيْلَةِ  
حَتَّى تَبَيَّنَا فِي مُرَاتِبَتِهِمْ وَبَدَّلَ الْمَصَارِفَ عَلَيْهِمُ الْإِحْتِجَاجَ فَانْزَلْنَا  
عَلَى أَنْفُسِنَا مَعَ الْخِصَاصَةِ وَتَحَمَّلْنَا هَمَّ عَلَى أَكْثَارِ حُجُورِنَا فِي الْحِرَاصَةِ  
بَعْدَ الْحِرَاصَةِ وَدَعَوْنَا بِلِأْمَرِنَا بِمَارِسَتِهِمْ وَتَحَارِسَتِهِمْ وَتَحَالُفَتِهِمْ  
وَمُؤَانَسَتِهِمْ فِي الْعَيْبَةِ وَالْحَضُورِ بِالْقَدْرِ الْمَعْدُورِ وَمَسْئُولِ الْبَقِيَّةِ  
بِالْمَعْسُورِ بَلْ تَجَمَّلْنَا فِي كُلِّ ذَلِكَ كَالْمَجْبُورِ شِمَّ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِنْ حَجْرِنَا  
جَعَلْنَا مِنْ أَضْحَابِ الْفُجُورِ وَفَاجَانَا بِمَصَابِيهِمْ فِي زَمَانٍ غَيْرِ مُرْتَبِ  
وَلَا مَنْظُورٍ أَمِنْنَا نَاوًا وَابْدَانًا بِمَنْزُومِ النَّجَاحِ فِي عِزِّ دَارِ الْعُرُورِ وَالْوَجْهِ  
إِلَى الْعَبْرَةِ مِنَ الْعُقُورِ فِي الْبِلَايَا النَّازِلَةِ عَلَيْنَا بِمَرِّ الدَّهْرِ الْمَجْرَعَةِ  
لَنْ لَبَسَ بِشُكُورٍ مَعَ عِلْمِكَ بِضَعْفِنَا مِنْ تَحَالُفِنَا وَالْأُمُورِ فِي الْهِنَا  
وَسَبْدِنَا وَمَوْلَانَا مَا فَدَّرَ ظَافِنَا وَخَطَرَ لَنَا إِفْنَانًا عِنْدَ مِثْلَانِكَ نَعْدُ  
الْإِفْتِيَانِ وَمَا لَكَ مِنَ الْعِلْمِ بِضَعْفِنَا وَتَجَمَّلْنَا بِحِكْمِ أَعْمَالِكَ وَأَسْرَارِ  
أَعْمَالِكَ وَالْإِفْتِيَانِ وَأَنَا بِأَسِيدِكَ مَدْعُوعٌ بِأَنَّ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيْنَا مِنَ  
الْبِلَايَاتِ فِيهِ الْحِكْمُ وَالْأَسْرَارُ وَرَحْمَةٌ وَعِيَانَةٌ مِنْكَ عَلَى عِبِيدِكَ  
سِوَاةِ فِيهِ الْإِحْبَارِ وَالْأَبْرَارِ وَالْأَسْرَارِ وَالنَّجَارِ لَسْنَا بِتَجَارِ حَلْفِكَ

راجع بر دو مطالب سس پاره

سُفُو نَظِيرٍ وَنَزَلَ بِكَ الْبَلَاءُ عَلَيْهِمْ كَثِيرٌ لِيُؤْتِيَهُ الْبَيْتَ وَنَجَاوِرَ  
عَنِ الْخَطِّ الْبَيْتِ وَلِيُزِيدَ وَفِي الصَّبْرِ فَتُفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِالْأَجْرِ لَكِنْ يَا مَوْلَا  
يَقْنِي الضَّعِيفَةَ جَزْءُ وَعْدٍ وَعَيْنَ الْخَيْرِ مَنْوَعَةٌ وَلِلْأَمْرِ مَا لَا تُرْضِيهِ هَلْوَ  
فَأَسْأَلُكَ بِحَمْدِكَ وَإِلَى الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنْ يَرُدَّ  
الصَّبْرَ فِي الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْإِنْبِيَاءِ لِأَفْزَحِهِ مِنْكَ عَلَى الْوَلَدِيَّةِ  
فَضْلًا عَنِ سَائِرِ الْعِبَادِ وَالْأَمْسَاءِ وَأَرْفَعُ عَنِّي حَالَ الْجَزَعِ وَأَحْبِلُنِي رَأْفَةً  
بِالْفَضَائِلِ فَتَعَالَ يَا تَشَاءُ وَبِيَدِكَ أَرْزَمَةُ الْأُمُورِ وَالْأَشْيَاءِ  
مَوْلَايَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ صَنَعِي وَقَوْلُهُ أَصْطَبْنَا رِي وَفَقْرِي وَفَاقِي وَمَسْكِنِي  
وَأَنْكَارِي فَتَوَخَّنْ لِخَلِي مَا نُورِدُهُ عَلَى مِنَ الْبَلَاءِ وَالصَّبْرِ عَلَى مَا  
خَلَّكَهُ عَلَى مِنَ الْفَضَائِلِ وَأَدْفَعْ عَنِّي الْحَاجَةَ وَالْفَقْرَ وَالْفَاوِرَ وَالسَّامَةَ  
وَأَطْفَنْ عَنِّي الدُّبُونَ وَنَفْسِي عَنِ مَكَارِهِ الشُّجُونِ وَأَدْخِلْنِي فِي حَضِينِكَ  
الْبَيْعِ وَعَقُوقِكَ الْوَسْبِيعِ وَفَرِّبْنِي إِلَيْكَ بِشَفَاعَتِكَ يَا شَفِيعَ وَاحِدِنِي  
إِلَيْكَ بِكَرَمِكَ يَا سَمِيعَ وَزِدْنِي فِي قَلْبِي وَرَبِّي وَسِرِّي فِي حُبِّي لَكَ وَ  
شَوْبِي إِلَى لِقَائِكَ يَا جَمِيلَ يَا بَدِيعَ وَبَلِّغْنِي ضَنَائِي فِي نَفْسِي وَأَهْلِي  
وَالِدِي وَوَلَدِي يَا مَنْ لَا يَخْضَرُ فَضْلُهُ فِي أَحْسَانِهِ بِالْمَطْبَعِ بَلْ  
بِسْمَلِ كَرَمُهُ الْعَسِيمِ وَمَتْنُهُ الْحَبِيمِ لِلسَّلْبِ الْمُرْتَكِبِ لِكُلِّ مَبْنَعٍ وَبِشَيْءٍ  
وَالْحُجَّتِ رَجَائِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ حَالِي بِرَأْدِ مَظْهَرِ  
نَاكَ فِي أَيْنِ مَنَاجَاتِ حِكْمَةِ مَرَاعَاتِ مَنَاسِبَاتِ بِأَوْتِ صَبِيئَةِ دُوسْتِ  
خُودِمْ شَدَهْ اسْتِ وَنَظَرِ دِيكِرِي فِي مَنَاجَاتِ مَذْكَورِهِ مِيرْزَا عَلِي مُحَمَّدِ بْنِ تَائِبِ  
فَرَقَ أَنْ بَرْتَوَ ظَاهِرَكَ دِدِمْ مَعْلُومِ شُودِ كِهْ أَنَا خَطَبِ مَنَاجَاتِهَا امْرُومِي

در مطالب فصل چهارم از آن

بست و میرزا علی محمد انبند را با درس خوانده است که بلیق عبارات گفته  
شده بزرگان بنماید و کلمات مهمه خود دشمن را در میان آنها بگنجاند که  
شخصی قد بصیر امتیاز بین کلمات بزرگان و مهملات او بدید و بداند که  
انچه حسن صورت پیدا کرده است از وجود کلمات مقتبیه از بزرگان  
است و مع ذلک هر گاه بخوابم لاطائل و مهمل از فقرات خشب و دعا  
ممنقول از او را تعرض نمایم به کمال خوبی از عهد و بر میایم ولی طول کلام  
اباب کلال و طلال و قیل و قال و دور افتادن از مقصد بالمال خواهد  
شد لهذا از این بابت تعرض نمکنم **تشیب و نفضیح شیخ** تر  
و نفضیح ترا از آنچه در این فصل این قائل نوشته کلمات کفر آمیزی است  
که میگوید که حال ملاحظه فرما از صبئی بنی هاشم عجمی که چندان درس خوانده  
اتح چه قدر باید بی شرم و وقیح و مرتکب فتنیه باشد که بقول خودش  
اظهار در دین میکند و مدعی مسلمانان است پیغمبر خود را که مانند فرشته  
معجزه باقیه در میان مردم گذارده مقابله و مقایسه کند با یک سید  
عجمی دیوانه و کجوبید که انصاف بدو که معجزه این دیوانه ترجیح بر معجزه  
آن پیغمبر دارد خدا و همان این قائل را پرازداتش کند متصل مینویسد  
روز می دو هزار بیت ایات و خطب و ادعیه بدون تفکر مینویست  
در صورتیکه کجا کسی با او بوده که بشمارش به میز همه روزه با این مقدار  
مینوشته آنچه مکتوب شده که میگوید من در چند روز باید در چند ساعت  
بنویسم شده ام اخبار امثال این قائل که از گو ساله سامری بدتر است  
هم افاده میکند با اینکه کفتم تذ نویسی صفت حاصل از مکر او مداد

و پرکردنست خاصه نامربوط بانی این مطلب چه نسبت دارد و باینکه کسی  
 منتظر وحی الهی باشد و آنچه باو وحی شود بفرماید کتاب وحی بنویسد  
 این قائل بیشتر نسبت میدهد که بر شخص عرب چهل پنجاه ساله قرآن در دست  
 و سه سال نازل شده اولای امی احمق اگر تو میدانی پیغمبر عرب است قید  
 و قائم از آل محمد است پس باید قائم عرب باشد چرا عجمی باشد ثانیاً  
 تو میکوی در مدت میت و سه سال نازل شد پس ابتداء نزول قرآن  
 باید اول بعثت که چهل سالگی است باشد و اول نزول قرآن با آخر  
 فرقی نذار پس لفظ پنجاه سال را برای چه آوردی محلی نذار و جز اینها  
 عناد و پیغمبر که قیاس بی اساست را سبب این تحقیر محکم نمائی و عرض  
 میکنم که سابقاً ذکر کرده است داستان ازار و اذیت بر میرزا علی  
 محمد و ایمان آوردن ده کان با و را و تکرار در این محل باز از جمله قنون  
 حیل و مکر می است که میخواهد بعنوان مظلومیت او را محبوب القلوب نماید  
 و جواب هم شنیدی که هر کسی که ازار و اذیت بر او وارد شود دلیل  
 حقانیت او میشود و شرح علمائی که متعرض او شد نیز اشاره نمودیم  
 و اما استدلال بحديث لوح حضرت زهرا سلام الله علیها چون این حدیث  
 شریف لیل واضح بر تکذیب و فضاحت میرزا علی محمد است ما تمام  
 حدیث را که شیخ رجب برسی در مشارق الانوار و دیگران نقل کرده اند  
 تیناً مذکور میمانیم تا تکذیب او تمام و بنفس حدیث شریف ثابت شود  
 روی جابر عن الزهراء علیها السلام حدیث اللوح وهو هذا  
 بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من الله العزیز الخیر

در مطالب فصل چهارم و آن

الى محمد بنه وسعيره نزل به الروح الامين من عند رب العالمين  
عظمت يا محمد امري واشكر نعماني اني انا الله لا اله الا  
انا من رجا غير فضلي وخاف غير عدلي عذابه عذابا فابا  
فاحمد وعلی فمؤكل الی له ابعث نبيا فظ فاکملت ايامه الاجبت  
له وصيا انی فضلک علی الانبياء وجعلت لک علیا وصيا و  
اکرمک بشيبتک و سبطک حسن و حبين وجعلت حسنا معك  
وحي بعد ابيه وجعلت حسبا خازن وحي واکرمته بالشهادة  
واعطته موارث الانبياء فهو سيد الشهداء وجعلته كلبي  
الباقية في عقبه اخرج منه نبي اخر هذا اطهار منهم سيد  
العايد بن زین اولباي ثم ابنه محمد شيه جد الحمود الباقر  
عليه هلك الزنايون في جعفر الراذ عليه كالراذ علی حق القول  
مبي اني اهبج بعد فينة عنها من جسد ولباين اولباي فقد  
جسد بعيني ومن غيرها به من كباي فقد امري علی وبل للباين  
فضل موسى عدي في جدي و علی ابنه ولبی وناصري من اضع  
عليه اعباء النبوة بقبله عفرهت مرده حق القول مبي لا فرق عنه  
به محمد ابنه موضع سري ومعدي علی وآنتم بالسيادة لابنه  
علي الشاهد علی خلعنا اخرج منه خازن علي الحسن الداعي الي  
سبلي واکمل ذلك بابنه زكي العالمين عليه كمال موسى وبهاء  
عدي في صبر ابوب بدل اولباي في عقبته ونهادون رؤسهم  
الي لشرك والدبلم ونصبغ الارض بدماهم وکونون خالقين



اولئك اوليائى حقا بنام اكسف الزلازل والبلاء اولئك عليهم صلوات  
 من ربهم ورحمة واولئك هم المهندون اما وجه دلالت اين حدیث  
 شریف بر تفضیل فصاحت میرزا علی محمد امینت که بدلول این روایت  
 باید تکمیل دعوت بوسی او خدا مفضول سپر امام حسن عسکری که از صلب  
 بلا فضل او باید باشد میشود و نظر بوجدت سابق بلکه بصراحت و جعله  
 کلینی الباقی فی عقبه اخرج منه شعبة ابرار هذاه اظهار  
 الخ میشود میرزا علی محمد را که پس سید رضای شیرازی است آن بزرگوار  
 دانست و لفظ روایت را هم این قائل بدلس بدل اولیائی فی زمانه  
 است از تحریفات و جعلیات و مکائد او است چنانکه دیدی که اصل حدیث  
 بذل اولیائی فی غیبه است نه فی زمانه و نمیشود فی زمانه باشد زیرا که وعده  
 سلطنت حقه و غلبه دین و پر شدن زمین از عدل و قسط بعد از اینکه از  
 ظلم و جور پر شده باشد نظر بکرمیه ان الله لا یخلف الیعداد باید  
 محقق شود و کشته شدن اولیاء در زمان غیبت آن بزرگوار است که زمین  
 پر از ظلم و جور است نه در زمان سلطنت آنحضرت عجل الله فرجه  
**قال الفاضل** فصل پنجم در اینکه این معجزه بر جمیع  
 علی الارض عمورا و بر مسلمین و طایفه شیعه خصوصا معجزه بوده و میباشد این  
 ظهور و معجزه بر جمیع ماعلی الارض عجت است که احدی ایشان مثل این نتواند  
 کرد که اگر ممکن بود و میتوانستند بدون شبه اظهار مینمودند و حاجت باین  
 از عاجات و حسب و نفس و ادیتها نبود حتی حال سم اسکان مزار و کسی غیر از  
 اولاد او از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم ایشان بچنین چیزی نماید

ع  
 از این عبارت  
 معلوم میشود که اولاد او  
 میشوند ایشان بچنین چیزی  
 نباید همین مطلب دلیل بر آنست  
 که معجزه والا باید مسجک ایشان  
 بشود آن نتواند نمود چنانکه حضرت  
 امیر مومنان سلام الله علیه این  
 نصحت فرمود که در خطب و او  
 از آن حضرت مشاهده شده  
 نمونسته است که ایشان  
 و آن نباید چیزی بود بلکه  
 از حضرت کسر نقل کرده اند

# در مطالب فصل پنجم

هم اگر کسی مدعی باشد **فَانُوا بِمِثْلِهِ** ان گنم ضایه فین و این معجزه بر  
 مسکین غموما و بر طایفه شیعه خصوصا شیعه اثنی عشری محبت ابلغ و اتم است  
 زیرا که ائمه دین و سراج راه یقین قبل از این هزار و چند سال بیاناتی  
 فرموده اند و احادیثی ذکر نموده اند که اغلب مطابق و موافق با این  
 ظواهر است **طابق النعل بالنعل** آنچه پیش که بعضی سلیم تطابق دارد و آنچه  
 از احادیث که بعضی سلیم تطابق ندارد و جزو محال است تو منتظری  
 که همه با وجود تصادشان ظاهر شود زهی بی عقلی است زیرا که در زمان  
 ظهور پیغمبر چنین چیزها واقع نشده است! مثل گرفتن آفتاب در چاه  
 و گرفتن ماه در بیت و هشتم که از برای شخص خنجر بصیر جزو محال است بهم چنین  
 غلبه بر تمام دول با این تهنیتی اسباب حالیه و ادعاهای دول معتبره و حال  
 آنکه در احادیث مذکور است که آنحضرت با شمشیر جهاد خواهد فرمود و حال  
 آنکه از برای پیغمبر بر خلاف متعاد کاری واقع نشده که **وَلَنْ يَجْلَدَ**  
**لِسْتِ اللَّهِ بَدَلًا** و مضرحت که آنحضرت با شمشیر جنگ خواهند فرمود  
 میکنند و کشته میشوند از این مطلب واضح میشود که بقره بشریت میکنند  
 زیرا که اگر بقوه امامت بود احتیاج بجنگ نبود و شسته بهم نمیشد پس  
**لَيْتَ كَلِمَةٌ سَيُفْرَقُونَ** **أَمِنُوا جَمِيعًا** **فِي الْأَرْضِ** ایمان میاورند و در جهان  
 که بیخ طوسی راه بهم نوشته است که امام یقین بر آن مزارد که کشته نمیشود  
 و الا جهاد برای او فضیلتی نداشته است در این صورت با وجود احوال اسباب  
 حرب در این زمان از قبیل توپ کروی و راه آهن و تلگراف و  
 تفنگهای دور زنی که در هر دقیقه سخت تر میاید از دو کثرت قوت

حزب صحاب  
 کتاب ایشان در آن زمان  
 میرا علی بن ابی طالب و با او  
 یکفای از آنکه بود در آن  
 بیاد و هرگاه بقوه بشریت  
 کشته افتاد پیغمبر می کشید  
 چند سگت تا آنکه سگ خودی  
 بشود و هر چه را منطبق بر  
 نموده است

# در مطالب فصل پنجم و روان

و علوم محاربه و کشینهای آتش زره پوشش که بدرجامنت که در دل معتبره  
 با وجود تینی همه این چیزها جز است تقرب بدولت دیگر منبها میزند چه رسد  
 که شخص غریب بیکسی بخوابد با همه اینها مقابلی نماید و حال آنکه در احادیث صحیح  
 فریقین عسر مبارک آنحضرت تصریح شده است که آن حضرت فحش را الا  
 فنیع اولینش در این مدت قتل حکونه میشود بقوه بشریت این همه کارهای  
 بزرگ را نمود و حال آنکه برای سبک از پیغمبران چنین چیزی از اول خلقت  
 دنیا واقع نشده که برخلاف اسباب ظاهر کاری از ایشان پیش رفته باشد  
 ای برادر عزیز خوب تامل و تفکر نما اولاً ملاحظه کن که این عبد فانی غرضی  
 ندارد غیر از رضای خدا و ثانیاً غرض خود را بهم کنار بگذار با شرایط مجاهده  
 رفتار نما تا غنا و عمارت از قبوت دور شده بنور ایمان که خدا خواسته مستدی  
 شوی **و لا ینبئک مثل جنیبر** زیرا که معجزه های بسیار سابق اگر چه  
 بطوری بود که بر جمیع ماعلی الارض حجت بود بحجت اینکه هر کس مهر بر زبان  
 که بود همین قدر که چشم میداشت اثر داشتن عصا و دید بچینا و اچینا  
 موتی و سایر چیزها را میدید اما این فخره باز مخصوص میشود و کسانیکه دیده  
 و کسانیکه ندیده اند باید شنیدن از سایرین اعتقاد نموده ایمان بیاورند  
 ولی این مطلب معجزه ایت مثل سحر آن در هیچ زمانی بهیچ زبانی  
 قادر نیست که از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم با فراعت و سهولت و سحر  
 روزی دو هزار بیت باین سلامت عبارت عربی که غیر از زبان خودش  
 بوده بنویسد و این هم نه این بوده است که در عیت و چهار ساعت  
 تمام ایام را مشغول نوشتن بوده باشند اگر نظر تفکر و تامل کسی نظر نماید

می بیند که این اعظم اکبر از سایر معجزات است و حال آنکه محاسن  
 اقرار داشته در کتب خود با وجود کمال عناد و لجاج نوشته اند و احدی  
 نتوانسته نسبت سحر بدید چنانکه موسی و سایر انبیاء از مذکور است ملاحظه  
 نموده فرمایند که پنجاه سال در سس خوانده مطالب محفوظ خودشان را  
 بدون حکم اصلاح در یک صفحه نمیتوانند بنویسند البته ده جا علط و حکم  
 مینمایند تا بتوانند اثر را به پیش مردم بخوانند یعنی است که اگر بی غرضانه  
 تفکر و تامل نمائی یا باید بجای ترک همه ادیان کرده فارغ البال از امر  
 آخرت و خدا پرستی بشوی یا مجبوری باین ظهور رسب اعلی ایان بیادری  
 لا غیر حال چند حدیث از احادیثی که بر این ظهور دلالت دارند از اجاب  
 قبل عرض میشود که باعث ازدیاد ایمان مذهب و حجت روشن شود که  
 اگر بانه قبل هم است اعتقاد بودی شنیدن این احادیث که چگونه  
 از زمان بعد خبر داده اند اسباب ایقانت شود **افول**  
 از اینجا نیکه بدی اللسانی و بد زبانی را شیفته سفهاء و رویه جهلاء میدانیم  
 زبان خود را بسد کوفی باین قائل غافل موش نمایم با اینکه سابقا اشاره  
 شده که در بعض مقامات اصحاب این مسلک وجود معجزه را برای پیغمبر و امام  
 لازم میدانند بلکه ذات داشتن کتاب نفوذ کلمه و عزم مابست را کافی از  
 برای دعوت میدانند این قائل در کلمات سابقه خود برای اینکه عنوان  
 خاتم الانبیاء بود پس از حضرت ختمی مرتبت سلب کند نسبت ادعای حجت  
 را با انبیاء داده و اخبار علامات ظهور را هم از برای اختلاف باطل دانسته  
 مطلب را منتفی کرد باینکه هر کس ادعائی نمود و معجزه او را که چون اجراء معجزه

بید کاذب صیغ است لابد باید اورا صدیق نمود و باین مقدمات برای اثبات  
 دعوی میرزا علی محمد محتاج با مری حسرت آوردن معجزه نخواهد بود آیات  
 و خطب او عینه و تند نویسی در پرورد و هزار بیت هم که بعقیده این قائل  
 غافل معجزه است پس مهدویت میرزا علی محمد ثابت و محقق که دید  
 ولی این مقدمات برای اثبات این نتیجه محتاج بیک مقدمه دیگر است  
 که معجزه بودن این امر مبسوطی بر این است که مردم از ایتان مثل آن  
 عاجز باشند منزه خرافات و مهملات که سابقا گفته و بافته کفایتش  
 نکند در این فصل میگوید چون هیچکس نمیتواند ایتان مثل آنچه از میرزا  
 علی محمد بر آورده بنماید و معنی معجز عاجز بودن مردم از ایتان مثل  
 است که ثابت و محقق است پس نظر باین مقدمات تمام من فی الارض  
 باید تعینت میرزا علی محمد کنند و از ابتدا تا آخر آنچه در این فصل میگوید  
 مشتمل بر غلط لفظی و معنوی باشد از ه است که نمیتوان تقریر به بیان  
 و تحریر به بنان نمود این قائل هنوز فرق بین ما علی الارض و من فی  
 الارض نکند ارده ارسال رسل و بعث انبیاء و اولیاء برای هدایت  
 خلق است که من فی الارض من العقلاء باشد نه بر علی الارض من  
 الجاد و النباتات و الحيوان الغير المكلف و الانسان المكلف لفظ این  
 ظهور و معجزه نیز غلط است نسبت حجیت معجزه دادن باعتبار اینکه  
 دلیل وصول بواقع است حرفیت اما ذات ظهور با قطع نظر از معجزه  
 داشتن که صرف ادعاء مدعی است حجیت ندارد پس لفظ این ظهور و  
 معجزه غلط است بحجت اینکه ظهور بعنوان مهدویت اختصاص مسلمانان

دارد و اختصاص شیعه استی هم ندارد و مربوط با پرطل نسبت سایر ملل هم اگر چه انتظار دارد عقیده خودشان را اعتقاد بنظر پیغمبری دارند که منتظر او هستند پس باید میرزا علی محمد برای موسایح و عیبی برای عیبویان محمد برای مسلمانان مهدی باشد و باید که مدعی هر سه مقام باشد با اینکه بتصدیق خود این قائل و هم مسلکانش و بموجب آیه نازل از فطرتش که مثل فائز گفته خبر مقام قائمیت مدعی چیزی نبوده اگر چه این را هم با دعاء نیابت خاصه که اول مدعی بود تکذیب نموده و بعد هم توبه از تمام گفته های خود نمود ولی چون مرتد فطری بود قتلش واجب بود او را کشتند و اینکه میگوید ایشان بمثل نتوانستند اگر ممکن بود میتوانستند اظهار می نمودند و حاجت باین از عاجات و حیس و نفی و ادیتها نبود و کلامی است که از هیچ پیغمبری صادر نمیشود زیرا با که استدلال معجز بودن قرآن میکنم و میگوئیم هر گاه میتوانستند را بیاوردند و محتاج باذیت جنگجوی نمیشدند از طرف حضرت میگوئیم یعنی میگوئیم که پیغمبر در الزام آنها با سلام از آنها دست بر میداشت و آنها را تحت فشار گذارده و میفرمود اگر مثل قرآن را آوریدید بشما کاری ندارم اگر نیاوردید و اسلام آورید عزیز و محترمید و الا شما را میکشیم یا میگوئیم آنها عاجز بودند اگر میتوانستند ایشان بمثل میگردند و اگر سود و تنگدندان تحت فشار پیغمبر بیرون میآمدند نمیطلبند چه ربطی دارد با اینکه قائل میگوید مردم ایشان بمثل نتوانستند پس محتاج باذیت میرزا علی محمد و حیس و نفی او شدند چه منافاست

# در مطالب فصل پنجم در بیان

این اینکه ایان بمثل نکتند و اذیت میرزا علی محمد نکتند زیرا که حاجت  
 باذیت او نداشتند و تحت فشار او نبودند و بصبارت و اخضر هر گاه  
 میرزا علی محمد درستی داشت مردم در تحت فشار او بودند و تحت سناور  
 مثل باید برای دفع او اذیتش کنند ولی مردم در تحت فشار نبودند  
 ممکن بود ایان با اینکه میتوانند نکتند و او را بهم اذیت نکتند زیرا که  
 محتاج نبودند محتاج بنگار نیستیم و اینکه میگوید حال بهم کسی غیر از اولاد  
 او از روسی فطرت بدون تعلیم و عقل ایان بچنین چیزی نماید کلام  
 دروغ باطلی است زیرا که اگر مقصودش امنیت میرزا علی محمد درس  
 نخواهد همه کس میدانند که مدت طالبی بوده و بعد بهم در درس آفایید  
 کاظم رشتی که شاگرد شیخ احمد احسانی بوده حاضر میشده و این مقدار  
 مهملات بافتن از کسی که جزئی از علوم او تیه دیده و ما نوسن بعبارات  
 و محاورات عرب شود مطلب غامضی نیست که سابقاً مفصلاً گفتیم غیر  
 از پیغمبر و امام موصوف باین صفت نبودند و تعلم نموده اگر چه در نزد  
 معلم معینی تعلم نکرده باشد و خودشان بقوت استنباط از روایت کتب و  
 کتابت تعلیم علمی نموده باشند اما اینکه میگوید الله در هزار مجذ صد  
 سال قبل بیانی فرموده اند که مطابق با این ظهور است مطابق النفل  
 بالنفل غلط و اضنی است روایات آمده که میفرماید قائم آل محمد ولد صلی  
 امام حسن عسکریست از بطن زرجس خاتون مطابقت با میرزا علی محمد دارد  
 یا **بَلَدٌ مِنَ الْأَرْضِ وَنِيطَاوَعَدَلًا** مطابقت دارد یا اینکه میاورد  
 قرآن امیر المؤمنین را که جمع کرده این مژگوار است یا اینکه سلطنت

در کس و قیام

برود میرزا علی محمد  
 با دیده باشد میدان  
 که از ابتدا تا برورش چند  
 ذلیل بود که قادر بر اظهار کج  
 نسبت باو میدادند علنی و  
 بالضراحت نماید نموده و جواب  
 اینکه فوج فوج ایان  
 با اینکه علماء فداکاری کردند  
 سبب نوشتن و محتاج  
 بنگار نیستیم حال  
 رینج

# در مطالب فصل پنجم و در آن

۱۲۲

حقه اباباحت و غرت خلایق می شود و مطابق با مسیبه زاعلی محمد دارد و اما  
اینکه میگوید آنچه که تطابق دارد با عقل مطابق این طور است و آنچه  
با عقل سلیم تطابق ندارد و عقل او را محال میداند اگر کسی منتظر وجود  
آن شود نهی بی عقلی است اگر چه جوابش را شنیده ولی محض یاد آور می  
عرض میکنم هر گاه اخبار متشابه داشته باشیم که بشود آنها را با اخبار  
محکم تخصیص یقین حاصل نمود و رفع تضاد و تناقض نمود اخذ با آنها میکنم و  
اگر نتوانستیم تا دلیل لاین رفع تضاد و ضدیت بینایم و الا از ان اخبار  
صرف نظر میکنم و نمیشود بسبب وجود اخبار متشابه از اخبار صریح  
محکم هم دست برداشت و این مطلب را هم اشاره کردیم که اگر  
مانظر بعلامت داشته باشیم لا محاله منتظر شخص مجهول العوان من جمیع الوجوه  
که نخواهم بود بعد از اینکه با صریح گفتند منتظر آمدن محمد بن الحسن علیه السلام  
که پسر آنحضرت است از بطن نرجس خاتون که عنایت میکند و عنایت او  
طول میکشد در مکّه ظاهر میشود و دیگر معنی ندارد و ما کسی دیگر را که میرزا علی  
محمد شیرازی پسر سید رضای ماجر شیرازی که شش ماه از اظهار نیابت خارج  
نمود پیش از اینکه مدعی مهدویت شود او را قبول کنیم تمثیل کرده فتن اقباب  
در چهاردهم و در فتن ماه در مهیت و هشتم که از محالات میدانند با  
اینکه میتوانیم بگوئیم واقعه واقع میشود که مردم بجان خودشان اینطور  
تصور میکنند مقصود باشد میگوئیم فرض میکنیم این قضیه با عقل با مطابقت  
نمند و لازم التاویل یاید باشد مانند ان الله على العرش اسو  
که ظاهر در جهانیت مخالف عقل و لازم التاویل است و نتوانستیم



# در مطالب فصل پنجم و رد آن

۱۲۳

بجز آنکه از دواج آیات

ظاہرش را بگیریم باید مثل حُرِّمَ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتِكُمْ یا اِحِلَّ لَكُمْ مَا فِي الْاَلْبَانِ  
 جَمِيعًا را هم معمول بدانیم علی التبعه از آنچه سابق در اینجا گفته و معلوم شد سر  
 پای این فصل جز لا طائل و مزخرف باقی چیزی نیست و قابل تعرض جواب نیست  
 ولی آنچه این بنده را حین تغیر و پریان حال نموده است که نزدیک  
 است ز نام زبان را از کف زبانیم باید گفت باین مرداحق که چگونه خود  
 را مسلمان و طالب حق میداننی با اینکه آیات قرآنی را دیده عفت کرده  
 با آنها پیدا نکرده و بسوزن معجزه را که معنی آن خارق عادت است قبول  
 بقا و نموده و خیال میکنی که قوای عربی و دل تنوعه از توتهای متاثر بشکند  
 و شیتهای زره پوشش و غیره در مقابل اراده امام که اراده حق است  
 قابل اعتنا و عنوانی باشد سوره مبارکه الْقَدْ مَشَّ كَيْفَ فَعَلَّ ذُنُوبًا  
 بِاصْحَابِ الْفَيْلِ که جماعت طیر با سنگ ریزه با آنها وارد نموده  
 و آنها را مانند گاه خورده شده نمود قدرت خدا در موقع نصرت ولی  
 عصر منتیواند آلات حربیه دشمنان او را از یکدیگر بپاشد و از کار بسازد از  
 ای احمق بشغور چگونه می نویسی میگوئی هیچ پیغمبری برخلاف معتاد کار  
 نکرده و برای بسپیک از انبیاء چنین چیزی از اول خلقت دنیا  
 واقع نشده که برخلاف سبب طابریه کاری از ایشان پیش رفته  
 باشد و حال اینکه در چند موقع قرآن خوانده و آنزَلِ اللَّهُ سَكِينَةً  
 عَلَيْكَ وَ اَنْتَ هِيَ وَ يَجُودُ لَكَ مُرَّةٌ مَعْ ذَلِكْ بَزِ مِگویی که برخلاف  
 معتاد کاری نکرده اند در صورتیکه با ملاحظه آیات قرآنی حال تو  
 چنین باشد هر گاه از اخبار برای تو چیزی بگویم بطریق اولی در تو

اثری نخواهد بخشید پس بهتر است که از باب الفضل ما شهدت  
 به الاعداد نقل کلام از مقاله فی الاسلام جرس صل انگلیسی که  
 هشتم نصرانی بعبی ترجمه کرده که پسینی در نصرانی چه سیکوید در شرح حال  
 پیغمبر خاتم منویب فی السنه الثانیه من الهجرة انصر فیها  
 علی فریش نصره عظیمه فاعین من ذلک البوم وعظم امره لهذا  
 البوم ذکر مذکور فی تاریخ المسلمین هند اللخص جز ذلک  
 البوم ناسر عوا الیه بجلهم ورجلهم وکانوا فی خمسه فارس و  
 ثمانه راجل وکان محمد فی ثلثه وثلث عشر راجل سبعة وثمانون  
 من المهاجرین و الثاقون من الانصار فلما بلغ محمد وادی بدر  
 ان العبره مقبله من جهته وقریش مقبله من جهته اخری فشاو  
 اصحابه فی اقی الطائفتین بنصدی لها فاجمع رابعهم علی نزل العبر  
 و مفايله فریش اولافندلوا علی اونی ماء العوم و صف رجاله  
 و شدد عزائمهم و وعدهم بالنصر ان صدقوا القتال ثم  
 معنی له عربش فصار علیه مع ابی بکر و اخذ بنا شد ربه فی  
 المضرف قال اللهم ان یهتک هذیه العصابة البوم لا نعبد  
 فجاهه جبرئیل فیناز عم فی ثلثه وثلثه الف من الملائکه نصره له  
 له و مع ذلک کاد بنهر و عسکره من اول جمله فنزل عن العرش  
 و اخذ حصنه من الحصباء فاستقبل بها فریش ثم نفخهم  
 بها و قال شاهت لوجوه فمعوارد صونه فاختفت  
 فلوهمه و ختل لا و هامهم انهم را و الملائکه نقائلهم

فَانْتَدُوا وَفُتِلَ مِنْ صَنَادِيدِهِمْ سَبْعُونَ وَاسْتَبَعُونَ  
 فَاذْكُرُوا انْفُسَهُمْ بِارْبَعَةِ الْاَلْفِ وَرَهْمَ الْاِخْرِ كَلَامِ  
 النَّصْرَانِيَّ كَمَا ذَكَرْتُ مَجْلَّ حَاجَتِ بِنُورِهِ بَيْنَ قَائِلِ غَافِلٍ بِابَدِ كَقَوْلِهِ  
 شَوْدِ مِيْنِ مَرْدِ نَصْرَانِي تَلِيْشِيْ جِزْدِ مَعْجِزَةِ بَاهِرَةِ اَسْخَرْتِ رَا اَصْدِيْقِيْ بِنُورِهِ  
 نَزُوْلِ مَلَائِكَةِ نَصْرَتِ وَبِاَسْخِيْدِنِ رَيْكِ دَر مِيَّانِ كَفَّارِ قَرِيْشِ وَبِاَيْتْرِ  
 لَفْظِ شَاهَتِ لَوْ جُوْهُ دَر اَنهَا دَشِيْدِنِ كَفَّارِ جَوْتِ سَيْغِيْرِ  
 دِيْدِنِ مَلَائِكَةِ رَا كَمَا بَا اَنهَا مَقَاتِلَهُ مِيْكَنَدِ غَايَةِ الْاَلَامِ بَرَايِ اَسِيْكَ  
 اَوْ رَا خَارِجِ اَز دِيْنِ نَصَارِيْ نِزَانَدِ وَبِقَوْلِ سَيْغِيْرِ مُحَمَّدِ صَمُوْدَهْ بَا  
 مِيْكَوِيْدِ كَمَا كَفَّارِ قَرِيْشِ خِيَالِ مِيْكَرِ دَنْدَكِ مَلَائِكَةِ رَامِيْ سَبِيْنَدِ وَبَا اَنهَا  
 مَقَاتِلَهُ مِيْكَنَدِ وَمَحْضُوْدِ اَز نَفْلِ اِيْنِ قِصَّةِ غَزْوَةِ بَدْرِ كَمَا اِيْنِ نَصْرَانِي  
 نَقْلِ كَرُوْدِهِ اَسْتَا اِيْنِ اَسْتِ كَمَا اِيْنِ قَائِلِ غَافِلِ نَكُوِيْدِ تَمَامِ سَيْغِيْرِ اَنْ  
 بِرِضْلَافِ مَعْتَادِ كَارِيْ مَنِيْكَرِ دَنْدَكِ اَكْرَا اَز اَوْ بِيْرَسَنْدِ دَر اِيْنِ جَنْكِ  
 كَمَا اِيْنِ اَسْبَابِ بَاعْقَلِ شَمَا مَوْافَقْتِ مِيْكَنَدِ كَمَا مَعْتَادِ بَا اَشِيْ شَرِيْفِهِ  
 فَاِنْ كَانَ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ كَمَا قَائِلِ  
 مَا وَايِلَ مِيْنَتِ يَكْتَفِرُ بَا دَهْ نَفْرِ كَمَا اِيْنِ اَسْبَابِ ظَاهِرِيَّةِ غَلْبَةِ دَارِ دَتَمَامِ  
 اَسْبِيَاءِ وَ اَمْتِهِ مَوْيِدِ تَبَايِيْدَاتِ غَيْبِيَّةِ بُوْدِهِ اَنْدِ اَسْبَابِ ظَاهِرِيَّةِ  
 مِذَاشْتِ اَنْدِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ اَسْبَابِ ظَاهِرِيَّةِ اَشِيْ جِزْدِ بُوْدِهِ اَسْتِ  
 دَاوُدِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جِزْدِ وَسِيْلَةِ مَعْتَادِيَّةِ دَاشْتِ اَسْتِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ  
 كَمَا اِيْنِ اَسْبَابِ ظَاهِرِيَّةِ دَر مَقَامِ دَعْوَتِ بَرَامْدِهِ بِرِكْسِ اَسِيْ اَز  
 لَفْظِ مَعْجِزَةِ بَرُوْدِهِ اَسْتِ دَر مَقَامِ تَعْرِيفِ اَنْ كَقَوْلِهِ اَسْتِ كَمَا اُوْرُونَ

# قسم اول از فصل ششم

۱۲۶

معجزه خارق عادت است با محمدی بی اسباب پس بی اسبابی در حق  
حقیقت معجزه مقبر است کار با کمان را قیاس از خود بگیر مستفاد از بعض  
اجزای جنین میشود که در زمانی حضرت ظهور فرمایند که تمام دولت از بس بایکدگر  
جنگ کرده باشند که تمام قوای حربیه ایشان تمام شده باشد و  
امر مستعدی نیست در این جنگ بین الملل کار قریب باین بود که ذریه تمام  
شود و قوت و تفکک که بی گلوله و باروت کار که نیست وقتی که سرب  
باروت تمام شود جنگ لا محاله با شمشیر خواهد بود و مهدی موعود  
عجل الله فرجه با شمشیر که مقتضای اخبار است جنگ خواهد نمود  
با اینکه ممکن است ظهور حضرت طوری شود که دولت در مقام جنگ  
جونی بر نیایند که اسباب حربیه بکار برند مردمان دیگر از هر طایفه  
در مقام معارضه بر آید که آنحضرت با آنها با شمشیر جنگ کند مقصود  
امیت وقتی که مطلب دلیل عقلی بر محال بودن آن نباشد که قابل  
قدرت باشد از خلاف عادت بودن آن نباید وحشت کرد و استغناء  
را نباید محسنا قرار داد **قال الفاضل**  
مشهدی در احادیثی که در کتب معتبره بوده و با این ظهور مطابقت  
داشته و حالات مصدقین خود آنحضرت را بیان فرموده اند  
و آن نیز منقسم به شش قسم میباشد که هر یک در جای خود معین است قسم  
اول احادیثی که علامت ظهور را بدون اخلاق و تاویل بیان فرموده  
اند اولاً برایست حدیثی ذکر کنیم که اگر بعضی از علامت را چنانکه نشیند  
واقع نشود چندان مضطرب و منتظر نباشی مظلون است که این حدیث

# در قسم اول از فصل ششم

۱۲۲

را از حضرت رضا علیه السلام دیده باشم و چون مدتی دیده ام حال  
سعی را اجمالاً بیان میکنم را وقتی عرض کرد ممکن است سنیانی خروج نمایند  
فرمودند بل باز عرض کرد ممکن است صیحه آسمانی نشود فرمودند بل  
باز عرض کرد و میشود قتل حسنی واقع نشود فرمودند بل همچنین اغلب  
علامت ظهور را عرض کرده که ممکن است واقع نشود فرمودند بل آخر  
پرسید که ممکن است قائم ظهور نماید فرمودند نه زیرا که ظهور قائم از  
میعاد است **إِنَّا لِلَّهِ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ** بهم چنین حدیث دیگر که  
در بحار الانوار در صفحه ۲۸۳ که محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از داود  
بن ابی قاسم روایت نموده او گفته که در خدمت امام محمد تقی علیه السلام  
بودم ذکر سنیانی و آنچه در روایت وارد شده که امرش از محتوبات  
بیان آمد در آنحال عرض کردم که آیا خدا را در محتوبات بداد واقع میشود فرمود  
آری بعد از آن عرض کردم که میباید که خدا را در خصوص قائم علیه السلام بداد  
واقع شود فرمود که قیام قائم از میعاد است مجلسی نوشته اشاره باین  
است که **إِنَّ آتَةَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ** در این صورت اگر بعضی علامات  
غیر معاده چنانکه در کتب نوشته اند واقع نشوند نباید مثل پیروان  
خود را از شرف ایمان بگرفت لا طائل جهال محروم داری و حال آنکه  
در بعضی احادیث چنین وارد است که قائم نباید حضرت امام جعفر صادق  
باشد بداد واقع شد چنانکه مجلسی در صفحه ۲۸۸ از کتاب الغیبه شیخ طوسی روایت  
نماید که عثمان نوری گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که  
این امر در خصوص من بود یعنی از نسبت آتی چنین گذشته بود که من خروج

# قسم اول از فصل ششم قرآن

۱۲۸

گنم و زمین را پر از عدل کرد و انهم لیکن بیا واقع خواهد شد پس از آنکه آنجا  
تاخیر نمود و در خصوص در آن زمان بعد از این هر چه میخورد میکند و همچنین  
حدیثی که مجلسی از کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم در صفحه ۲۲۵ از اسحق  
بن عمار روایت نموده که او گفته که از صادق علیه السلام شنیدم  
که میفرمود که وقت این امر در سال صد و چهل و هجرت بود لیکن آن  
وقت بنما خبر داده شد شما از افشش نمودید از این جهت خداوند  
عز و جل از آنوقت تاخیر نمود و همچنین در همان کتاب نوشته اند  
که حضرت صادق فرمود یا اسحق این امر دو بار باز و قشش تاخیر افتاد  
در این صورت اگر خرد جالبان تفصیل غریبی که نوشته اند ظاهر نمود  
چندان استبعاد و غرابتی نخواهد داشت حال حدیثی که از پنجمین  
در علامت آخر الزمان منقولست برایت ذکر مینمایم که آگاه و مطلع  
شوی مجلسی در صفحه ۲۸۸ بحار الانوار از کتاب جامع الاخبار نقل مینماید  
که جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که در خدمت رسول  
خدا صلی الله علیه و آله در وقت دعا رفتم وقتی که آنحضرت واجبات حج را بجا آورده بود  
در وقت وداع حلقه در را گرفت و با او از بلند فرمود آنها الناس  
پس همه اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند آنحضرت فرمود بشنوید بدید  
من الان خبر میدهم شما چیزها را که بعد از این شدن است پس حاضرین  
بناشین بر سائند بعد از آن حضرت گریست بطوریکه سبب گریه او  
همه حضار گریستند چون از گریه فارغ گردید فرمود که بدانید خدا شما  
رحمت کند که مثل شما در این روز تا صد و چهل سال بعد از این

# قسم اول از فصل ششم

۱۲۹

مثل برکتی که در آن خار نباشد بعد از آن تا دو سیت سال خار و برکت  
بهد و می باشد بعد از آن خار می باشد بدون برکت یعنی مفت محض می باشد  
بدون استراحت بطوریکه در آن زمان دیده میشود مگر پادشاه جایز و  
ظالم یا مالدار خسیس و بخیل یا عالمی که مال دنیا را غنبت یا فقیر بسیار  
اصح بعد از آن آنحضرت کریمت در آنحال مسلمان فارسی تیره برخواست  
و عرض کرد نیار رسول الله با خبر ده که اینها کی واقع میشوند فرمود یا مسلمان  
وقتی عملهای شما قلیل کردیدند و فاریان شما رفتند و زکوة دادن را  
قطع نمودید و منکرات را ابتکار ساختید و صداهای در ما بعد خود بلبند  
کردید و دنیا را با لای سر خود ننهادید علم را نیز بر پا پای خود انداختید  
دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید و غضبت را برای خود میوه شمردید  
و حرمت مرا غنبت دانستید و بزرگت شما بکوچکت شما رحم نکرده  
و کوچکت شما بزرگت شما تعظیم ننموده پس در این وقت لعنت خدا بر شما نازل  
میشود و جنگ شدید در میان واقع میگردد و از دین در میان شما نامی در زمان  
شما باقی میماند پس وقتی که این خصمها بشما راه داده شد آنوقت بوزیران  
سرخ یا مستخ شدن یا بیاریدن سنگ منتظر باشید و صدق این سخن من در  
کتاب خدا می عوذ جیل این است **قُلْ هُوَ الَّذِي رَفَعَنَا مِنْ عِبَادِكُمْ**  
**عَذَابًا لِمَنْ نَفَقُوا أَوْ مِنْ مَحَنٍ أَوْ جَاءَكُمْ سُيُبًا وَبَدَأَ بِكُمْ بَعْضُكُمْ بِأَسْ**  
**بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَضَرَتْ الْآيَاتُ لَعَلَّكُمْ تَفْقَهُونَ** در آن شما همه معنی  
از اصحابی باز جایشان برخواستند گفتند یا رسول الله ما چه کرده که این  
حادثه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتی که نمازها را از وقت آنها

## قسم اول از فصل ششم

تا خیر کردید و بشهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید و بیدران  
 نادان و شام دادید و گمراهیها بجدی رسانیدید که حرام را حلال  
 زکوة دادن را ضرر شمردید و مرد بزنش اطاعت کرد و بمسایه اش  
 جفا نمود و قطع ارحام کرد و در رحم از دلها بی بزرگان زایل کردید و حیای  
 کو چکان کم شد و بنامی عمارت های را محکم کرد و لعنایان دکنیزان ظلم  
 نمودند و با خواجگان نفس شهادت دادند و حکام شرع با جور حکم کردند  
 و مرد بپدرش دشنام داد و برادرش حد و رشک برد و شرکاء  
 با خیانت معاظه کردند و وفادار سایر حلالین قلیل گردید و زنا مشهور  
 و شایع گردید و مردان بلباس زلفان و زینت زنان فرزند دیدند  
 و مقننه حیا از سر زمان برداشته شد و کبر در دلها بجنبش آمد چنانکه زهر در  
 بدنهای جنبید و عمل بسنتها کم کردند و مصیبتها ظاهر و آشکار شدند  
 و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند و مروج و شمارا با مال  
 طلبیدند یعنی مال بدبند که تقریظشان بکنند و مال در تقنی و آوازه صرف  
 کردند و بدین مشغول شدند و از آخرت بازماندند و در جمع کم و طمع و  
 بسرج و مرج بسیار گردید و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز مسجد ایشان  
 با دان معمور میشود و دلها ایشان بسبب استخفاف قرآن از ایمان خالی  
 میباشند و هرگونه خواری از ایشان بمؤمن میرسد پس در این زمان و در ایشان  
 روی آدمیانست و دلها شان مانند دلهای شیاطین کلامان  
 از عمل شیرین تر است و دلها شان از حطل تلخ تر پس ایشان که کہا  
 میباشند که لباس آدمی پوشیده اند روزی نمیشود مگر اینکه خدای



# قسم اول از فصل ششم

۱۳۱

تعالی در آن روز بایشان خطاب نموده میفرماید ای ما بین اقرابین من  
و بر من جرات نموده معصیت میکنید **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ**  
**عَشَاءً وَآتَاكُمْ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ إِلَّا لِمَن جَعَلْنَا مِن بَيْنِ يَدَيْهِ حُجُوبًا**  
عجب خلق کرده ایم و بسوی من سخا میبید بر کشت قسم بجایان خودم  
باید میکنم که اگر بنودند کسانیکه با اخلاص من عبادت میکنند بر آینه این  
طرقه العین صفت میداد. بجایانیکه معصیت من مرتکب میشوند هرگاه  
در معنی بود از بندگان من بر آینه قطره از آسمان نازل نمیکردم و  
بکس بر کسبزی نمیر و یانیدم پس عجب است از قومی که اموالشان را  
معبود خود قرار دادند و آرزو با ایشان طولانی شد و عمر با ایشان کوتاه و  
ایشان چنان طمع دارند که بهسایگی مولای خود یعنی خداوند عالمیان برسند  
و بان نیز رسند مگر با عمل و بندگی و عمل بسم تمام نمیشود مگر با عقل و بهین  
مضامین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صفحه ۲۵۹ بحار الانوار  
سطور است که خوفنا للتطویل از درج آن صرف نظر شد بهین طور بهین  
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در صفحه ۲۸۴ همان کتاب  
مذکور است که همه واقع شده است و علمانی دیگر از قبیل طائون  
و و با و فطحی طاهری و ستاره و بناله دار و فخر خوارگی تحت بطور یک  
در عربستان بلخ چو بهای درخت را خورد در بین سال چهل و پنج الی  
شصت هجری بطور رسید که هنوز کسانی نبتند که بعضی را خاطر دارند از اینجا  
معلومست سفیانی که در احادیث وارد است سعوک شیخ سمر بننده  
که در سنه یک هزار و دو سیت و شصت که سنه ظهور آنحضرت بود و همان سال

# قسم اول از فصل ششم

۱۳۲

بیکه تشریف برده بود مذ طغیان کرد این سفوک ملعون بین مدینه و شام است  
بود بر سه ایل میان و تعلق میکرد چندی بود علم بغاوت افراشته بود  
عثمانی اطاعت نداشت حتی مهری از برای خود کند بود باین سبب  
سلطان ابهرین و خاقان البحرین سفوک در بهمان سال که جمعی از حجاج ایرانی  
که بعضی از شاهزادگان ایران از قبیل حاجی محمد ولی میرزا خلف مرحوم  
فتحعلی شاه مبرور و غیره و غیره جزء آن حمل بودند کسان سفوک حاج  
را طوعا و کرها پیش او برده جز روز ایشان را عینا نگاه داشت بلاخره  
عذیر شایانی از ایشان گرفت ایشانرا اجازه انصراف داده امان نامه  
مختوم بهمان مهر خودش بایشان داد ایشانم آن مهر را نشان والی  
بند او فرستاد او را کشتند بحیث سفیانی بهین ملعون باشد و کحل  
ابن سعود و بابی باشد که در نجد ظاهر شده و حرم مطهر معینبر را عارت  
نموده اسب در مسجد بست که بهین ففتره مخصوص در حالت سفیانی  
در احادیث مذکور است و در سنه یک هزار و دویست و شانزده در شهر  
ذیحجه که بلا را قتل و غارت نموده آنچه در آنجا بود بعبارت برده روی  
قبر مطهر حضرت سید الشهداء و موه بخت ولی بشارت نجف اشرف دست  
نیافت قتل که در ظهر کوفه در احادیث مذکور است از کجا این بنا شد  
چنانکه شخصی بحضرت صادق عرض میکند کوفه چگونه است ان ایام سفیران  
در کوفه جا خواهند کرد مردان کشته میشوند و امی بر کسانیکه در اطراف آن  
باشند که چگونه ایذاء و آزار بایشان میکند زود در آنجا مردان و زنان آن  
میشوند اوی عرض کرد در چهار روز از زمان این قضیه روی رسید بد فرمود

۸۱۲۱۱۳۲

# فصل اول از فصل ششم

۱۳۳

در یکجا عت بعد میفرمایند که آگاه شوید ان گرفتاران را از کوفه بجای دیگر  
نیکدارند بروند و همچنین حدیثی که ابی بصیر از حضرت صادق علیه  
اسلام روایت نموده در خصوص طنز حضرت در وقتی که ماهها را  
بمیرسید تا ماه ذیحجه رسید میفرماید ان ماه خوبست از کجا مقصودشان  
قتل کر بلا نباشد چه قتل ابن سعود و ابی که در روز غدیر واقع شده که  
مدتی حکم قتل عام داده بود ای برادر من اغلب احادیث مرویه از  
امه هدی و نور السیر الذی لا یطغى سلام الله علیهم اجمعین که در  
باب وارد شده که از قاعده معتاده خارج نبوده همه واقع شده  
ولی غوات عمی چشم مردم را گرفته وان طلب دین داری نیست  
که تحقیق مطلب نمایند از زور و بان سه شتمه حیوة ابدی و وصول بجا  
نجات سرمدی و رافاده اند مثلاً هشتاد خراسان که در حدیث مذکور  
است از کجا مقصود وقت و طغیان محمد حسن خان سالار در مشهد نباشد  
که در دست سجد ماه باد و پاشاه جنگید و چه قدر با خون مردم  
کناه ریختند و آنچه قدر با خون مردم بگناه ریختند و چه قدر با مردم  
در جنگ و غیره کشته شدند تا بالاخره او را دستگیر کردید و در خار  
مشهد کشتند مثلاً در احادیث خروج قائم خراسان مذکور است  
که مجلسی نوشته باید قائم خراسان بلا کو خان بنودش باشند از کجا  
مقصود از قائم خراسان آن مجاهد فی سبیل الله عالم ربانی ملاحین سبزه  
شید سعید روحان فدا نباشد که در همان زمان از خراسان یا جمعی  
بدعوت فرموده بطرف مازندران حرکت نموده و در آنجا مجبور

بخار به و مجاهده نمودندش که پس از مجاهدات مردانه دیوانه و اطفال  
 کرامات در قلعه شیخ طبرسی با کله تفنگ شهیدش نمودند رحمة الله  
 علیه و علی من بعد رحمة واسعة و کسرا مجمع البحرین مخصوصا در ضمن حد  
 تذکرات است قریب باین مضمون که قائم در طبرستان می رود و طبرزنی  
 در دست دارد ای برادر من تو منتظری که جمیع علامه و آثاری که  
 بیان فرموده اند همه در خانه و شهر تو واقع شود یا باطل و بالابان  
 از در خانه ات بگذرانند این بسم غیر ممکن است مثلا حضرت امیر علیه  
 السلام در علامه ظهور میفرماید اذ اصاح النافوس و کتب الکتابوس  
 و تکلم النجوم فمئذ ذلک عجایب و اعجاب الی آخره دو علامت  
 اول که بدون تاویل کامیاب در حضور تو تکلم نماید این هم ممکن است که پیش  
 هر فردی به چیز واقع شود من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه  
 از سخنم پند گیر و خواه ملال همین قدر عرض مینمایم که سعی و مجاهده  
 بفرمایند که چنان اشخاصی که میفرمایند بَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ  
 يَنْكُرُونَهَا وَاكْثَرَهُمُ الْكٰفِرُونَ نباشند **اقوال** سبحان  
 الله مالک الملک این قائل ناقل احادیث است چون ما نذا الملبس افعال  
 و اقوالش سر تا پا ملبس است از ابتدای مقدمه کتاب تمام بهم خود را  
 مصروف با بطل علامه واضحه نموده که بتواند ظهور میرزا علی محمد را بطریق  
 با ظهور قائم آل محمد عجل الله فرجه نماید و از جمله حیل و مکایده در اینجا برای  
 پیشرفت مقصدش بکار برده است این است که میگوید بر امت حدیثی  
 ذکر کنم که اگر بعضی علامه را چنانکه شنیده واقع نشود چندان مضطرب

# در دهم اول از فصل ششم

۱۳۵

نشوی بعد میگوید مضمون است که حدیثی از حضرت ضا علیه السلام دیده  
باشم چون بدست دید و ام حاصل معنی را اجلا بیان نمایم و این مطلب  
بر سبیل طنز نقل میکند که بگوید حر از از دروغ گفتن او را با آنها مطنز  
دادار کرده است دیدنش را که بر سبیل جزم نقل میکند یقینی شود  
این قائل را بر جعل آن حدیث سلیت این چند علامت در نزد کافه مسلمانان  
و عامه مسلمین و ادراک نموده باین معنی که صیحه آسمانی و خروج صفائی از  
علامت حتمی الوقوع است برای اینکه چنین امری در زمان میرزا علی محمد  
واقع نشده باین حدیث حتمی بودن او را بر سیدار و تا بتواند بنفس معجزه  
تذوقی موهوم دو هزار بیت و آیات جمله میرزا علی محمد را حمدی  
موعود معین نماید و میزند آنم چه کینه و چه دشمنی این قائل با امام عصر  
عجل الله فرجه دارد که مثل میرزا علی محمد کسی را میخواهد ان قلدا نماید  
و غافل از امانت که مردمان عاقل دانستند باین تو بیانات فریب  
شیطان را اینچو رند کسی که حدیث لوح حضرت صدیقه را دیده باشد  
سید اند که میرزا علی محمد پسر امام حسن عسکری عنایت نموده نخواهد بود آنم  
از اینکه صیحه آسمانی و خروج صفائی و و حال شود یا نشود باین معنی که  
اگر تمام این علامات که وجود آنها را این قائل لازم میداند و میگوید  
نباید منتظر آنها شد هر گاه حقیقه واقع میشد باز میرزا علی محمد موعودی  
موعود نبود زیرا که تمام شرائط وجود از حیث حسب و نسب و ادراک  
و مزایای صفات حمیده و غیره و غیره معلوم الحال نزد تمام مردم  
کسی مثل این قائل غافل ناقابل نخواهد که آیه شریفه ما از سکنار سؤل

# در ردیف اول از فصل هشتم

۱۳۴

الابلیان قومیه دیده و میگوید این صبی بنی هاشم عجبی از قدر ابا  
و خطب او عید عربی گفته است و پیش خود خیال نمیکند که میرزا علی محمد قبول  
او که در عجم ظهور نموده باید بلبلان قوم خود که عجم هستند سخن بگویند و  
قرآن تصحیح شده بجز امیرالمؤمنین را بیاورد و احکام الله را بر پنج در  
بردم برساند و دستک میشود در اعجاز به تذوق نوبی بلفظ عربی با  
اسی که مدین است بر سغیر که صحیح است آورده و معجزه او از امور  
شایعه در آن زمان بوده و معجزه که بر حسب صورت اهل آن فن زیاد بودند  
عاجز از او بودند مانند سحر زمان موسی و طبابت در زمان عیسی و فصاحت  
و بلاغت در زمان حضرت خاتم الانبیا، اگر در زمان میرزا علی محمد  
تذوق نوبی شایع و معمول به مردم بوده باشد و تذوق نوبی او از تمام برتر  
داشت و او اعجاز نمودن و جوی داشت بر حسب ظاهر در معنی زیرا  
که تذوق نوبی از صنایع است و دست بالای دست بسیار است از  
بیان مکاید و جمل و وقاحت این قائل در عین غفلت و سفاهت و  
صفاقت بگذاریم و متعرض در این قسم اول از احادیث که برخلاف  
مقالات او است از حیثیت اینکه صحتی الی وقوع است بطوریکه خود این  
قائل برای تطبیق با ظهور سید زاهد علی محمد مدعی وقوع استغالی شده است  
بشودیم پس بجز برادران عزیزم میرزا محمد که مقتضای نفس اخبار صحیح  
ستفنه علامت صحتی الی وقوع از برای ظهور آن مولای کل عالم خداست  
که یکی از آنها صحت است و دیگری حشود و ج سفیانی است  
و برای صحتی بودن آنها این خبر را نقل مینمایم در کتاب کمال الدین

# رد قسم اول ا فصل ششم

۱۳۷

از صادق آل محمد روایت شده که فرمود بنادی مناد من السماء  
فلان بن فلان هو الامام باسمه بنادی بلیس من الارض كما بنا  
به رسول الله في ليلة الغزيرة و در حدیث دیگر میفرماید بنادی المناد  
باسم القاسم فلنا خاص او عام قال عام تسمع كل قوم بلطم  
قلت من مخالف القاسم وقد نودي باسمه قال لا بدعهم  
ابليس الا ان بنادی في اخر الليل و در حدیث دیگر میفرماید بنادی  
مناد في السماء اول النهار الا ان المحو في علي وشيعته  
ثم بنادی ابليس في اخر النهار الا ان المحو في السفين و  
شيعته فربنا عند ذلك المبطلون ابصار حدیث است  
که فرمود الا من بدعی المشاهد قبل خروج السفين والصحة  
فهو مغتر كذاب و دلالت این چند خبر بر حتم بودن وقوع صیحه بیچ وجه قابل  
تردید و شك و شبه نیست و چیزی را که این قائل از مطنه یا خیال یا جعل از حضرت  
رضاعلیه السلام نقل نموده بر تقدیر وجود قابل از معارضه این اخبار معتدده  
صریح صحیح نخواهد بود و اما خروج سفینانی قبل از دجال بعد از او خبر سابق الذکر  
خبر است که اسم دجال و ظهور او را خبر میدهند و میفرماید سفینانی مخرج قبل الدجال  
من جانب مكة في شهر رجب واسم عثمان و معه جند كثير يفترون  
غالب البلاد و سنادی او مذکور است که هر کس منکر کفر از شیعیان علی را بیاورد  
هزار دره هم باو میدهند و در حدیث دیگر میفرماید بر حتم بودن خروج دجال روایتی است که صفت  
مولای متقیان و ایت نموده که میفرماید اسم دجال صائد بن صید است از صفین  
ظاهر میشود در از می او بیت ذراع است و چشم در سردار و در الماعنی سوار است

# رد قسم اول از فصل ششم

۱۳۸

بر پیشانی دجال و سطر نوشته شده هر مؤمن انکار میکند و مطیع میشود و عمل باین  
دکا فرشتی کسب کند بنال او برود و سعید کسی است که از او جدا شود و شکر او سبب  
بیودی است و بسیاری از اشیاء بنال او میرود پس میرود بخار من و زنهاد  
بچهای ایشانرا میکشد و میرود بر روی دمشق و مردم میگوید انار تکبر الاعلی و  
ماه میماند و حرمش اکمال الدین از برای خروج دجال علامتی نقل میکند میفرماید  
علامت خروج دجال اینست که مردم نماز را فوت کنند در اماکنها چنانست  
نابند و از گفتن دروغ و خوردن ربا و گرفتن رشوه احتراز نکنند دین بدینا  
بفرودشند از حرام را قطع کنند و هواهای نفس را متابعت کنند و شان علم هفت  
کم شود و ظلم را فرزدانند و دبیران فاجر و امیران ظالم شوند الی آخر حدیث  
پس نظر باین احادیث معتبره این سه علامت از علامت حقیه است که باید قبل قیام القائم  
واقع شود و از اینکه خروج سفیانی را این قائل ناقابل نتوانست و قوعش را حتمی  
نماید سفوک که یکی از مخالفین و متمردین با عثمانیها بوده او را سفیانی تصور  
که و در نقل روایت حجه الوداع را برای این نموده که محط و بلخ خار کی در آن  
قبل از رویت و سفت را مطابق با ظهور مسیحا علی محمد رویت و سفت  
قرار دهد و مخالفت سفوک را خروج سفیانی فرض نموده باید باین احتمسفت  
که اسم او عثمانست و در ماه رجب از جانب مکه خروج میکند چه ربطی بسفوک  
شیخ شردار که با دولت عثمانی مخالفت داشته و خروج از جانب مکه گجا  
و تصرف بلاد گجا و سه گردان بودن سفوک بین مدینه و شامات گجا این قائل  
بی شرم احتمال میدهد که این سعود سفیانی باشد بجه علامت کسب با بسم و رسم و  
محل خروج و ماه خروج مشخص است ابن سعود خواهد شد گجا اسم ابن عثمان  
بوده



# ر و قسم اول از فصل ششم

۱۳۹

بوده کی از جانب که خروج کرده کجا در ماه رجب حسروج کرده خروج در جابل  
که اسم و رسم و اصحابش را با محفل خروجش را شنیدی وقوع و باد طاعون و  
ساره و بناله دار و مخط و فلج خواری باز علامت ظهور است نه اینکه هر وقت  
واقع شود و شخص باطلی از عالم باطلی کند و وقوع آنرا میتواند دلیل برای خود  
قرار دهد در صورتیکه بطلان دعوائی او دور و غلو پیش در نهایت اشکاری  
و وضوح باشد قائم از خراسان چه ربطی دارد بلاحسن که برای دعوت باطل  
بازندان رفت و مردم فهمیدند که مرد شرور و برزخ متلبس بیباس  
اهل علم است و راستی بر تقدیر صدق و وجود خبری که قائم بطبرستان برود  
چه نسبت با رفتن ملاحسن بطبرستان دارد مگر ملاحسن قائم بود بطبرستان  
ملاحسن را که دیده بود که برای این قائل خبر آورده است چنانکه عجب است  
که این قائل بر تلبیس مانند ابلیس است عقده در این مقام تجاہل و تخلف میکند که با  
زن و بچه مرده بر او بخندد و ننهد بانی من مشرور افشا و یکی از علامت  
که در زمان ظهور حضرت حجت عصر واقع باید شود طلوع الشمس من المغرب  
است این قائل ناقابل که تطبیق علامت را با میرزا علی محمد میکند سفوک با  
و با بی سفیانی فرض میکند امثال این خبر که راوی جابر از امیر است  
علیه السلام است که در سندان نمیتوان حدیثه و ایراد کرد و در  
دلالت این عبارات که میفرماید ابها الناس سبظهر فی اخیر  
الزمان و قابع بسبب منها الشبان فقال الجابر اخبرني  
فنها که بعد از جمله از وقایع میفرماید ثم بظهر الامام الهمام  
الاسد الفزعام الفاسم بالحق من آل محمد المهدی ثم

# رد قسم اول از فصل ششم

طلوع شمس  
منزله کنایه از طلوع بعد  
انچه می باشد که امام ظاهر

فَطْلِعَ الشَّمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ سَوْدَاءً مُظْلَمَةً مُنْجَمَةً فَهَبَّتْ مِنْ  
حَرِّهَا خَلْقَ عَظِيمٍ وَبَقِيَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ مَجْرَحَ سَحَابٌ مِنَ الْقَبِيلَةِ  
فَنَظَرَ عَلَى الْأَرْضِ بَرْدٌ كِبَيْضِ الْغَمَامِ ثُمَّ عَوَدَ الشَّمْسُ إِلَى الْمَشْرِقِ  
حَتَّى لَا يَبُوحِدًا حَذَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
باید این قائل ناقابل گفت بخالت نیکاشی از آن سیکه بگوئی میرزا علی محمد که از  
حمله کرده بر زیره اش اب میشد بلکه غالب تهنی میکرد و بهمان امام بهام و اسد  
ضرغام است که مولای متعبیان خبر ظهورش را داده خیلی بیشتر می میخواهد  
که کسی چنین تصور می کند مضافاً از آن سیکه بزبان بگوید به بنان بنویسد و بر  
تقدیریکه یا از قدرت خدا قطع نظر کنیم و بگوئیم که آفتاب از مغرب میشود  
طلوع کند و از برای آن محل صحیح بسم نمانیم و تواتریم باخبار دیگران را  
تفسیر نماییم از تفهیم معنی یک علامت طرح علامات دیگر که معنی واضح  
دارد بلکه مفسر اخبار دیگر هم هست مثل همین اسد ضرغام که در بعض اخبار  
قائم بالسیف دارد و مفسر همین علامتت میرزا علی محمد کجا بشیر داشت  
کجا قائم بالسیف شد پس این قائل ناقابل معنی لا یوحدا حذلا لا  
ان بقول لا اله الا الله چه تصور کرده که با این ظهور کنزایت بعد از  
واقعه میرزا علی محمد که روز بروز اسلام ضعیف میشود و در زمان ظهور  
قائم آل محمد کسی نیاید که مذنب و دینی غیر اسلام داشته باشد ظهور او را ظهور  
قائم آل محمد فرض کرده و بخالت نکشیده علی بن ابی طالب عمل علامات که معنی ظاهر  
آن را هر کس میفهمد نباید از دست داد و قرآن که از برای طواهر آن هم  
بواطنی است ما را تکلیفی جز بطواهر آن نفرموده اند و بعد از عمل بطواهر

# دو قسم اول از فصل ششم

۱۴۱

اگر چیزی از تکالیف از ما فوت شده باشد معافت بر آنها میسر نیست و بسبب این  
قائل که ظواهر را هم میخواند بتبادیلات و تسوییلات بگذرانند مثل شخص عظمی  
است که بر منبر برود و جماعتی برای استماع موعظه حاضر باشند باینکه  
خطاب کند که ای فرزندان من گاوها تکلیف شما چنین و چنان است و قوی  
که از او پرسند که چرا مردم را خرد و کار خطاب کردی جواب بدید  
عوام جان در حکم حیوانات هستند روح انسانیست که علم است در آنها  
نیست پس آنها را خرد و خطاب کرده ام تمام عقلاء بر آن و اعطاء  
میکنند و میگویند ما ما مور بظواهر هستیم مردم در ظاهر انسانند لهذا باید بر این  
قائل هم که علامت ظاهریه را بتبادیلات میخواند از بین ببرد و خندید در  
حالتی که مطلب مهم بصرف احتمال میخواند تمام کند و هنوز نفهمیده است  
که او آباء الاحتمالی بطلان است لال محش کجا است و بکن از امور  
واقعه در زمان ظهور موفور السرور را حضرت که مولود در سنه نوزده است  
که دو بیت و پنجاه شش است جمع شدن سیصد و سیزده نفر در خدمت  
در کیش در که معظله است که در بعض اخبار اسامی آنها و اولیاد آنها را بیان  
فرموده مثل اینکه میفرماید حوزن حبیب و سعید بن علی از اهل سینه باید بدان  
حضرت بان حضرت باشند صحیب بن عباد جعفر بن ابی طالب حضرت بن سعید بن  
قدوس و مالک بن قنید و بکر بن حر و حبیب بن حنان و جابر بن سفیان از  
اهل روم باید خدمت ان حضرت باشند ایا با میرزا علی محمد احدی از این  
جماعت بوده اند ایا طنز میرزا علی محمد از کیه شده است یا شیراز اگر بنا  
بود هر کس که جمعی معیت او کنند او قائم آل محمد باشد پس معصوم چه سبب

# رد قسم اول از فصل ششم

در مقام ثابت باشد

و جهت این اشخاص را با اسم در رسم معین فرموده است معلوم می شود که این اشخاص هرگاه در خدمت شخص مدعی که است و مقتری که اگر مطلب از این فرار نباشد و امام این علامت گفته باشد که ما منتظر طرز معینی ظاهران باشیم و امام معانی دیگر اراده کرده باشد که نفهم و از ادراک فیض خدمت امام محروم بمانیم بر اینه مارا اغوا بجهل فرموده و بسته معصوم گیسنگه اغوا بجهل میکنند زیرا که وظیفه ایشان هدایت و رسانیدن مردم بخیر و سعادت است نه گمراه و اغوا بجهل نمودن بجهت اینک این قائل ناقابل بر سبیل سخریه و استغناء میزدید که کلام امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید اذ اصباح النافوس کبس الکابوس و تکلم النجا مؤسس دو علامت اول بدون تاویل واقع شده توسط نظری که گاه و میش بدون تاویل در حضور تو تکلم نماید این غیر ممکن است الی آخر کلامش اولاً باید باین احسن گفت تو که میگوئی دو علامت اول بدون تاویل واقع شد از صاحب النافوس چه فهمیده که میگوئی واقع شده نافوس بدون نصاری که واقع شده است در زمان خود حضرت هم موجود بود پس باید خبر از امری بدید که نباشد و بعد واقع شود آن فریاد کردن نافوس است بدون اینکه کسی مبادثر کردن شود و مراد از کبس کابوس چه فهمیده که میگوئی واقع شده است و تکلم جابوس را چرا از قدرت خدا بیرون میدانی مگر تکلم سو سمار از تکلم جابوس معقول تر است که از از معجزات حضرت ختمی مرتبت قبول داری که مسلمان باشی و تکلم جابوس را خبر مکن فرض میکنی و نصیحت بالاتر از آن نیست که خیال کرده است این قائل که مردم منتظرند

۱۴۳  
ر و قسم اول از فصل ششم

از برای وقوع علامت در خانه یا در شهر باطل و بالابان از درب خانه آنها بگذرد  
و اگر نمیداند یا تجاہل و سخاقت میباشد در کمال و دانشش باینکه وقوع این علامت  
بنفسه طور است که از غایت و صوح و ظهور در هر کجای عالم واقع شود  
تا م من فی الارض مطلع میشود خاصه در زمان ظهور میرزا علی محمد که  
ملکرات و دوائر چارخانهها بمنظرم بود و ساعت ساعت در همه  
جایها تازه که بود فوراً منتشر میشد که در این زمان هسم بهین طور  
است بموتط جراید و روزنامهجات امور جزئی و واقعه در هر کجا برود  
خبرش شایع میشود از عجایب روزگار است **انما مرون الناس**  
**بالیبر و فسون انفسکم** را این قابل مصداق شده بنویسد می  
کنید که جز اشخاصیکه بعبودتون نغیبه الله شتم بنیکر و نهها  
و اکثر هم الکافرین نباشد چون سیدانم که این شخص قابل ثبات  
نفس که میخواهد ترویج باطل کند نمیداند که باید برتری از میرزا علی محمد کند  
و منتظر علامت باشد مع ذلک بتجاہل و سخاقت انکار میکند و نسبت  
معرفت لغت الله دادن با باینکه خودش میگوید که چرا باید و دیگر منتظر  
باشید در این کلام معلوم میشود ما هنوز نشناخته ایم که انتظار داریم  
تحمل راحت و بیشتری و غفلت از گفتار خودش است علی الجمله از انجانی  
که فرمودند **ببین الله لا یصاب بالحقول** باید ما بندگان خدا  
تابع و نایبات آنه با باشیم و تکلیف ظاهری ما که تکلیف جز آن نداریم  
عمل کردن و تسابست طوا بفرمایات ایشانست و چون حذارا بسم  
قادریه اینم و عاجز نمید اینم غیر از مستغاث حقیقه ایچ فرموده اند بدون

# رد قسم اول از فصل ششم

۱۴۴

تا اول میکنم و انتظار و توقعش را میکشیم و در تمام علامت که در اخبار است مستغنی  
عقلی ندیده و ندانسته ایم و بدانیم که علامت را طوری بیان فرموده اند که  
کسی نسبت میرزا اعلام حد قاریائی و مستحدمی سودانی نماید و مردم میرزا علی محمد  
سفتری کذاب بفرمند و او را بجزای خود رسانند و امام خود را با ثار و علامت  
که پیغمبر و الهه برای ایشان معین کرده اند بشناسند و اعستغافی باین فرخ  
موقوفات این قائل مجبول الحال نمایند و از اینکه حدیث لوح را خریف  
مینمانی و اولش را هم نمینویسی که گرفتار حضرت این ایمن نشوی بسیج فتح و  
ضررتی برای تو حاصل میشود و مثل من بنده پیدا میشود که شبیادی و  
جبلهای تو را بر دم بفرمانند و بعد از این اعمال تو همکفایت چنان شما  
را متفرق کرده است که هر ده نفر شمارارای بکفیده است و دارای  
بکفیده و متفق در مسلک نیستند و میرزا علی محمد نیز مقتضای کرمیه  
و لَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِ وَلَئِن لَّا أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مَثَلًا  
لَفَطَمْنَاهُ بِالْوَيْحَانِ بجزای خود رسید و اختلاف بین اتباع میرزا  
علی محمد که میرزا حسینعلی بکفیر میرزا یحیی و میرزا یحیی بکفیر میرزا حسینعلی  
و بکفیر عباس عبدالبهاء و محمد علی طغتب جن اکبر از یکدیگر و بجلا و قسح نمودن  
میرزا حسینعلی بعضی احکام میرزا علی محمد را که بر وجه باقدس میرزا حسینعلی  
و بیان میرزا علی محمد معلوم میشود و همین اختلاف بحکم این کرمیه و لو کان  
مِن عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا أُمَّةً وَاحِدَةً أَلَا أِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْبُلَّانِ و  
بودن من عند غیر الهه است حتی آنکه خود این قائل غیر عاقل کجا مددیت  
میرزا علی محمد را از روی نسبت علما مر او را میجواید ثابت کند جای دیگر

احوالات و عادات  
عاریت و مستند میسورانه  
چرا این آنجا نماند با باغ  
جدید کجاست کتاب مستغنی  
باب الالباب فی تاریخ  
من موقوفات و کتب میرزا  
بازی سکن سمرقند

رد قسم اول از فضل ششم  
۱۴۵

عدم تابعیت علماء و ذلیل کردن سیزه را علی محمد را دلیل حقانیت و صدق  
ادعای او و خود قرار میدهد و در جای دیگر نیز گفت امر را بسیار آبی اسباب  
محال میداند و در جای دیگر برای آنها معجزه بانی اسبابی قرار میدهد و چون  
این قائل غافل از برای سیزه را علی محمد و اتباعش جز ذلت ندیده تا چاره  
سلطنت قائم آل محمد را تاویل سلطنت معنوی که تمام انبیاء داشته اند  
نموده و این معنی را در سیزه را علی محمد موجود دانسته است حق منی فهمد که عدله  
فرج سلطنت قائم آل محمد و پر شدن زمین از عدل و وسط منافات با  
این معنی تا ویلی او دارد و کمان میکنم هر انسان با شعوری این معنی را بفهمد  
**قال القائل** قسم دوم احادیثی که اشعار بذلت و مقهوریت  
طاہری آنحضرت و صدقین دارد و اینکه مقصود از سلطنت سلطنت  
باطنی است که جمیع انبیاء و اولیاد داشته و دارند مجلسی در ۲۱۶ از  
کتاب الغیبه شیخ طوسی از علی بن یقین روایت نموده او گفته که ابو الحسن  
بمن فرمود که یا علی شعبان را ائمه ایشان در مدت دوستی سال برتبت  
میدهند و اصلاح حال میکنند با اینکه ایشان را به تعجیل فرج و نزدیکی ظهور  
حق امیدوار میکنند و یقین که از اتباع بنی عباس بود پرسش علی که  
از جمله خاصان امام موسی بود گفت چرا وعده که رسول خدا علیه السلام  
در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نگردد دید علی گفت که  
وعده ما و شما هر دو از یک مصدر یعنی رسول خدا صادر شده مگر  
اینکه شما وعده شده بود زودتر ظهور مبرسانیده بشاد داده شد و  
چنانکه وعده داده شده بود بوقوع پیوست و بر ما هنوز توقع بهم

## ردقم دوم از فضل ششم

نرسانیده پس ما خود را باز و مستدی و امید واری نگاه میداریم اگر با  
 گفته میشد که این امر تا دو سیت سال یا سیصد سال واقع نخواهد شد هر این  
 دلها قنوت بهم میرسانیدند و اگر مسلمانان از اسلام بر میگشتند لکن  
 آنکه ما این طور گفتند که ظهور دولت ما نزد یکست برزودی واقع خواهد شد  
 تا اینکه بآلیف قلوب شیخان نمایند این روایت بهیچ وجهی دلالت بر این  
 معنی ندارد و این معنی را این قائل بر حسب فهم و اغراض نفسانیه خود از  
 برای این روایت قرار داده که شاید اثری در میان خودش و برای مقصودش  
 نماید یعنی دلها بی ایشا را بدست آرند و آنها را از قنوت و استقامت  
 دارند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از کلینی مثل این روایت را کرده  
 این حدیث را تا ایند میکند حدیثی که مجلسی در صفحه ۲۲۱ از علل الشرائع شیخ  
 صدوق نقل نمیداند از علی بن یقین که او گفته بخدمت امام موسی عرض کردم  
 که سبب چیست در اینکه جنگها و دعواها می که در خصوص شما از رسول خدا  
 روایت شده بفرصه و وقوع نیاید و آنچه در حق دشمنان شمار و ایند  
 صحت بهر سانیده و بوقوع پیوسته فرمود پس بیک در خصوص دشمنان ما  
 روایت شده از مصدر حق که مخبر صادق است بیرون آمده از این جهت  
 بصحت و وقوع پیوست و عرض از آنچه که در حق ما روایت شده  
 مشغول نمودن شما با است بارزومی ظهور دولت ما که خود تا زمان ما این  
 آرزو و امید مشغول نمانید و دل تنگ نشوید و این عرض هم حاصل  
 گردید یعنی شما هم باین آرزو امید مشغول گشتید حال ای برادر من تا  
 تا که امام علیه السلام در این حدیث چگونه حق مطلب را بیان فرموده



# قسم دوم از فصل ششم

۱۴۷

و تاویل اغلب احادیث را در فرموده دیگر تو دانی و اضافت  
و همچنین سایر احادیث که اشعار بذلت و اعراض مردم دارد  
مجاہدی در صفحه ۳۳۳ بحار الانوار از کافی از ابی الحار و دو  
داود از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم  
که بمن وصیتی بفرما فرمود که تو را وصیت میکنم که طریقه تقوی را  
پیش گیری و در وقت غلبه و استیلا ی اینجاکمحت در خانه خود  
بنشین و بیرون بروی حذر بکن از معاشرت کسانی که از ما خارجند  
که ایشان نه در حق هستند نه طالبان و بدانکه بنی امیه را سلطنتی  
خواهد شد که خلائق قادر نیستند باینکه ایشان را از ان سلطنت باز  
دارند و اسلحت حق را دولتی ظاهر خواهد کردید که در وقت ظهورش  
خدا تعالی از انزما اهل بیت بر کس که میخواهد عطا میفرماید هر که از  
شما این را در یاد در نزد ما بلند مرتبه میشود و اگر او را به پیش  
از ظهور آن میراند هر آینه با او در مقابل و فاش خیر و اجر عظامی  
فرماید و بدانکه هیچ طایفه برای دفع ظلم و غریز کرد ایندن دین بر  
نی خیزد مگر اینکه بلا و حادثه او را بپاک میکند و اند تا اینکه بر میخیزد  
طایفه که در جنگ بدر بار سول خدا حاضر بودند ایشان چنانند که  
کشته ایشان دفن میشود و انداخته ایشان برداشته میشود و بر حرم  
خزده ایشان مداوا میشود راوی گوید عرض کردم که این طایفه  
کیانند فرمود ملائکه اندامی برادر من قدری تا مل نما که چگونه امام  
هم حالت ایشانرا کما فی الواقع بیان فرموده اند و هم

# قسم دوم از فصل ششم

نحو استه اند بگویند که پس از این تفصیل محض اختفای از راومی میفرمایند  
 که ایشان ملائکه میباشند و حال آنکه این صفات برای ملائکه هرگز  
 واقع نمیشود مثل همین حدیث است حدیث لوح فاطمه علیها سلام  
 که عین عبارت عربی آنرا ذکر مینمایم در کتاب کافی و غایة المرام در صفحه  
 ۴۰ و مجلسی هم در صفحه ۲۳۴ بجا ذکر نمود و پس از بیان ائمه میفرمایند  
 و اکل ذلک بابیه محمد رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهمانه  
 عیسی و صبر ایوب فبذل و لبانی شیخ فی زمانه و نهضادی رؤسهم  
 کما نهضادی رؤس النذک و الدبلم و یقنلون و یحرفون و یکتون  
 خائنین مرعوبین و جلیبن یضیع الارض بدماهم و یفشو الویل  
 و الرنة فی نائمهم اولئک اولبانی حقا هم ارفع کل قینة عمباء  
 حدس و بهم اکشف الزلازل و ارفع الاضلال و الاغلال  
 اولئک علیهم صلوات من ربهم و اولئک هم المهتد و رب  
 یعنی کامل میکنند این را پیش محمد که رحمت عالمی است در او است کمال بود  
 و نوزاد نبوت عیسی و صبر ایوب پس ذلیل میشوند و درستان من در زمان  
 او و سرپاشان را بدیه میفرستند بهم چنانکه سرهای ترک و دیلم را بدیه  
 میفرستند و کشته میشوند و سوزانیده میشوند و میباشند خایف و  
 ترسان و مضطرب رنگین می شود زمین بجزئیهای ایشان و صدای او و ملا  
 و زاری از زانان ایشان بلند می شود و ایشان از روی حقیقت و درستان  
 من بیباشند و بواسطه ایشان دفع مینمایم فتنه های مشبهه ملکی فی راو  
 بسبب ایشان کشف میکنم شاید و بلاها را و بر میدارم گمراهی و حقد

# قسم دوم از فصل ششم

۱۴۹

و حد را بر ایشان با صلوات از پیش در کار ایشان و ایشان هستند که براه  
راست هدایت شده اند از من عزیز من از این حدیث شریف قدسی چه ماند  
که بوقوع بر رسید اگر انصاف باشد همین حدیث از برای بیان کل من علی  
الارض کافیت و حجت بر همه وافی و تام است <sup>همچنین</sup> مجلسی در صفحه ۳۲۷  
بحار از ابی بصیر روایت کرده که گفته که از باقر علیه السلام شنیدم میفرمود  
که در صاحب این امر <sup>شبا هبت</sup> شباهتی هست بچار پیغمبر شباهتی بوسی و شباهتی  
بعیسی شباهتی بپوست و شباهتی بجد عرض کردم که شباهتش بوسی از  
چه راه است فرمود که خائف تیرفت یعنی ترسان و منتظر است عرض کردم  
که شباهتش بعیسی از چه راه است فرمود ما یقولون فی حقه یعنی چیزی که در حق او  
میگویند عرض کردم که شباهتش بپوست از چه راه است فرمود مذکور است  
و غیبت است عرض کردم که شباهتش بجد از چه راه است فرمود از این  
راه است که آنحضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا  
رفار میکند الی آخره ای برادر عزیز اگر درست تامل نمائی ببینی که امام در  
این حدیث شریف جس و نفی و دار زدن آنحضرت را برایت بیان فرموده  
که میفرماید ما یقولون فی حقه یعنی میگویند که عیسی را بار زدن پنج شش  
حدیث دیگر بنفی الجمله اختلاف در کتب معتبره از طرق مختلفه نیز روایت  
شده که خوف لاطناب از درج نمودنش صرف نظر کردیم <sup>همچنین</sup> ایضا در صفحه  
مجلسی از شمالی روایت کرده او گفته که از باقر شنیدم میفرمود که اگر صاحب  
این امر بطور نماید بر آینه از حلالین باو میرسد چیزهایی یعنی اذیتهایی که  
از ایشان بر رسول خدا رسید و نیز در صفحه ۲۹ بحار از ابی عبد الله

# قسم دوم از فصل ششم

۱۵۰

در معنی قول خدا تعالی و اذ استلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین  
روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم را نگذیبند و میگویند  
ما تو را نمی شناسیم تو از اولاد فاطمه نیستی چنان که مشرکان بمحمد گفتند مرحوم  
شیخ احمد احسانی روایت کرده است رحمت خود نوشته اذ اظهرت رابعه  
الحق لعنهما اهل الشرق والغرب اندری که ذلك قلت لا  
قال للذي يلعن الناس من اهل بيته قبل حروجه شيئا من حدیث  
انچه مجلسی در صفحه ۳۳۳ بحار از کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم نوشته که ابان  
بن تغلب گفته که از صادق عرض شدیم میفرمود و مستحکم بیدق ظاهر کردید همه  
اهل شرق و غرب بان لعنت میکنند آیا میدانی که سبب این چیست عرض  
کردم نه فرمود سبب این است که خلافت پیش از خروج آنحضرت  
از بنی هاشم باره شده تا و از آنها دجار میشوند همین حدیث نیز از منصور  
بن حازم روایت شده **ابضا** مجلسی در صفحه ۳۳۶ نقل مینماید که  
حضرت صادق فرمود که قائم از کوه حروج نیکند تا وقتی که برای او  
حلقه تمام شود راوی عرض کرد که حلقه چه قدر است فرمود ده هزار نفر  
چوب نیل در جانب راست آنحضرت و میکاسیل در سمت دست چپ او میباشد  
بعد از آن بیدق غلبه کنند و رامی جنانند و در اطراف عالم میگردانند و  
احدی در مشرق و مغرب نمی ماند مگر آنکه بان بیدق لعنت میکند بعد از  
آن اصحاب آنحضرت از هر قبیله از یکفر ناده نفرمانند ابراهیم پاشین  
بخد متش جمع شوند **افول** احادیثی در این قسم نقل میکند بر دو قسم  
است یکم آن اصلا مربوط بد استان طوز قائم و وقایع پسند واقعه در زمان

ردسم دوم از فصل ششم  
۱۵۱

انحضرت نسبت و قسم ذکر چه مناسبست و در بطن قیام دارد لیکن بکنایه  
مدعای این قائل میباشد و دلالت بر تفصیل عکس مراد او دارد و ای که  
از علی بن یقین روایت کرده شد و هیچ وجه مربوط بدست ظاهری آن  
حضرت و مصدقینش ندارد و منتهای امر است که عذر تا خیر فرج که موقوف  
بر سلطنت ظاهری آل محمد است نه سلطنت معنوی را باین خواسته اند که دل  
خوشی و آرزومندی از برای شیعیان حاصل شود و تعبیر نزدیکی که ائمه  
فرمایند معنی خودش است که مراد ائمه زمان هر قدر هم طول بکشد  
نسبت بگو تا هی عمر دنیا باز دور نیست بلکه نزدیک است پس اما اینکه میفرماید  
دولت مانند یکت بزودی واقع میشود دروغ کفنه و ضمنا مردم را بارز و  
مندی و ثواب انتظار که از عبادات و ریاضات ملحوظ شرع است نگاهد  
و اگر ام فرمود هر گاه معصود از نزدیک بودن را این قائل تا قابل  
ظهور میرزا علی محمد بگیرد که با آنچه سائل سوال نمود از بابست و توقع دولت  
بنی عباس عدم و توقع این دولت مناسبتی ندارد و هر گاه معصود  
این باشد که چون این برسد و خبر از یک مصدر است پس نشود و توقع  
آن راست و وقوع دیگری دروغ باشد و سوال محض از برای آن باشد  
که پس چرا ائمه و عده نزدیک میسند جواب میفرماید برای آرزو مندی و  
خوشدلی شیعیان این فرمایش را میفرماید پس باید عندالوقوع فرج برسد  
یعنی سلطنت ظاهری آل محمد ظاهر شود پس باز ربطی بمبیرزا علی محمد ندارد  
بجبت اینکه پنجاه سال بعد هم که ظاهر شود فرج حاصل میشود نه دولت  
که در زمان میرزا علی محمد و بعد از آن وقوع یافته لهذا این حدیث و

# رد قسم دوم از فصل ششم

مانند آنرا که اشاره میکند که کلبسنی در کتاب التنبیه گفته ربطی ببدعی این قائل ندارد بلکه عکس مراد او را میسرساند و اتفاقاً حدیثی که مجلسی از عمل الشرایع نقل نموده بعد از آنکه ربطی ببدعی این قائل که احادیث و آثار بر ذلت میخواند نقل بناید بظاهر ائمت که ظنوری نخواهد بود و وعده ظنور برای حصول دلخوشی و آرزو مندی که همین وعده حاصل است میباشد هرگاه این ظاهر مقصود باشد پس اصل ظنور دروغ است و اگر ظنور دروغ باشد پس مسیّر زاعلی محمد چه میگوید و تو که ترویج او را میکنی چه میگوئی بر هر تقدیر نقل این احادیث برای این قائل در این مقام خروج از اقامه دلیل بر بدعی است عجب این است که این قائل میگوید به بیند امام تاویل اغلب احادیث فرموده باید با گفت ای ائمت اگر مراد از تاویل ائمت که ظنور دولت حق را تکذیب کرده است پس تو که ترویج مسلک میرزا علی محمد میکنی چه میگوئی بر هر تقدیر نقل این احادیث برای این قائل در مقام خروج از اقامه دلیل بر بدعی است عجب ائمت که این قائل میگوید به بیند امام تاویل اغلب احادیث فرموده باید با گفت ای ائمت اگر مراد از تاویل ائمت که ظنور دولت حق را تکذیب کرده است پس تو که ترویج مسلک میرزا علی محمد میکنی چه میگوئی و اگر مقصود این نباشد امام تاویل خبر حدیثی فرموده فضلا از آنست که تاویل اغلب احادیث کرده باشد بلکه این خبر مستند المال با خبر سابق است که از علی بن نقیض نقل شده است اتفاقاً حدیثی که مجلسی از کافی نقل میکند هیچ ربطی ندارد

# دوم از فصل ششم

۱۵۳

بد عامی این قائل نذر د که میخورد اثبات ذلت از برای قائم آل  
محمد و اصحابش کند که بتواند تطبیق کند میرزا علی محمد اتباعش را  
با آنها زیرا که اگر مرادش از آن خبر این باشد که تطبیق کند میرزا علی محمد  
و اتباعش را با آنها نیکه کشته ایشان دفن میشوند الی آخره بعد از آن  
اینکه ظاهر مخالف مد عامی او است بجهت اینکه کسی از حاضرین در بدر  
خدمت رسول خدا با میرزا علی محمد حاضر نبودند که او را مقصود از این روایت  
بدانیم معنی این حدیث اینست که آنها کشته میشوند و دفن کرده نمی  
شوند و زخم ایشان را کسی مداوا نمیکند بلکه معنی اینست که کشته میشوند  
که محتاج دفن باشند و زخم بر میندارند که محتاج برهم باشند و از این  
جهت راوی عجت میکند و میگوید اینها چه طور مردمانی هستند که  
میروند و کشته میشوند و زخم بر میندارند فرمود که ملائکه هستند لهذا  
راوی ساکت شد کما اینکه مجلسی از ابی الحار و در از قسم بن ولید  
بدانی از امیر المؤمنین روایت میکند که در خبر فرمود و حدیث  
طولانیت محل شاهد این عبارتست که وَبَعَثَ الْمُؤْمِنُونَ وَفَلِيلٌ  
مَا بَكُونُونَ ثَلَاثَةَ أَوْ بَرِيدُونَ نَجَاهُ مَقْتَمِهِمْ عَصَابَةٌ جَاهِدٌ  
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ لَمْ يَفْتَلْ وَلَمْ يَمُتْ كَمَا حَالَتْ أَيْمُنٌ  
که اینجا عت کشته میشوند و نمی میرند بنا بر این دلالت روایت بر خلاف  
مد عامی این قائل بخوبی معلوم میشود از جهت یکی اینکه ذلت برایشان  
دارد و نمیشود دیگر اینکه باید از کسی که در بدر خدمت رسول خدا بودند  
در خدمتش حاضر باشند و میرزا علی محمد در کمال ذلت بود کسی

# رقسم دوم از فضل ششم

بهم از اصحاب بدر همراه گذاشت اما حدیث لوح را که دلیل از  
 برای مدعی خود آورده بعد از اینکه تحریف نموده و لفظ فی غیبت  
 که در روایت <sup>بود</sup> می زمانه کرده است پس ذلت اولیاء خدا در غیبت آن  
 حضرت خواهد بود در زمان ظهورش زمان خوشی و راحتی است  
 باز دلالت بر مدعیان ندارد زیرا که باید آن شخص نامش محمد <sup>در</sup>  
 امام حسن عسکری باشد پس اولاد صلبی بلا فضل آن حضرت باشد اما  
 روایی که از ابی بصیر نقل کرده است اگر چه از بابت صحت و  
 دلالت بود ایت که حضرت قائم خائف ترهت است سخن نیست ولی  
 معنی خائف بودن او این است که از ترس اعداء غائب میشود و بهتر  
 و منتظر فرج و تأیید الهی و اذن در ظهور است که زمان غیبت  
 و بیرون آمدن از خوف است چنانکه موسی بعد از فرار و اجتناب  
 بعد از ماوریت و غلبه بر قبطیان و فرعون نمود و میرزا علی محمد  
 بخاره از خوف چیزی ندانست و منتظر چیزی جز کشته شدن که میداشت  
 مناصی از آن ندارد بنور و بهمان حال خوف گشته شد بلکه در زمان کشته  
 شدن هم فرار میکرد که شاید مناصی برای حفظ جان خود پیدا کند  
 و ممکن نشد و از آنجا نیکه شایسته است مناصی را برای علو مقام آنحضرت  
 میان فرموده اند معلوم میشود که خوف یا ترس بودن برای فرج  
 اسباب شایسته است بوسی داشت و اگر نه چنین باشد که خوف فقط  
 مناصب شایسته بوسی باشد هر خائن معصوم و دزد ملحد باید شایسته  
 بوسی داشته باشد و تو صیح این خبر ابی بصیر را خبر دیگر میکنند که



امام سید مایه و اما شبنمه من مؤمنی بد و ام خوفه و طول عینیه  
 و خفاء و لادینه و غیب شیعه من بعدیه بما لفقوا من الاذ  
 و الطوی الی ان باذن الله له فی ظهوره و نضرها فایده علی  
 عدوه که صریح میفرماید نسبت شیعیان در عینیت او است و بعد  
 ظهور غلبه بر دشمنان خواهد داشت مانند حضرت موسی که در مدت  
 مدت در مداین و خدمت بشعیب علیه السلام در خوف و هراس بود  
 و بعد از مورتیت و مبعوثیت غلبه بر دشمنان داشت بنده آنم که  
 این شخص قائل غافل از برای میرزا علی محمد خوف در زمان عینیت و صل  
 عینیت از کجا دیده و یا بر او ثابت شده و میرزا علی محمد پسر شیخ  
 شیرازی کجا محمد بن الحسن العسکری شده و ظهور در شیراز کجا ظهور در کوه شده  
 و دولت و کشته شدن بعد از ظهور چگونه عینیت و حضرت بر دشمنان شده است  
 تو این حدیث مفضل بدان از آن محل اما منشی شبیه است حضرت را بیسی که  
 این قائل برای انجام مرام خود بدار فرستن بیسی قرار داده است بر غلطی ظاهر  
 بنص صریح آیه کریمه و ما قتلوه و ما صلوه و لکن شبهه لهم  
 پس چه شباهت بیسی است که صادق آل محمد علیه السلام میفرماید اما  
 شبهه بعینی فان اليهود و النصارى انقضت علی انه قتل فکذبهم  
 الله بقوله تعالی و ما قتلوه الی اخر الاية كذلك عینه الفاشم  
 قال الائمة شکرها فمنهم قائل بغير هک یا نه لم یولد و قائل بقول  
 انه ولد و مات و قائل بکفر بقوله ان حاد بعشرنا کان عینهما  
 و قائل بعصی الله عزوجل بقوله ان روح الفاشم یظن فی هیکل

# ر د قسم دوم از فصل ششم

۱۵۰

عقبه و این قائل ناقابل غافل اند و خود چنین روایتی که صد و شش از امام  
علیه السلام معجزه است که نهم فاسد حسین قائل را بعد از زیاده از  
هزار سال حسین کلام بی ربطی را میگوید بدروغ و سخنی مضموم بوده باشد بی  
خبر است چنانکه یافتن این سنده بی مضاعفت این حدیث شریف را برای  
تفنیح و تشنیع این قائل نیز از معجزات آن حضرت میتوان بشمار آورد بلکه حتی  
این اقوال را که عین مقالات طایفه حنا له بابیه است نیز از معجزه آن حضرت  
محمد است بنا بر این میرزا علی محمد بی بی شیهه عیسی نشد چنانکه شیهه بوسی نشد  
و اما شباهت آنحضرت بحضرت یوسف که این قائل از بابت حسن در زندان  
فرض نموده است که معلوم است میخواهد در زندان بودن میرزا علی محمد  
را منطبق با او نماید که کتبیم دلالت بر خلاف مدعی این قائل دارد پس از  
این جهت است که مراد از زندانی بودن قائم آل محمد طول غیبت آنحضرت است  
که مانند زندانیان ممنوع از معاشرت و تحصیل مرادات خود میشود چنانچه  
در روایت دیگر میفرماید اما شبهه من یوسف بن یعقوب علیها  
السلام فبالغیبه من خاصته و عامته و اخفائه من ایوئه و اشکال  
امر علی ابیه یعقوب مع قرئب لسا فز بدینه و بین ابیه و اهله  
و شیعینه که محصل امینت که آن حضرت غیبت خواهد نمود مانند غیبت  
یوسف از گسان خود و مخفی شدن از برادران خود که بر پدرش با قرب  
مسافت امر مشکل شده بود حضرت حجت بهم سوره از مردم را غائب میشود  
که امر بر همه کس مشکل میشود و این معنی ربطی بحسن در زندان ندارد و حضرت  
یوسف بهم زندانی شدنش قبل از ظهور سلطنتش بود و بعد از ظهور سلطنت

تمام عرت و راحت برای او فراهم بود ولی زندان و حبس میرزا علی  
 محمد بعد از اظهار دعای او بود که مثلاً باین حدیثات و کلمات شد و تحت  
 عصر بعد از ظهر جز غزت و غلبه برای چیزی نیست و در حدیث دیگر  
 وجه شباهت حضرت را یوسف از جهت کینه بودن مادرشان معین  
 فرموده و در هر جای دیگر از باب اجتماع امر این دو را در یک شب  
 فرموده و بنا به این که وجه شباهت اینها باشد این قائل نیز از علی محمد  
 را چگونه عین آنحضرت قرار میدهد و این ظهر را ظهر قائم فرض میکند بخلاف  
 خود معنی ردایات نمودن و مطابق نمودن باند دعای خود صحت و اقیقه  
 درست نمیکند نه هر خائفی موسی میشود و نه هر مصلوبی عیسی آنهم غیر مصلوب  
 و نه هر روزانی حضرت یوسف نه هر که سر تراشید قلندری دارد  
 مثل این قائل مثل انشخصی است که بجای بی محبوبس شده بود بعضی رفتار  
 مقام استخفاص او براندند روزی را با اجتماع برای ملاقات به مجلس رفتیم  
 بعضی مذاکرات برای استغنی او کردند انشخص زنجیر را گرفت و پرسید گفت  
 زندان متعلق به موسی بن جعفر است و من افتخار دارم که من آن بزرگوار شدم  
 گمان کرده هر محبوبی امام موسی بن جعفر میشود ولی باز باید از او ممنون شد که  
 گفت که من امام یا روح موسی بن جعفر در بهیکل من حلول نموده تکلم مینماید  
 و اما وجه شباهت محبت عصر حضرت قائم اینست که عملش سیرد و طریق  
 آن بزرگوار است که امری است که قابل شک و تردید نیست و سابقاً هم گفته  
 شد بدعوی کتاب الله و سنت رسول و دلالت این فطره هم خلاف  
 مدعای این قائل فاضل است میرزا علی محمد مردم را دعوت الی کتاب الله کرد

# قسم سیم از فصل ششم

یاد دعوت نبر خرافات بیانش مردم را دعوت الی سنته رسول الله نمود و یاد دعوت  
بوی شکر است اباحه محرمات و نماز و بشیر از نوزده روز روزه و طهارت  
سنی سوزانیدن عتیر بیان هر کتابی که بوده باشد و در اینجها سیره و طریق رسول  
خدا بوده از آنچه تا باین مقام در جواب این قائل غیر قابل نوشتم چنان استنباط  
کرده ام که از معجزات محبت عصر و تصرفات حال عینت آنحضرت این است  
که چنین قائل غافل چنین کتابی بنویسد که دلالت بر بطلان مدعی او نماید  
کلمات علماء اعلام دارد **قال الفاضل** قسم سیم اجازتیش که اشعار  
بتفسیر دادن احکام سابقه و نماز کی شریعت آنحضرت دارد در مدعیان  
که در همه کتاب عاهاست امام میفرماید **ابن المدخر** لجدید الفرائض  
**وَالسِّنَّ ابْنَ الْمُحْتَرِّ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرْعِيَّةِ** یعنی کجا است آن  
کسی که ذخیره شده است برای تازه کردن واجبات و سجدات و کجا  
است آنکه جا گرفته برای برگرداندن ملت و شریعت در زیارت میفرماید  
**السلام على الحق الجدید** صفا ۲۳۳ سخارا انوار از کتاب  
کافی از ابی بصیر او از صادق عم روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما  
ناچاریم از آذر بیجان که هیچ چیز با آن مقابله مست و مقابلهت نمیتواند  
بکند و قتی که حال بدین منوال گردید در جاهای خود بنشیند و در جای  
خود آرام بگیرد مادامیکه آرام گرفته ایم زمانیکه حرکت کرد حرکت  
کنند و در آنحال بوی دی برودید هر چند رستن شما مانند طفل  
حوزد سال که در روی کفشش که بر زمین گذاشته راه میرود و بجز او کند  
یاد میکنم بر آینه کویا که او را در میان رکن و مقام چنان می بینم که خلاق

## در قسم سیم از فصل ششم

با وصیت میکنند و اوصیت را از ایشان قبول میکنند بشرطی که با ایشان  
 احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و کرات رفته نماید بعد از آن فرمود  
 که وای بر طغیان کنندگان عرب از شریکی نزدیک شده **ابن**  
 حدیث دیگر همین مضمون از حضرت باقر از کتاب دیگر در صفحه ۲۰۲  
 ذکر مینماید که انجاسیفسر نماید ناچاریم از دیدن لشکر آذربایجان  
 اسی شخص عزیز مجاهد درست تا اهل نما که چگونه حالت گرفتاری آنحضرت  
 را در آذربایجان برایت بیان فرموده اند که هیچ چیزی فی الواقع با  
 آن برابری نمیتواند نمود قرآن تازه بسم که بر عرب سخت و کرات  
 هم واضح و معلوم است **ابن** در صفحه ۲۷۵ از ابی بصیر  
 از باقر علیه السلام روایت نمود که قائم علیه السلام با بر تازنده و کتاب  
 تازه و سنت تازه و با حکم شدید بر سر عرب قیام میکنند و سنت  
 ایشانرا اگر کشتن و احدی را که مستحق قتل باشد باقی نمیکند ارد و او را  
 ملاست ملاست کنند از جاری نمودن احکام و حدود الهی باز  
 میدارد **ابن** در کتاب **صفت** ۳۳ از کتاب النبی محمد بن ابراهیم  
 صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که آنحضرت  
 میکنند کارهاستیکه رسول خدا میکرد و بر هم میزد چیزها را که پیش از او بود چنانکه  
 جناب رسول خدا ص امور ایم جا بهت را بر هم نموده قائم علیه السلام  
 دین اسلام را تازه میکند در همان صفحه ابن عطار روایت کرد که از  
 باقره پرسیدم که آیا قائم علیه السلام وقتی که قیام میکند **صفت** در  
 میان خلایق رفتار مینماید فرمود که بر هم میزند احکام را که پیشتر از او

# قسم بیستم از فصل ششم

بود چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام بلاغته را بر پیام نمود و اسلام تازه ایجاد  
میکند و **انضا** در همان صفحه از ابی بصیر روایت کرده او گفته که با  
فرمود با امر تازه و گن ب تازه و حکم تازه که بر عرب سخت و شدید است  
قیام میکند شانش کشتن خلائق است با شمشیر و در کارهای بزرگ هیچ  
کس را در جای خود نایب اینکند ارد ملک خود پیش با بنا با شتر میشود و  
لامت ملامت کندگان او را از اجراء احکام الهی باز نمیدارد **انضا**  
در صفحه ۳۲۰ از شیخ طوسی او از ابی بصیر او از صادق علیه السلام روایت  
نموده که آنحضرت فرمود که قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد رسول  
را تا بنایشان خراب میکند میتاسد ابر میگردد اند و در بنای اصلی خود  
بنا میکند الی آخره و نیز در صفحه ۳۳۳ سجاد الا نوار از حضرت صادق  
علیه السلام که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه  
قائم علیه السلام حمیه باراد در مسجد کوفه بر پا میدارد و بعد از آن مثال  
جلیجده یعنی امر تازه که بر عرب سخت شدید است برایشان اظهار  
میکند **کسر** صفحه ۳۳۵ سجاد از باقر صلوات الله علیه روایت شده  
که آنحضرت فرموده چون قائم ماقیام میناید خلائق را بسوی احکام  
تازه دعوت نماید و دین اسلام در ابتدای کار غریب بود و بعد از  
این هم غریب خواهد شد چنانکه در ابتدای کار غریب بود پس کو ارا باد  
طوبی بغزباء اسلام **کسر** همین صفحه نیز ابی بصیر از صادق علیه السلام  
روایت کرده که آنحضرت فرمود که اسلام در اول امر غریب گردید  
بعد از این هم غریب خواهد شد چنانکه در اول امر چنین بود پس طوبی

# قسمتیم از فصل ششم

۱۶۱

گو ارا باد برای غزباء اسلام عرض کردم که خدا کارهای تو را اصلاح  
فرماید این مطلب را برای من شرح و بیان بفرما که دعوت کنند از ما دعوت را  
از سر بگیرد و از تازگی حسالت این را دعوت میکند چنانکه رسول خدا با دعوت  
تازه حسالت را دعوت نمود این مسکن او از حسین بن نجار او از ابی بصیر  
او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را نیز روایت نموده در همین صفحه  
نجار ابی بصیر روایت نموده و گفته بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم  
که خبر ده من از قول امیر المؤمنین علیه السلام که اسلام در آخر امر غریب خواهد  
شد چنانکه در اول امر چنین بود پس گو ارا باد برای غزباء اسلام فرمود  
یا ابا محمد وقتی که قائم قیام نمود با دعوت تازه حسالت را دعوت میکند  
چنانکه رسول خدا با دعوت تازه دعوت نمود الی آخره نیز در صفحه  
۳۲۸ در ضمن حدیثی امام میفرماید اول کسیکه با او تابع میشود محمد است  
و علی دویمت تا اینکه میفرماید آنحضرت با ما تازه دوست تازه و حکمرانی  
تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میفرماید و شانش نیست  
مگر کشتن کافران و منافقان و احدی را در کارهای بزرگ در جای نش  
ناب میکند از الی آخر در صفحه ۳۴۳ در ذیل حدیثی از ما بر علیه السلام  
روایت که آنحضرت فرمود با دو وحی میرسد و با آن وحی با ما خدا  
عمل میکند در صفحه ۳۵۰ مفضل بن عمر را میگوید که با جماله که  
آنحضرت فرمود ما اهل بیت کسی را فتنه حساب میکنیم فکر اینکه با و بطریق  
ر فرسخن گفته شود و او بفرماید بر ستمیکه امیر المؤمنین علیه السلام در  
غیر کوفه فرمود که در عقب شما با فتنه تاریک و گرفته است از او بجا

نمی یابد مگر زمره عرض کردن و مذنومه چیست فرمود کسبت که مردم را ایشان  
 و مردم اورا نمی شناسند پس از تفصیلی این آیه را تلاوت میفرمایند یا  
 حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ سَخِرُونَ  
 حال ای برادر عزیز درست در این احادیث عوز کن بین چه قسم برای تو محض  
 اتمام محبت جمیع چیزها را الله بیان فرموده اند که دیگر راه حرفی برای  
 تو نباشد زیرا که اصول دین را که تفسیری نداده اند بر فرض نماز گفته  
 قسم دیگر کین بیاسبهای همه بیان را بر سر بگذار و خدا را بخوان چنانچه در  
 شبهای اجیا میگردی یا اینکه روزه را فرموده اند نوزده روز قبل از  
 عید نوزده بگیر و حال آنکه اگر از زودی انصاف نظر نمائی می بینی که بین  
 تقییر روزه باین طور یک معجزه است که از جانب خدا بودنش را هیچ  
 منعینی نماید زیرا که این روزه است که در جمیع از منته و اکنه بطور زیاد  
 و مثل روزه ماه رمضان است که اسباب طعن گفتار بر مسلمین بوده  
 و تکلیف مالا یتطاق باشد در بعضی از از منته و فضول و اکنه و بلاد ریزا  
 که گاهی روزه رمضان است ساعت بلکه زیادتر میشود گاهی دو  
 سه ساعت که در این یکی اجری مقصور نیست و در دیگری بس که  
 بیم هلاکت نباشد اسباب ضعف فوق العاده است و حال آنکه  
 وضع این روزه از برای شخصی که از روی تعلیم و تعلم عالم معلوم  
 طاهره نباشد و از زودی فطرت باشد خودش یک معجزه است  
 کافی و پس از دیدن این احادیث ابداجای استغراب و محل استعجاب  
 برای شخص ضعیف مستدین باقی نخواهد ماند بخصوص پس از تامل در نسخ



و منو خات آیات فرقان و تعبیر احکام در همان قلیل زمان که قول  
 این قائل باطل مایل برای ترویج سالک مملکت خود چنانکه در سابق گذشت  
 که کتاب جدید را که باید حجت عصر یاورد کتاب بیان فرض نموده و احکام  
 جدید را نیز احکامی که از میرزا علی محمد بروز کرده است حکامی تازه  
 معترداشته و همین مطلب را دلیل حقاقت گرفت حال بد که این  
 احادیث می خواهد مطلب است حکم و معین نماید بچاره غافل بر این  
 است که مثل او مثل کرم ابریشم است که کرم ابریشم بد و در خود می کشد  
 با اینکه میان بافته خود در مانند هو پاک میگردد و تمام آنچه در این قسم سیم  
 است و بیان میکند مثبت خلاف مدعای او است اما فقرات  
 دعای مذبه پس حجت اینکه جمع بین این فقرات دعای بین اخباری که  
 دلالت بر بر فتن حقیقت اسلام از بین که لا یفنی من الاسلام  
 الا ایسه و لا من القذران الا درسه او رسته و اخباری که فرموده  
 مداء الاسلام غریبا و مستعود غریبا است که تاگزیر از آن  
 سیم و این جمع ممکن نیست مگر با آنچه سابق بان اشاره کرده ایم که کتاب  
 جدید عبارت از قرآنی است که حضرت مولای متقیان او را جمع نموده  
 مسجد آورد و برگردانید و فرمود نمی بینید او را که در زمان قیام  
 قائم ما و احکام جدید احکامی است که از زمین رفته باشد که در نظر  
 مردم امر تازه باید یا اینکه بر حسب اقتضا وقت بیانش را پیغمبر  
 فرموده باشد که اخبارش را قائم آل محمد نماید پس مراد از تجدید  
 و ابض بنا سبب اعاده ملت و شریعت این است که همان که از

بین مردم رفته بود از ملت و شریعت همان را بیاورد که بنظر ما  
 میاید چنانچه در بعض اخبار است که دین گفته را نویسنده کند که معانی آن  
 بهم همین است که اسلام ازین رفته گفته شده دو باره در میان مردم  
 شایع میکند چگونه چنین نباشد حال اینکه صریح قرآن است ان  
 الذین عند الله الاصلام و انصفا میفرماید و من یتبع  
 غیر الاسلام دینا فلن نعبل منه و هو فی الاخرة من  
 الخاسرین اما روایت ابی بصیر که حضرت میفرماید ما با چاریم از  
 آذربایجان ارجح پس دالت این بر خلاف بدعی این قائل از چند  
 است یکی آنکه میفرماید ما چاریم از آذربایجان ارشاد واقع میرزا علی محمد  
 بصادق آل محمد چه چیز است که تو بدین آذربایجان مستدکر واقع شدی  
 که بر سیر از علی محمد واقع شد که دیدی مگر آذربایجان تبریز است فقط  
 توجه میدانی که مقصود اطام از نا چاری از آذربایجان چه چیز است  
 که میفرماید بدوستان خود بجای خود آرام بگیرید ما و ام که ما  
 آرام گرفته ایم زمانی که ما حرکت کنیم حرکت کنید و آن حال بسوی او  
 بروید معلوم میشود مقصد آذربایجان قبل از طرز حرکت کنند است  
 و نباید حرکت کند بسوی آن تا آنکه حرکت کنند حرکت کند که آن وقت  
 باید برای بیعت بجای آنکه رفت معلوم است اینکه مقصد میرزا علی محمد تبریز  
 که بعد از ظهور و اظهار مهد و تحت واقع شده دیگر چه سبب داشت  
 که شما آن وقت بروید برای بیعت دیگر میرزا علی محمد که در بین ملت  
 که بسوی او بروند بروند کجا و با که بیعت کنند دیگر اینکه میفرماید

در سیم و نهم بحار  
 بجای لا بد من آذربایجان  
 استخوان مردم شده  
 الاصح و بجز

بفرماید

# دو قسم بیستم از فصل ششم

۱۶۵

رای بر طغیان کنندگان عرب از سر تکبیر نزدیکی طغیان کنندگان عرب  
بر میرزا علی محمد کجا بوازه و چه اشخاص بودند کسی در مقام التفات بطور  
و اظهارات میرزا علی محمد از عربها در آن زمان اگر بوده بهما شناساند  
و یک اسمی از آنها بر یاد اعظم از آنکه در مقام طغیان باشند  
یا در مقام ایمان و اطاعت کسی بکس آنکه امام مقرر نماید او را بین رکن  
مقام چنان می بینیم که مردم با او بیعت میکنند و او قبول بیعت  
ایشان مینماید بشرط آنکه با حکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است  
رفتار نمایند میرزا علی محمد در ادل ظهورش که در شیراز بود یا بعد از  
آن در بین رکن و مقام کدام عرب با او بیعت کرد بشرط عمل بقرآن جدید  
را اگر بیان قرار میدی که چیزی ندارد که بر عرب سخت باشد رفتار  
بان یا نباشد و نوزده نوزده روز غسل از عید نوزده که از روی فلسفه  
که توفکر میکی بسیار سهل و آسان و مرغوبست سختی آن بر عرب چه خصوصیتی  
دارد و بی بر مسلمانان واقعی سخت است که به بینند در قرآن مجید میفرماید  
کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الْيَوْمَ الَّذِي نَزَّلَتْ فِيهِ الصُّرُورُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
که روزه نوزده روز باشد و در هر شش ماه که میخواهد واقع باشد  
و آنرا عجیب این روز کار بیشتری این قائل ناقابل است که مینویسد  
که رفتاری آن حضرت را در آذربایجان برایت فرموده اند که هیچ  
چیز با آن برابر نمی تواند نمود و قرآن تازه هم که بر عرب سخت  
و گران است هم واضح و معلومست زیرا که واقعه سبب نزل آنکه  
میرزا علی محمد واقع شده است میگوید حضرت صادق فرموده است

# رد قسم سیم از فصل ششم

که چیزی با او برابری نمیکند و بیان را قرآن تازه نام نهادند اگر بنا  
قرآن تازه است جهت تغییر اسم آن چه چیز است اگر این قرآن تازه  
بهمانست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از انامی بسیند کسی تا قائم  
آن محمد ظهور کند پس باید جمع کرده بخط آنحضرت باشد پس چه امیرزا علی محمد  
روزی دو هزار بیت ازان را با خط او عید دیگر نوشتند و آن  
آذربایجان را که حضرت سفر ماید چیزی با آن برابری نمیکند چنانکه  
ذکر کردیم قبل از ظهور قائم است چه ربطی بواقعه بتریز دارد که بعد از  
ظهور امیرزا علی محمد مدعی قانینت است و اما روایت صفحه ۲۷ که  
ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اصلا مناسبی با  
مدعی این قائل ندارد زیرا که مقصود از کتاب تازه و سنت تازه همان  
است که گفته ایم قرآن تازه امیر المؤمنین علیه السلام مخفی نموده در حدیث  
قائم است و سنت تازه هم باعتبار از بین رفتن احکام از ایام انحطاط و  
صنعت اسلام است و حکم شدیدی بر سرعربها عین میکند که امیرزا علی محمد  
کتاب مغتری بود که در میان عجم اظهار قانینت نمود و احد بر اینم نوشته اعم  
از مستحقین قتل یا غیر مستحقین و هیچ حدی از حد و دالسی را جاری نگرد  
که ملاست کند کسی ادر که او بسبب ملاست از اجراء حد و باز باند یا باند  
اقا من و ابث . سیم که کتاب الفیه محمد بن ابرهیم نقل میکند پس تمام  
فقراتش سزادست بر مغتری بودن امیرزا علی محمد میدهد امیرزا علی محمد کجا  
کرده است کارهای رسول کجا دارد کجا برهیم زده آنچه رسول خدا  
برهیم زده باید قائم دین اسلام را تازه کند یعنی آنچه از بین رفته

# رد قسم سیم از فصل ششم

۱۶۷

و مردم آنها را ترک کرده محبت و آزار در میان مردم جاری کند  
نه اینکه روزه را نوزده روز کند و منی را پاک بداند یقیناً بعد از ظهور این  
دو حکم اسلامی که تغییر این صورت یافته بحال اول بر میگردد و اندر روزه  
را در ماه رمضان میبرد و منی را محکوم بنجاست میفرماید و بر عزم انف  
بابیه و بهائیه آنچه را که آنها در بین مردم بر خلاف احکام اسلام در  
میان مردم نشر داده و مردم من حیث لایشرع بنامی عمل را بر آن  
نهادند با اینکه خود مردم از بابت بی مبالائی و صعوبت تحمل تکالیف و  
حب راحت معمول به خود فرار داده باشند تازه میفرماید و بحالت  
اول بر میگردد و از آنچه نسبت باین روایت بعرض رسانیدم جواب  
مشکت بروایت دیگر که از همین صفحه ۳۰۳ این عطا از حضرت یا قره نقل  
میکنند معلوم شد و حاجت بشکرار و اطالت منیت و آثار روایت دیگر که  
از ابی بصیر نقل میکنند آنچه متعلق بکتاب تازه و حکم تازه و شانش کشتن  
حلائیق با شمشیر است که سابقاً ذکر شده که مقصود چه چیز است و مربوط  
بمیرزا علی محمد منیت و اما از بقیه فقرات باید از این قائل نا قابل پرسید  
که امام کار بزرگ در زمان میرزا علی محمد پیش آمد او که قابل نایب  
گذار دن بوده خودش مباشر شده و نایب فرستاده و کدام حکمی را  
جاری کرده است که کسی او را ملاستی کند که او را از ارتکاب باز بدارد  
و از همین قبیل است جواب مدلول روایت بجا میرزا علی محمد مقصد برید  
یکخت مسجد الحرام و مسجد رسول را نموده بود که او را بگذارد یا نکند  
فضلاً از اینست که تا بنیانشان خراب کنند و بیت الله را به بنامی اصلی خود

## رد قسم سیم از فصل ششم

بر که داند و از آنچه تا این مقام ذکر شد جواب بیک از احادیث  
 که در این قسم سیم این قائل نقل داشته لال برای مطلب خود میکند بر قاری  
 و مطالعه کنندگان این کتاب واضح خواهد بود اما جواب از روایتی که  
 میفرماید که با و یعنی قائم آل محمد وحی میرسد و بان وحی عمل میکنند  
 البته جمع بین این خبر و خبر اینکه میفرماید بعد از رسول خدا وحی منقطع  
 شد بان است که وحی را از قبیل وحی و *وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ*  
*يَا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ النَّحْلِ أَنْ امْتَحِذِي مِنَ الْجِبَالِ يَوْمَ تَا بِحِيرَمٍ* و معنی نزول  
 وحی و عمل بان اینست که جبرئیل احکام برای او میآورد بلکه حقیقت  
 اسلام بر او مکشوف میشود و عمل میکند باز ملاحظه بشیر می کنید که این قائل  
 غیر عاقل میگردد اصول دین را تغییر می داده اند ای بد بخت اگر میرزا  
 علی محمد میخواهد اصول دین را تغییر بدد یعنی بگوید خدا منیت و پیغمبر  
 منیت که یکی از دهرمین و طبیعین محسوب میشود بر است معصومه نایل  
 نمیشد و مع ذلک موقوفست ادعای او بوجود پیغمبر که خبر از قائم قائم  
 بد پس منیت است پیغمبر را هم بگوید منیت ولی تغییر داده است  
 زیرا که بعد از برداشتن عنوان خاتمیت که از پیغمبر آخر الزمان بیان  
 که از سابقین ذکر کرده و در اینجا نیز میخواهد درست کند پیغمبری میرزا  
 علی محمد را نزول وحی و برداشتن کتاب جدید و احکام جدید که  
 مبنای نسخ احکام اسلامیت که شارعش محمد بن عبدالله است پیغمبر را  
 هم تغییر داده است پس دروغ میگوید که تغییر در اصول دین نداده اند  
 اینکه بر فرض که گفتند نماز را قسم دیگر بکن این لفظ را برای چه در اینجا

گفته اگر میخواهد این قضیه را فرضیه بگیرد نه واقعیه که در مسلک خودش  
 کذاب منقری است این قضیه از قضایای واقعیه است که پیش آنهاست باز باید  
 بسوی شیء از بصورت گذاود گذاوند و قضیه را فرضیه میدانند و آنچه  
 میدانند لفظ فرض غلط است چرا نوشته است مگر اینکه بگوید غلط است  
 است دیگر اینکه بیان را قرآن محمدی میدانند که چرامیگوید بیان  
 را در شب حمیه ببرد بگذارد باید بگوید قرآن جدید را بر سر بگذارد  
 چون میدانند که اسم این قرآن محمدی که بخط امیرالمؤمنین و موجود  
 در نزد قائم آل محمد است نمیتواند بگذارد نامش را بیان نماید  
 پس قرآن را هم که داخل در اصول عقاید است که در فقه اهل بیت فرموده  
 بگویند بعد از شهادتین **وَأَنَّ الْقُرْآنَ كِتَابِي وَالْكَعْبَةَ فِتْلَتِي**  
 الخ پس در قبله و قرآن که التزام بان از امور عقیده است هم  
 تغییر داده اند و اما آنچه در فلسفه تغییر روزه بتوزده روز ذکر نموده  
 است که حاصلش اعیان اختلاف اکتند در طول و قصر و در فضول  
 مقتضی انقلاب حال مکلفین است پس قرار داد آن بر روزهای معتدل  
 اولی واسب است باین جهت این حکم را تغییر داده است و چون این تغییر  
 حکم روزها از روی تعلیم علم ظاهری برای میرزا علی محمد منبذ  
 این را معجزه او از جانب خدا فرض نموده است این بیچاره بی  
 دانش اولایان کلمات منکر مدلول صریح قرآن شده یعنی تخطئه کرده  
 است آیه **كَيْتَبُ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** را و آیه شهر رمضان را که حاصل  
 انکار نمودن این حکم از جانب خداست زیرا که چیزی انقدر فساد

# رد قسم سیم از فضل قسم

ظاہر باشد که اسباب طعن کفار بر مسلمین باشد میشود که از جانب خدا باشد  
که حکیم و علیم است و بر او صلاح و فساد هر چیز معلومست و انکار این دو  
ایه که حاصلش در جواب روزه یکماهه شهر رمضانست مستلزم انکار این هجرت  
الای و حی بوحی علیه شدید القوی است و انکار اینها انکار ضروری  
دین اسلام است و البته انکار ضروری کفر است زیرا که راجع تکذیب  
نبی و نبوت است پس این قائل اولاً کفر خود را باین کلمات ظاہر کرده و  
جواب اینکه این تغییر حکم روزه چون از پیرزا علی محمد از روی فطرت  
بوده که تعلم علم ظاہری نداشت سابقاً شنیدی که دروغ است  
بعد از تحصیل بعضی مقدمات در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر میشد  
و این نحو مناسبات خیالی از برای کم ادراکی مانند این قائل یک امر عجیب  
میشد تا اینکه معجزه باشد و از این جمله که مینویسد وجود ناسخ و منسوخ  
در زمان تعدیل یعنی زمان وجود پیغمبر و نزول این قرآن بجا ریه قیاس  
کرده است حال احکام بعد از کمال دین که معناد کریمه الیوم آنگذ  
لکذ بنکذ بر حال که زمان نزول احکام است و شاید مانند ابلیس  
قیاس را جایز دانسته است و خواسته است که بعد از تمام شدن احکام  
بتوسط رسول خدا که از جانب خدا تمام احکام را آورده دیگر ناسخ  
و منسوخ نخواهد داشت حال زمان پیغمبر فرض نماید و از این مطالب گذشته  
اثبات اینکه این حکم از جانب خداست متوقف بر این است که این شخص  
یقیناً دیندار صاحب الامر باشد و بودن او صاحب الامر متوقف است  
بر اینکه این حکم را از جانب خدا آورده باشد و این ترتیب باستلزام



# دو قسم یستم از فصل ششم

دور فاسد است و بعبارة اخوی بر تقدیریکه ما مشاءة نمود و قبول  
 کنیم که صاحب الامر حق منج احکام قرآن را دارد و باید اول صاحب الامر  
 بودنش معلوم شود تا تفسیر حکمی که میدهد مانع باشد نه اینکه هر کس که  
 تفسیر حکم قرآن بدهد صاحب الامر است و این قائل میخواهد باین مطلب  
 که میرزا علی محمد تفسیر احکام داده ثابت کند که این شخص صاحب الامر  
 است باید باین قائل گفت تو اقلاد در وقتی که بچه طلبه بودی از خود  
 شنیده که کل جوزی مدد و لا کل مدد و رجوز پهل صاحب الامر  
 تفسیر احکام میتواند بدهد هر کس که تفسیر حکم بدهد صاحب الامر است  
 خو نسبت که در این مقام حکایتی که ذکرش خالی از سناسبت مقام  
 تفریح نیست ذکر نمایم بکلی از معاصرین که مشرب طبعی مذمبان دارد  
 و حرفین باطلاع تواریخ و فتوایین مذہبی طبعیین است بخیال افتاده که  
 هر حکم در هر مذہب و ملت بر بینه که بر حسب فلسفه انرا خوب بدانند جمع  
 آورمی نمایند و مدعی رسالت شود و بر حسب اینکه احکامی را که اطهار  
 میکند بر حسب فلسفه مقبول طباعت از این جهت ادعاء از او پیش  
 رفت خواهد نمود اقدام باین امر نمود و بعد از انجام مرام با دو نفر از  
 رفقاء بتانی و قرار داد نمود که من حاضر در میدان شهر میثوم مردم  
 را دعوت میکنم شما و نفر بیاید و صدیق نمایند مرا که مردم بیعت  
 شما بیاید و صدیق کنند بعد از بتانی و قرار داد رسید ان شهر آمد  
 و گفت ایها الناس انار رسول من رب العالمین و منتظر دو نفر فریق  
 خود برای صدیق بود که دستی بر پشت او خور و بر پشت نگاه کرد و دید

حکایتی از حکام  
 حکایتی از حکام  
 حکایتی از حکام

# ر و قسم سیم افضل ششم

یکی از دوستان خودش میباشد که غیر آن دو نفر مذکور با آنها تباری داشت  
گفت چه میگوئی اند دست گفت عهد حکومت فلان امیر است اگر حرف بزنی  
نتیجه احد است میرزا علی محمد باب نتیجه چه گرفت که ما حکیم مقصود اینست  
جعل احکام سلبیه و خیال بافی برای اغلی مکن است از اینکه روزه چون حکم  
اعتدلی است اگر یا فلسفه آن را ندانیم بر ما حرجی نیست و آن کس که مطلع بصحاح  
عباد است چون حکیم است آنچه حکم کند موافق حکمت است از مذاشمن  
صلاح از اخالی از صلاح نخواهد شد و طعن کفار سیم اسباب انقلاب صلاح  
بغنا و میشود معاصر یا امثال **شهر حقیق کشفی** اولاً من باب  
معارضه مثل میگویم فلسفه اینکه میرزا علی محمد نوزده روز روزه را قرار داده است  
من باب عدد و قبل از عید نوروز قرار داد از باب سیکه وقت زمان و حال  
انکه من نسبت اعتدال بر حسب فصل قرار داد روزه مدوا و آخر سنبله و اوایل  
سینان بهتر است بحجت وجود همه نعمت الهی از صیفی شتوی بخلاف او آخر  
حیات که از نعمت شتوی چیزی باقی نمانده و از نعمت صیفی چیزی بدست نیاید  
پس حرار روزه را در او آخر سنبله و اوایل میزان که در فورعت است معین  
نکرد و هرگاه بنامی تحقیف بر عباد از حیث عدد باشد نزول به تصنیف نماید  
که مانزده روز باشد یا ثلث که ده روز باشد یا ثلثان که بیست روز  
باشد که مناسب تر است پس چرا نوزده روز قرار داد و اگر از باب  
آن الله سبحانه و تعالی باشد عدد دل از بیست به نوزده چرا پانزده هم عدد و تر  
است هرگاه فلسفه این تعیین را جز تقبیر بفرمایش آقا جوی باشد از مسلمانان  
هم جواب فلسفه قرار ماه رمضان با اختلاف فضول برای روزه از ما بخواند

# ر و قسم سیم از فصل ششم

۱۷۳

ولی از برای کسانیکه آشنائی بمقام مکاشفات داشته باشند بختی قلیه قرار  
داد و دوز در ماه رمضان بعد از تقدیم چند مقدمه خواهد شد <sup>مقدمه</sup> تقدیم  
اولی آنستکه همان طور که سلاطین بزرگان از برای خود روز فرج و  
سه در معین میکردند و مرسوم بوده و هست و همچنین برای خودشان  
تعیین منزل و جایگاه مخصوص برای تربیت گاه خود معین میکنند همین طور  
خدای تعالی اوقات و از منته و اکنه مخصوصه پسرندگان خود در آن از منته  
و ان اکنه معین فرموده و اختصاص بخود داده با اینکه تمام اکنه مال خداست  
و هیچ مکانی خالی از وجود حق نیست کعبه را بیت خود قرار داده که تعبیر از  
آن به بیت الله فرموده و شهر رمضان را شهر الله میگویند و البته خصیصتی  
مطوط است برای آن مکان و این ماه که سلطان حقیقی برای خود انهار اختیار  
فرموده و اختصاص بخود داده و معتقدند باینکه ذات مضاف باضاف  
تشریف بشرافت مضاف الیه کسب شرافت میکند اگر چه بنفسه دارای تشریف  
و شرافت نباشد بلکه وضع باشد مانند اصطبل که بذاته محل است و وضعی است  
ولی باضافه تشریف میشود که محل تحسن و پناهندگی مردم میشود و باین جهت  
مستحق لفظ مبارک بشود پس میگویند کلین اصطبل مبارک تحسن است و پوس  
که منزلتی ندارد که باستعمالات رده استقل میشود اعم از پنج یا پیش همین  
که جلد کلام الله یا کتاب عیاشد محترم و بوسه گاه میشود که باضافه تبرک  
شرافت حاصل نموده و چوب که برای سوختن و استعمالات است  
موضوعت همین قدر که آستانه یا چیز میسند مقدس شد بوسه گاه مردم  
میشود مقصود آنستکه اگر فرضاً بذاته ماه رمضان خصیصتی نداشته باشد

فان جابج

# دو قسم سیم از فصل ششم

باضافه که شراسته الا عظم شده است صاحب شرافت شده است  
 مُفَدَّةً تَالِثَةً كَالْيَفِ تَقْدِيرُهُ رِيضَاتٍ وَتَحَلُّ مَشَاقِّ اخْتِيَارِيَةٍ  
 است که باقدام و انجام آنها نفس انسانی کسب شرافت میکند که بسبب  
 آن شرافت قابل قرب حق که اصل مقصود از جعل عبادات است خواهد  
 و از آنجا یکد و نمودند افضل الأعمال اخیرها هر قدر مشقت بیشتر  
 باشد حصول شرافت برای نفس بیشتر و قابلیت و تیش زیادتر میشود و معقد  
 من اجساد احکام وارده که مستلزم عمل عبادات است البته باید تحمل اغلب  
 مکلفین را از بابت از منته و امکان مراعات نمود و بعبارة اخیری هر قدر  
 تکلیف مشقت داشته باشد که قابل تحمل اغلب مکلفین باشد مشقت  
 آن مانع از تعیین حکم ابتدائی بموجب دارد و بر مکلفین و جعل حکم ثانوی از  
 برای غیر قادرین که تحمل آن مشقت نمیتوانند بنمایند خواهد شد چنانکه در باب  
 روزه جعل حکم ثانوی را برای مرضی و مسافرن شده بقوله تعالی وَ اِنْ  
 كُنْتُمْ مَرْضَىٰ اَوْ عَلٰی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اٰخِرٍ مَلِكَةٌ لِّكُلِّ نَفْسٍ بِرَاحَةٌ  
 تحمل نمیتوانند نمود و جعل حکم فرموده بقوله تعالی وَ عَلٰی الَّذِيْنَ يُطْعَمُوْنَ  
 فِى ذٰلِكَ مِنْكُمْ اَنْ يَّكُوْنُوْا عَلَيْهِمْ كَمَا يَّكُوْنُوْنَ عَلَيْهِمْ يَوْمَ اَنْ يَّكُوْنُوْا فِيْهَا  
 بَابِ اِيْتِيَانِ جَعْلِ شَدَّةٍ وَ سَبْحِ نَفْسٍ نَدَارِدُ وَ تَكْلِيفِ شَاقِّ  
 نخواهد شد زیرا که جمع بین این دو حکم چنین میشود که هر کس مستیواند روزه  
 بگیرد و هر کس که نمیتواند روزه بگیرد بدل روزه شهر رمضان روزه  
 بگیرد و وقت دیگر یا اطعام فقیر نماید پس آنکس که برای او روزه بهر جهت  
 ساعت در ماه رمضان اتفاق میآید هر گاه تصنیف قوای او بطوری میشود

# ر و قسم سیم از فصل ششم

که قابل تحمل نباشد بحکم ابتدائی عمل میکنند و بحکم ثانوی عمل خواهد نمود و مفید  
خاصی از آنجا نیکه نفس انسان نظر بقوه شهویه که از برای او است  
بلوغ و حریص در نیل تمام شتهیات نفس است و در عالم تنبیه نظام کل  
جلوگیری از بعضی شتهیات نفس دایما لازم است مانند احکامی که جلوگیری  
از فساد میکند و نسبت به بعضی جلوگیری اینی لازم نیست بلکه جلوگیری بجز  
از زمان کافی از برای تنبیه نظام کل است مانند حکم بصوم در یک ماه که  
طیب حاذق واقعی ملاحظه فرموده است که جلوگیری از اکل و شرب  
و بعضی ملاذ و شتهیات نفس از برای صحت مزاج و تقویت نفس لازم و مستحسن است  
پس حکم بصوم فرموده و برای اینکه فی الجمله خبری از فلسفه و جواب آن داده اند  
فرمود صوموا لیتقوا و از آنجا نیکه ترک اکل و شرب کرده و منصف  
نفس است و بحکم و جوابی این حکم را دارد بر مکلفین فرمود تا نتیجه معقوله  
که قدرت و مخالفت نفس باشد برای عالین باین حاصل شود و نتیجه آن  
که حصول صفای نفس شرافت و قابلیت قرب بحق باشد نائل گردند و این  
در این مقدمات حتمه اگر دیم واضح و روشن گردید که فلسفه جعل روزه  
حصول صحت و سلامت و کمال برای نفس است و حکمت وقوع آن در شهر  
رمضان شرافت شهر رمضان و اختصاص است بخصیصیات خاصه و  
علت اقتضای یک ماه نه زیاد و نه کمتر تحدیدی است که طیب حاذق که  
مخفیة معالجه مرض نفس میکند از روی علم بقادیر اثر به در شرب و اها  
جلسه نموده است و فلسفه احتیاج بهین مقدار است نه زیاد تر و نه کمتر  
حزب بود این قائل که تغییر حکم روزه را بنموده و روز هفت از عهد لوروز

قسم چهارم از فصل ششم

داده معجزه دانسته حکم نبی را که در سینه حج بیت الله اهل نبی نموده اند  
 معجزه بداند تا انزال تنسی زیادتی الکفر بسم در حق صادق آید  
**قاف القائل** قسم چهارم احادیثی که مشرب برینست که اغلب توابع  
 آنحضرت عجم میباشند و اهل عجم وری با آنحضرت می جنگند و درری جمعی از  
 مؤمنین با آنحضرت شهید میشوند در صفحه ۳۳۴ بحار یعقوب سراج گفته که  
 صادق علیه السلام میفرماید که قائم با سیزده گروه از اهل بلاد  
 و طوایف محاربه میکند و ایشانهم با او جنگند ایشان اهل مکه و اهل مدینه  
 و اهل شام و غنیمه و اهل بصره و اهل دیسان آن نام دهبست در هر است  
 و اگر او را در ب و ضبه و غنی و با بله و از دو اهل ری اند حدیث  
**دایم** در حدیث کافی میباشد در باب زورا میفرماید عن معویبه بن  
 وهب عن ابي عبد الله قال العرف الزوراء قلت جعلت فداك  
 يقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الرقي قلت نعم قال انك  
 سون الدواب قلت نعم قال رأيت الجبل الاسود عن يمين الطريق  
 تلك الزوراء يغفل فيها ثمانون رجلا من ولد فلان كلهم يصلح  
 الخلافه قلت ومن يغفلهم قال يغفلهم اولاد العجم يعني معويبه بن  
 وهب از ابي عبدالله عمروايت نموده که آنحضرت فرمود ایا سیدانی  
 زوراء کجا است گفتم فذای تو شوم بگویند بغداد است فرمود خیر فرمود  
 ایا برمی فتم گفتم بل فرمود بیا زار مال فرزندان رفته عرض کردم بل فرمود  
 که سیاه را در طرف راست راه دیده آن زوراء است هتاد  
 نواز اولاد فلان در اینجا کشته میشوند که همه صلاحیت خلافت را

۳  
سیرت  
ظ

# قسم چهارم از فصل ششم

دارند عرض کردم که ایشان را که میکشد فرمود اولاد و عجم ایشان را  
چنین خاطر دارم که در کتابی دیده ام بحقیق در کتاب ملا علی اصفهانی  
دیده باشم که میفرماید در روی شتاد هزار نفر از ایشان میکشد که بشنا  
نفر از ایشان مردمانی هستند که صلاحیت خلافت دارند و این شعر را هم  
حضرت میخواند و یُقْبَلُ بِالْبَنِّ وَرَأَى مِنْهُمْ لَدَى الضُّحَى ثَمَانُونَ الْقَامِثِلَ مَا  
بُخِرَ الْبَدَنُ و از این عبارت مثل ما بخیر بس بدن معلوم میشود که در حکمت  
گشته نمیشوند بلکه دستگیر شده مثل شتر دست پایی بسته نخر میشوند مگر این  
حدیث است کلام محیی الدین اعرابی ره در فتوحات مکیه که میگوید فَلَقَدْ خَبَرْنَا  
أَنَّهُمْ يَقْبَلُونَ فِي بِلَادِ الْعَجَمِ أَصْحَابَ الْمَذْهَبِ بْنِ بَهْرَةَ بَيْنَهُمَا خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ  
أَنَّ عَالِمَ مَرْتَضٍ وَ عَارِفَ مَمَّازٍ مِثْلُكَ رَأَى الْعِزْمَ يَقْبَلُهُ شَاهُ الْعَجَمِ أَيْضًا  
در صفحه ۳۳۶ بحار ابی الجارود و از باقر علیه السلام روایت نموده که آن  
حضرت فرمود که اصحاب قائم علیه السلام سید و سیزده نفر مردند  
از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بروی ابروی نشینند بانامش  
نام پدرش و نسبتش شناخته میشود و بعضی دیگر در میان رختها  
خوابیده میشوند ناگاه ایشان را در که در غیر موسم حج می بینند در صفحه ۳۳۷  
بحار این نبأ گفته که از علی استنیدم میفرمود که گویا عجم را می بینم  
که در مسجد کوفه چنما زده قرآن را بطریقی که نازل شده بخدایق تعلیم  
میکند عرض کردم که یا امیر المؤمنین آیا این قرآن مثل آن قرآن نیست  
که نازل شده در نموده زیرا که از اصل قرآن نامهای هفتاد نفر از ایشان  
بانامهای پدر ایشان محو کرده برداشته اند الی آخر و نیز محیی

میفرماید

الدین عربی در باب سبصد و شصت و ششم فتوحات مکینه در ضمن تفضیل  
 مفضلیکه از حضرت صاحب الامر بیان میناید بگوید قَدْ اسْتَوَى وَرَوْ  
 اللَّهُ لِلنَّهْدَى طَائِفَةٌ خَابَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَفِي مَكُونِ غَنَبَةَ طَلْفَهُمْ  
 كُفْنَا وَشُهُودًا عَلَى الْخَنَابِقِ وَ مَا هُوَ أَمْرُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَفْعَلُ الْمَهْدُ  
 مِثْلًا الْأَمْثَالُ وَرَبُّهُمْ وَهُمْ عَلَى أَفْدَامٍ وَجَالٍ مِنَ الصَّوَابَةِ الَّذِينَ صَدَقُوا  
 مَا غَا هُدًى وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ وَهُمْ مِنَ الْأَعْجَابِ لَيْسَ مِنْهُمْ عَرَبِيٌّ لَكِنْ لَا  
 يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ أَيْ بِرَأْسِ مَنْ مَضَى قِاسِ حَادِثٍ وَاقْوَالٍ  
 بِرَأْسِ الْعَيْنِ مَشَاهِدَهُ نَمُودِي كَمَا هَجَمَا حَبَّ جَانِقَانَا نَمُودِي وَبِحَبِّهِ دَرَجَاتٍ  
 عَالِيَةٍ رَسِيدَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ لِرِجَالٍ  
 ذَكَرُوا فِي هَذَا قَائِلٍ شَيْءًا مِنْ دَسَنَةِ أَجَارٍ رَأَى أَمِينًا كَمَا فِي مِيزَانِ  
 عَلِيِّ مُحَمَّدٍ فِي عَجْمٍ طَارَهُدٍ وَبِهِ نَمُودِي وَاشْتِخَا عَسِيكَةً بِنَابِ مَصَالِحِ مَنظُورَةٍ  
 حَزُونِ شَانِ بِرَأْسِ كَرِيمٍ وَبِهِ عَجْمٍ يُوَدُّ وَازْطَرَفِي هَمَّ مَقْصُورِيَّتِ أَوْ دَرِيسَتِ  
 عَجْمَانِ وَشَاهِ عَجْمٍ شَدِيدٍ لِهَذَا كَيْفَ يَجُودُ بَيْنَ وَاسِطَةِ هَدِيَّتِ رَأَى أَمِينًا  
 بِأَخْبَارِ ثَابِتٍ نَمَائِدِ وَازْجَانِيكَةً ذَاتِ أَلْبِي مَنَمٍ وَكَيْفَ بُوَدُّهُ بِأَمُونِي لَيْسَ لَرَاهِ  
 اسْتِ حَادِثِ مَرُوقَةٍ رِبْطِي بَدْعَائِي أَوْ نَزَارِدِ وَخِلَافِ مَطْلُوبِ  
 أَوْ رِثَابِ مَيْكَنَةِ نَفِي ضَمِيحِ أَيْ مَطْلُوبِ أَمِينِ كَمَا فِي هَذَا قَائِلٍ مَرُوقَةٍ  
 اَزْدِ وَامْرَأَتِ كَيْفِي أَيْكَةً اَغْلَبَ تَابِعِينَ أَوْ عَجْمٍ بُوَدُّهُ اَبْدُ وَبِكِرَاتِيكَةً دَرِيسَتِ  
 رِي مِي جَنْكَنِي وَجَمْعِ مُؤْمِنِينَ بِأَخْبَارِ كَشْتِ كَيْفَ يُوَدُّهُ أَمَانِيَّتِ مَطْلُوبِ  
 أَوْلَى كَمَا فِي سَبْجِيكِ اَزْجَانِيكَةً دَرِيسَتِ هَمَّ نَمُودِي اَزْجَانِيكَةً مَطْلُوبِ  
 الدین عربی دلالت بر اینکه اغلب تابعین آنحضرت عجمند ندارد



# رد و قسم چهارم از فصل ششم

۱۷۹

زیرا که روایت یعقوب سرراج بیسج سخنی از مؤمنین با حضرت نیکوید  
که عجم باشد یا غیر عجم و همچنین خبر نور از اجداد خبری از تابعین آنحضرت مینماید  
بلکه این روایت متعلق مکتبه شدن عباس است که در بعض روایات  
من جمله اولاد سابق دارد که معلوب عباس است ربطی مکتبه شدن اصحاب  
فائم ندارد و لفظ الف را از روایت حذف نموده ثانوی الف را  
ثانوی ر جلانوشته است برای اینکه تطبیق کند با عددی از تابعین  
میرزا علی محمد در طهران هم روی اصلی منبت اصل روی در قرب حضرت عبد  
العظیم بوده که در شورش چنگیز خان خراب شد و هنوز مندم است  
معتقد اینست بیسج و سخنی از تابعین فائم با سخن نیکوید که معلوم شود  
اغلب تابعین آنحضرت عجم خواهند بود و روایت ابی الحار و در بعد  
صحت که تعیین اصحاب آنحضرت در سید و سیزده از اولاد عجم میکنند  
باز ربطی بعنوان اغلب تابعین او عجم اند ندارد اگر اصحاب منخره همین  
عدد باشد که دیگر غالب اغلب ندارد و اگر بیشتر باشد و عددی که  
از غیر اولاد عجم باشد معلوم نباشد که چند عدد مذکور باز دلالت بر اغلب  
ندارد و اگر معلوم نباشد که جماعت قلیله از غیر عجم تابع شده اند که  
صدق غالب اغلب نماید باید در روایت <sup>مستند</sup> بان باشد که روایت  
اشعاری بان ندارد و کلمات جمعی الدین بر سالت از بیان تابعین آن  
حضرت فقط وقوع قتل در بلاد عجم را میگوید و ربطی با اغلب تابعین او  
از عجم بودن ندارد و اما نسبت مطلب دوم که در عجم و روی با او  
می جنگند و جمعی از مؤمنین با او کشته میوزند نیز در تمام این اخبار منقول

# رد قسم چهارم از فصل ششم

ملکه کلمات محیی الدین تکذیب مدعای این قائل را میباید زیرا که میرزا علی محمد  
 با یک نفر در مقام محاربه و جنگ نشد مضافاً از سیزده کرده اگر با کسی جنگ  
 کرده است آنکس کجا بوده میدان محاربه کجا بوده سران سپاه و  
 لشکر میرزا علی محمد که بوده جنگ ملاحسین بشوویه در مازندران که بر بی  
 بمیرزا علی محمد دارد و کشته شدن چند نفر از اهل بیان در طهران مربوط  
 بجنگیدن میرزا علی محمد با عجم ندارد و قصه کشته شدن هشتاد هزار نفر از  
 اولاد عباس در زوراء که کشته میشوند ربطی بمیرزا علی محمد ندارد و قرینه  
 واضحی بر عدم ارتباط این مطلب بدیاستان طنز آنیکه میفرماید این هشتاد  
 هزار نفر صلاحیت خلافت از جانب خدا ندارد پس مراد از خلافت  
 سلطنت و پادشاهی و خلافت مکتبه است نه الهیه و چنانکه گفته مصداق  
 این حدیث در غلبه جنگیز بیان ظاهر شد که غالباً کابر و بزرگان کشته  
 شده اند و روی را خراب کرده تا حال منهدم است و اظهار و است  
 ابی الحار و دکه میفرماید اصحاب قائم سیزده نفرند که میفرماید در ابراهیمی  
 نشیند با نام خودش و پدرش و صفعت و نبش شناخته میشوند چه ربطی  
 بمیرزا علی محمد دارد کدام یک از اصحاب و برابر نشند اشخاصی که در  
 رختخوابشان خوابیده در غیر موسم حج ایشان را در کتبی میبینند مربوط  
 بمیرزا علی محمد نیست میرزا علی محمد خودش حواسست بکه برود که دعوی خود  
 را اینجا اظهار کند از برای او ممکن نشد و گفت بد حاصل شد از اینکه من در  
 کتبخواب مطلب ننایم و شنیدم که در سال دیگر رفت کسی از این سیصد  
 سیزده نفر که در جز دارد در غیر موسم بکه زرقه است و الا انرا هم

# رد قسم چهارم از فصل ششم

۱۸۱

میشیندیم هرگاه شما سید ایند معرخی آنها بکنید که آنها را بشناسیم و خبر این بنا  
که مسکویید در مسجد کوفه عجمان قرآن را چنانچه نازل شده بر دم تعلیم میکنند  
هم ربطی میرزا علی محمد نذاری کتاب میرزا علی محمد اسمی بیانست در قرآن  
و قرآن که نزد قائم آل محمد است قرآن جمع شده امیرنومنان بخدا و است  
چه ربطی میرزا علی محمد دارد در مسجد کوفه یک جنبه برپاننده که کسی از عوی یا  
عجم بیان میرزا علی محمد را تسلیم کند بعداوه اینکه بیان میرزا علی محمد آن  
طور که نازل شده نذاری از آن اسامی هفت و نفا از فرقیس را محو کرده  
پس این روایت هم بسیار چه مربوط میرزا علی محمد نیست و خلاف مدعای  
این قائل را میرساند و آیه کلمات محیی الدین را در عدادان اخبار بشمار آورده  
و بخیال شاید مدعای او است اولاً باید از این قائل سوال کرد محیی الدین کیست  
و کلمات او از چه بابست قابل تصدیق باشد و کجاست کلماتش بعقل یا بقتل  
بابت شده و مسکویم که ام آیه یار و آیه کلمات او را محبت کرده و تحجیش بابت  
شده کلمات او که کلمات یکی از معصومین نیست اگر بگوئی چون اهل مکاشفه  
است آنچه را در عالم کشف دیده خبر داده محیی الدین و سایر صوفیه که قائل  
بهدایت نوعیه هستند کلماتش در نزد شما که مهدویت موعود قائل هستند  
بناید مسموع باشد ثانیاً میگویم این سه خبر که از محیی الدین نقل کردی خبر اولش  
که مربوط مبدعهای تو نیست معلوم است نه مرجع اصحاب المذہبین مستقیم است  
و قتل در بلاد عجم بین دو طایفه از دو مذہب هم بسیار واقع شده چه ربطی  
میرزا علی محمد و ثبوت مهدویت او دادند اما خبر ساقی که را عی  
الغنم شاة العجم باشد بازمی ربط مبدعهای این قائل است زیرا که اولاً محیی

# ر و قسم چهارم از فصل ششم

الدین عربی بلفظ شاه العجم نباید تکلم کند در حالتی که تمام کلماتش عربیت  
 کین لفظ فارسی در کلام خود بنیاد آورد و گفتن بقیده سلطان العجم برای  
 او سهل و عبارت بهم مانوس تر بود تا بنا میرزا علی محمد راعی الغنم  
 بنوده آنچه از احوال او با خبر داده اند مدتی در سس خواند مدتی تجارت  
 کرد مدتی ریاضت کشید بعد شروع با دعای نیابت و باب بودن نمود  
 بعد مدعی عهد و بت شد که با ندی چند سالی قطب بن حیدر سندی خدا  
 رحیم کرد که کشته شد و الا از پیغمبری بالامیرفت و آنرا که الاعلیٰ گفت  
 کما اینکه گفته اند گفته است علی الجلال بیسجرت او گو سفند چران بنوده  
 مگر بتبیر از مریدها پیش بگو سفند شده باشد که او بنزد شبان آنهاست  
 و اما خبر ثالث او نیز ادعای میرزا علی محمد باین قائل را تکذیب میکند  
 اینکه بیچیک از اصحاب عجم او تکلم عبری نکرده پس چگونه مراد محیی الدین از  
 این اشخاص اصحاب میرزا علی محمد میشود باشد و این قائل که کلام محیی الدین را  
 وحی منزل میداند و استدلال بکلماتش میکند چر این کلمات او را نقل میکند  
 و کلمات او را که در کتاب ربیعین است نقل نمیکند در کتاب ربیعین از محیی الدین  
 نقل شده که قائم در زمان ظهورش بَصَّعُ الْجِبْرَنْدِ وَ بَدَّعُوْا اِلَى اللّٰهِ  
 بِالسَّبْفِ وَ بَرَفَعُ الْمِذَاهِبِ مِنَ الْاَرْضِ فَلَا يَبْقَى الْاِلَّا الدِّبْنُ  
 الْخَالِصُ عَدَائُهُ مُقَلِّدَةُ الْعُلَمَاءِ اَهْلُ الْاَجْمِيْضَادِ لِمَا بَرَوْنَهُ بِحَاكِمٍ  
 بخلاف ما ذَهَبَ النَّبِيُّ اِيْمَانُهُمْ اكر چه این کلمات محیی الدین ظاهر است  
 از خبر است که از معصومین نقل شده ولی نقل کردن این بنده این را از قول  
 محیی الدین برای امینت که باین قائل گفته شود خوب است استدلال کنی

# قسم پنجم از فصل پنجم

۱۸۳

باین کلام محیی الدین برای اثبات کذب و منقوری بودن میرزا علی محمد زبیرا  
 که در زمان حضورش نه چیزی بر کسی گذارد و نه تقییر مذاهب باسلام  
 داد که نماید مگر دین خالص و نه کسی را دعوت بشیر نموده است و  
 حاصل معصود اینست که تنگ بکلام محیی الدین که این قائل و همدستانش  
 نظر باغراض فاسده که در ترویج میرزا علی محمد دارند برای دیدن لفظ  
 عجم است اگر نه معصود این بود پس این کلام هم از محیی الدین است  
 چرا این تنگ بر خلاف مدعای خود نگردد بلکه آنچه در کلام سیم نقل از  
 محیی الدین نموده هم میشود استدلال بر باطل بودن دعای میرزا علی محمد  
 نمود زیرا که اصحاب عجم او هیچ کلمه عبری نسپردند میرزا علی بها با اینکه  
 مدتها در عربستان بود آیات گل و بلبل را بفارسی گفته است **قَالَ**  
**الْقَائِلُ** قسم پنجم حادیشی که اغلب علمای ظاهر با آنحضرت عداوت  
 میورزند و علمای مفسر آخر الزمان بدترین مردمند در صفحه ۳۴ بحار  
 از حضرت صادق است که فرموده چون قائم علیه السلام خروج کند از اطاعت  
 آنحضرت بیرون میروند و مانند آنکه میدانند قائم باین امر ابل و سزاوار است  
 و داخل جریده آفتاب و ماهتاب پرستان میباشد بجهت آفتاب و ماهتاب  
 پرست معصود شاه و وزیر پرست باشد نیز در صفحه ۲۵۴ از شیخ صدوق  
 در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده که صادق علیه السلام گفت که  
 رسول خدا ص فرمود که بعد از این زمانی بامت من میاید که در آن زمان  
 از قرآن باقی مینماند مگر رسمی و از اسلام باقی مینماند مگر اسمی که خودشان  
 را باین مینامند بان و حال آنکه ایشان دورترین حلقه اند از ان و محمد

قسم پنجم از فصل پنجم

# قسم پنجم از فصل ششم

۱۸۴

معمور شود و حال آنکه از جهت بدایت خراب است فقهاء ایشان بدین  
فقهاء زیرا آسمانند فتنه را ایشان سر میزند و بوسی ایشان بر میگرد  
انضا در صفحه ۳۳۳ بجای از فضیلت روایت نموده که از صادق  
شعیدم میفرمود که چون قائم قیام کند در مقابلش از جهال ناس  
کسانی می ایستند و مخاصمه میکنند که در جهالت و نادانی سختند بدتر  
میباشند از جهال امامی که در مقابل رسول خداست ایستاده با وی  
مخاصمه کردند و عرض کردند که این چگونه میباشد فرمود رسول خدا  
بخدا یقین مبعوث گردید در حالتی که بتنهائی که از سنگ و چوب و سخت  
ساخته شده بود عبادت میکردند و قائم ما در وقتی که قیام نماید بخدا یقین  
مبعوث میشود در حالتی که همه ایشان کتاب خدا را بعتقاد باطله خود تاویل  
میکند و بعتقاد خود بایات آن محبت و دلیل میآورند الی آخره و  
در همین صفحه نیز از کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام  
روایت نموده که آنحضرت فرموده که قائم علیه السلام در جنگها مبارزه  
نشدند و چهار میثود که رسول خداست مثل اینها دو حار نشد زیرا که رسول  
خداست بخدا یقین مبعوث شد در حالتی که بتنهائیکه از سنگ و چوب بودند  
عبادت میکردند و در وقت ظهور مهدی علیه السلام خلافت بر او خروج میکنند  
و کتاب خدا را با عقدا باطل خودشان تاویل میکنند و از او دست  
خودشان محبت نموده با آن حضرت می جنگند و نیز این حدیث در  
عوامل است مفراید بظاهر من بنی هاشم صبی و احکام جلیل  
الی ان قال واكثر اعذار العلماء و اصحابنا این حدیث در اربعین است

قسم پنجم از فصل ششم

که میفرماید ظاهر من است که ما شیخ صبی دو احکام جدید من دعوی الناس  
 ولو یحیی احد واحد و اکثر اعداء العلماء فاذا احکم شیخ لا یطیعون و یقولون  
 هذا لاف ما عیندنا من اعمت الدین الی اخر الحدیث و قول مجی  
 الدین عربی در این خصوص بنا بست پیش گذشت چون مختصر است موافق قد ذکر  
 ان الذکر می تمنع المؤمنین مکر می شود که در باب سب و شتم و شتم و شتم  
 فتوحات مکه میگوید و اذا خرج هذا الامام المهدي فليس له عدو من  
 الا الفناء خاصة فانه لا یبقی لهم راسه ولا یمیزا عن العامة بل لا  
 یبقی له من علم حکم الا فلیل یعنی وقتیکه ان امام مهدی خروج بکن از برای  
 او دشمن بین آشکارا نیست مگر فناء مخصوصا زیرا که از برای ایشان ریاست  
 باقی نماند و چیزی از عاقبت مردم ندارند بلکه باقی میماند برای ایشان  
 علم حکمی مگر کم ای برادر من با وجود این احادیث چگونه میشود پیروی این  
 علمای هواپرست دنیا دوست بی رحم را نمود که ملائکین ایشان دائم  
 فکر احکام و گواهی جنس میباشد حتی همه دیدید که گندم را غرداری چهل  
 تومان هم نبرد خند که گران تر می شود و اغلبی پس از آن معتاد از عبادت  
 عالیات که مالک بی بی چیز نیستند در ظرف دو سه سال صاحب چنان بخت  
 هزار تومان دولت یا بیشتر یا کمتر می شود خداوند بداد انگی برسد که بمایه  
 ملک ایشان باشد که دیگر چیزی برایش باقی نماند بگذشت و اگر بهانه پیدا  
 میکردند بیک بهانه تکفیرش مینمایند بعد زن و فرزندانش را هم مالک  
 می شود تا چه رسد به ملک و مالش بزنانی که طالب شوهر دیگر باشند بچیله  
 شرعی کفر کفرتن یقین مینمایند که بان شوهر حرام شده شوهری که مقصودش

شود باید جدا و مذاین مردم بچاره را از شر این چنین اشخاص محفوظ بدارد  
**اقول** اگر چه این قائل در ذیل فصل اظهار سبزه که فصل پنجم  
 بود اجمالا اشاره با آنچه در این قسم پنجم میزید نموده و ما نیز بمقتدار لاین  
 جواب گفته ایم ولی در اینجا ادلاخیال این شاید محتمل را از تکرار بیان  
 میکنیم و بعد تفصیلات آنچه در بیانات او است از مفاسد بعضی برادران  
 عزیز میرسانم اما خیال قائل شاید از تکرار اینست که ناظرین در کتابش  
 نشاد علماء ظاهر را ببینند و از اینها کساره کنند که مبادا کلمات حق  
 برابر ایشان تلقین نمایند و یا فساد کلمات بایه و بهائیه را ظاهر نمایند  
 و باین جهت بازار ایشان کساد شود اصل معصوم و از اصرار و تکرار بر ماندن  
 مرد دست از علماء در حالتیکه تکیه گاه و پشت گرمی مسکک مسکک  
 خود را از ایمان آوردن چهار صد نفر از علماء میرزا علی محمد قرار داده  
 بود و فداکاری ملاحسین بشود و بهرمانش را دلیل حقیقت مسکک  
 خودش نموده بود و این مطلب را ما دلیل این ادعاء او قرار دادیم  
 و گفتیم که از این بیان تو معلوم میشود که علماء عداوت با او نداشته  
 که چهار صد نفر از اینها میرزا علی محمد ایمان آوردند و فداکاری کردند  
 و در اینجا میگوئیم که چون غرض این قائل انطباق میرزا علی محمد با قائم نظر  
 است بهمان کلمه خودش او را تکذیب در ادعایش میکنیم و میگوئیم  
 قائم آل محمد باید علماء با او عداوت داشته باشند وقتی که چهار  
 صد نفر از علماء ایمان با او آورده فدائی او شده باشند معلوم میشود  
 که سید زاعلی محمد قائم نظر نیست و الا باید علماء با او دشمنی کنند



# رد قسم پنجم از فصل ششم

۱۸۷

و با و ایمان نیاوردند تا این مقام این مطالب را برای هر شیخار شدن  
ناظرین در این کتاب ذکر نموده ام که هم مکارری این قابل را بفهمند و  
هم بدانند مردی در آن تناقض گوئی و مصداق دروغ گوئی حافظه  
است بشود حال شروع در عقود میکنیم و میگویم که خبریکه از صفحه ۳۳۳  
بجاء نقل میکند صحیح است اولاً اختصاص بعلماء نذار بلکه هر کس که از  
علامت ظهور طوالت بودله ظاهر شخص قائم است و مع ذلک از اطاعت  
او خارج میشود آفتاب پرست و مابتاب پرستان میباشد و تا این  
بمه کس این مطلب مذعن و مصدقت که خروج از اطاعت امام زمان  
بمنزله کفر باشد است و احتمال اینکه مراد بافتاب مابتاب پرست شاه  
و نیز باشد احتمال غلطی است زیرا که اجمال در معنی آن نیست که محتاج  
با احتمال در معنی آن بشویم و اما روایت منقوله از ثواب الاعمال پس حسین  
است که مراد علماء زمان عنایت است که ظلم و جور شایع میشود و باین  
سبب اسمی از اسلام باقی میماند و تحقیقی از آن در بین مردم نیست و ربطی  
بعلماء زمان ظهور ندارد پس تعداد این روایت را در احادیث و آثار  
اینکه اغلب علماء ظاهر با آن حضرت عداوت میورزند نذار و مخصوصاً  
همین روایت کذب ادعاء میرزا علی محمد است بجهت اینکه در زمان ظهور  
او هم از اسلام اسم بود و هم حقیقت و قرآن هم محترم بود هنوز هم بخدا نه  
در کمال احترام است پس منطبق با میرزا علی محمد نخواهد بود اگر چه این فاضل  
هم این زحمت را برای انطباق میکند و اما روایت فضل پس دلالت  
آن بر عداوت علماء نیست بلکه بیان معارضه جمله ناسن را با امام عصر خبر

# رد قسم پنجم از فصل ششم

میدهد و بدی مردم را در ابتدا و طور بیان میفرماید بر بطنی میرزا علی محمد  
نذار و حجت اینکه کسی بعد از ظهور او معارضه با او نکند و اگر خاطر  
دولتستان از او مضطرب نشده بود که خیالات او را معارض با  
سلطنت نمیدیدند اصلا متعرض او نمیشدند و عقلا بعنوان سفاقت  
و دیوانگی او متعرض اصلا نبودند و اما روایت معانی الاخبار  
میگویند بعد از آنکه مر بوط بدعی این قائل که احادیث اغلب  
علماء را میخواهد عنوان کند منبت زیر که عنوان خلافت با و خروج میکند  
غیر عنوان علماء بر او خروج میکنند است دلالت بر بطلان ادعای  
میرزا علی محمد دارد و حجت اینکه باید اشخاصی در بین بوده باشند  
که در مقام معارضه قرآن را برای خود تاویل کنند و در زمان ظهور  
علی محمد که و کجا کسی یک آیه قرآن تاویل باعتقاد باطل نمود تا با میرزا  
علی محمد بان حجت جنگیده باشند بلی حدیث عروا که میگوید اگر  
العلماء و حدیث اربعین که این عبارت را دارد در مر بوط بدعی  
قائل است از باب اینکه علماء را اعداء آنحضرت قرار داده و این  
بمیرزا علی محمد منبت طبعی چون اهل علم با او عداوت نورزیدند  
بقول خود این قائل چهار صد نفر با و ایمان آورده است و کارها که  
معلوم میشود میرزا علی محمد مهدی منتظر منبت و کلام مجیب الدین را که  
کرده برای مشالب و معایب بعضی از مثلین بیاس علم را که احکام  
نابند یا اینکه مردم را کفر میکنند یا اینکه تلقین کفر کرده بزن میکنند  
برای استخفاف از مشرک و هر شش برای عوام الناس گفته باشد و خاطر

سنا کند عداوت اهل علم را چه جواب گفته ام مگر بکنیم ولی باز میگوئیم که کلام  
 محیی الدین اگر حجت است آن کلام مذکور در اربعین که سابقاً نقل کردیم  
 بسم حجت است بلکه مفسر کلام اعداء العلماء است که مراد از اعداء العلماء  
 همان اعداء مقلد و اهل انجمن است که مراد علماء اهل سنت  
 که عمل بقیاس را می خود میکنند و مراد بانه ایشان انما اربعه ایشان  
 که عبارت از ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل میباشند میباشند  
 و ربطی بعلماء عجم و برکتگان از عتبات عالیات ندارد و بدیهی است  
 که مراد از آنها علماء ائمه معصومین نیستند و ما در اینجا برای اینکه عوام  
 الناس را آگاه و پیوسته کنیم که باین کلمات و مزخرفات مردمان گمراه  
 دل نخورند مخصوصاً این مطلب را بنویسیم و میگوئیم که از اینجا نیکه بر حسب  
 استقراء و محض و تجسس کامل بر کس دیده و میداند که هر چیزی اصل  
 و بدل دارد و حقیقت و محابزه بالمشاهده دارد همان طور که در زمان نبی  
 بلکه بعد از خاتم الانبیاء متنبیانیکه خود را بعنوان پیغمبری در میان مردم  
 جلوه میدادند در واقع مجرد ادعای و صرف صورت بوده و در  
 میان تجار و اشخاص تنگ مایه بی تمول خود را بصورت تجار با ثروت  
 و تمول جلوه میدادند همان طور در طبقه علماء اشخاصی هستند که متلبس  
 بلباس اهل علم ولی بهره از نیاج اهل علم ندارند اگر چه دارای دانستن  
 بعضی اصطلاحات علمی بوده باشند که تعبیر از آنها بعلماء سوء میشود و در  
 ردایا است که وجود آنها در میان مردم ضررش در دین زیاتر است  
 از ضرر لشکر معاویه بن ابی سفیان و اشخاصی هستند که حقیقت عالم و

دانشمند هستند که از نتایج علم که اخلاق حمیده و صفات حسنه باشد در آنها  
 است و حقیقه نیابت عامه از جانب امام عصر عجل الله فرجه دارد که در  
 اخبار ایشان از توصیف میفرماید و علامت آنها را من كان صانعا لنفسه <sup>فظا</sup>  
 ليدبير مخالفا لهواه مطيعا لامير مولاة مقرر مینماید و اینکه از علما  
 ممکن نیست قدمی بر خلاف رضای خدا بردارند یا بگذارند یا کلمه بر خلاف  
 آنچه باید بگویند از زبان نشان سپردن بیاید علی از اینجا سیکه این طایفه  
 در نزد خدا و حسن عزیز و محترمنه بعضی از اشخاص خود را شبیه بانها  
 میکنند که در امری حیثیات آنها میشوند بعد از آنکه قدری کار از ایشان  
 پیشرفت نمود و خود را با آنها بنیک بدل و معیشتی و صرف صورتند و حقیقتی  
 بخرج دادند از اینها اعمال سودناشایسته ظاهری میشود و باین سبب علماء  
 ربانی هم با آنها تامل میکردند چون تیز از بین برداشته شده این  
 حیثیات اعمال با نسبت همه داده میشود اگر ملک نفر از متکلمین بل با سبب  
 علم تعلیم گفتن رده بزنی کرده باشد برای استخلاص او یا یکی از آنها  
 اشکار کند یا یکی بصرف در مال غیر بعنوان تکفیر کند نسبت بقاطبه علماء داده  
 میشود و حال اینکه ممکن است از کتاب این امور محال صحیح شرحیه داشته  
 باشد که شخص مغرض اعراض از این محال نموده و در شستی و قبح آنرا  
 اظهار نموده باشد و معصود از خبر شریف العلماء در شسته الا سبب  
 و حدیث بداد العلماء افضل من دماء الشهداء و فرمایش حضرت  
 ختمی مرتبت علماء اتقی کاسیاء بن اسرائیل همین نواب عام از جانب  
 امام علیه السلام است و دامان ایشان بلوشت هواپرستی و خودنمایی

# رد قسم خیم از فصل ششم

و مخالفت ضای پروردگار عالم طوشت نمیشود و البته در زمان طلوع  
 میرزا علی محمد بسم در علماء اعلام از کسانی که منتصف باین اوصاف  
 و مرجع تقلید غیر مجتهدین بودند بسیار بوده و البته با نظر ثاقب و  
 متمیز بودن او است بتمام لوازم دین داری اگر میرزا علی محمد را بر  
 باطل نمیدیدند البته خودشان تابع مولی و مخالف هوا بودند و متقلدین  
 خودشان را هم امر با اتباع و ایمان آوردن میکردند بلکه مردم بدون  
 امر ایشان بجز قول ایشان تبعیت میرزا علی محمد را با الطوع والرغبة  
 ایمان میآوردند ولی دستیکه علماء حق بطلان دعای شخصی ضال  
 مضل را دیدند و بین خودشان و خدا ایشان که جز ضای او را نخواهند  
 بستند ناچار از منع مردم و لا اقل از سکوت میباشند باید باین  
 قائل غیر عاقل گفت آی مکن عرصه سیرغ نه جولانگه نشت عرص  
 خود میری زحمت مامیداری مردم سوز دارند به لالت عقل  
 سلوک طریق میکنند البته مادام که علماء ربانی را که شناخته اند موجودند  
 معالم دین خودشانرا از هر تبلیس بلباس تدلیسی نخواهند اخذ نمود  
 این ملاحظین بشودیه ملائی بابتیه اگر کسی بود که مردم او را صاحب علم و  
 عمل میدانستند البته بیخ او تابع میرزا علی محمد نمیدیدند ولی چون <sup>نستند</sup> او  
 که کسیت و چسیت لهذا او را داخل آدمی را در ضمن نگردند فضلا از  
 اینکه او را عالم ربانی بدانند و گردند ما او آنچه کردند **فانک**  
**الفائل** قسم ششم حادثی که مشرف خوف آنحضرت است از ظهور  
 در دیدن شکم آنحضرت در صفحه ۲۱۳ کتابخانه انوار از شیخ صدوق

# قسم ششم از فصل ششم

در کتاب عقل الشرايع از صادق عليه السلام روایت نموده که آن  
 حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که انظفل یعنی صاحب الامر ناچار است از  
 این که عیبی نماید کسی عرض کرد میان رسول الله سبب عیبش چیست فرمود  
 گفته شدن میرسد **ابضاً** در صفحه ۲۱۶ از کتاب کمال الدین از زراره روایت نموده  
 او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که آن طفل پیش از آنکه با ما امامت قیام نماید  
 باید غایب شود عرض کردم سبب چیست فرمود میسرسد و بدست خود  
 بگردن و شکم خود اشاره نمود یعنی میرسد از اینکه گردن او را بزنند یا شکمش را بپای  
 کنند **ابضاً** در همان صفحه زراره از صادق عم روایت نموده که قائم باید  
 عیبی نماید عرض کردم که پیش چیست فرمود که از نفس خود میسرسد  
 و بدنش بشکم خود اشاره نمود **ابضاً** بطریق دیگر زراره مثل این را روایت  
 با قرع روایت نموده **ابضاً** در همان صفحه از صادق علیه السلام روایت  
 است که آنحضرت فرمود که این طفل را پیش از قیام با ما امامت عیبی  
 خواهد بود و او می عرض مینماید چه فرمود از گذشته شدن خود میسرسد  
 بنیز در صفحه ۲۱۶ محمد بن ابرهیم از زراره بن اعمین روایت مینماید  
 او گفته که از باقر شنیدم میفرمود که قائم را پیش از آنکه با ما امامت خلافت  
 قیام نماید عیبی خواهد شد و او است کسیکه دیگران میراث وی را  
 مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این عیب چیست میفرمود میسرسد  
 و بدنش بشکم خود اشاره نمود یعنی از گذشته شدن میسرسد و مثل این احادیث  
 که ذکر شد پنج شکمش حدیث دیگر است که چون شبهه بیکدیگر از ذکر آنها  
 صرف نظر نمودیم حال ای برادر من بنظر انصاف ملاحظه نماید دیگر ابدال

# قسم ششم از فصل ششم

۱۹۳

شک و یرسی برایت باقی نخواهد ماند زیرا که چنانکه ائمه بن و شاعلی را در یقین  
فرموده بودند واقع شد زیرا که زمانی حکم بقتل آنحضرت نمودند چون چند  
خارق عادت از آنحضرت دیده و در امر او مردود بود مذاحدی از  
مسلمین اقدام باین معصیت بزرگ که از قتل جمیع انبیاء و اولیاء  
بزرگتر بود نمود و فوج رضاری را امر دادند که آنحضرت را در میدان تبریز  
بدار زده یک مرتبه با تفنگ نمایند که معلوم نشود کسی کشته است  
ایلی آذ با بجان هم در آن میدان بزرگ حتی با مها بر آمده تماشا حاضر  
بودند و گفتند که اگر تیر باد نخورد معلوم میشود امانست و همه حمایت  
خواهیم نمود فوج رضاری سه صف بسته یکی بعد از دیگری تیر انداخته  
تیرها بر بسیاری که آنحضرت را بدار کشیده بودند خورد و آنحضرت از دار زیر  
افاد مردم همه و غوغا نموده بنای شورش داشتند بقول اصح پس از  
استعفای سبجین از این کار آقا جانی خان سر متب فوج حمه دو  
باره آنحضرت را بدار زده هدف گلوله نمود و این دفعه تمام بدن  
آنحضرت غیر از صورت مبارک مشک گردید تماشا بیان که آنحضرت  
را کشته دیدند ساکت و آرام شده پی کار خود رفتند و صدق قول  
رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام معلوم گردید **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ  
ظَلَمُوا أَيْ مَن قَلْبٌ يَفْقَهُونَ** مناسب است که قول شیخ طوسی  
رحمه الله را در اینجا ذکر نمایم میفرماید علت عدم ظهور صاحب الزمان  
منبت که خوف کشته شدن زیرا که اگر غیر از این بود استتار و  
پنهانی آنحضرت جایز نمی بود بلکه ظاهراً هر چند با انواع مشقت و اذیت

# قسم از فصل ششم

۱۹۴

متحمل میگردد زیرا که بلندی مرتبه انبیاء علیهم السلام در امت است که در حب  
رضای الهی مشقتهای بزرگ متحمل شود اگر گفته شود چرا خدا ایتعالی خلایق  
را از قسلی وی منع نمیکند جواب گوئیم منعی که با تکلیف منافات ندارد  
نهی کردن است از مخالفت وی امر نمودن ایشان است بتبعیت  
و پابندی و واجب نمودن اطاعت او است بر ایشان اینها فصل خداد  
عالمی است و اینکه ایشان را قسرا از قسلی وی باز دارد با تکلیف منافات  
دارد و نقض میکند چیزی که غرض از تکلیف استحقاق تکلیف است  
بثواب و مانع شدن میان او و ایشان قسرا با این غرض منافات دارد  
و صحیح نوشته اند زیرا که اگر خدا قسرا کسی را ثواب بگارد تا از  
کناه باز دارد و هر دو اینها افعال خدا میشود و قسرا در آنوقت نه ثواب کار  
اجری خواهد داشت و نه کناه کار عقوبتی زیرا که هیچیک دخل  
بجمل تکلیف ندارد و هر دو را خدا خود کرده است پس عباد در  
اعمال خیر و شر بخارند و مشاب و معاصت بیباشند بعد از بیان شیخ  
طوسی و آنچه نوشته شد میگوئیم اراده طریق و اتمام حجت بر خدا  
بود که نمود پس از آنچه سابق برای احاد ناسس کرامت و معجزه  
نموده بود کرامت و معجزه عمومی هم که کسی نتواند منکر شود نمود  
آن این بود که در حضور متجاوز از ده هزار مردم یک فوج با کمال  
آرامی آنحضرت را هدف گلوله تفنگ نموده از این همه گلوله ها  
یکی بر آنحضرت نخورده بپند ای اطرافت که آنحضرت را بسته بودند  
خورده و آنحضرت صحیح و سالم از دار بزرگانا و یقین است که



# فصل ششم

۱۹۵

خداوند محض رحمت کامل بر بندگان خود و اتمام حجت بر عباد که بر  
بمه کس بزرگی بزرگاری آن حضرت ظاهر شود این خارق عادت  
را بعرض ظهور و بروز آورد بدیهیت غیر از معجزه و کرامت نمی  
شود که از این همه تیر که با تامل فراغت و آسودگی میسند از نزدیکی  
بر در فایان بزرگی وارد نیاید و به بند های اطراف بر خور و پس  
حجت خدا بر خلق تمام است **لَبِّهَكَ مِنْ هَلَاكٍ عَنْ بَلِيَّةٍ وَجِجِي**  
**مَنْ حَى عَنْ بَلِيَّةٍ** زیرا که این معجزه گذشته از سایر معجزات آنحضرت  
از معجزه سایر معجزات انبیاء کم نبود و خداوند هم چنانکه گذشت  
فهراد جبر کسی را از اجرای مقصودش باز میدارد نه دست این محکم را  
خسکایند و نه بشر و سنان خولی در روز عاشورا آسیمی رسانید  
که تک انقیای سابق را از قایل و عاقر ناکه صالح و قاتل زگر نایب  
و سایر انبیاء علیهم السلام **أَفِي** این قاتل مجهول با همه  
شیادای و جالی نبوشتن قسم ششم که بخيال خود مطابقت میرزا علیه السلام را  
بخوف از دریدن شکم با فاقم منتظر خود را منتضح و رسوا کرده است  
بجبت اینکه علت غیبت حضرت در زمان طفولیت و مخفی شدنش  
از مردم ترس از کشته شدن بودن و بطی بر ترس در زمان ظهور ندارد  
میرزا علی محمد کی غائب شد در کجا بود که از اینجا غائب شد که کسی  
بتواند معلل کند غیبت او را بر ترس از کشته شدن باید دیدن شکمش  
و مدلول این اجزاء این است که قائم منتظر که غائب شده غیبتش سهیمت  
ترس از کشته شدن بود پس کشته شدن کسی که غیبت نکرده است اگر چه

رد و قسم ششم از فصل ششم

شکس را دریده باشد و لیل میشود که این همان شخصی است که غیبتش  
از ترس کشته شدن بوده علی الجمله این احادیث کلا ذالالت دارند بر این  
که مهروزا علی محمد قائم مستظهر نسبت بجبر اینکد قائم مظهر انکس است  
که غیبت کرده باشد و علت غیبتش هم ترس از کشته شدن باشد  
برای تذکر برادران عزیز خود عرض میکنم که اگر چه ظاهرا این احادیث  
همین است که اخفا و غیبت قائم آل محمد صبر برامی خوف از کشته  
شدن بود ولی لب معنی این نیست بلکه لب معنی اینست که خدای  
تعالی که تکلیف آنحضرت را اخفا و غیبت مقرر فرمود کشته شدن  
مستافات دارد لهذا او را امر باخفا و غیبت فرمود و تعبیر ترس از  
کشته شدن که امام نسبت بحضرت میدهد حکم با او است بقدر  
استعداد و فهم او و حاصل مقصود اینست امام که صاحب الامر  
و معدی منتظر است باید مکلف بغیبت از جانب خدا باشد تا  
زمانی که امر بظهور متوجه باد شود و بعد از توجیه امر ابد ترس  
خوف از برای او نیست بجهت قدرت و نصرت الهی که خدا  
برای او مقرر فرمود و آنچه از شدائد و اذیتها و مخاصمه جنال با  
او بشود برای تاثیر تلخی ندارد و شیرینی کفایت مرصحات الهی او  
را مانع از احساس تلخی صدمات است چنانکه حضرت سید  
الشهداء و اصحابش در صبح عاشورا که میدانند بر آنها در  
آنروز چه واقع میشود با هم مزاج میکردند علی الجمله بعد از  
اینکه این قائل بدکر این احادیث خود را مفسر نمود و از

# ردقم ششم از فصل ششم

۱۹۷

کلمات لاطالمش که برای تطبیق میرزا علی محمد با قائم مستظهر دارد  
انست که چون جنبل خارق عادت از آنحضرت دیده در امر او  
مردد بودند احدی از مسلمین اقدام باین معصیت بزرگ که از  
قل جمیع انبیاء و اولیاء بزرگتر بوده ننموده فوج صفاری امر  
دادند باید باین قائل گفت تو بسنوز سخن گفتن را یاد نکرفته تورا  
چه نوشتن کتاب الایمان ای جاہل دیدن خارق عادت دفع  
تردید باید بکنند و میکنند و انگاہ باید که با علی در جه یقین خواهد  
رسید این خارق عادت تا چه بود که اسباب تردید مسلمین شد  
صفاری هم که انتظار طولی داشته بودند و تابع از اینها هم دارد  
انها چه امتناع نکردند و نیز نمی فهمی که این کلمه نه تو کفر صریح است  
زیرا که بیسج قتل برابری با قتل خاتم انبیاء نخواهد داشت فضلا  
از بزرگتر بودن و لفظ انبیاء و اولیاء شامل قتل آنحضرت هم خواهد  
شد و مع ذلک تمام این مطالب دروغ است نه معجزه از میرزا  
علی محمد کسی دیده بود و نه مسلمین امتناع کردند از قتل او اگر  
این شخص معجزه جز شفق نویسی داشت چه ایکی از این معجزه بار کسی  
مذیده و اگر دیدند چگونه شد که کسی نفی نکرده است و اینکه  
امر دادند که یک مرتبه شلیک کنند اگر معلوم نشود کی کشته است  
کنند معقولی بسم نذار در زیر که اگر معلوم شود او را کی کشته است  
محمد درمی نداشت وقتی اصل کشتن نترسند و محذوری بر  
از حضور نکنند از معلوم شدن قائل چه خوف خواهند داشت

# ردقم ششم از فصل ششم

و گیرانیکه سه صف کشیدند معنی نذار و در مقابل یک نفر که برود  
مسلق است و در تقریبا سه چهار نفر بیشتر لازم نیست بایستند بر  
تقدیر یکی سه صف بکشند سه نفره نفره نفر میشود یا صفی چهار نفر  
باشند و از ده نفر میشود پس گفتن اینکه یک فوج با کمال آرامی  
آنحضرت را بدف کلوه نمودند دروغ میشود و بهم چنین اینکه نوشته  
است که مردم تبریز با هم گفتند که اگر سید با و نخوز و معلوم میشود  
که امام است همه حمایت خواهم کرد و بعد از آنکه سید با و نخوز  
چرا حمایت نکردند در حالیکه فوج نصاری و سبجین هم  
استغفا داده بودند که مرتکب قتل کینفر سر میت فوج حمه  
شد با ده هزار اهل تبریز که تا شامی بودند و با هم بتانی کرده  
بودند که اگر سید میرزا علی محمد نخوز و معلوم میشود امام است  
حمایت میکنیم چرا حمایت نکردند از عمده کینفر سر میت که انباش  
مشایختش گذاشتند چرا از مسلمانانی بودند که اقدام نمینمودند  
در آنچه او از آن جهت نصاری مامور شد فوج نصاری هم  
که استغفا نمود پس باقی نماید کینفر سر میت چرا اهل تبریز با آن  
بتانی حمایت نکردند جلوه گیری از اقدام کینفر که لگلی گذاشت اینست  
نذاشت و تمام پیشزمی در اینست که بر حوزون سید اینیکه بتانی  
کسی بر نشانه زدن نیست بر سیمان دار را معجزه فرار داده و  
حال آنکه فرار میرزا علی محمد دلیل بر صنف قلب او است و امام  
کسی است که لا یجری که العواصیف ولا یزلیه الفواصیف باشد

# رد قسم ششم از فصل ششم

۱۹۹

مثل این قائل غافل مثل بهمان کسی است که برید و ن آن نطفوا  
نور الله با فوا هههم و با بی الله الا ان بنهم نوره ولو  
کیره الکافرین و چون این قائل جابل نخوردن کلو له میرزا علی محمد را معجزه  
برای او فرار داد بلکه سابقا گفته است که خیلی خارق عادت از او  
دیدند لهذا مجلس امتحان در آنکه در تبریز و لیسعهد مرتب نمود بر حسب  
انچه مورد چنین نوشته اند از برای برادران عزیز خود نقل میکنم که  
بدانند میرزا علی محمد معجزه داشت بلکه عجز داشت و امثال این  
قائل با قائل باین دروغها و کلمات لا طائل میخوابند او را عنوانی  
بدهند که اغراض مکتومه مکنونه خود برسد ولی عهد مجلسی که در آن  
جسیع علماء تبریز و مرحوم نظام العلماء که از جمله علماء تبریز بود  
حاضر بودند مرتب ساخته میرزا علی محمد را احضار فرمود و بعدالورد  
در صدر مجلس جلوس نمود و ابتداء نظام العلماء از او پرسید که این  
کتابی را که بیک و طریق قرآن نوشته شده است و منتشر است که از  
شماست یا اینکه از شما نیست نسبتش بشما است جواب داد که  
این کلمات از خداست نظام العلماء گفت بی پرده سخن بگو لغز و سخا  
گفتن از شما میخوابند میرزا علی محمد برآشت و گفت بلی از معاللات  
من است نظام العلماء گفت تو خود را در آن کتابها سخره طور خوانده  
پس دعوی تو این است که انچه میکنی و آنچه از زبانت جاری میشود  
کلام خداست گفت جز این نباشد نظام العلماء گفت آیا شما خود را  
باب ناسیده اید و گفته اید مردم شمارا باین اسم بخوانند گفت

# رد قسم ششم از فصل ششم

خدا را باین اسم خوانده و من باب علم و سعید گفتم که من عهد  
کردم که اگر تو باب علم باشی من از روی این مسند بر خیزم تو را بجای  
خود بنشانم و بتو ایمان بیاورم نظام العلماء گفت که بنگو سخنی گفتی  
امیرالمؤمنین که باب علم بود میفرود. **سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**  
و هر چه از آنحضرت سوال میکنم در جواب میفرمود تو هم اگر باب  
علم باشی باید هر چه از تو سوال کنند جواب بگویی بر من چند چیز  
مشکل شده از علم طب از شما سوال میکنم میرزا علی محمد در جواب  
گفت من علم طب خوانده ام نظام العلماء گفت پس از علم دین  
سوال میکنم ولی چون علم دین محتاج تفسیر قرآن و اخبار اهل بیت است  
و فهم آن محتاج بقدمات از قبیل علم صرف و معانی بیان و منطق است  
لهذا ابداً از علم صرف از شما سوال میکنم جواب گفت من گوئی  
صرف خوانده ام حال در نظر گذارم نظام العلماء گفت آیه شریفه  
**هُوَ الَّذِي بَرِّكُوا الْبُرْنَ خَوْفًا وَطَعْنًا تَفْسِيرُهُ وَتَرْكِيبُهُ خَوْفٌ مِنْهُ**  
و شان از دل **أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ** را نیز بیان نمایند حدیثی متفکر  
شده و مهلت خواست باز نظام العلماء گفت معنی این حدیث که در  
مجازه نامون با حضرت رضا علیه السلام مذکور است که نامون  
بحضرت عرض میکند **مَا لَدَيْكَ عَلِيٌّ خَلِيفَةٌ جَدُّكَ عَلِيٌّ تَزِيهِ بِطَالِبِ**  
حضرت فرمود **أَبْدَانُنَا قَالَ لَوْلَا نَسَانَا قَالَ لَوْلَا أَيْتَانَا** باب  
گفت این حدیث در جوابی نیست نظام العلماء گفت سلنا که بنا شد  
لکن تو معنی از ابفارس میگویم باز میرزا علی محمد مهلت خواست باز

# دو قسم ششم از فصل ششم

۳۰۱

باز نظام العلماء گفت معنی این حدیث که میفرماید لَمَّا سَأَلَ اللَّهُ الْعَبْدَ  
فَاتَهَا ظَلَمَتِ الْعَيْنَ الْوَاحِدَةَ چه چیز است باز میرزا علی محمد ساعتی  
سریه پیش افکند و متفکر ماند و گفت حال چیزی میندازم باز نظام العلماء  
پرسید که معنی این عبارت فقهاء که میفرمایند إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ عَلَى  
الْمُخْتَلِفِ وَالْمُخْتَلِفِ عَلَى الْأَنْثَى وَجَبَ الْفُجْرُ عَلَى الْمُخْتَلِفِ دُونَ  
الرَّجُلِ وَالْأَنْثَى چیست باز میرزا علی محمد جوابی نداد پرسید تعریف  
فضاحت و بلاغت و نسبت بینها از نسب اربعه چه چیز است  
و کجوشکل اول که میگویند باید بدیهی الانساج باشد بجهت است میرزا  
علی محمد از جواب عاجز شد نظام العلماء گفت سلنا که این علوم  
داخلی بطلب ندارد از شما معجزه و کرامت میخواهم میرزا علی محمد  
در این موقع سر بلند کرد و گفت هر چه میخواهی از معجزه سخراه نظام  
العلماء گفت محمد شاه در و پاسی صعبی دارد اگر مسالحو و چاره اود را  
کردی در دعوائی خود صادقی گفت این را نتوان کرد ناصر الدین شاه  
که دلیمند و صاحب محلیس بود گفت نظام العلماء پرسیده اگر  
اود را جوان کنی تصدیق تو را خواهم کرد گفت این را نیز نتوانم  
نظام العلماء گفت این مرد نه از علوم سر رشته دارد و نه معجزه  
و کرامتی دارد عزیز این بود که اصلا قابل مخاطب و طرف صحبت  
بودن با عالی منبت میرزا علی محمد برآشت و گفت من همانستم  
که هزار سال با نظار من نشسته اید نظام العلماء گفت تو صاحب  
الامر می گفت بل گفت صاحب الامر نوعی یا شخصی گفت شخصی صاحب

دو قسم ششم از فصل ششم

الامر من نظام العلماء گفت اسم تو چیست و نام پدرت چه چیز است  
 و نام مادرت چه بوده و مسقط الراس تو کجا است و سنت  
 چه قدر است گفت نام من علی محمد و نام پدرم سبزه زار رضا و نام  
 مادرم خدیجه و مسقط الراسم شیراز و عمرم سی و پنج سال  
 نظام العلماء گفت اسم صاحب الزمان م ح م د اسم پدرش  
 نام حسن عسکری و مادرش زینب خاتون میباشد و مسقط الراس  
 آنحضرت سر من رای میباشد و از عمرش هزار سال گذشته است  
 پس چگونه تو صاحب الامری میرزا علی محمد گفت من معجز خود را بگو  
 که شامرا صدیق کنی گفتند بگو معجزه ات کدام است گفت من در  
 هزار بیت کتابت میکنم گفتند سلنا که تو راست بگویی بسیار کتابها  
 زیادتر از این مقدار هم مینویسند پس معجزه نباشد چون سخن بانجا  
 رسید ملا محمد که از جمله علماء و حاضر مجلس بود گفت تو در کتاب  
 خودت گفته اول من آمن بی محمد و علی پس خویش را از ایشان  
 بالاتر میدانی میرزا علی محمد مستوحش شد و هیچ گفت پس دیگری  
 از علماء گفت در قران در آیه خمس فرموده فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ شَاءَ  
 جَرَانَهُ گفتند این کجا نسخ شده است بیچاره از کمال وحشت ترسید  
 گفت ثلث نصف خمس است اهل مجلس همه خندیدند گفتند سلنا  
 که ثلث نصف خمس است شما چرا حکم ثلث کرده اید و حال اینکه  
 خدا خمس فرموده است جوابی نگفت و بعد از زمانی گفت ندانسته  
 ام که من بی تاویل خطبه فصیح میخوانم و میگویم و مینویسم و گفت الحمد لله



# رقسم ششم از فصل ششم

۲۰۳

الذی رفع السموات و الارض و نامی السموات را بفتح خواند و ضمناً  
ارض را بکسر خواند ناصر الدین شاه گفت و ما بنیاء و الف قد جعلا تکبر  
فی البحر و فی النصب معاً پس روی باب کرد و گفت این سخنان بیوده تا چند  
میگونی و مردم را تا چند بصلالت میافکنی و چرا خود را صاحب الامر  
میخوانی و میدانی و حال آنکه آنحضرت چون ظاهر شود معجزات همه انبیاء  
با او است و بر همه عالم غالب میشود و همه دینار را یکی میکند و سچکس  
نسبت داند سر از اطاعت او بر سجدند چون تو کسی که بعد از ظهور  
گاهی حینجان نظام الدوله ادبش میکند و گاهی محبوس باشد همانا  
در برابر آفتاب برای تخیر شمس در کرمانی بو شهر و عربستان در فصل  
تابستان از صبح تا شام ایستادن و ما عننت را خشک و مغرت را آشفته  
نموده است این اجمالی بود و آنچه مورخین از فضایل و کمالات و  
اظهار معجزه و کرامات میرزا علی محمد نوشته اند ذکر بختن بعد از  
افتادن از دار و آنکه این قائل معجزه قرار داده است نیز بخوبی  
مقام ضعف نفس و بی مایگی و عدم ادراک او را کشف مینماید و استقامت  
شخص مقصر بلبستگی سیاسی را در چندی قبل در مقابل نظمیه بدبار  
زند طناب باره شد بعد از افتادن در کمال جهلادت ایستاد و  
حرکت نکرد و بی ادراکی این قائل هم از این کلمات او معلوم میشود زیرا  
که بسیج صاحب شعوری خطای تیر را در حالتی که ملاحظه نشانه ذنی  
بزده و در گره ثانیه بقول خود او دستیر غیر صورت میرزا علی محمد را  
سبک نموده و چنین امر را اتفاقی بی رویه را معجز نباید قرار

# مطلب فضل هفتم

بدینسانکه این فاعل خود را مصداق حُبِّ الشَّيْءِ وَبِصْمِ وَرَار  
داد و است **قال الفاعل** فضل هفتم در اخبار است و اخبار  
مخبرین که مطابق با این ظهور دارد و البته دین و سرچ را در یقین بیان  
قرموده اند که اگر بطور انصاف در آنها تعمق و تاامل نمائی ابد البته  
برایست باقی نخواهد ماند اول حدیث ابی لبید مخرومی است که محمد  
ابن مسعود عیاشی در تفسیر خود و ملاحظن در تفسیر صفائی بیان کرده و مجلسی  
علیه الرحمه در صفحه ۲۸۱ ذکر نموده که ابی لبید روایت نموده که ابی  
جعفر فرمود یا ابالبسید بدستی که از بنی عباس دوازده نفر  
سلطنت پسند چهار نفر ایشان بعد از ایشان کشته میشوند نصیب  
یحیی از آن بشت نبرد و کلو است که او را کلو گویند نموده همیشه اند  
ایشان طایفه اند عمرشان کوتاه و مدت سلطنتشان کم و شیوه و  
سیرتشان خبیث و از ایشان فاسق کوچکی است طقب بهاء و ناطق  
و غامی یا ابالبسید که در حرف مقطوع قرآن علم بیاری است  
بدستی که خدا تعالی **الَّذِي لِكَ الْكِتَابِ نَازِلٌ مِّنْ سَمَاءٍ مَّجِيدَةٍ**  
پیام نموده تا اینکه نودش ظاهر و کلمه اش ثابت گردید و در  
روز ولادتش متولد شد در روزی که متولد گردید و در روز  
ولادتش از ابتدای خلقت آدم شش هزار و یکصد و سه سال گذشت  
بر و بعد از آن فرمود که این معنی از حرف مقطوع قرآن در وقتی  
که آنها را بدون تکرار بشمار می واضح و آشکار است و عدد حرفی  
از آن حرف نیکتر و دگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از

# مطالبت فصل هفتم

۳۰۵

بنی هاشم سلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدای خروج امام حسین ع **المر**  
**الله** بود وقتی که مدتی که بجز خروج آنحضرت متعلق بود بسر رسید در مدت  
**المص** قائم اولاد عباس قیام نمود و در وقت گذشتن آن در مدت  
**المص** قائم ما قیام خواهد نمود پس این گفته مرا بفهم و بقوه حافظ بسیار  
و از دیگران پنهان بداری برادر من ملاحظه نما این چگونه واضح **مطالبت**  
را بیان نموده اند که حجت بر ما و تو تمام بوده نگوئیم نفییدیم چنانکه  
مجلسی خود بیان نموده اگر **المص** را بخوابیم از بعثت حاب نمایم  
درست نیاید زیرا که **المص** یکصد و شصت و یک میشود و ابتدای  
داعیه بنی عباس در سال صد و شصت و یک مبعوث گردید و ظهور بعضی اموات  
در ترسانان در سال صد و هفتم و هشتم بوقوع رسید پس از ولادت  
آن حضرت تا این زمان صد و شصت و یک سال میشود که تمام عدد  
**المص** است و در حدیث مذکور است که در وقت گذشتن  
آن یعنی عدد **المص** در مدت **المر** قائم ما قیام خواهد نمود  
یعنی همه **المر** چنانکه خود مجلسی نوشته که وجه سیم آن  
است که مراد از **المر** مجموع عدد همه **المر** های قرآن است  
و آن پنج است مجموع عدد آنها هزار و یکصد و پنجاه و پنج میشود  
این وجه را تأیید میکند اینکه آنحضرت در وقت ذکر **المر**  
سبب مکرر بودنش ما بعد از آنکه لفظ **الله** باشد بسم ذکر  
فرموده چنانکه گفت **المر** **الله** تا اینکه سوره معصود او بود  
سعین کرد و وظاهر شود اینکه مراد از آن یک **المر** است

نه همه آنها بخلاف آلر چونکه همه آنها را بود از این  
 جهت از مطلق گذاشت یعنی تا بعد از او که ننزد  
 الی آخره حال ملا حظ نما که چگونه بدون تاویل بطور  
 تصریح بتبیین وقت فرموده اند و محض تمام حجت خدا بر  
 دهن و قلم مجلسی جاری فرموده که میگوید بعد  
 تاریخ المص را باید از ولادت گرفت تا درست  
 بیاید و خود حضرت بهم میفرماید در وقت گذشتن آن  
 عدد المص در مدت آلر که یک هزار و پانصد و پنجاه  
 و پنج باشد قائم ما ظهور خواهد کرد که یکصد و شصت و یک  
 و یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج و یک هزار و سیصد و شصت و سه  
 میشود و پنجاه و سه سال قبل از زمان هجرت عمر آنحضرت  
 موصوع شود بانی میماند یک هزار و دویست و شصت و سه  
 بهتر از این چگونه بیان شود و جبر هم بگویم که انهم بعین همین  
 میثاق است که در زمان فرمایش آنحضرت بانی بسید پس از  
 یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج که عدد آن است آنحضرت ظهور فرمود  
 که باز همین میشود بدون زاماده و نقیصه و این حدیث را مانند  
 میکند حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در  
 کتاب دستمان المذاهب در مذبح اسمعیلیه ذکر میباشد که  
 انهم تصریح است بدون تاویل که اگر این بسم نباشد حدیث  
 بیسنی دروغ میشود و آن امینت که میفرماید علی رأس الف

# مطالب فخران ستم

۲۰۷

وثلث ماہ نطلع الشمس من مغربها که اگر از نو که حضرت رسول  
صلی الله علیه وآله وسلم حساب شود اوایل زمان بلوغ  
و طلوع انشمس حقیقت می شود و بهم چنین ائمه بیست را تأیید  
مینماید رباعی که محقق طوسی در یقین ظهور فرموده و شیخ  
بهائی در کنگول خود مینویسد اگر چه این شهر را دوسه ستم  
دیگر نیز خوانده اند و معروفست یکی در سال پنجم من قرآن سیم  
وز صدی و در حال نشان سیم الی آخر یکی دیگر در الف  
و سه ستین قرآن می بینم الی آخر ولی آنچه شیخ بهائی  
نوشته و در هیچ کجاست که موجود است می نویسم که همیشه تر باشد  
و ان این است در الف و ثلثین و در قرآن می بینم و در همد  
و در حال نشان می بینم یا ملک شود خراب و یا کرد دین  
سریست نهان و من عیان می بینم این عبارت یعنی است  
که مقصود بیکز آدمی نیست زیرا که در همان زمان شیخ بهائی  
بوده و ظهور می بسم واقع نشده حال اگر میل داری از سر چشم  
یعین بنوشی برایت بیان مینمایم و بدانکه این بیانات از حد  
من خارج بوده بلکه بعضی مانند کسی است که تو مهدی نویسی این  
عبارت را بطور لفظی حساب نمائید پرده عظمت و عجب از قلبت  
دور شده از نور مجرب نباشی باین طور الف و او  
بیست الی ایم بیست ای این دین عموماً یکبار  
سیصد و چهارده میشود چنانکه در حدیث بود از اول

# مطالب فصل هفتم

۲۰۸

تو که غرت رسول حساب شود تا م مطابق است که پنجاه و سه  
سال قبل از هجرت را که موضوع نمائی بکنند و دوست و  
شخصت و یک بجزی میشود که حدیث مفصل بن عمر نیز بود  
و مشهور بر این است مرحوم شیخ احمد احسانی در کتاب عصمت  
رحبت خود و سید هاشم بحرانی در کتاب غایة المرام در صفحه  
۲۵۳ بیان نموده اند که مفضل خدمت حضرت صادق علیه  
عمرین کرد و گفت یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة السنین  
بظهور امره و تعلو ذکرة و بنا دی با سید و کنیسه و نسب و بکثر  
ذکره فی اقواء المحبتین و المظلمین لیلین مهده الحجة بمعرفتهم به  
علی انا و صصنا ذلك و دللنا علیه و سبناه و استبناه و کتبناه و  
فلنا سببی جده رسول الله و کنیسه لا یقول الناس ما عرفنا سما  
ولا نسبا و لا کنیسه در این حدیث شریف نیز تصریح است که در سنه  
سخت ظهور میفرماید حبلی محل محبت است با وجودیکه این حدیث  
را مرحوم سید هاشم در غایة المرام و شیخ احمد احسانی در عصمت  
و رحبت خود نوشته اند حاجی محمد کریم خان در ارشاد العوام  
بخفا می کلمه حق عهد این عبارات را نوشته اند و بیل خود هر  
طوریکه خواسته است ضعیف نموده مطمئنست و جالی که در  
احادیث وارد است او باشد زیرا که در حال کسی را گویند  
که حق را بپوشاند و در چند حدیث که در غایة المرام و کتب  
دیگر مسطور است خروج در حال را بعد از خروج مهدی نوشته اند

# مطالبت فضل هشتم

۲۰۹

چنانکه حضرت رسول ص فرمود و اید مملکت من و ولدی اثنی عشر  
 خلیفتم منخرج المهک من ولدی ثم منخرج الدجال عیاست  
 و جال بهم در صورتش بود و دشمنی که سلطان الخ بیک گورگان  
 گفته و شیخ بهائی در کشکول خود ذکر نمود نیز مطابق این حدیث  
 شریفیت و ان شعرا میت بسینی تو بغا ملک مغیر کشته  
 در وقت غلط زید در بزرگتر کشته در سال غلب که بمبانی بسینی  
 ملک ملل و مذنب و دین برشته بدلائلی چند معلومست که عدد  
 ظاهرا بخیر و مفقود میت یکی ذکر شیخ بهائیت در کتاب  
 خود دیگر اینکه عدد غلب کمتر از غلط است پس میگوینم که سال  
 غلب را بطور ملفوظی حساب کن چنانکه مسی ن الف الی آخر  
 نوشته شود چنانکه در حدیث ابی لبید امام فرموده بود مکررات  
 از اسقاط نما یک هزار و دویست و هفتاد و سه میشود از تاریخ  
 بعثت که حساب شود یک هزار و دویست و شصت هجری میشود  
 و بهم چنین است حدیثی که حضرت باقر ع در جلوز قائم میفرماید  
 که آنحضرت فرمود که در کتاب علی یا فتم که زمین مر خدا پر است  
 از ابر کس از بندگان خود که میخواهد میراث کند العاقبة للمتقین  
 که عدد این آیه یک هزار و دویست و شصت و چهار میشود و  
 حدیثی که در بحار الانوار در صفحه ۱۲۴۴ مجلسی از کتاب حصال شیخ  
 صدوق ذکر کرده تصریحیت باین آیه که امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرمود منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نوسید موشید زیرا که

# مطالبت فضل هفتم

دو سترین علما نزد خدا یغالی استظار فرجت بعد از ان فرمود  
کندن که بها اینج است است از مدار او رفتار با پادشاهی که  
در مدت سلطنتش طول یافته باشد پس درین باب از خدا  
و یاری بطلبید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خداست بان  
میگرداند از بندگان خود کسی را که میخواهد العاقبة للمتقین و بان  
امر پیش از رسیدن وقتش بتعجیل مکنید که باعث پشیمانی میشود  
و این مدت را بطولانی شمارید که موجب فتاوت و لهوهای شما گردد و هر  
که با بر ما چنگ بزند هر آینه در جایگاه قدس با ما میباید و هر که منظر  
ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بجز خود غلطیده  
باشد حال تامل و ملاحظه نما اینکه حضرت پس از ذکر آیه میفرماید این  
مدت را بطولانی شمارید بقرحبت بعد آیه زیرا که مدتی دیگر در این  
حدیث شریف ذکر فرموده اند که بفرمایند مدت را طولانی  
شمارید قدری متفکرنا بین که الله هزار قسم آمدن این نوز پاک  
برای تو بیان فرموده اند که دیگر حجت تمام باشد حدیث دیگر که  
مؤید این احادیث است و تعیین وقت خود را میفرماید حدیثی  
است که در صفحه ۱۰۴ است غایة المرام سید ما شمر بحرانی مذکور  
است عن ابن بابویه باسناده عن قال حدثنا ابو اوتب الخمری  
قال ذکر ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام اسماء الخلفاء  
الاثنی عشر الراشدین فلما بلغ الی اخرهم قال الثانی عشر الذی  
صلى على بن مریم خلفه عند سنه لیل و القرآن الحكیم یعنی



# مطالب فصل هفتم

حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس از ذکر کردن اسماء و اوزده  
 حلیفه را شنید چون رسید باقری ایشان فرمود و اوزده بسی که  
 حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز میکند در وقت سینه بس  
 و القرآن حکیم که این آیه را اگر بطور لغوی که اس ی ن و ا  
 الی آخر حساب کنی یک هزار و سیصد و هجده میشود که اگر از تولد  
 حضرت رسول ص حساب کنی چنانکه در حدیث ابالبخیر حساب نموده در  
 میآید باین معنی که پنجاه و سه سال قبل از هجرت را که موصوع نامی  
 یک هزار و دوست و شصت و پنج میشود که مطابقت با یکسال قبل  
 از شهادت آنحضرت روح خدا روح العالمین فزاه از جمله اشخاص  
 که بقریب باین طرز فرموده اند سید حسین اعلاطی رحمه الله علیه  
 است که مرشد شاه نعمت الله بوده که دیگر احدی باین صراحت  
 و موصوع بیان این امر ننموده و اشعار او که اشعار باین مطلب دارد

این است

بِحی رت لکم فی التائبین	لبیحی الدین بعد الراء عین
فان زیدت علیها الطاف اعلم	فانی ما کمنت سیر عین
فاضرب نفس هونی علی نفسه	فهذا اسم قطب العالمین
خذ الخ قبل مد بعد ضم	فادرهما بحت المذرجین

اگر چه معنی این اشعار واضح است و چندان اعلانی ندارد ولی محض  
 از دید بصیرت معنی و شرح میشود میفرماید پرورنده و نشانه  
 برای شما هر آینه رنده میکند دین را بعد از راه عین که یک هزار

## مطالب فصل هفتم

دو است و شست و یک میشود بطور لفظی پس اگر زیاد شود بر آن  
 پس بدانکه من پنهان میکنم سر آشکار را پس ضرب کن نفس بهورا  
 که پانزده است در عدد نفس خودش که ده است زیرا که اهل عدد  
 یک را جزء عدد میدانند پس این اسم که قطب دو عالم است  
 که صد و ده و علی باشد بگیر مج را پیش از آنکه بعد از آنکه بگوید  
 حشر نمائی که محمد میشود پس این را درج کن تحت آنچه درج شده بود که  
 اسم باشد که علی محمدی شود و عدد درت بهم که در شعر گفته با عدد  
 اسم مبارک آنحضرت سادست و این اشعار را که مشعر با اسم مبارک  
 آنحضرت است بآید میکند حدیثی که شیخ مفید در کتاب فوائد المخلصین  
 نقل نموده اند و از چند نفر علماء موثقین نیز شنیدم که میفرمایند  
 قوله حق و مقاله صد و الا فلعل انوار الحقیقة و ظهور  
 اثار الالهة فی اربعة مواضع الاول فی نبی سبط ثمنی و لی  
 سبط ثمنی فی ناحية الزکیب و هو تقدم الولاية علی النبوة  
 ثم الفضیلة بالعکس علی کل ذلك نظر الی الیقین و الشخص  
 در این حدیث شریف تصریح با اسم مبارک آنحضرت است که میفرماید  
 و هو تقدم الولاية علی النبوة یعنی مقدم شدن ولایت است که  
 علی باشد بر نبوت که محمد باشد **در خطب** حضرت امیر <sup>ع</sup> در <sup>حج</sup>  
 که مجلسی در صفحه ۲۹۱ طبع سیزدهم مجاز نوشته نیز اشاره باین دو اسم  
 مبارک است که میفرماید **فیر تفصیل و توصیل و بیان الاسمان**  
**الاعلیین اللذین حمبا فاجتمعا لا یصلحان الا معاً ینعمان و ینعمان**

و بوصفان چچمتان قبا مه ما فی تمام احد هانے مناز لهما  
 الی آخر سچین در صفحه ۷۲۴ غایة المرام در ذیل حدیث جابر  
 بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری میزید یخرج مشرد و الا ین  
 خلف محمد یخرج فی آخر الزمان و علی راسه عمامة بیضاء اظلمه  
 الشمس و ینادی مناد بلان فصیح لبعده الثقلان و من ین  
 الخافین هذا المهدی من ال محمد الی آخره یعنی سیدون میاید از  
 او در آخر الزمان صاحب دو اسم فی الواقع اسم مبارک آنحضرت  
 از این بهتر نیست و اشاره نمود ای برادر مجاهد دیگر چگونه از برای تو  
 بیان نمایند این ره این نوشته تو این منزل مرد راهی اگر یار یار  
 در صورتیکه تو طالب دین و پیدا کردن طریقه و آئین سستی و خلی  
 بکسی ندارد طبیب عشق سیخادم است و مشفق لیک چو درد  
 در تو نبینند که ادا کند همین قسم است اشعار مرحوم شاه نعمت  
 الله که ما قبل از این طنز در اغلب کتب خانها اطفال خوانده از حفظ  
 می نمودند و در دیوان شاه نعمت الله و جاهای دیگر هم تفصیل  
 نوشته اند که مرتب شصت هفتاد بیت میشود که حال ملک و مملکت و  
 برج و مرج بلا درامعظلا بیان کرده که از جمله اشعارش امنیت  
 که میفرماید عین در ال چون گذشت از سال بو العجب ذر کا  
 مبینم بعد از چند شعر میگوید پادشاهی تمام  
 دانائی سروری باوقار مبینم دوران چون  
 نام گشت بگام عالمی چون نگار می بینم بعد چل سال

# مطالب فضل بیستم

۲۱۴

ای برادر من پرسش یادگاری بیستم بعد از این چند شعر بگو  
نائب مدعی اشکار شود بلکه من اشکاری بیستم بعبت آمنت  
که مقرر باید بعد از آن خود امام خواهد بود که جهان را مدار بیستم  
حال ملاحظه نمایند که این مطلب را هم بیان نموده که همان نائب  
خود امام بود چگونه در ابتدای ظهور اظهار نیابت و بابت فرمودند  
مخص اینکه دفع تو حش ازین خلق منگوس منگوس بفرمایند  
و پس از چند سال اظهار ممد دیت خود نمودند دیگر از این دانشمتر  
چگونه بشود بیان مورد مرحوم سید کاسم رشتی اعلی الله مقامه  
و رفع الله درجه نیز بصریح باین ظهور فرموده اند چنانکه در ذی  
بمناسبتی صحبت وفات ایشان در میان آمد مخصوصین از مریدین  
اطهار جزع و دلتنگی نمودند مرحوم سید فرمود آیا راضی نیستید  
من از بیان شما بروم و قائم شما ظاهر شود اخبار مجربین در این باب  
زیاد است که اگر هر یک را بجز اسم مشر و طالبان نایم بطول خواهد  
انجامید اگر نوزایمان بدلت افتاده و طینت علیینی دارم یکی آیه  
و یک حدیث کافی است در خانه اگر کس است بکفرت بر است  
والا بوالحکم و اگر هزار معجزه بیستی عناد و لجاجت زیاد تر  
خواهد شد وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ  
لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا بعض دیگر اخبار مجربین  
را بطور اجمال ذکر نمایم اگر طالبی خودت فکر کار خودت را بکن و  
الماجر الصدعت سوئم شیخ سعد الدین محمد حموی گفته و در کتاب

شرح دیوان چالی سیر المومنین مسطور است اذ ابلغ الزمان عقبت  
صوم بنسیم الله فالله هدی فاما و دیگر می گفته در سال غریس مشک  
عیسی آید و دیگر می گفته در سال غریس امام مهدی آید و حضرت امام  
حسن عسکری میفرماید در آخر حدیسی که در صفحه ۲۲۵ بحار نوشته بزودی  
برای شیعیان چشمه های آب حیوان بعد از خشمیدن عذاب آتش میزان  
ظاهر میشود در وقتی که از سالها بعد رعد و آسم و طه و طینها بگذرد  
و این عبارت در کتاب مطالع الانوار بونی میباشد که از سفایح الغیب  
محمی الدین نقل نموده است بر رفع العزبان بعد مضی ثلثه و ثمانین  
عاما و عشرة اشهر و اربعة و عشرين یوما و یبعی الناس بعد فیه  
اشبه و اربعین عاما و ثلثه اشهر و ستة ايام و ایضا الحرف المعلوم  
المضاف الی هذین الوصل لا یقطع و اخر ايام الحجا اول ايام الصفا  
که این عبارت بحجاب بجد یکزار و دویست و پنجاه و نه میشود و فیه  
انفراض عالم الکلون و الفناد و الشمس بخروج المنظر لها ایضا فی  
ظهور و الفاتم فی ذلك الکتاب ذلك بعد اربع و ثمانین من سنین  
الفترة بعد الهجرة طوبی لمن فیه هذا الکلام و صلی خلف هذا  
الامام ایضا من فهم سر الشین من الشهر علم و قد خروج المهدي  
که سر الشین من الشهر بحجاب یکزار و دویست و هفتاد و بیست  
میشود که اگر سده حجاب زمان مبث باشد درست بیاید در مجمع البحرین  
سئل علی علیه السلام عن مقدار عینیه الامام القائم قال ۴  
فی سنة ايام اونه سنة اشهر او فی سنة سنین اسی عزیز من هر یک

## مطالب فضل هفتم

از مخبرین در نزد خود حسابی تصور نموده بعضی موقوفی بعضی بر بعضی  
 بعضی دیگر اسقاط کرامات بنامکه در حدیث ابالبیهد بود بعضی بعد از تاریخ  
 را ولادت گرفته بعضی زمان بعثت خزر داده بر حنی تاریخ را زمان  
 هجرت گرفته بعضی دیگر ابتدا ظهور را و برخی اواسط و انتهای آنرا  
 در نظر آورده اند همین که شخص بدون انحراف نفسانی و وسوسه  
 شیطان و هواجس خناسی از روی مجاهده بیغرضانه ملاحظه نماید  
 یقین است که براه حق ابتدا خواهد یافت بعد از این بیانات  
 این مطلب کالشمس فی وسط السماء ظاهر گردید **قول** جواب از این  
 فصل بعد از تقدیم چند مقدمه باید داده شود و بدون تقدیم این **مقدمه**  
 شاید مردم عوام جاہل طمان کنند که جوایبها سبکه داده میشود  
 رافع اشکال و دافع خیال نباشد **مقدمه اولی** اینکه علت و  
 جهت غیبت قائم محمد عتلا و نقلاً از امور حتمیه لازم باشد توضیح این  
 مطلب اینست که بعد از اعتقاد بنقض پیغمبر با کلیه امت دو ازوه نفرزند باید  
 دو ازوهی ایشان زمین را پر از عدل و قسط نماید بعد از اینکه پر از ظلم  
 و جور شده باشد و دانستن اینکه امام باید و بسم در زمانی دافع بوده  
 است که کمال شدت <sup>عداوت</sup> روساء و اولیاء امور از زمان ما او بوده و ترصد  
 بودند که از او و نسل او دست بر نگاه ظفر بر او بیا بند او را بکشند البته  
 برای اینکه او کشته نشود و آنچه خدا باید بوجود او و دست او در عالم  
 جاری سازد و تهیه و سببی بهتر از اختفاء و غیبت نیست امام یازدهم  
 مامور باستتار وجود و ولد از برای خود میشود و امر تولد و تعیین امام

# رو مطالب فصل مضم

۲۱۷

دوازدهم بر مردم مخفی میماند بر وجهی که بعضی اعتقاد میکنند که امام  
عقیم و اولاد بوده است چنانچه سابقا ذکر شده و بعلاوه یکی از  
عبادات ریاضات شاقه که فائده آن کثیرا نفس انسانیست  
انتظار فرج است و دلیل بر آن بعلاوه اخبار کثیره نه یکی از آنها رواق  
است که در امالی از رسول خدا نقل میکند که فرمود که هر که از خدا  
تعالی بدو ن قلیلی از روزی خوشتر و در ارضی بشود منتظر فرج بودن  
عبادت این است که انتظار بفرجه ستلزم مشقت زیاد است  
و معلوم است که عبادات معززه غیر از ریاضات شاقه است  
که باعث تکمیل نفس است پس باید عنایت که محصل این دو عرض  
شرعی است دافع شود و هر گاه این قائل بگوید که مهدی و قائم  
منتظر عنایت ننموده و عنایت لازم نبوده پس باید منکر شود تمام  
انچه در تمام آیات معضیه بطور قائم ال محمد است و اخبار وارده  
در این باب و بودن آن حضرت اولاد صلیبی امام حسن عسکری  
لزدوم آوردن عین قرانی را که حضرت امیر مومنان جمع نمود  
بمسجد برد و برگردانید و فرمود این را کسی میسجد و کس  
خداست قائم ال محمد و لزدوم رفتن عنایت قران و اسلام از بین  
مردم و پر شدن ظلم و جور و زمین و تبدیل کردن امام زمان  
بعد و منتظر شدن تمام مذاهب دین واحد و عجزه و عنیزه و غیره از  
انچه نیز مائیکه لزدوم حصول آنها بر حسب اخبار و آیات ثابت است  
انکار نماید و هر عاقلی میداند که انتظار فرج آل محمد و خوششدلی مردم

# رد مطالب فصل هفتم

برسیدن فرج و رسیدن بدولت و سلطنت همه الهیه با انکار  
این مطالب سازش ندارد و حتی اهل سنت هم که قائل عقیم بودن امام حسن  
عسکری میگردند طفلی از او که بدنی آمده و فوت شده انتظار فرج و رسیدن  
سلطنت حق هستند و هرگاه ما قبول کنیم که باید بایک نفر از بنی هاشم  
بر حسب وعده پیغمبر و الله باید بیاید ولی بگوئیم چیزی دیگر از آنچه علامت  
قرار داده اند و یقین معهود نموده اند و فوٹش لزوم ندارد از  
جمله اشخاصی خواهیم بود که مخاطب باشیم بخطاب اَقْوَمُونَ  
ببعضِ الْكُتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَاءُكُمْ مِنْ بَعْضِ ذَلِكَ مِنْكُمْ  
الْآخِرِي فِي الْحَقِوَةِ الدُّنْيَا وَبِوَمِ الْفِيهِ بِرَدُّونَ اِلَى اَشِدَّ الْعَذَابِ  
وَ مَا لَللَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ مثل صد تا بند بعد از آنکه  
ثابت شد که ما باید اعتقاد بحصول غیبت از برای محبت عصر و صاحب  
الزمان قائل باشیم و منتظر ظهور آنحضرت باشیم میگوئیم که نظر  
بجگهستی که وقوع غیبت و لزوم انتظار فرج را ثابت نموده باید توکل  
و یعنی وقت را باطل و کذب الوقاوتن را صحیح و معتد بدانیم چنانکه  
یقین وقت بطور و ضیح که تعجیل و تاخیر محتمل نباشد البته حالت انتظار  
که نحوی است از ریاضت از بین میرود و اشتیاق بحصول وقت  
نزدیکت که اسباب شوق است ساکن میکند و منافی با حکمت غیبت  
است زیرا که یکی از وجوه حکمت غیبت این است که دشمنان و کسانی  
که رواج دین را میخواهند و همیشه مطالب فساد و برسوبات و عادات  
هواد هوس خودند هرگاه وقت را معین بدانند همیشه معارضه را



طوری می بینند که اسباب باینی رخصت اصلاعات از برای صاحب  
 فرایم شود و در صورت عدم توفیق لا محاله دشمنان و اعدای  
 در مقام نوبه اسباب نیستند اگر چه امر امام در موقع ظهور بر تمام کائنات  
 حاکم و ماضی است و تمام اسباب معارضه هر قدر قوی باشد غالب  
 امر صاحب امر نیست ولی اغفال دشمن بجهت مطلوب و مرغوب است  
**مقدمه ثالثه** در مقطع قرآن از موز است و غیر از  
 پیغمبر و ائمه از حقیقت آن مطلع نیستند و اقوال در آن مختلف است  
 زندی روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی جمیع احکام و  
 قضایا که در هر سوره مصدر بحدود مقطع مذکور فرموده است تمام  
 آن احکام و قضایا بطریق رز در آن حروف مجتمع فرموده است و  
 چون جزئی و امام می فهمند از این تفصیل را در تمام سوره بیان فرموده  
 برای فهم مردم و لیس خبر دیگر میفرماید هر حرفی از حروف مقطع اساس  
 است باسی از اسماء اعظم الهی و در روایت دیگر است که حروف  
 مقطع در قرآن کسی از اسماء قرآن است و در حدیث دیگر است  
 که هر حرفی از حروف مقطع کسی از اسماء پیغمبر است و در هر جای  
 دیگر است که حروف مقطع قرآن برای الزام کفار و منافقین نازل  
 شده است و از این جمله معلوم میشود که حروف از اسرار الهیه است  
 که احدی علم از اندازد محمد و آل محمد و بر حسب استعداد هر یک از سائیلین از  
 معانی آنها هر یک از معصومین که مستول بودند جوانی فرمودند که در خود  
 فهم انشائی است و یا آنکه اگر ابتدا در طریقی فرمایشات از بابت حروف

مقطع قرآن هم فرمایشی نمایند باز طوری سفیر باید که شخص ستم  
 بقدر حوصله خود مطلب اخذ بفرماید بناء علی ذلک میگوینم بیانات  
 آنکه در این باب مخصوص مورد و مقام خودش است که بقدر این معانی  
 هر کس آنچه از فرمایش امام بفرماید همان فایده میشود و مقصودش را حاصل  
 میسیند اما از برای مردمی که از محضر امام خارج بودند که قرآن بقای  
 از برای آنها نباشد ابد چیزی جز تجربه حاصل نخواهند نمود و مقصد  
 مراد بعد مسلم است که باید دلیل که از برای اثبات مطلبی اقامه  
 میشود باید احضار از مدعی و اعم از مدعی و مجمل و محتمل احتمالات مستعد  
 نباشد و این قضیه اذا جاء الاخیال بطل الایسند لال از قضایای  
 مفروضه مسلمه است بنا بر این هر گاه کسی دلیل بر دعای خود اقامه  
 نماید ولی احتمالاتی در بین باشد که مربوط مدعا نباشد بان دلیل  
 مدعا ثابت نخواهد شد مثل مدعی خاص امر مرد و بین  
 اثبات و نفی که شق ثالث مذکوره باشد شخص ستمل چاره از  
 قبول احد امرین از اثبات یا نفی ندارد و بحجت اینکه ارتفاع نفیضین مثل  
 اجتماع نفیضین محال است چون این مقدمات دانسته شد اولاً  
 جواب اجالی میدهم و از این قائل بپرسم آیا از این خبر ابالسید و غیر  
 آن را که از برای اثبات مدعای خود که تطبیق ظهور میرزا علی محمد با ظهور  
 مهدی منتظر باشد صریح در یقین و قوت ظهور مسیدانی یا غیر صریح  
 میدانی هر گاه بگوید صریح است میگویم معنی عبارت صریح در معنی  
 مراد نسبت بهر لغت و هر زبان که منتظر شود این است که عارضین

# رد مطالب فصل هفتم

و اینان زمان مراد را از عبارت استفاده کنند و احتمال خلاف  
 از خیالات سوداویه فرض نمایند و این اخبار که منقول در این فصل  
 است از افاضل اهل علم استفاده هیچ معنی که قابل از برای بیان  
 صحیح باشد نکرده و نینکنند لکن آنکه استفاده معنی صریح از آن نمایند  
 این معنی صریح را مصداق توفیت میدانی یا خیر اگر بگوئی مصداق  
 توفیت است بمقدّمه سابقه ثابت کردیم که توفیت جایز نیست  
 اگر بگوئی توفیت منافی ادعاء او است که میخواهد بگوید چون فرموده  
 که قائم در هزار دولت و مسخت ظهور پیغمبر باید و در این تاریخ  
 مسیر زاعلی محمد ظهور نمود پس باید قائم باشد پس جهت استدلال  
 باین اخبار لغو و عبث است و از این کلام معلوم شد که هر گاه  
 بگوید این عبارت صریح الدلاله بر مدعای من نیست پس باز ایراد  
 لغو و عبث بودن استدلال باین اخبار بر این قائل وارد خواهد بود  
 و هر گاه بگوید اگر چه عبارت صریح نیست نمیتوانیم دال بر توفیت  
 و یقین و منت فرض کنیم ولی چون محلی و معانی غیر از این از برای  
 آن نمی فهمیم لهذا باید حل بر این معنی نمود که کلام امام لغو و عبث  
 نشود جواب این است که معنی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال  
 اختصاص نداده باینکه احتمال معنی دیگر است که از عبارت  
 فهمیده شود اسباب بطلان استدلال است بلکه در صورتیکه  
 معنی از برای فهمیده شود باز استدلال باطل است بجهت آنیکه  
 نتیجه برهان که منتهی بشکل اول میشود باید بدیهی باشد و الا دور

ظاهر کند  
 ع

# ر و مطالب فصل هفتم

۲۲۲

با نسل لازم میآید علی الحمله این قائل چاره ارضیت بودن استدلال  
با این اخبار از برای اثبات مدعایش ندارد و حاصل این جواب اجمال  
ما نیست که اگر این اخبار معنی توفیت باصراحه بوده باشد بطلان  
توفیت این اخبار را رد میکند و اگر افاده توفیت میکند چون  
اثبات دعای این قائل که تطبیق هنوز میسر از علی محمد است  
بنظور صاحب الامر متوقف بر توفیت است پس ذکر این اخبار که  
دلالت بر توفیت ندارد چه فایده خواهد داشت و اینها از  
قائل عاقل سوال میشود بعد از معلوم شدن اینکه حروف مقطعه  
قرآن از موزد اسرار الهیه <sup>تحت</sup> هر یک از ابواب آن را معنی نهند  
و آنچه را برای سائل بفرمایند با اینکه ابتداء فرمایشی نمایند از  
روی قرآن مقالیه و مقایسه هر کس بقدر استعداد استغناء  
معنی خواهد نمود اما امثال ما که حاضر در حضور معصوم که بیان آن  
میسر نماید بنسبیم و قرآن مقالیه و مقایسه هم در دست ندایم  
از کجا بشناکشود و معلوم شد که مراد حضرات از این فرمایشات  
چه چیز است منتهای امر این است که از عبارت می فهمیم که از قرآن  
استفاده خبری بدیعین مدت از روی حدود مقطعه است به  
حساب جل سبده تاریخ تولد حضرت است یا است با بجزت و  
مراد از قیام بحمله است استعداد سیت یا لفظ فعلی و سلطنت  
مستقیمه که بر شما کشود نیست در عبارت چیزی نیست که بعین  
آن بر است نماید و قرآن داخلیه و خارجیه که در دست نیست

پس از کجا تعیین مراد میتوانی نمود و ایضا از ایشان سؤال میشود که  
 برگاه ما تسلیم و ماشاء قبول کنیم که از تمام آنچه متبل از طهور از علامات  
 و اسم و رسم و پدر و مادر و محل طهور و غیره صرف نظر کنیم و بگوئیم  
 عنیت بهم لازم نیست و تو میت بهم مضر و باطل نیست و این اخبار  
 هم صحیح در هزار و دویست و شصت است ایامین مقدار کافی  
 در منطبق طهور میرزا علی محمد با طهور قائم آل محمد کافی است یا لا محاله  
 با مطابقت در مدت تصرف و آثار وجودیت بهم داشته باشند  
 اگر بگویند باید در این امور مطابق باشند بالبدیهه میرزا علی محمد بعد  
 از ادعای عهد و تیت مدت فلان طول کشید که کشته و آثار وجودیه  
 که باید از صاحب بروز کنند که همه مردم انتظار آن آثار را دارند و  
 از افرنج میدانند بروز نکرده است و اگر میگویند که آن آثار بطول  
 مرور زمان بعد پیدا میشود که مستند بفعل قائم آل محمد نیست و اخبار  
 داله تصریح دارد که آثار وجودی حضرت این امور است و اگر بگویند  
 مطابقت در اینها لازم نیست پس ملتزم با مری شده است که هیچ ذی  
 شعوری ملتزم نخواهد شد که دست از جمله ادله صحیحه مؤیدیه با عبارات  
 عقلیه بر وارد بدین چند خبر که بسیجوجه و لالتش معلوم نیست  
 و بر فرض دلالت معارضات عقلیه در مقابل دارد هفتاد و هشتاد  
 سال پس در اینکه طهور میرزا علی محمد در سینه هزار و دویست  
 و شصت هجری بوده و تقریباً مدت دعوتش تا زمان کشته شدنش  
 شش سال چیزی بیشتر نبود، هیچ خلافی نیست و برای تطبیق این روایات

# رد مطالب فصل هفتم

ابابلیسید سید تاریخ و منتهای آن بر حسب خبری تعیین تاریخ را با  
 تاریخ هجری فرض کنیم بعد از آنکه در تطبیق مایوس شدیم بلیسید  
 تاریخ را از تولد پیغمبر یا استیلاء بعثت آن بزرگوار یا بعد از ظهور امر  
 آنحضرت که بعد از مدتی با پنج بوده باید فرض کرد که مطابق با عدد و حروف  
 مقطعه موافق شود و بالاخره باید بیایک سن مبداء را فرض کرد و همچنین  
 منتهای را باید با اول قیام قائم وقت یا وسط یا آخر فرض نمود ولی  
 نظر بجزئی متعارف در حدیث سیاق باید در همه این چهار قائم که  
 قیام محمدی و حسینی و بنی عباس و قائم آل محمد باشد یکسان باشد پس اگر  
 مطابق نشود از مشابهات خواهد بود باید رجوع باین در فهم معنی آنها نمود  
 و با آنچه تا اینجا تقریر نمودیم معلوم شد که مابقی نیازیم از اینکه دلالت  
 اخبار را منع نمائیم فضلا از اخبار مجربین عرفا که بسبب دلیل شرعی بر  
 کلماتشان نداریم ولی محض اینکه واضح نمائیم که این قائل شده است بجهت  
 میخاهد مطابق را از این اخبار برساند متعرض باین علی التفصیل خواهیم  
 شد بعون الله تعالی پس میگوئیم اما خبرانی بسبب مخزومی که از جعفر  
 نقل میکند و محل حاجت این فقره از آن خبر است که میفرماید یا ابابلیس  
 اِنَّ لِي فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ لَعَلِّهَا جِئَانُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ  
 اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابَ فَفَاتِحُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحُرُوفُهُ  
 وَوَلَدُ بَوْمٍ وَوَلَدٌ وَقَدْ مَضَى مِنْ لَفِ فِي السَّابِعِ مِائَةِ سَنَةٍ وَتِلْكَ سِنِينَ وَ  
 نَبِيَّانَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُعْطَنَةِ إِذَا عَلِمْتَ نَهَا مِنْ عَجْرَتِكُمْ  
 وَلَيْسَ مِنَ الْحُرُوفِ الْمُعْطَنَةِ حَرْفٌ تَنْفِضِي آتَا مَهْلَهُ الْأَقَامُ مِنْ بَنِي هَامِ

ابابلیسید سید تاریخ  
 ابابلیسید سید تاریخ  
 ابابلیسید سید تاریخ

# در مطالب فصل بیستم

۱۲۵

عند انقضائه وقال الاله احد واللام ثلاثون والميم اربعون  
والصاد ثمانون وذلك مائة وواحد وستون ثم كان بدو  
خروج الحسين المذلل الى الاله الا فلما بلغت مدته قام قائم  
ولد عباس عند المص وبعوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم  
ذلك وعده واكنه استدلال ابن قائل برامی تطبیق طنز مسیة زاعلی محمد  
با بدلول این خبر حاصل است اینست که چون عدد جمیع الکر را جمع کنیم عدد  
حروف از روی حساب جمل کبیر که امام بان اشاره فرموده بسنه اکیصد و  
پنجاه و پنج میشود که بصنیه المص که صد و شصت و یک باشد هزار و یکصد  
و شانزده میشود چون مدت خلافت حضرت ختمی مرتبت را تا زمان  
هجرت از این عدد کم کنیم میشود هزار و دو و سیست و شصت و سه  
که مطابق با ایام طنز میرزا علی محمد میشود و این توجیه مسیة بر اینست  
که اصل تاریخ را باید از تولد پیغمبر گرفت و این مطلب مقتضی اینست که  
تاریخ قیام ولد عباس که المص است بهم از ولادت حساب شود  
و معین است که سفاح که اول خلفاء بنی عباس بود در سال یکصد  
و چهل و دو از هجرت بود بصنیه پنجاه و سه سال ولادت یکصد و  
نوزده و پنج میشود و المص یکصد و شصت و یکست و بهم چنین باید قیام  
امام حسین علیه السلام را بهم از ولادت گرفت و معین است  
قل سید الشهداء در سنه شصت هجری بوده باز یاد کردن پنجاه و سه  
یکصد و سیزده سال میشود و هیچ مناسبت با الم الله ندارد و بحسب  
اینکه حروف مقطعه قران الم است فقط الله جزء حساب نیست و معلومست

# و مطالب فصل هشتم

که عدد آنها بنفاد و حکیت و بر فرض که عدد اسم را بنفزا اینم که سی و شش باشد بیکصد و بیست بشود پنجاه و سه از آن کم شود پنجاه و پنج باقی ماند و حال اینکه وقوع واقعه در سشت بود و هر گاه همه را هم مطلق حساب کنیم که شصت و بیست شود و بنفزا اینم به الم که پنجاه و دو است بیکصد و سی و نه میشود بعد از اسقاط پنجاه و پنج از زمان هجرت بشمارد چهار باقی ماند و حال آنکه در سنه شصت قیام حسین علیه السلام بود نه در بشمارد و چهار از هجرت و بعلاوه معنی تفقنی ایامه الاقام من بنی اسم عند انقضائها این است که اول و ابتداء قیام محسوب شود و اول ظهور میرزا علی محمد هزار و دویست و شصت هجری بوده است و سه و شصت و سه منتهی میشود با واسطه ایام میرزا علی محمد و بی مناسبت با اشتباه آنستکه بدو قیام ملو طنت یکی دیگر اینکه همین طور که در الم اسم سابق را بران بنفزا اینم چه وجه دارد که المص را بر پنج الم می افزایند و اگر بنا بر افزودنست باد و الم هم بر آن می افزایند و اگر افزوده شود که چینی بی مناسبت میشود و محذور سنس بیشتر است و هر گاه این قائل بخوابد خصوص در این فقره تاریخ را از ولادت بگیرد و در جاهای دیگر از بعثت بعلاوه اینکه باز دلیل بر بعثتین اول بعثت یا وسط بعثت یا اول ظهور بعد از دعوت مخفی در سه سال یا پنج سال بنا بقول منیف ندارد اختلاف در سیاق حال میشود و حال اینکه ظاهر خبر و عدت سیاق است چنانکه در مقدمت گفته شد و از عجایب ملکه از کرامات حضرت عجلت رومی دارد و اح القامین



فداه این است که در جن جواب بگوئی از استدلال این قائل باین خبر نقل  
 یافتیم بر استدلال افضل افاضل بهایه که میرزا ابو الفضل کلیایکانی است  
 باین روایت ینماید ولی توجیه او باین نحو است که عدد الم ذلک  
 الکتاب را با الم الله فاله و المص و سه الم که تا برسد بانرا که مجموع  
 حدود مقطعه از اول قرآن تا الم که ششسوره است بحساب میآورد  
 و مجموع آنها یکزار و دویست و شصت و هفت میشود و هفت اول بعثت  
 آشکار میگردد و بعثت مخفی را پنج قرار میدهد در حالتی که قول مشهور و  
 روایات دعوت خفائی دو سال بوده و تطبیق را باین صورت ملحوظ  
 میدارد و تاریخ را اولادت فرض میکنند و غافل است از اینکه این  
 سده و تاریخ مناسب با سده تاریخ قیام حضرت سید الشهدا و بنی  
 عباس ندارد و هجرت اینک قیام حضرت که در سال شصت هجری بوده  
 هرگاه هفت بران بیفزاید شصت و هفت میشود و چون حساب را  
 از بعثت علنی بعول او باید حساب کرد و الا شصت و نه میشود با الم  
 خیلی فرق دارد و همچنین با تاریخ سید بنی عباس میباشد و هجرت اینک  
 یکصد و چهل و دو قیام سجاج بود و هفت بران افزوده شود چهل و نه  
 میشود تا یکصد و شصت و یک خیلی فرق دارد و اگر از اول بعثت  
 حساب شود که سیزده سال افزوده شود صد و پنجاه و پنج شود که  
 با او ایل استقرار خلافت بنی عباس خواهد شد و ایضا عظمت و اردان  
 اینک این قائل که یکی از رفقاء خودش است که از یک سر چشمه آب  
 میخورد و مخالف او است در توجیه و تطبیق روایت بر ظهور میرزا علی

# رو مطالب فصل هفتم

۲۲۴

محمد در روایتی که دو نفر شاکر و یک استاد دینی صاحب یک آذغاء  
انقدر اختلاف در فهم آن داشته باشند چگونه میتوانند از ادل  
سلک خود قرار دهند ولی از برای ما است که همین روایت را  
دلیل بگیریم از برای مذہب حق و تکذیب سلک مملکت ایشان  
مانند بگویند سبب تاریخ ولادت سینت اول نبوت اشکار است که  
باز ده سال قبل از هجرت است بنا بر این الم بفساد و بیکت از  
هجرت باز ده سال از آن تفتیس و کم شود شصت بیاید منطبق با  
قیام خمینی است و الم صد و شصت بیکت باز ده سال کسر شود  
صد و پنجاه میشود که منطبق با اوایل دولت بنی عباس است و الم  
که دو بیت و بفساد و بیکت باز ده سال کسر شود دو بیت و شصت  
سال میشود که زمان رحلت امام حسن عسکری قیام آل محمد است بمقام  
خلافت طاهریه و باطنیه و سبب منع است از حالت در تصرفات  
فعلیه در بعض امور طاهریه اقتضای بر تصرف در امور باطنیه و بعض امور  
طاهریه میفرماید تا زمانیکه مانند جد بزرگوارش که بعد از دعوت  
مخفی بقوله فاصدع بما توئمرا موربدا خلد در تمام امور طاهریه بهم  
شود که قیام با مرعلنی نماید و تمام و قایع که مستتر است از نزول  
حضرت مسیح و نماز خواندن در پشت سر آنحضرت و آوردن کتاب  
اسه نام و تمام که جمع شده و بخط حضرت سید الاولیاء است و بیان  
احکام اسه علی با هو علی است و پر کردن زمین از عدل و قسط بعد از  
پر شدن از ظلم و جور و متحد نمودن مذاہب تمام حاصل سؤدنه آنیکه

# رد مطالب فصل هفتم

۲۲۹

مانند طوز میرزا علی محمد مهدی مستنظر بابیه باشد که بعد از ظهورش  
روز بروز فساد زمین زیاد و ظلم و جور هایش بالاتر از قبل از ظهور  
او بود و چون نظر اکنون به بیان توضیح فساد کلمات این قائل است  
موجه خرافات میرزا ابوالفضل بنیویم این قائل بعد از ذکر خبر ابید  
نوید میآورد و جزو داستان الذابب را که میگوید حضرت امام جعفر صادق  
علیه السلام سفر مایه علی زاس الف و ثلثماه نطلع الشمس من  
مغربها و نوید و تأیید را با هم تفرز میکند که تاریخ را از تولد حضرت  
حضرت مرتب فرض میکند که بعد از اسقاط پنجاه و سه سال تا هجرت منطبق  
با اوایل ظهور بلوغ میرزا علی محمد می شود باید اولاً گفت ای سچاره اگر  
تو معنی طلوع شمس حقیقه از مغرب را تفهیم می خجالت نیکشیدی  
که اینجاست را نوید مطلب خود قرار دهی میرزا علی محمد را که شمس  
حقیقت فرض کرده کجا مغرب داشته وقتی که معنی ظاهری شمس که  
اقاب است مراد نباشد و مراد شمس حقیقت باشد باید اطلاق شمس  
حقیقت هر کس را که فرض میکند مغربی که گنایه و استعاره از ظهور بعد  
العینه باشد داشته باشد میرزا علی محمد کی غیبت داشته که ظهور بعد  
العینه داشته باشد تا مصداق این روایت شود و نیز اگر شری  
از سخن بجا گفتن می نمودی خبر تهمت را که بر حسب قاعده و معارف  
که متعلق بطور است برای دعوت الی الحق که باید منطبق با اول زمان دعوت  
باشد با اوایل بلوغ که بی ربط بعنوان قیام است حمل نمیکردی و شاید  
بجائی برسد که اگر بتوانی خبری یا سغری یا عبارتی را منطبق با زمان  
تولد

میرزا علی محمد سپیدکنی از اهل سمرقند و دلیل انطباق بگیری علی الجمله این رود  
 وستان المذاهب بر تقدیر صحت کلمن است محمول بر شروع بمقدّمات  
 قیام قائم باشد و دستوا غنم بگویم فی الحقیقه حسلی از علامت ظهور از بعد  
 هزار و سیصد تا این زمان ظاهر شد و البته هنوز این مقدّمات  
 طلوع شمس حقیقت فهم متعارف ناسس چنانکه ابدا پیش روان گوگبه  
 سلطنتی که حرکت نمود براه افتاده همه میگویند شاه آمد و شاید تا دو  
 ساعت دیگر شاه از نمرش حرکت نکند مقصود اینست که بیسوجه  
 این حدیث بر تقدیر صحت مر لوط بقصد بن طوز میرزا علی محمد ندارد  
 و حمل بران سستی که ما از آن فهمیده و بیان کردیم حدیث دروغ هم  
 نمیشود و اما جواب از رباعی محقق طوسی اعلم از اینکه سال غرس  
 باشد یا الف و سه ستین یا الف و ثلثین و اعلم از اینکه در کثرت کما  
 باشد یا نباشد کلام ان جناب کلام معصوم نیست و نقل از معصوم  
 نقل نموده است تا حجت باشد و بر هر تقدیر مر لوط مطلب مدعای این  
 قابل نیست اما در الف و سه ستین که عبارت از هزار و دو است  
 و بهفتاد باشد بجهت اینکه منطبق با بعد از گشته شدن میرزا علی محمد  
 است و بر تقدیر الف و ثلثین باشد که بستون پدر میرزا علی محمد هم  
 بدینا نیامده و همچنین در صورتیکه سال غرس باشد اگر چه هزار و  
 دو است و شصت عدد این حرفست ولی جز از طوز منبند بد تا  
 اینکه منطبق با میرزا علی محمد باشد بلکه خبر از پیدا شدن دو قرآن  
 است که هر یک علامت انقلاب و تغییر مملکت است که این تغییر

نشان میدهند حصول ظهور بعد از زمانها نیکه خدا و حق آن را سپه اند و معنی  
 دیدن دو قرآن که تغیر سلطان مملکت و دست یافتن کسانیکه تعبیر دین  
 و ایمان میدهند بقاصد خودشان ربطی مهبط دیت نذارند که میرزا علی محمد  
 است با قائم آل محمد لعین از ان جهت ساکت صرف است و از  
 شیاد می و بیشتر می این قائل نا قابل امنیت که چون مجبور شد با قرار بانیکه در  
 لشکول سال غوس منیت و ناچار جواب آنچه در کشکول است که الف  
 ثلثین باشد استمد لال کند و بر حسب ظاهر لفظ خیل بیگانه و برخلاف  
 معضود او است برای درست کردن انطباق حساب ملفوظی از برای  
 این درست کرده است که هزار و سیصد و چهارده بشود و بعد از موصوع  
 نمودن پنجاه و سه سال از تولد حضرت ختمی مرتبت هزار و دویست  
 شصت و نیک باقی بماند که سال اول دعوت علی محمد شود و تا پنج  
 فتنه که انمطلب موقوف بدگر یک مقدمه آن این است که بنامی  
 اهل عدد که حساب جهان گیر از ابجد میگیرند حروف مکتوبه است نه ملفوظه  
 مثلا مثل لفظ الله که در خط یک لفظ دیک لام و یک با نوشته  
 میشود میگوید عدد الله سی و شش است و بعضی در بعضی مقامات ترجیح  
 میشوند بانیکه هر چند حرف که در مقام تلفظ بان کلمه از زبان خارج میشود  
 عدد از ابجد میگویند حروف ملفوظه باید حساب کرد پس در مثل  
 الله میگویند باید از اسی و هفت محسوب نمود و اگر بخوابند عدد اسم  
 هر حرفی را بگیرند نه عدد خود از اسی میگویند که عدد اسم  
 حرف مکتوب یا اعم از مکتوب باید حساب شود پس الف که الف هجده است

# ر و مطالب فصل بیستم

که در حساب یکی محسوبست و متیکه اسم او را بخوابند بگیرند باید او را  
صد و یازده بگیرند که هسزه یکی و لام سی تا و فاء هشتاد است  
و هرگاه بخوابند عدد اسم و او هنوز را حساب کنند میگویند سیزده است  
چرا که اسم و او هنوز دو و او دارد و یک الف پس در شش با نهم  
یک سیزده میشود و علی هذا القیاس چون این معذنه را در  
بر نو تکشونت که این قائل که میگوید بطوطه تلفظی هرگاه بر وفق اصطلاح  
مذکور که میگویند در حساب باید حرف تلفوظ شتاب شود و مقابل حساب  
شدن مکتوب پس الف و ثلثین را اما هرگاه مکتوب حساب کنیم لفظ  
الف صد و یازده و ثلثین هزار و شصت مجموع هزار و صد  
هفتاد و یک میشود ربطی بعد عای قائل ندارد و هرگاه تلفظی حساب  
کنیم الف که بجای خود است ثلاثین یک الف در لفظ زیاد میشود  
جزء حساب که بیاید هزار و شصت و یک میشود مجموع هزار و  
هفتاد و دو میشود باز مربوط بمقصود قائل نیست لهذا از این  
دو طریق صرف نظر کرده انده است خواسته است انطباق  
جعلی بسیار اسم از اهرم تا نید الهی گذارده که یک بیشتر می دیگر  
برای خود بعلاوه بی ادراکی آماده نموده و خریداری کرده باشد  
والی الآن هیچ بیغوری جمع اعداد بطریق این قائل نکرده که  
لفظ الف را بدون تفسیر عدد در حرفش را که صد و یازده باشد  
اخذ کند ولی و او که عددش شش است و او یک الف که اسم  
و او است و عددش سیزده میشود سیزده اخذ کند و ثناء شخرا

# در مطالب فصل مضموم

۲۴۲

پانصد و یکت فرض کند که اسم است از برای ثمان شصت و الف و  
لام نیش را عدد حروف اشترک بقصد و یک میشود میگیرد و بنون که  
میرسد یکصد و شش محسوب میدارند که عدد و اسم نون است نه نون کلین  
که پنجاه بحساب بیاید باید باین احسن گفتند که تو عدد و اسمی حروف  
بگیری چو در الف عدد و نفس حروف را اگر فنی و در بقیه عدد و اسم حروف  
را اخذ کردی و نباید الف را که صد و یازده بگیرد بلکه یکده فقه الف  
که اسم برای بسزیه است صد و یازده بگیرد و یکده فقه بقصد و یکت  
که لام است که اسم لای کلین است در حساب بیادری و یکده فقه فارا  
که بشتاد و یک بلکه بشتاد و دو میباشد حساب کنی که اسم است  
برای فاء بعض و عبارت مختصر و واضح تر هرگاه این قائل شود  
عدد و اسمی حروف را حساب کند مجموع بسزیه و سصد و شصت  
و هفت میشود نه هزار و سصد و چهارده که بتو این بعد از کم کردن  
پنجاه و سه از هزار و سصد و چهارده بگوید باقی میباشد هزار و دو  
و شصت و یک بنا بر حساب صحیح بی تقلب بعد از تفتیش پنجاه و  
سه از زمان تو که تا زمان هجرت باز هزار و سصد و چهارده باقی میباشد  
که بالمره از آنچه مقصود این قائل است خارج میشود با اینکه بر  
تقدیریکه درست هم باشد باز مقصود کوسیده رباعی اشارت محمول  
علامت ظهور است ربطی با اخبار از خود ظهور ندارد اما خبر مفضل که  
لفظ سینه دارد اگر چه این قائل مسکوبه تصحیح است با اینکه در سینه  
شصت ظهور میکند و لعنت میکنم که حاجی کریم خان در ارشاد

العوام چرا نوشته است و باین جهت و در اجمال خوانده و  
 خروج و جلال را هم بعد از ظهور قرار داده که منطبق با حاجی محمد کریم خان  
 شود و احترازی میکند که خروج و جلال بعد از ظهور است ولی این سخن  
 اولاد است که مراد از این شخصیت همان زمان فاطمه امام حسن عسکری  
 است که تقویض امامت را بفرزند مدثرش صاحب الامر مینماید که قریب  
 بزمان حضرت است نه شصت بعد از هزار و دویست سال و بر تقدیر  
 که قبول نکنند که مراد از ستمین است یعنی ستمین بعد از الف و ناین  
 را هم که نموده است که تو منزل بر ظهور میرزا علی محمد مسکنی شاید  
 مراد ستمین سیمصد و شصت باشد یا چهار صد و بیست و الی غیر ذلک از ستمین ها  
 که بعد از هر سال میآید و ثانیاً اگر قول امام نسبت بظهور در شصت هجرت  
 است نسبت بایر فقرات باید حجت باشد که آن فقرات هم مصاحب  
 یا ظهور میباشد کجا با اسم و کنیه و نسب میرزا علی محمد شده و کجا  
 راستی بحدش میشود گفت محمد بوده باز جای اینست که کسی باین قائل  
 غافل بگوید که توانی قدرش پیدا و مدلسی که گاهی استدلال بنصف شعر  
 میکند و بنصف دیگرش را حذف میکند و گاهی تحریف جزا با بسید  
 میکند اگر را اگر مینویسی و مجموع اگر با جمع میکند و گاهی عدد الف  
 و ثلثین را بنحوی که گذشت حساب میکند آقا مینخواستی اینجائتمه روایت  
 که سسی حدش است باشد با اسم و کنیه و نسب را مینویسی که عوام جلال  
 فقط یک لفظ ستمین را به بنید کلمات بعد مقاله لورا معین میکند  
 نه بنید و اما اینکه بر حسب حدیثی که از برای اثبات خروج و جلال بعد از



ظهور قائم از حضرت رسول نقل میکند و میخوابد و جال را پسندی میکند حق را  
 پویشاند یکسیر پس جواب این است که معنی لغوی دجال این نیست که گفتی  
 دجال که در اخبار چه آنکه خروج را قبل از ظهور قائم معین کرده  
 باشد چه بعد از ظهور یقینا مراد شخص معین مخصوص است که علامت آن اخبار  
 ذکر شده میباشد پس چگونه از منطبق با حاجی محمد کریم خان نموده و  
 در اینکه اخبار در باب ظهور دجال که منبطل از ظهور قائم است یا بعد  
 مختلف است سخن نیست ولی آنچه بر حسب ترمیم اخبار و تقارین صحیح  
 از صنف و موفق از مطعون بعین نموده اند البته اخبار خروج رو  
 دجال را قبل از ظهور قائم و بعد از خروج سفیانیست ترمیم برعکس  
 آن داده اند و بر هر تقدیر و وقوع آن علامت حتمیه است و خروج  
 دجال معهود که بعد از سفیانی است هیچوجه در ظهور میرزا علی  
 محمد محقق نگردد دیده و خود این امر علامت کذب انطباق است  
 که این قائل در صد و اثبات آن است **امضا طرف نبضه**  
 چون این قائل در ستم سلکان او بموجب اینکه لفظ **دجال** را در لعنت  
 دیده اند که معنایش پوشانیدن حق است هر کس از ایشان کسی  
 دجال میخواند و خوانده است این قائل حاجی محمد کریم خان را دجال  
 میخواند و میرزا حسینعلی برادر خود میرزا یحیی را دجال خوانده  
 و بعکس میرزا یحیی میرزا حسینعلی را دجال خوانده است و میرزا  
 عباس برادرش میرزا محمد علی را که لعنت بحسن است دجال  
 خطاب نموده و لعنت کرده و اقا جان نام که از نزدیک او بوده خبر

و جلال است و با چون مقام این حضرات را که جلال سبحی  
لغوی میدانیم خوبست که از مجموع این حضرات تعبیر بد جا حله نیام  
زیرا که در وصف پوشاندن حق تمام شریعت وارد و اینصفا  
مخفی نباشد چون نسبت اختلاف در خروج و جلال قبل از ظهور و بعد از  
ظهور داده شده ما شانه ما جواب از این روایات منقولی از عایه  
المرام را انکفنه ایم ولی محبت د ابرای اکاهی برادران عزیز خود  
مینویسیم که چون این مرد شیا در روایت را بتمامه نقل کرده از  
لفظ ششم تا آخر و بعد بدون خروج و جلال استفاده میشود اولاً  
بشما میگویم در اینجا ششم برای معنی تراخی نیست زیرا که اگر ششم برای  
تراخی باشد باید همدی که بعد از اسی عشر من ولدی مذکور  
شده امام سیزدهم باشد که خروجش بعد از دو از ده نفس  
از اولاد آنحضرت بشود و چون این ششم برای تراخی نیست پس ششم  
بخرج الدجال هم برای تراخی و قوعی نباید بوده باشد و ثانیاً  
از ذکر تمام حدیث معلوم میشود که امام علیه السلام در صد و بیست  
بعد بدون خروج و جلال از ظهور قائم نیست که ابتدا سوال  
از عدد خلفاء میکند حضرت یقین در دو از ده نفر میفرماید و  
تفصیلی میفرماید بعد سائل سوال از ظهور قائم میکند حضرت جواب  
میدهد و شرعی بیان میفرماید بعد از آن سوال از خروج و جلال  
میفرماید باز حضرت بتفصیلی جواب میفرماید و شاید عرض این  
قائل بنظر ناظر این باشد که امام عصر را امام سیزدهم قرار بدهد

که بتواند در بزمانی امامی قائل شود که بعضی فقرات روایت را  
 میکند فقط یک جمله از روایت را نقل میکند که بشود از آن استفاده  
 مقصودش را بنماید ولی قائل از اینست که مردم دیگر هم اینگونه  
 اخبار را دیده و می بینند و نیز قائل از اینست که خود میرزا علی محمد  
 اخبار میگرداند است که سالها انتظار مرا میکشید و هیچکس  
 امام سیزدهم را نمیکشید و بعد از امام دوازدهم که غایب است و  
 انتظار او را دارند کسی را ندانسته و ندارد اما شعر سلطان الغ  
 کورگانی در سال غلبه که بماتی بینی ملک ظل و مذہب دین  
 گشته که این قائل است لال بان میکند و خود را بر حمت انداخته  
 آخر هم مقصود نرسیده با اینکه بر تقدیر یک شعر سلطان الغ باب باشد  
 سلطان بودنش دلیل حجیت کلامش میشود اگر چه میتوان گفت که مثلا  
 بوشمند بنظر سیاسی خودشان میتوانند پیش بسینه کنند که شخص جابل کلام  
 آنها را اجزاء معنیات محسوب نماید بهر تقدیر این شعر مفاد و معنی ظاهر  
 او بسیار خوب و صاف است زیرا که معنیش اینست که در بغا  
 که هزار و سه باشد مملکت حالت تغییر پیدا میکند و تا سال غلط که هزار  
 و سی نباشد سال سال تغییر حاصل میکند تا وقتی هزار و سی نباشد  
 ملک ریز و زبر میشود و انقلاب جزئی تبدیل با انقلاب کلی خواهد شد  
 و در سال غلبه که هزار و سی و دو باشد علاوه بر انقلاب ملکی انقلاب  
 ملتی مذہبی هم حادث میشود و این مطلب از بدیهیات و ضروریات  
 است که دشمنان دین در زمان انقلاب مملکت قدرت نامرغبت دین

# ردو مطالب فصل هفتم

این از مذکور این معنی میسر چه بقصد این قائل ربط ندارد و اما اینکه بدلائلی چند معلوم است که عدد و ظاهر اینچون و مفروضه نیست یکی ذکر شیخ بهائیت در کتاب باید از این قائل پرسید ذکر شیخ بهائیت چه دلیل بر اینست که عدد ظاهر این حرف مفروضه نیست کتاب او که مثل این فصل کتاب قائل محض از برای ذکر وقت نیست در تقدیری که محض بهم باشد مثل اینکه ذکر این قائل بی ربط است بی ربط خواهد بود بجهت اینکه ذکر انقلابات ربطی مذکور وقت ظهور ندارد و اینکه میگوید لفظ غلب کمتر از غلط است میگویند بی کمتر است ولی کمتر بودنش دلیل برای اینست که حساب المعقود بگیری نخواهد شد چه ضرر دارد که همان طور که معنی کردیم در سال سبز اوسه نه مملکت بزور بر میشود بعد از آنکه در هزار و سه بنامی تغییر کرده بود و ضمنا در هزار و سی و دو انقلاب طلعت و مذکور هم حاصل میشود معقود این است که بعد از ده اینکه این حرفها تمام غلط و اشتباه است تو چه میگوید اولاً لفظ شعر را برای تطبیق باید تعامی خود میکند نیز غلط است بجهت اینکه اولاً لفظ المعقود بر خلاف اصطلاح است غلط است چنانکه در مقدمه مذکور برای العت و تلمیث ذکر کردیم و ثانیاً المعقود غلب با اصطلاح او که بزبان فارسی صد حساب کردن عدد اسامی حروف باشد نه عدد نفس حروف میگویند غلب هزار و سی و دو است بر حسب عدد ذات حروف و اگر عدد اسامی حروف را بگیریم که عین عدد حرفی آن هزار است با ضافه با و نون هزار شصت خواهد شد و لام که عدد حرفی اوسی تا است هفتاد و یک خواهد شد

و بر طبق اشار  
سطوره حدیث است که  
صاحب بغیر روح بسیار  
در تغییر این شریفه و از قلیا  
لا دم اسکن انت و زو جک  
در سوره مبارکه بقره میفرماید  
اذا علی مرتضی تاتوا قلوبنا  
الالف فقد حلت الزوجه  
و مرتباً روشن ابی و ذک  
المخلص الماتین بر این حرف  
حقیقت چیز تربیه الولدان  
المرثه حیه چیز من ان تمد الولد و  
حدیث شریفه نیز انقلابات  
دوازدهم را میرساند و باید  
اجبار مجرب را و اینکه ظهور یافته  
نیز انما در علامت نایب  
انکه است که من جمله بان

در مطالب فصل بیستم

شد و باینکه عدد حرفش دو است چهار خواهد شد و مجموع اینها هزار و صد  
 سی و پنج خواهد شد و در صورتیکه تاریخ را هم از تولد حضرت حتمی مرتبت بکرم  
 باز هزار و چصد و هشتاد و هشت میشود و شاید در از زمان پدر میرزا علی محمد  
 هم بدینا نیامده باشد پس بطی لظهور میرزا علی محمد نذا و اگر لفظ سال  
 را هم جز تاریخ فرض کنیم اگر چه خلاف معنی است و الا باید در  
 فرد قبل که میگوید در وقت غلط هم لفظ وقت را مفوظ حساب کرده  
 چنانکه از ظاهر عبارت این قائل ظاهراً میشود که میخواهد سال را هم جز  
 حساب بیاورد میشود یک هزار و چهار صد و هشتاد و هشت اگر لام مکررا  
 حذف کنیم میشود هزار و چهار صد و شش پنجاه و سه سال زمان  
 تولد تا بعثت را کم کنیم میشود هزار و سیصد و پنجاه و سه و از آنجمله  
 گفتیم معلوم شد که گفتن این قائل که حساب مفوظی هزار و دو صد و  
 و هشتاد و سه میشود غلط صرفست و بهر تقدیر ابد این رباعی ربطی  
 بتعیین وقت ظهور ندارد و اما این شریفیه **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** باینکه  
 نه در آیه و نه در حدیث اشعاری باینکه فرمایش اشاره بوقت ظهور است  
 نه تطابق عدد مکتوبی دارد نه مفوظی زیرا که عدد مکتوبی آن ششصد و  
 شصت و نه است با و او بدون و او ششصد و شصت و نه میشود  
 و در مفوظی باصطلاح این قائل اگر مکررا ساقط کنیم یک هزار و  
 و پنجاه و سه میشود و اگر مکررا ساقط کنیم یک هزار و صد و هشتاد و  
 و بر تقدیریکه تاریخ از تولد حساب کنیم که پنجاه و سه عدد هم بر عدد  
 هشتاد و سیفتر ایم هزار و دو صد و هشتاد و سه میشود و بر تقدیریکه تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم  
 غرض از اینست که هر چه از این  
 آقای حاجی سید محمد تقی  
 مظهر بیضا شالوات میرزا  
 ابوالفضل گلپایگانی  
 بهمان تحریر فرموده اند  
 و از آنجا باینکه بعد از ملاحظه  
 کیفیت قول این نویسنده  
 خیال بدینیا در صحیح بنا و در  
 آلیف کتاب کفر بیان است  
 کتاب الامان را نام آن طبعی  
 کتابش چون کور کافیه  
 که طاعتش قهر خداوند  
 حاکم باطنش قهر کبریا  
 از آن نوعی بودیم که بر  
 مطالب او را بدین نظران  
 صاف ساده نمایم بطلبان  
 و عادی و مفادش  
 انفسا از امور  
 است

# رد مطالب فصل هفتم

مطابق با مقصود این قائل نذارد و این سبده که راه مطابق از برای این  
 عبارت با ظهور سیر زاعلی محمد صورت نگرده ام خوب است بگوئیم المعنی فی  
 بطن الشاعر و اما استدلال این قائل به العاقبة للمنتظین بیسبب و  
 نسبت از ابداع غای این قائل صورت میشود که وجهیت اینکه در آیه اشغاری با  
 مطلب اجماع بطور قائم باشد منیت بلکه معنی ظاهر آیه مقصود است  
 که حاصلش این است که دنیا را خدا بهر کس بخواهد میدهد ولی آخرت  
 مختص بر پرهیزکاران است و بر کس نمیدهد این معنی مربوط بزمان ظهور منیت  
 و عددان با وادیکه زار و دویست و هفتاد میشود و بدون واد هزار و  
 صد و شصت و چهار میشود و السببه بر تقدیریکه عدد در حرف این جمله  
 منظور باشد اسقاط و او دلیل نم آرد و در صورت بودن واد مطابق با  
 بعد از اعدام و کشته شدن سیر زاعلی محمد خواهد بود و بعد از او  
 اینکه حرف آخر و العاقبة با باید محسوب شوند تا چنانکه در حالت وقف  
 بر آن تلفظ بها میشود تا در این صورت هشتصد و هفتاد و پنج میشود  
 با واد بدون واد هشتصد و شصت و نه میشود بنا بر این خوب بود  
 که این قائل چنانکه در شعر سلطان الغ بیگ حساب را محفوظ میگرفت  
 نه مکتوب اینجا بهم کار را میکرد و چنانکه در جزا با بسید تاریخ را از تولد  
 حضرت در شعر الغ بیگ از بهشت میگرفت اینجا هم از اینجا میگرفت  
 از هجرت و حذف کمرات را که اینجا معمول به نموده بود اینجا هم معمول  
 به دار و تا اینکه بی مناسبتی و نامربوطی ان خوب واضح شود اما دلالت  
 خبر باعتبار اینکه میفرماید این امر پیش از رسیدن و تش عجل نکنند

است  
 قیاسات بطلانها  
 است لهذا ما بل شد بهم که  
 مطالب این حرف را بطوری  
 خالی از تدلیس  
 که محتاج با قافیه  
 باشد و آنچه که جواب تلفظ  
 از قبل توضیح و اضمحلت  
 چنانچه اشاره به دفع  
 و شکایات که از آقا میرزا  
 الفضل کلبا کجانی که افضل  
 چنانچه این مسکن گفت  
 ترویج بوده که میدان  
 بنیان بود و حال قدس  
 که نقطه اولی و حال قدس  
 ایشان سینه که چکی  
 ثبات این بنیان



و باید عیسی بن مریم پشت سر او نماز کند و میرزا علی محمد که نه محمد بن الحسن است  
 و نه در که بوده و نه عیسی بن مریم در پشت سر او نماز کرده و او را محبت عصر  
 فرض میکند سبب اینکه همه شبته المرادی که باید که بحال بعید در انظار  
 با میرزا علی محمد داد و از تمام این تصریحات صرف نظر و غمض بصر  
 مینماید ثانیاً عدوین و القرآن المحکیم بر حسب مکتوب که اصل حساب  
 را باید مکتوب حساب نمود با ضد و پنجاه و هفت میشود و چون مربوط به  
 این قائل نمیشد بخوان خود لفظی حساب کرده که هزار و سیصد و هجده  
 است و البته بعد از موضوع که در پنجاه و سه از زمان تولد تا هجرت  
 باقی نماند یک هزار و دو سیت و شصت و پنج که مطابق میشود بخالی این  
 قائل با زمان طهور میرزا علی محمد تنها نیست که بیان او اخرا از نموده  
 است ولی با این همه زحمت این آرزوی انطباق را کبدر برده است  
 بجهت اینکه لفظی حساب بیست الفتر آن المحکیم هزار و سیصد و  
 بیست و دو میشود و از شهادی معتمد او یا از روی کفنی و ندانستن  
 قواعد حساب لفظی باء و راء و هاء باید در اسم و الف محسوب شود یکی  
 حساب کرده که حساب را بعد از آن اینکه خبر از او اخرا زمان ظهور داده  
 و منتی به بعد از انقدام گذشته شدن او این مدیر را نموده است و در  
 آنچه عرض کردم که در دعای ختم قرانت که عرض میکنند بالباء برکه  
 بالباء ثوبه بالباء ثوابا بالحاء حکه و بالراء رحمة و بالیاء یقیناً  
 که در اسم هر یک از این حدود ثواب و الف همزه دارد که در اعداد  
 بجای الف یک محسوب میشود پس باید یا بیس را در اعداد حساب کرد

این کلمات ابتدا شک  
 در دین خود حاصل نماید  
 از حصول شک با این مقدمات  
 خروج او را در دین و حلال چاره  
 این خود مینماید بعد از قول  
 غافل است از اینکه چگونه  
 کسی در دین اسلام و سلام  
 از دین برای مسلمان خلاف اسلام  
 و ناقص با اعتقاد ثناء و حال  
 است چگونه چنین باشد و حال  
 آنکه بعد از تصدیق مسلمان بودن  
 اسلام و وجوب عمل بر آن  
 قول ثناء و من بدیع غنی  
 در تمام محفل این بر آمدن جلاده  
 آنکه بقران مجید و فرقان حمید است  
 عوام جاهل چاره چو  
 سید اند



نه یازده در او را باید دوست و در حساب کرده دو سیت و یک  
 و حاج حکیم را باید ده حساب کرده نه و یازده را هم باید دو یازده  
 حساب کند پس چهار عدد از حساب موقوفی عمدا یا از مذاشگی سقاط نمود  
 حاصل جمع را هزار و سیصد و هجده ساخته و بعد از تنقیص پنجاه و سه  
 سال هزار و دو سیت و هشت و پنج پرورخته که منتهی باو آخر ظهور  
 علی محمد شده و شخص عارف مجاورت عرفیه میداند که هر گاه رنزی یا  
 عبارتی در وقت امری وارد شود رسماً تعرض اول آن خواهد شد  
 نه وسط و آخر ولی چون این از شدت حرص بترویج باطل میداند که چه کند  
 گاهی تو میت را منزل باو ایل دعوت یا گاهی باو آخر ظهور منزل مینماید  
 از اینست که چنین کیفیت تشریح فصاحت بلکه سفاهت او را مینماید  
 و اما اینکه اثبات بعین وقت و انطباق میجواید از اشعار سید حسین  
 اخلاطی نماید او لا تعبیر نمیکنند و میگوید احدی باین صراحت و وضوح  
 بیان این امر را با اینکه میگوید اشعار یکی اشعار دارد کلام ناقص است  
 بحسب اینکه تعبیر از اعلی مرتبه دلالت بصریح میشود و از ادنی مرتبه دلالت  
 تعبیر با بیاید و تلویح و اشاره میشود باید باین قابل گفت اگر شکر صحبت در  
 دلالت پس اینکه گفتی اشعار دارد غلط است و اگر صراحت ندارد و  
 دلالتش اشعار است پس چگونه تعبیر از آن بصراحت و وضوح مینماید  
 و ثانیاً نسبت دادن این که سید حسین اخلاطی مرشد شاه نعمت الله بود  
 هم کذب واضحی است زیرا که مرشد شاه نعمت الله بنا بر قول مشهور  
 که تمام در اویش شاه نعمت اللهی تصدیق دارند مرشد الله شکر است

دلیل است که این  
 سبب است که این  
 علی بن ابی طالب  
 این است که تمام او باین چون  
 جامع آنها خداوند است  
 بر همه چنانکه در مقام بیان کلمات  
 پس هر یک از مسلمانان را با اینکه  
 حاضر برای فهمیدن دین با بیاید  
 در بهائی نشوند برای چه چیز است  
 اگر مقصودت این است که یک  
 دین حق و باقی باطل است بعد  
 از اسلام که تا پیش تمام او باین  
 رسیدن نشان تمام نبوت است  
 و دیگر چه دینی را میبود مسلمان  
 حقانیت نبوت که در مقام فهمیدن  
 بطلان اسلام و دین  
 دین را بر اسلام

# رو مطالب فصل پنجم

اینکه تا فنی بوده است و در تذکره هیچ سلسله از سلسله در اویش شاه نعمت  
 اللہی تصدیق دارد بر شاگردش شیخ عبدالنہ با فنی بوده است و در تذکره  
 هیچ سلسله از سلسله در اویش شاه نعمت اللہی اسمی از سید حسین  
 اختلاطی نیست پس خوب بود این قائل سند این کلام خود را بگوید تا  
 معلوم شود و بر هر تقدیر بر ما بست که ادلا معنی شعره العم از اینکه  
 از او باشد یا نباشد یا اینکه بر فرض که انطباق عددی هم درست  
 کند حجیت ندارد و بیان کنیم تا بنفس بیان ما فسادش کاین قائل  
 باطل شود پس میگوئیم از اینجا نیکه جماعت صوفیه رب النوع از برای  
 هر چیز قائل هستند پس هر گاه در بنا الالاع و رب العالمین بگویند مراد  
 رب الارباب است و هر گاه رب غیر معنی بگویند مراد ایشان  
 رب النوع است که بر حسب عقیده و اصطلاح حضرات اهل دنیا و  
 آخرت پرورش او پرورش می یابند پس معنی بچئی رب لکم فی  
 الثابتین این میشود که پرورش دهنده در دنیا و آخرت شما خواهد بود  
 و میشود لفظ رب را منزل بر کسیکه اسمش بحسب عدد دوست و دو با  
 که علی محمد است نمود زیرا که استعمال لفظ در دو معنی میشود پس اگر  
 معنی رب پرورش دهنده مقصود است بنمود اشاره بآدن علی محمد شود  
 با اینکه اگر معنی اول باشد پرورش دهنده در دنیا و آخرت که دنیا و  
 آخرت باشد معنی معقول دارد اما می آید شمار صاحبانیکه عدد حرف  
 دوست و دو باشد که علی محمد باشد در دنیا و آخرت معنی ندارد  
 بجهت در دنیا ممکن است گفته شود که میاید برای دعوت و اما در

باید که در این باب  
 بعد از رسیدن زمان  
 بیخود است و در وقت  
 کافراست و در وقت  
 مؤلفان و ضلالت شکست  
 بلکه این طایفه را از ابد احققا  
 بجزند و از دنیا که خود این قائل  
 معنی کلانشان نیست درست که حصول  
 امری خارج از روح باب عالم  
 است پس از ابوالفضل علیا بچائی  
 پس بعد از اینکه سوزین ایام  
 در آن را از حق عقل و نقل  
 دارک باشد نیز آن بود تا از آن  
 السلام باشد نیز آن بود تا از آن  
 و نیکو بانجام ایامی ثابت شود  
 فرض میکنند بنویسند  
 میزان

رد مطالب فصل بیستم

اخرت که دیگر دعوت بجهنم نیست که محتاج با بدن کسی باشد ولی  
 محتاج رب النوع در همه جا میباشد دیگر آنکه ابن الحسن هم دو  
 دو و نادر حجاب محبوب می شود هر گاه آن معنی رب النوع مقصود  
 نباشد و معنی ثانی مقصود باشد پس منطبق با ابن الحسن است کدام وحی و  
 الهام بر این قائل از حق مائل باطل وارد شده که مراد میرزا علی محمد  
 باشد با اینکه ما میستوانیم بگوئیم که عدد علی محمد و ولایت و دو است  
 و میرزا علی محمد بدون لفظ میرزا یا سید صدق بر آن شخص مدعی  
 نمیکند ولی بر ابن الحسن صدق میکند پس معین میشود که مراد ابن الحسین  
 است نه میرزا علی محمد و از آنچه گفتیم معلوم شد که این قائل نشان  
 را معنی دو نشانه میکند غلط است از دو وجه یکی اینکه مراد از نشان  
 دنیا و آخرت و نشان فارسی است و شعر عربیت وجه دوم نگی  
 لفظانی دارد یعنی در دو نشانه پرورنده در دو نشانه را که پرورنده در  
 دو نشانه نباید تفسیر کرد و معنی لجمی الدین بعد الراء و عین است که این  
 رب النوع سیاه که رنده کند دین را که بعد از اینکه اعراض از آن  
 شده و بنزله مرده باشد است پس بنا بر این معنی شعر در مقام تعیین  
 وقت ظهور نیست و هر گاه بگوئی راء و عین چگونه معنی اعراض میشود  
 باشد جواب اینست که راء و عین اشاره بلفظ و جمله رعبت معنی است  
 و لفظ رعبت وقتی که مستعدی بعین بشود معنی اعراض است و استغفار  
 این معنی با یون لفظ لجمی الدین بخوبی میستوان نمود بر فرض تسلیم بهم میگوئیم  
 هر گاه مراد از راء و عین مستمای آنها که روع باشد پس عدد هزار و

کبریا و عیسی و حضرت قائم  
 الی غایب است و در بیان اولی و جمال  
 عین در افنده و صدقین که در  
 باستانی ایشان میشود در احوال  
 که سبک بد با نفس نظر امرانه  
 در سبک بیان جاهل و دو  
 و تقی چیز بر او بر نیک  
 و سعادت بی شماریم نشانی  
 و حاجت و اجالی از تو فرود  
 مقالات این فاضل کمالی  
 که در سبک ان سخن در بیان  
 که از دین هیچ

# ردو مطالب فصل هفتم

دوست میشود و در بعضی بدعای این قائل ندارد و در صورتیکه مراد  
 حروف اسم حرف باشد که این قائل بتبیر از ان بملفوظ کرده و خلاف اصطلاح  
 گفته باید تمام حروف مکتوب که پشت لفظ بعد است جزء تاریخ  
 گرفت پس حروف الراء عین را از حرف اول که الف است و حرف  
 ثانی که لام است باید جزء حساب آورد و چون حساب چنین ملحوظ نمائیم  
 عدد سنتی هزار و دوست و نود و بیست میشود با محسوب نمودن واد  
 و بدون محسوب نمودن واد هزار و دوست و نود و دو میشود و با  
 کردن هاء بر آن بنا بر اول هزار و سیصد و سه میشود و بنا بر ثانی هزار  
 و دوست و نود و بیست میشود و بیچ صورت مطابقه با مقصود این  
 قائل ندارد و این شش و حروف عین سه هزار و بیست منظور داشته  
 ولی الراء را دوست و یک فرض نموده و الف و لام الراء را  
 عهدها سهوا یعنی از نفسی اسقاط نموده و عدد را مطابق با خیال خود نموده  
 است و چون معنی شعر دوم که میگوید فغان زیدت علیها الهاء  
 تاریخ معنی مناسب بگیرد تاریخ یعنی است لهذا ما قبول کردیم که مراد از  
 راء و عین عدد آنها است و معنی اینست که اگر بر راء عین عدد  
 الهاء را از یاد کنی بدانکه من عین امر سزای را بر تو آشکار نموده ام  
 و بنا بر این با دام که ابوراء و عین افزوده نشود و مطلب تمام است  
 پس باید تمام عدد تاریخی که از مجموع راء عین و هاء معلوم کرد پس تمام  
 کردن این قائل مطلب را بنقض راء و عین ملحوظی با اصطلاح او  
 غلط و معنی است بلکه باید با بر آنها افزوده شود تا عدد تاریخ

مشان  
 سخن از ان  
 شاز است تا شاز  
 نمود عجله غرض است  
 بنوده به پیشیم که این طایفه  
 بجزه و خرف عادت و انساب  
 بنیت با است بجزه و خرف  
 منبت و مع ذلک اینا  
 از این مطلب که از اصول  
 طایفه است بدو اشک  
 این سخن بعد از اثبات  
 اجزاء معجزه به بر کاف و بیچ  
 است مرد و بیست و انصاف  
 معذرت و بیچ میرزا علی محمد  
 معذرت کرد قائل آن محمد  
 بیخیزات با این  
 بیخیزت با این  
 در انجا

# در مطالب فضل بنظم

تمام باشد پس اگر مراد از راء و عین سستی باشد که روغ باشد باید یک تا  
 هوز بر آنها افزود که عدد هزار و دو است و پنج میشود و اگر مراد از آنها  
 اسم باشد که باید حرف الراء و عین و الراء بالتمام حرف بحر که  
 الف و لام و راء باشد الی آخر حساب شود پس سی و پنج عدد بود و الراء  
 و عین که هزار و دو است و نود و هشت بود افزوده میشود پس هزار و  
 سیصد و سی و سه خواهد شد بر تقدیر یکجه پنجاه و سه سال تو که را کم کنیم  
 یازده هزار و دو است و هشتاد میشود مگر اینکه این قائل بگوید ما باید طوری  
 حساب کنیم که انطباق را درست کنیم اگر چه بعضی را حساب نکنیم یا بعضی  
 را کم کنیم و بعضی را الموقوفی حساب کنیم که در این صورت باید گفت اجتناب  
 دست نامیت باید مراد صاحب شعر را بدست آورد سرگناه تفهیم  
 باید بگوئیم المعنی فی بطن الشاعر و معنی شعر سیم که برای عین اسم قطب  
 عالین ضرب لفظ بود در هوی نماید که این قائل منطبق با اسم علی نموده  
 است که صد داده باشد پس فلف و اصحی بحسب اینکه معنی ضرب بود  
 در نفس امنیت بازده رادر بازده ضرب کنید و خارج ضرب صد و  
 بیست و یک میشود نه صد و ده و معنی آن امنیت که ده رادر بازده  
 یا بالعکس ضرب نمایند که عدد صد و ده میشود و معنی شعر چهارم امنیت  
 که سیم و حار ابامیم و دال در هم نمایند که محمد شود پس آن در زیر مضروب  
 و مضروب چند که بود در هوی باشد بگذار و بنا بر این معنی اگر ما از این قائل  
 قبول کنیم که مراد از مدر جنین علی است که عددش صد و ده است  
 سخن او را در ضرب هم قبول کنیم و بگوئیم اسم علی محمد شود باز میتوانیم بگوئیم

شاه است که بیان  
 نموده است که در انداز  
 بر کینه نیز اعلیٰ که در بیان  
 این بنا بر سبب بفرمان  
 ابو الفاضل و امثال او که در بیان  
 در فواید و نود و هشتاد  
 و عین و الف و لام  
 در این چیزی عینت هزار و بدو  
 مقتضی منزه در بیت  
 که این عینت بر او افتاد  
 هر دو مابذ چون عینت بر او افتاد  
 زنده است مؤلفانه عینت  
 عینت و بنا بر این  
 بقا

# رد مطالب فضل مضم

اسم علی محمد غیر از میرزا علی محمد است اسم باید تعیین می نماید و بدون  
 ذکر میرزا معین نشود که علی محمد کیست و محض از دیاد بصیرت برادران  
 خود مسمی است و لغت که مراد از رب مرتبی است و در عدد دوست  
 و دو بیاید این الحسن عجل الله فرجه است که عدد آن نیز دو است  
 و دو است یعنی این الحسن بیاید برای احیا کردن دین بعد البراء  
 و غین فان زیدت علیها الهاء که جمع این سه حرف بطور مکتوب  
 عدد او یک هزار و سیصد و سی میشود و مراد شان شمسی است نه قمری  
 و این بعین وقت نیست که داخل در موقوفن باشد بلکه اخبار است  
 باینکه بعد از یک هزار و سیصد و سی شمسی ظهور موفد السور و آنحضرت خواهد  
 بود و قبل از آن نخواهد شد و این معنی داخل در عنوان موقوفن که بعین  
 وقت میکنند نیست و ضرب نفس هو الخ این بیت قابل دو احتمال  
 است یکی آنکه عدد ده است در عدد ده که پایزه است  
 ضرب میشود حاصل ضرب یکصد و بیست خواهد بود که مطابق میشود عدد  
 با این هادی و یا هادی این که اسامی و القاب آنحضرت است که قطب  
 عالمین است و بعد از آوردن لفظ محمد که نام آن حضرت است در تحت  
 در چین که این هادی یا هادی باشد این هادی محمد یا هادی این محمد  
 خواهد شد که سنی چنین میشود که شخصی که بعد از هزار و سیصد و سی  
 یک شمسی بیاید که مثل آن البته نخواهد آمد که قطب عالمین است پس  
 محمد است که در تحت این القاب باشد نباء علی ذلک مثبت مدعا  
 این قابل خواهد بود بلکه مطابق باشد معانی است که کاذب بودن میرزا

بنا  
 البته درین باب  
 آنچه آن بوده اند لازم  
 لزوم عدول از ان بلا حجت  
 بود پس نام او باین از موجب  
 وضاری سکنت با اختیار  
 نخواهند بود زیرا که میباشند  
 نفس ظهور محمد در ملک عالم  
 بلکه تمام است پسند  
 عنوان که است پسند  
 بنا بر قول میرزا ابوالفضل  
 سیکوید و سایر اینها است  
 و باینست تشیع احکام  
 که و باینست صابیه و بابیه  
 بود آنچه با عنوان وحی  
 تشیع نمودند و بعد بطول زمان  
 نمودند و جمله ملل صدور  
 این شایعین و  
 حرام



# رد مطالب فصل هشتم

آن بود و چون این دو مقام با یکدیگر ضدت ندارند بلکه از قبیل  
 عام و خاص میباشند که هر جا شیکه خاص باشد وجود عام یعنی است  
 ولی ممکن است که عام بدون خاص در محل موجود شود و ببارت  
 اختری نبوت و ولایت از قبیل سیاهی و سفیدی نیستند که در یک  
 محل جمع نشوند بلکه از قبیل انسان و ماشی است که هر جا شیکه انسان است  
 ماشی هست و گاه ماشی در جانی صادق است که انسان در اینجا صدق  
 ندارد و علی البطله اجتماع این دو مقام در یک محل ممکن است و بطلت  
 هر یک از ولایت و نبوت در مقام تقریر ما هستی و مفهومی است  
 با قطع نظر از معرفت برامی وجود چه آنکه در عالم عرض وجود  
 بر ولایت بسیط ممکن است که در محل بود باشد که نبوت نباشد ولی  
 در مقام عرض وجود و مقام نبوت ممکن نیست که محل دارای  
 ولایت نباشد و آنچه حکماء و عرفا گفته اند که ولایت مقدم بر  
 نبوت است مقصود همین است که دارای مقام نبوت ممکن نیست  
 دارای مقام ولایت نباشد و از آنچه گفته معلوم شد که مقام  
 نبی بسیط و ولی بسیط آثار و انوار حقیقت الهیه در آنها ظاهر است  
 اشراق نوز وجود است در عالم قابلیت قبول هر یک از این  
 دو مقام از حیث استعداد محل بر خوردن نوز وجود با آنها  
 و در مقام عرض وجود که مقام ترکیب ما هستی و وجود است  
 که تعبیر از آن بنا حیه ترکیب میشود هم طوز انوار حقیقت و آثار  
 الهیه در آن خواهد شد ولی با تقدیم نبوت بر ولایت که تقدیم ولایت

بیت  
 شک با شرف  
 جملنا منکم  
 ساس این دیان جا و بیست  
 بیست و بیست بیست است بیست  
 حضرت سول علیه السلام را با دعا و وحی مبارک  
 در کتب شارحین ادیان  
 در شرح صحابه بود و  
 فی مقام شریعت  
 در شرح سادوی  
 بیست و بیست و بیست  
 بطول مان  
 در شرح احض  
 در شرح حقیقت  
 در شرح حقیقت  
 در شرح حقیقت  
 در شرح حقیقت



# رد مطالب فصل بیستم ۲۵۱

بر نبوت منزه بودن هر نبی و نبی است و مراد بکس که تقدم نبوت  
 بر ولایت باشد این است که ولی حافظ حوزه منسی جامع است بین مقام  
 نبوت از حیث معین بودن حقایق مرادات نبی با داشتن مقام ولایت  
 و که اگر نداشته باشد مقام ولایت را البته قابل حفظ حوزه نبی  
 نتواند بود و حاصل مقصود از حدیث این است که نبوت و ولایت  
 چه در مقام بساطت که مقام عز و جاهستی باشد و چه در مقام محسوس ظهور  
 آثار حقیقت و آثار الهیه میباشند و بنا بر آنچه از مقدمه و بیان معنی  
 حدیث که بعضی رسانیدم معلوم شد این حدیث بیسبب اشاره به شخص نبی  
 ولی نیست تا اینکه اشاره داشته باشد از لفظ تقدیم الولاية على النبوة  
 علی محمد که منظور این قائل است چه آنکه هر گاه در این مقام باشد باید  
 اشاره به شخص نبی بسط و ولی بسط نیز داشته باشد و بعین آنها بر عهد  
 آن خواهد بود و بالاتر از آن مرتبه عکس که تقدیم النبوة على الولاية  
 باید معین کند محمد علی نام را که بعد از علی محمد بیاید و بعین آن نیز  
 بر عهد این قائل باین بطل است و اگر آنکه ولایت یک وصف  
 کمالی است که در تمام انبیاء و اولیاء موجود است پس گفتن  
 این لفظ و خصوص لفظ علی مراد بودن از کجا و همچنین نسبت به نبی که منصب  
 الهی است اختصاص به محمد دارد و پس مراد بودن محمد از لفظ نبوت  
 چه دلیل دارد و ادعای آنکه فرد کامل از مقتضین ولایت نبوت  
 این دو بزرگوار مذقول میکنم پس بمقتضای همین حدیث باید محمد  
 علی نام هم ظهور نماید یا کرده باشد که بعد از علی محمد بوده باشد

علیه السلام  
 و از عبارت که می خوانیم  
 ما بین رسول خدا و اولاد او  
 حضرت رسول که نسبت او تمام  
 ما وی از شیخ حضرت رسول است و در  
 نبرایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 تا زمین از این صلی الله علیه و آله  
 بر همه لفظ او تمام است و در  
 ختم سبک بود یعنی ما و ما  
 که در از این عبارت هر دو  
 بیخبرند و در فضیلت او را  
 فاضل فاضل باطل است و این  
 سبک فاضل و فضیلت این  
 معاند خدا و رسول این است  
 است و مطلق سخنان باطل  
 زخرف است لهذا ابتدا  
 باید بطلان و فساد این سخنان  
 او را روشن نمود بعد از آن  
 این توفیق بود پس بیان  
 تا هم پس این مقام  
 فاضل جان حکم نموده او  
 تخریب حکایت است  
 لازم است

# رد مطالب فضل معتم

و این قائل و بسم سلیکانش البته باین امر راضی نخواهند شد و هر چند  
 برای امتک بکلام محیی الدین در این مقام مناسب نیست ولی چون  
 این قائل در جنلی از مقامات متک بکلام او مینماید ماینز بنا سبت این مقام  
 باین کلام که در فتوحات مکینه محیی الدین است ابطال مدعای این قائل  
 را میکند فال محیی الدین بی جواب محمد بن علی الزمندی الحنبل  
 ختمان ختم مجتبی الله به الولا بنه طلعنا و ختم مجتبی به الولا  
 المحمد بنه ما اینجا که محل شاهد و معصود ما است میگوید اما خاتم  
 الولا بنه المحمد بنه فهو رجل من العرب من اکر مهده و اصلاً و بدلاً  
 و هو فی زماننا الیوم موجود و قد عرفت به سنة حسن و  
 سبعین و خمسمائة و اسیته دلالت این کلام محیی الدین که میگوید خاتم الولا  
 موجوده است بر اینکه میرزا علی محمد در هیچ جای از کلماتش معصود  
 نیست و نیز اینکه میگوید شناسانیدند او را این در سنه لوز و پنج بعد  
 از پانصد سال دلیل بر اینست که آنحضرت را گاهی بعضی مردم می بینند  
 میرزا علی محمد در آن تاریخ کجا بود که محیی الدین او را دیده باشد و اینصفاً  
 در جای دیگر فتوحات میگوید ان لله خلیفه مخرج و قد املاً  
 الارض جوراً و ظلماً فبئداء الارض فسطاً و عدلاً و لو لم یبق  
 من الدنیا الیوم و اجد لطول الله ذلک الیوم حتی مخرج  
 هدیه الخلیفه من عیبه رسول الله من ولد فاطمه بواطع  
 اسمها اسم رسول الله و حدّه الحسن بن علی بن الرکن و المقام  
 شبه رسول الله فی الخلق لان الله يقول انک لعلی خلق عظیم

مقام اول  
 در این باب که  
 برای اینست و در  
 اظهار معجزه لازم است تا این مقام در  
 بخت در سوارین از بیله در امانت  
 مقام دوم از بیله در امانت  
 اسلام از بیله در امانت  
 در مقام اول از بیله در امانت  
 که در روز یوم القیامه در امانت  
 و آیات همان انضام ایام دنیا  
 است نه قیامت تا ویلی بیاید  
 و بیانی تا که ظهور میرزا علی محمد یا  
 میرزا حسنعلی باشد پس در  
 مقام اول میگویم که که اظهار معجزه  
 برای اینست اعم از اینکه  
 سبب نبیانه ظهور باشند  
 یا نبیانه ظهور است و بدو  
 اظهار معجزه دعوت نبوت از کسی  
 مسیح و مستخرج خواهد بود و آنچه  
 حضرات باین طریق و دلیل  
 لزوم تصدیق و بقیت زار  
 سید نیز که بقیت از  
 این

# رد مطالب فصل هفتم

بیدار شنیدن این عبارت مجی الدین برادران ایامی و اخوان روحانی معلوم  
 شد و پوشیده نیست که تمام اوصاف و علامات که مجی الدین از برای  
 خاتم الولاية المحمدیه ذکر نموده از میرزا علی محمد دور و بر حاصل  
 بسیار از تمام آنها محجوب و محجور است و آنا استلال این قائل چون  
 معلوم است که از روی بی اطلاعی از قواعد علمیه محاورات عرفیه  
 است لهذا ما را مجبور نموده که تعریف اسم و علم را که این مالک در الفیه  
 خود میگوید برای او بگویم تا بدین لفظ اسمین الالین این کلمه را مرجوع  
 میرزا علی محمد نداند و با دخیل از این مالک میگوید **اسم لعین المستر**  
 مطلقا علمه کجفر و خرنفا که حاصلش اینست که اسم چینی است  
 که یقین هستی بان شود چنانچه سابقا بان اشاره کردیم و اعلمم برود و شتم  
 مفرد و مرکب مفرد مانند جعفر و خرنق و مرکب مانند عبده الله علی  
 که بعنوان علمیت یقین شخص میکنند و بدون ذکر احدی دیگری کافی برای  
 معرفت نیست و مستی گاه صاحب سامی متعدده است مثل عیسی  
 مسیح که مستی کنیفر است و هم چنین محمد واحد و مصطفی که معرفت کنیفر است  
 پس که مستی کنیفر و سامی متعدده داشته باشد او ذوالاسمین و الاسماء میگویند  
 و اگر شخص یک اسم مرکب داشته باشد مثل عبده الله رجبعلی قرابعلی محمد علی  
 علی محمد او را ذوالاسمین نمیگویند زیرا که این دو اسم در حالت عدم بر  
 دو اسم محسوب میشوند در زمان علمیت برای کنیفر خاص هر یک از دلالت بر  
 معنی خود خارج میشود پس جب در رجبعلی دلالت بر جب ماه رجب ندارد  
 و علی بسم دلالت بر این شخص ندارد بلکه مجموع از دو لفظ دلالت بر این

تبعی  
 نقل از حدیث  
 از رسیده با احساسات  
 با بصیرت قلبیه با عقل کل  
 کلمات غیر مفهومی المراد و البصیران  
 و خارج از طرق ادراک جمیع علیها  
 و دلیل با احتیاج اثبات نبوت  
 بجزات بعد از اجماع تمام  
 عقلاء و علماء از ابتدای  
 خلقت آدم تا انتها زمان  
 پنجم خاتم که تمام مذکور است  
 در تمام مطالب و سبب نبوت  
 که عبارت از معجزات است  
 منکر و نذر ابد ایمان  
 در شیء بر سبب انکه ایمان  
 بنا بر دو سبب است  
 باور و نذر سبب  
 و گاه بود که معجزه  
 انقضای بهم بعد از  
 مستی الهی از ان  
 استغناء از  
 حتی

# رد مطالب فصل هفتم

شخص خاص دارد و اگر کسی صاحب اسم مرکب بگوید و اسم دارد بهم در  
علیه غلط گفته و بسم محاورات عرفیه کلام باطلی اظهار نموده است بنا  
بر این پس مراد از دوهین الاعلین را که در خصبه حضرت سید الاولیاء است  
سید علی محمد قرار دادن غلط است از دو وجه یکی اینکه حضرت نفرموده  
هنه دیگر ذی الاسمین الاعلین یاد کرده صاحب الاسمین الاعلین بلکه  
فرموده است **فیه الاسمین الاعلین و کلام** **چنانچه** **اینکه** صاحب الاسمین  
بسم اگر می گفت مقصد مثل عیسی و مسیح یا محمد و احمد منظور میشد مثل علی محمد که تمام  
اہل عالم این بکتاب اسم مرکب میدانند و صاحبش را صاحب اسم واحد میخوانند و  
بعلاوه اینکه عمداً از رومی بی ادراکی و ذنابستن تواعد این کلمه گفته است معلوم  
میشود که معنی خطبه را تفهید و محبت اینکه مطالب متعلقه بطور اشاره فرموده  
از آن روشده است در اینجا اوصاف قرآن را میفرماید و معنی امنیت  
که در قرآن دو اسم اعلی از تمام اسامی ذکر شده اسم محمد و علی باشد که محمد  
تصریحاً ذکر فرموده و علی را با اشاره در حروف مقطعه قرآن بعد حذف کلمات  
که **صراط علی حق نکه** میشود یا شبه تصریح در اطیحا الله و رسوله و اولی الامر منکم  
که و جو مبارک علوی باشد اسم آنحضرت را بیان فرموده و محبت امنیت  
که این شیاء خواسته است بلفظ جمعاً و جماعاً لایصلحان الامعا عوامهارا  
فرب و بد و بگوید که بین این دو اسم با هم جمع کرده شده اند پس جمعند  
و صلاحیت مزارد که بگویند این دو اسم که با هم پس معلوم شد که مراد میرزا  
علی محمد است و دیگرند آنسته یا عدا سهو کرده که مراد از اجتماع دو اسم  
امنیت که اگر این بود اسم ذوالاسمین محمد علی باشد بلا حمله تقدیم محمد بر علی نه

اینکه در قرآن  
مثل قرآن کتاب  
که طین از نضحا  
بودن از نضحا  
بکلمه را بود  
نن نون کن  
کن نون کن  
علینا نخبنا  
بجای آن رسیده  
بر حضرتش که گوش  
لا طائل و خواستهای  
باطل اینها که بگویند  
رسول خدا که در  
خود بر معجزه که دلیل  
است برای شهادت  
پس بگردان اجابت  
شمار اندازم و اگر  
باینها بیاید و بجان  
را دلیل از برای علم  
اجتاج

بعد از اجتماع علی محمد شود بلکه مراد از جناب سمیتان است که آنها را خدا  
 جمع در عالم تقرب بخود نمود پس در ان مقام مجتمعا بلکه و خدمت جسمی که  
 برای ایشانست سبب شده که در قلوب مؤمنین بهم مجتمعا باشد و مراد از ال  
 یصلحان الامعا اشارت باین است که قوام اسلام بوجود این دو بزرگوار  
 است که احدی با مبدان دیگری صلاحیت از برای اقامه اسلام ندا  
 و ممکن نبود و باین معنی بسمیان فیعرفان معنی صحیح دارد زیرا که معنی چنین  
 میشود که آن دو نفر نمیه کرده میزند پس شناخته میشوند و اگر معصوم داین باشد  
 که این دو اسم برده میزند غلط میشود بجهت اینکه اسم قابل تمییز و تصنیف  
 نیست بلکه خود معرف و واصف است و فائده اسم تعریف و توصیف است  
 و بالاتر از دلالت لفظ بسمیان فیعرفان که مراد از اسمین دوستی است  
 که محمد و علی باشد دلالت یاقصافی تمام احد بهائی نماند لهما که صحیح است  
 در اینکه دو نفرند صاحبان دو اسم که قیام میکنند با مرد عوت و قیام می  
 بعد از آنست که دیگری طی منازل خود کرده باشد پس باید قیام آن نفر  
 که اسم آنها در قرآن است احدی بعد از دیگری باشد که یکی محمد است که اول  
 قیام نمود و دیگری علی است که بعد از محمد قیام فرمود و هیچ وجه مربوط علی  
 محمد که میرزا علی محمد این قائل غافل باشد ندارد و آنرا جمله کرامات و معجزات  
 با برهه اعلی حضرت حجه امه فی عصره و زمانه این است که این قائل غافل با  
 تمام شبادی و مکاری و بد بنیادی برای اینکه ذوالاسمین را که غلط میرزا  
 علی محمد دانسته منطبق با آن بی چاره بد بخت کند اسند لال بردار نیست غایت  
 المراد که در ذیل حدیث چهار است میکند که با حذف و اسقاط لفظ واد

بسیار است  
 کتب فاسد و باطل است  
 زیرا که عارف بر روی سلام  
 سیدان که مقصود از  
 عقل سلیم است  
 عبارت این است  
 اتیان سجنه انضالی بعد از  
 سجنه سستی بر سنجان  
 سجنه خصوصا با اینکه  
 منت خصصا از او دیده  
 سجنات انضالی است  
 باشند که در این صورت  
 اتیان سجنات انضالی است  
 نصیحت ایشان و شکر کردن  
 است اینها از بلوغ  
 و تنظیم معاش سعادت  
 و ناید شخص که سبب  
 و ناید شخص که سبب  
 هم سجنه سستی است  
 لهذا سجنات انضالی  
 را حاجت نمک و جواب  
 نیست الا سجنه بدون  
 آنچه که سجنه

در بین لفظ خلف و لفظ محمد است بوده که او را بر ادش برساند بعلاوه  
 اینکه اقتضای این تعجب و ظاهر برای هر ملاحظه کننده بان کتاب خواهد  
 بود و او را بحال خوبی از بابت دیگر مقتضی خواهد نمود بیان ذلک اینست  
 در روایت عبارت چنین است بخرج میزند ذوالاسمین خلف و محمد  
 و دلالت بر این بر اینست که از امام حسن عسکری و ولدی خواهد شد که در نام  
 دارد یکی خلف و دیگری محمد است در کمال و صنوع و بیسوجه خلل و عجز  
 ندارد و این قائل و او را حذف کرده است خیال کرده است  
 و ذوالاسمین که خلف محمد است علی است و خلفان آن که محمد فرزند  
 شود علی محمد میشود و دیگر فهمیده است که قرینه حذف و او بعلاوه معلوم  
 شدن از ملاحظه کتاب در نفس عبارت موجود است بجهت اینکه  
 ذوالاسمین باید پسر امام حسن باشد و از او خارج باشد و باید امام  
 حسن پسر محمد نام داشته باشد که این ذوالاسمین خلف و پشت او خارج  
 شود و بالاتفاق حضرت امام حسن غیر از امام عصر پسری نداشته دیگر  
 آنکه اهل عربیت خوب میفهمند که ذوالاسمین چون مجمل است و عبارت  
 در مقام تعیین است محتاج بقفسیر خواهد بود و لفظ خلف محمد هرگاه و او  
 در بین آنها نباشد تفسیر میشود پس لامحاله و او میجواید که خلف و محمد شود و بدل  
 از برای ذوالاسمین شود که مفسر آن شوند و این تعجب از برای شخص  
 لطفت بشایدی این قائل باطل مائل حویب سباب اقتضای او است و  
 و حویب دیگر که بعلاوه مؤید این مطلب است که مقتضای بودن ذوال  
 الاسمین خلف محمد که معنای آن در نزد این قائل علی محمد میشود باید آنستکه

میگوید  
 او را سید  
 داشت نگاه  
 با او هم نشان  
 نبود و از این جهت  
 انبیا هم که معجزات  
 نمودند معجزات  
 انجمله اشکان  
 علی محمد بود و در  
 خود را نداشتند  
 بود که بر تقدیر  
 معجزه نیست و باین  
 نمود جز عبارات  
 چنین نیست و در  
 خود استند با  
 مذامت و توانست  
 تقدیر بیکه میدانت  
 باز دلیل تصدیق  
 که صاحب نظام  
 اعز به بانها نمود  
 خلافته الکلام  
 بدون

و مطالب فصل بیستم

خلف محمد است و واسم داشته باشد در علی محمد که خلف محمد اسمی دیگر  
 و میشود گفت میرزا علی محمد امشب علی محمد بوده ما اینکه دو اسم با هم  
 فاعلی پشت محمد واقع شود و اگر کسی نبود مراد اوست که کلی محمد خود  
 بعد از محمد است یعنی بعد از محمد قیام خواهد نمود و بالبداهة دروغ  
 است بجهت اینکه قیام امویة و بنی عباس بعد از پیغمبر بوده نه قیام  
 در الاسمین پس هر بقدر این وجه نیز سبب اخصاح این قائل شده و بجهت  
 از بی شرمی این قائل باید نمود که ذیل و اسیت را که بجز خرج فی آخر الزمان  
 الی آخره هم نقل میکنند و میگوید اشاره با اسم میرزا علی محمد بهتر آن میشود  
 کرد و دیگر خیال میکنند که از او خواهند پرسید از کجا معلوم شد هزار دویست  
 بعد الحجة آخر الزمان است غمانه بیضاء کی سایه بان میرزا علی محمد شد  
 کدام منادی بین الخافضین مذکورند المهدی من آل محمد خود میرزا  
 علی محمد نکفت انا المهدی من آل محمد بلکه گفت من باهم هستم و هم  
 فاعلیان او خود را بابیه مینامند و اما استدلال شعر متبثا نعمت  
 الله که قائل نموده است قطع نظر از اینکه میتوانیم بگوئیم که از کجا این شعر  
 از او باشد شاید هم مسلکان هم قائل بحق کرده باشند و کلامش  
 کلام معصوم نیست که مجز صادقش فرعون کنیم میگوئیم من حیث لای  
 خود این شعر کذب مدعی قائل را مینماید خصوصاً ملاحظه فرودوم  
 بیان این مطلب است که بعد از گفتن اینکه نائب مهدی آشکار میشود پس  
 معکوست که مهدی شخصی است که نائب او میآید و آشکار میشود پس معلوم  
 است که مهدی نامست که این شخص نائب او است نه خود او و البته ممکن

باید که در این باب  
 از اخبار معتبره  
 علماء و دلیل  
 از اخبار معتبره  
 اینکه باید جنبه  
 که آن جنبه  
 بیدار نشد  
 کاند عدالت  
 در امور کار و  
 بودن امور کار و  
 با سایر و  
 در مردم خواهد بود  
 این جنبه معلوم  
 داشتن این جنبه  
 نیست و نخواهد داشت  
 با طهارت و نجاست  
 بجز از برای اثبات نیست  
 اینجا با جماع عقلاء و  
 که متحمل قبول معصوم  
 محقق است علی الحجة  
 از حکم عقل و نقل  
 من عقل در اثبات ایمان  
 نیست که طلب  
 باید

# رد مطالب فضل مصمم

نسبت که تخیلی که غیر ممدست و امام میت خود ممدی بشود که امام است و این  
 از قبیل ناسب السلطنه بودن میت که بعد از رفتن سلطان خودش سلطان میشود  
 بلی اگر معنیش این بود که ممدی که امام است و این شخص که ناسب او است از  
 بین میرود و بعد از رفتن شخص صاحب منصب امامت میشود از قبیل ناسب  
 السلطنه میشود و دعای این قائل این میت که میرزا علی محمد ناسب ممدی بود  
 بعد ممدی از بین رفت و بجای او میرزا علی محمد امام شد بلکه مسکوبید چون دل  
 ادعای بامیت نمود و بعد ادعای ممدویت و شاه نعمت الله خیر از  
 این واقعه داده است دیگر نمیداند که بملاحظه فرزند بعد که مسکوبید که  
 جهان را مدار می بینیم که معنیش امانت که دنیا محل دور زدن  
 امور در آنست همه گونه چیز از دست و زیبا و حق و باطل و مانوس  
 غیر مانوس معقول و غیر معقول در آن واقع است یعنی اینکه بدل عین  
 تبدیل شدن بر حسب ادعای از روی حماقت هم در جهان واقع میشود و بنا  
 بر این استدلال باین شعر هم باید اسباب اقتضای این قائل شود و آنچه تا  
 اینجا گفته ایم برای مماثله با این قائل بود اگر بنا بر مماثله بنمود صریحا  
 جواب این بود که شاه نعمت الله چنین اشعار می نذر دلی در بستان آسیا  
 حاجی زین العابدین سبزواری منغلی ماه باین مضامین بعضی اشعار هست که چون  
 متعلق بانقلاب سنین بعد از هزار و سصد است و لیهو میرزا علی اصغر  
 خان آماکبان را چاپ نموده مخصوصا این اشعار را در بستان آسیا  
 چاپ نموده و نوشته است و دلی در نسخ بستان آسیا خطی دیده  
 شده است و شاید این اشعار که این قائل نسبت بشاه نعمت الله میدهد از

مکتوبه سینه  
 بدون انبیا  
 با جزو ظاهر غیر قابل  
 حکم از غیر ساندین  
 او چهل اشغال از سر ساندین  
 شکر انصاف مثل آفات قرآن  
 بجز میناید مضد بن قول  
 رسالت فستوان فضل  
 که در این باب میرزا ابوال  
 ممدوده است از دو وجه  
 یکی اینکه مسکوبید از قبیل  
 و خوارق عادات است که از  
 تا توبه و توبیخات است که از  
 دلالتی بر صدق مدعی ادعا  
 کتاب که دلالت بر صدق  
 مدعی دارد و توبیخ این سخن را  
 بکلام طویلی میدهد که در  
 اینست که ادعای نبوت و معنی  
 نشانه و علامت نبوت بلکه  
 خارق عادات است که از  
 کتابت از طریق  
 مانند چاکم



رد مطالب فصل هفتم

بافته نامی اهل خرابات معصوم مردم زده است که با قضای وقت میاید  
و ملحق با شعار سابقین که پیش سینی انقلابات نموده اند میکنند چنانکه در  
واقعه قتل ناصرالدین شاه با فنده کان با فنده سرشته در کنار می بینیم  
فانش را بدار می بینیم و راستی بعضی اشعار هم معلوم می شود که اینگونه  
اشعار از شاه نعمت الله بعد است مقصود اینست که ما آنچه سابقا گفته  
فقط برای ما شاده بوده نه اینکه معتقد بصحت بودن جوابها داده ایم  
و اما کلام سید کاظم رشتی که در موقع صحبت از وفاتش فرمود راضی نیستند  
من بروم قائم شاطا بر شود برقتی بر که این سخن راست باشد و از سید  
کاظم صادر شده و جنبش شاید این باشد که چون میرزا علی محمد متا در درس  
سید کاظم حاضر میشد از حالات و خیالات او بخوبی مستخضر بوده و احساسات  
سیاسی مقتضی این بود که میدانت مادام که سید کاظم زنده است میرزا علی  
محمد اظهار ادعائی نمیکند و میدانت بعد از رفتن او همین اشخاص که حوزه  
او را گرم کرده اند در او را خواهد گذاشت بر سبیل یعنی با آنها گفته شد که آیا  
راضی هستید که من بروم آنج و با استفهام تقریری آنها را ملاست بر نسبت  
نموده باشد با اینکه این کلام نسبت بسید کاظم هرگاه راست باشد چون  
توقیف است که معین میکند که آنکه بعد از من میاید قائم است مشمول کذب  
الموتون خواهد بود ولی محل صحیح این کلام این است که بگویم مقصودش  
از این کلام تمهین با بطن تار فرج بوده چنانکه اقا میرزا محمد رضای واعظ همدانی  
پیر مرد با او وعده مشاهده درک زمان ظهور میداد که مردم بشوق انتظار  
ظهور راداشته باشند بلکه الله علیه السلام در زمان خودشان وعده

از سید کاظم رشتی  
که سید کاظم رشتی  
راست است  
و این اشعار  
مقصود اینست  
که ما آنچه  
سابقا گفته  
فقط برای  
ما شاده  
بوده نه  
اینکه معتقد  
بصحت بودن  
جوابها داده  
ایم  
و اما کلام  
سید کاظم  
رشتی که در  
موقع صحبت  
از وفاتش  
فرمود راضی  
نستند  
من بروم  
قائم شاطا  
بر شود بر  
قتی بر که  
این سخن  
راست باشد  
و از سید  
کاظم صادر  
شده و جنبش  
شاید این  
باشد که چون  
میرزا علی  
محمد متا در  
درس سید  
کاظم حاضر  
میشد از  
حالات و  
خیالات او  
بخوبی  
مستخضر  
بوده و  
احساسات  
سیاسی  
مقتضی  
این بود  
که میدانت  
مادام که  
سید کاظم  
زنده است  
میرزا علی  
محمد  
اظہار  
ادعائی  
نمیکند  
و میدانت  
بعد از  
رفتن او  
همین  
اشخاص  
که حوزه  
او را  
گرم کرده  
اند در او  
را خواهد  
گذاشت  
بر سبیل  
یعنی با  
آنها  
گفته  
شد که  
آیا  
راضی  
هستید  
که من  
بروم  
آنج  
و با  
استفهام  
تقریری  
آنها  
را  
ملاست  
بر  
نسبت  
نموده  
باشد  
با  
اینکه  
این  
کلام  
نسبت  
بسید  
کاظم  
هرگاه  
راست  
باشد  
چون  
توقیف  
است  
که  
معین  
میکند  
که  
آنکه  
بعد  
از  
من  
میاید  
قائم  
است  
مشمول  
کذب  
الموتون  
خواهد  
بود  
ولی  
محل  
صحیح  
این  
کلام  
این  
است  
که  
بگویم  
مقصودش  
از  
این  
کلام  
تمهین  
با  
بطن  
تار  
فرج  
بوده  
چنانکه  
آقا  
میرزا  
محمد  
رضای  
واعظ  
همدانی  
پیر  
مرد  
با  
او  
وعده  
مشاهده  
درک  
زمان  
ظهور  
میداد  
که  
مردم  
بشوق  
انتظار  
ظهور  
راداشته  
باشند  
بلکه  
الله  
علیه  
السلام  
در  
زمان  
خودشان  
وعده

# ر و مطالب فصل هفتم

فرج میدادند و میفرمودند بحجیل کنند که البته واضح می شود و دستور العمل  
داده اند که در دعوات حاجات عرض کنید که اللَّهُمَّ ارزني الطَّامِنَةَ الرَّاشِدَةَ  
وَالْعِزَّةَ الْحَمِيدَةَ لِإِبْقَاظِ وَبِنَصْرَةٍ تَأَيُّجًا مِنْ قَائِلِ نَاقِلِ  
انچه را که برای اثبات ادعای خود که انطباق اهمیت با ظهور مسیحا علی محمد  
باشد بر حسب خیال باطل خود مفر خرفاتی بعنوان استدلال یافته و بر رسم  
فاسد خود مطلقش را یافته رقص کنان جولانی زد و با غفلت از حصول پرده  
دری اعتراضات و چون انچه از اینجا تا آخر فصل میگوید دیگر قدرت بر  
با فتن مفر خرفات و تطبیق بدعا ندارد لکن تا آخر فصل همین شد  
که کسی از ظهور دیده انهارا هم از جمله اخبار مخبرین قرار داده ولی همین  
تطبیق را محول بکنکر مطالعه کننده کان و خواننده محول نموده و بحیال  
خود مشاهه حل این مسیحات را انچه در او آخر فصل مینویسد که میگوید ای  
عزیز من هر یک از مخبرین در نزد خود حسابی بصورت نموده بعضی محفوظی بعضی  
ز بر بعضی سمیند تا آنجا که بعضی استبداد ظهور بعضی واسطه بعضی انتها آن را  
در نظر آورده اند و تمام این مشیهادی است و فرار از اظہار بحج در بیان  
مطالب بطوریکه بتواند بر هر کسی تمیہ کند چون انچه در سابق گفته طور  
بیان کرده بود که بنظر خود مشیعتی کرده بود ولی در اینجا نمیتواند آن  
سخن بیانات کند حواله بکنکر دیگران نموده و بدتسیریکه خود مش در  
دیگر داشت که گاه تاریخ را از تولد گاه از بعثت و گاه هجرت هر لحظه  
شکل بت حیا برآید باید دیگران داده دیگر غافل از این است که این تدبیر  
برای خود مش خودی نه بخشید چه رسد که سودمند برای دیگران بشود

مخبرین  
رسولان  
از طرف خدا که اهل باطن  
مخصوصا جناب فاضل  
بنام علامت  
وز بود و نویسنده  
اسانیت و عقیدت  
مطالبی بوسی اسانی  
که انچه وجود این  
ادعای آنها است  
ادعای آنها  
واد شده  
تورا با  
منظور  
و انچه  
شست  
عده  
مقدم  
سخن  
بغیر از  
چون  
است

در مطالب و مثل هفتم

اولا باید باین قائل گفت مخبر که این خبر داده اگر برای همیدن دیگران  
داده هر صریح گفته شده گفتن کلامی که معنایش بر خود گویند و نفند چه مشر  
دارد و هرگاه مقصود مخبر یادداشت برای تذکار خود بوده از روی حیاء  
که کرده بود و خواسته فراموش نکند که آنها برای اثبات مدعا بود چه فایده  
دارد در فرضا بعد از این محمد صومئ گفته باشد که اذ بلغ الرمثان جمعیت صومئ  
بیتیم الله فانه کما فاما تو که بغیر مدعی بغیر قائل از او چیزی نمی فهمی و هر چه که  
حساب کنی فایده از برای تو ندارد ولی ما صیغه اینم که بنام این اشاره بر زبان  
تغویض ما است از طرف پدر بزرگوارش ما بخبر است از پدر که عدد صوم  
و بر سر این حساب دست و پهنای تو پنج میشود صوم و م س  
یا ال ال الله میشود باسقاط زمان بحث تا زمان هجرت که چهارده  
سال بوده دست و مشت و یک تعیین میکنند که زمان بوده در  
حضرت امام حسن عسکری تغویض امر با علی حضرت حجه اسلم الارضین  
بوده و این تاریخ است که صاحب شعر برای زمان ایدت آنحضرت  
گفته است پس ربطنی سیرا علی محمد نذار و از این جا معلوم شده که بنام  
این قائل محاله بنام بوده گویند چنانکه بنویسد و گوید که در سال  
عزس امام صدی بد در سال غریس مشک عیسی آید و گوید دیگر در اینجا شرم  
کرده است که بگوید این نام بوطانه شعر نیست دارد و نه معنی از منوچاه  
است اما شعریت نذار و حجت اینکه امام صدی آید زبان شاعر طلبه او میفرماید  
منبت او لاجالا که بافته است خوب بود و گوید در سال عزس مهد کاه و  
آید در سال غریس عیسی مریم آید یا گوید از سال عزس امام والا آید

است از سال عزس امام صدی بد در سال غریس مشک عیسی آید و گوید دیگر در اینجا شرم کرده است که بگوید این نام بوطانه شعر نیست دارد و نه معنی از منوچاه است اما شعریت نذار و حجت اینکه امام صدی آید زبان شاعر طلبه او میفرماید منبت او لاجالا که بافته است خوب بود و گوید در سال عزس مهد کاه و آید در سال غریس عیسی مریم آید یا گوید از سال عزس امام والا آید

# ر و مطالب فصل معتم

عیسی غریب پس بالا آید و در فرد ثانی بعد از او است که بجانون شعری غلط است یکی از جهت قافیه کردن مهدی و عیسی دیگر از جهت اینکه باید عین عیسی درج کلام ساقط شود و الا شعر دارای سکنه بیخ خواهد شد و مع ذلک کذب محض است بجهت اینکه نظر باخبار صحیح بعد از ظهور قائم حضرت عیسی بل با فاصله از آسمان نزول می نماید و در پشت سر آنحضرت در که نماز خواهد خواند و اخبار این منجر کو یا برای درست کردن کسانی است که بعد از میرزا علی محمد مدعی مقام شده باشد معصوم این است که معلوم این شعر از ناحیه منجر عاقل نیست هر کس بافته دیوانه کذابی بوده و آثار و ایت مجلسی که میگوید چشمه های آب حیوان ممکن است که اشاره باشد باینکه بعد از گذشتن سیصد و هفتاد و دو سال از هجرت مردم از فشار سختیهای بنی امیه و بنی مروان خارج میشوند کما اینکه بالنسبه حال مردم بهتر بوده و بر عهدی که این مطالب معصوم نباشد و معصوم را ندانیم اینقدر معلوم است که ربطی معصوم این قائل ندارد و اندک کجا مروان از ظاهر شدن چشمه آب حیوان بعد از خشمیدن عذاب نیران اشاره بزمان ظهور باشد پس ذکرش در باب گفتگوی از منجرین بطور دور خواهد بود چنانکه کلام مجیب الدین در باب رفع قرآن در این باب که گفتگواز ظهور مهدی است برای انطباق بر میرزا علی محمدی وجه است همچنین ذکر الحروف المعلول المضاف الی بجزه الوصل لا یقطع بربط بدعامی او است و ذکرش در اینجا بی وجه است بلکه معصوم دامنیت که حرف مایثلا از حروف غلبه در مثل یا قاضی الحجاج است در درج کلام نباید ساقط شود کیفیی معقول با فائده خواهد

است و اینکه بگوید  
 اینها که بنا بر قدرت سلطان  
 را خواست با اینکه بفرست  
 غلط است بجهت اینکه  
 صلاح کسی را نخواهد بود  
 سلطنتی نماید کسی را  
 نمیتواند بکند بی سبب  
 ضرر ندارد که خدا اینها را  
 منتظر قرار دهد و اینها را  
 معنی بگوید که خدا اینها را  
 با اعراض از این امر بسیار  
 قدرت خود را اینها را  
 بگذرد ولی هر کس  
 بجز است و اینها را  
 او را در اینها را  
 بیاید لا اقول با و اینها را  
 رسیده که خواستند او را  
 احاطه نماید باینها را  
 نویسد اینها را  
 بسوی حق که بگوید  
 که بگوید اینها را  
 قاضی الحجاج است  
 یا قاضی الحجاج است

# در مطالب فضل ششم

بود و از تمام آنچه تا آنوقت مذکور نمودیم از بی ربط گوئی این قائل مجرب  
 معلول بالاتر ذکرش کلام مجمع البحرین است که میگوید مثل عن علی علیه السلام  
 عن مفذار غبنة الايام علبه السلام الى اخره که با اینکه صاحب مجمع  
 البحرین سیکوید که مراد از فرمایشات معلوم نیست این قائل بشیرم آخر این عبارت  
 که مجمع گفته اسقاط کرده و خواه از ایه در زمره اخبار مجربین که از ظهور سپهر زاعلی  
 محمد خبر داده اند ساقط می شود و اما عبارت آخر ایام انبیا اول ایام الصفا که  
 آن بحساب اجد هزار و دویست و پنجاه و نه گرفته پس از چند جهت مربوط  
 بمقام و معضود او نیست زیرا که اگر مراد معنی ظاهر لفظ باشد که حاصل  
 اینست بعد از رفتن ظلم و جور ایام فقط عدل می شود پس مطلب صحیح است ولی  
 منطبق با ظهور میرزا علی محمد نیست که اخبار گفته نو کدام صفا وارد شده و چه  
 ظلمی مرتفع و چه عدلی برقرار شده روز بروز گرفتاری زحمت و صعوبات  
 بیشتر و شرور و فسادها بالاتر می رود و اگر مراد عتسین زمان بعد باشد عدد هزار  
 و دویست و پنجاه و نه نمی شود بلکه یک هزار و چهارصد و پانزده می شود اگر  
 از میلاد حضرت بهم حساب کنند و پنجاه و سه سال هم موضوع کنند باز هزار  
 و سیصد و دوازده باقی می ماند رطبی مدعی این قائل ندارد ولی ما می توانیم  
 بگوئیم بشارتی است که مجربین خبر داده اند که انتظار فرج را در آن زمان باید  
 داشته باشیم پس نتیجه این خبر تکذیب این قائل بود اما اینکه نوشته است  
 فی طهر و الفائم فی ذلك الحجاب مراد از اربع و نمانین من سنین الفتره بعد  
 الهجرة است پس باید اول معلوم کرد فتره بعد الهجرة مبدئش چه وقت  
 خواهد بود و ثانیاً معلوم کرد که مراد از سال همان سال اصطلاحی عرفا که اطلاق

اینجا  
 در مجمع البحرین از خداوند جل و  
 قدرت کامله اجابت فرمایند  
 استبرارم از اسرار سفارده  
 خدایش است که بگوید خارج  
 خازنه عازات خدایش خواهد  
 نمود پس حاله باید عرف  
 شخص مشکل سخن را مورد از  
 جانب خدا باشد که معجزه  
 اظهار نماید ولی اگر معجزه  
 بیستی معینی داشته باشد  
 مانند شیخ ابان موسی و اجاب  
 ادرت و اسیر او که در این  
 عیبی باین باب مخصوص باشد  
 قران خاتم النبیا بر او  
 لازم نیست اجابت کند  
 مردم معجزات انصافی  
 اولی اگر در مقام اجابت  
 مستلزم خواستش کند  
 بایدند آیه

# در مطالب فصل ششم

برصد سال بلکه هزار سال عرف عام میشود است با اینکه مراد سال عرفیت  
 و خبر کبر ایام سلطنت حضرت حجه الله را هفت سال میشود و میفرماید  
 که هفتاد و سال شماست در خبری هفتاد سال میباشد و باند استن بیج  
 یک از این مطالب که این عبارت در طی اخبار مجربین که خبرشان مطابقت  
 با ظهور مسیحا علی محمد چه فائده جز اقتضای و شرمساری برای این  
 قائل خواهد داشت و اما عبارت من فهم سر الشیخ من الشهداء  
 علم وقت خروج المهدي که این قابل بحیال خود بحساب مجدد جمع آن  
 هزار و دویست هفتاد و بیست و بیض از اهل معرفت گفته اند که مراد از  
 شهر رمضان باعتبار الف لام عهد که در قرآن ذکر فرموده شهر  
 رمضان الذي انزل فيه القرآن و مراد از شین خود شین است  
 که سیصد باشد و جمع اعداد آنها هزار و سیصد و نود و یک از هجرت  
 خواهد بود پس باید انتظار فرج و ظهور را در انوع کشید و هرگاه کسی  
 این باشد که مراد سر الشیخ من الشهر عد این حرف باشد بخلاوه اینکه  
 بر حسب معنی باید سیصد را روی عدد شهرزه که عدد لفظ من که در کلام است  
 ساقط شود و بران تقدیر عدد ششصد و شش شش میشود و مناسب است با بیج  
 معانی ندارد و اگر حرف ظاهر عبارت را بگیریم با اینکه خلاف ظاهر  
 تاریخ نویسی است عدد هزار و دویست و هفتاد و هفت میشود و باید  
 تاریخ را از هجرت گرفت چنانکه خاب قبل در کلام محیی العین را از هجرت  
 گرفته بودند از بیست و نوبطی مدعای این قائل نخواهد داشت و تاریخ  
 بسم از بیست و نوبطی که سیم یازده سال که از این عدد کم شود هزار و دویست

سجده تفسیح  
 از این زمان تا زمان ظهور  
 و تفسیح کلام فاضل  
 در ابعاد کلام فاضل  
 اول و اما آنچه را که باقی  
 کافی در اثبات اربعه  
 گمانند از نفوذ قول  
 می اندازند که در بیان  
 الی آخر اینها را از باب  
 که تا از اینها در بیان  
 بیان می شود خصوصاً  
 فاضل بخود می آید  
 میگویند که نفوذ کلام  
 یکی است که در بیان  
 با پیشین در بیان  
 قبول کند و در بیان  
 از عاقلان از دین  
 عدم تصدیق نمایند  
 چنین امری بفرستد  
 دلیل بر حقیقت او باشد  
 لا محاله با این  
 بکنند

شصت و ششمی که مطابق با بعد از اعدام گشته شدن میرزا علی محمد است و  
 معلوم است که مخبر از ظهور باید خبر از ابتداء ظهور بدین واسطه یا استقامت  
 فضلا از اینکه خبر بعد از اتمام باشد پس هر حال این خبر مهم مفید از  
 برای او نخواهد بود بنا بر گفته انشخص عارف که مراد را سحر رمضان گرفته  
 بود بشارت انتظار بودن یک معنی میشود و با کمال بشیر میگوید بعد از این  
 بیانات این مطلب کمالش فی وسط السماء ظاهر و هویدا میگردد و بعد  
 از تعالی بر خوانندگان این اوراق بخوبی معلوم شد که تمام آنچه این سحره گرفتار  
 شیطان نفس اماره بالسوء عبارات پرداخته و او هم از بیوت غنکوت  
 ساخته جز اینکه افصح و میسر می خورد از آنچه برده بر بیرون انداخته  
 فائده و نتیجه نبرده است و سه الحی علی ما بداننا **قال الفاعل**  
**فصل هشتم** در کرامات و معجزاتی که از آنحضرت بنور رسیده  
 بقدریکه کاتب الحروف و کلمات و آیات معتبره شنیده نقل نمایند و علی  
 ولی چیزهایی هم از خواص عادات شنیده ام که بطول زمان از خاطر  
 رفته که حالا درست در چیزی تحریر نمیتوانم در آورم و اگر چه خود آنحضرت  
 بفرمان بیان چیز را از خارج عادات حجت قرار نداده اند لکن برایت  
 متنی یاد نمایم که ریب و شبهه برایت باقی نماند بخدای واحد احد و بی  
 سخا کپاسی خود آنحضرت که **وَإِنَّ لَكُمْ لَعَسَةً لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمًا** و بار و آ  
 جمیع بسپارد او لیاقت هم است که آنچه ذکر میشود همه را از اشخاص معتبر  
 و معقول مصدق و غیر مصدق شنیده ام و در اصل مطلب با بدقتی بر راه  
 باب شده اگر چه عبارات دیگر ذکر شده باشد زیرا که مقصود از تو  
 این

این خبر از آنجا  
 که محل آنحضرت را بدین واسطه  
 این سحره است چه رسد به اینکه  
 انکار او است چه رسد به اینکه  
 با او معارضه کنند بلکه او را  
 بجهت کفایتش بشنوند و اگر  
 زودتر از نفوذ که مقصود است  
 پس در آن روز و شب  
 و نفوذ نام را بدین  
 کرده است از آنجانی  
 قول او بود و از آنجانی  
 که این سحره از نفوذ با بدین  
 حاصل شود با بدین  
 متحقق نشود زیرا که اشخاص  
 قبل از حصول نفوذ تو  
 این بیان نموده اند ایان  
 بطلان فاسدی  
 در آن

# در مطالب فصل ششم

این مطالب چیزی بجز رضای خدا نبوده و نه دنیائش نوشته می شود که شاید  
 گمراهی از تیره و بوادای ضلالت و غوایت بوادای امین هدایت راه یاب  
 شده از زلال چشمه حیات ابدی نوشیده براه حق ابتدا یابد و دروغ  
 گفتم نوشتن خلاف این مقصود مقدس است خداوند انشاء الله همه را  
 براه راست و طریقه مستقیم که مرضی او است هدایت فرماید و این فقره سخنان  
 شد مگر مجابده باشد ایش که قبل ذکر شد زیرا که مقدسین جمیع فرق مختلفه  
 در مظان استجابت و عوایت از یهود و نصاری مسلمان غیر هم چنین  
 دعاها می نمایند و مستدعی نیست و مگر مجابدین بی غرض زیرا که اراده طریق  
 در اینست برای مجابدین با خداست ولی احوال مطلوب فقر آکار او  
 نیست زیرا که اگر فقر او فقر کسی را بکار می آید مصیبت عبادت و ا  
 دارد مخالف با اختیار و تکلیف مکلف است چنانکه پیشتر ذکر نمودیم  
 از جمله معجزات آنحضرت که بطور خودی بود این بود که با تفاق مخالف و  
 مؤالف و متصل و مدبر روزی دو هزار بیت بطور آیات و خطب و  
 مناجات بدون سابقه تفکر و تأمل عربی و فارسی می نوشتند حتی طوری بود که  
 اغلب اوقات حرف زدن و بیان مطلبی آنرا از این تحریر نیستند و بر قلم  
 میبای اظهار این نوع معجزه بودند و ذکر در بیان عربی و فارسی از قلم قدرت  
 آنحضرت جاری شده که در دست اغلبی میباشند همه حادی تحفید و تحفید و  
 احکام شرعی و مناصح و مواظب حسنه که انسان از خواندن و ملاحظه اش متحیر  
 میشود که شخصی که چندان درس خوانده چگونه این بیانات را فرموده دیگر  
 اینکه پس از آنکه منوچهر خان محمد الدوله حاکم اصفهان آنحضرت را از

دانش حکیمان  
 در بیان آرزوهای  
 ساقی بنیاد  
 این سخن در بیان  
 جایت بسیار  
 فاضل و نوع  
 این معنی در بیان  
 امری از برای اثبات  
 مدعی نبوت  
 اگر حاکم عقل  
 الوعایم فرض  
 خود بلیبیا و  
 خطا در انرا راه  
 است محکم  
 غیر از اینها چیزی  
 میزان او را  
 نقول بالفاظ  
 پس دور و  
 بنفس لازم  
 دور و بوقت



# در مطالب فصل ششم

۲۶۷

شیر با صفهان آورد و اقرار و اعتراف بر استماع دعوت ایشان نمود  
 در حفظ آنحضرت مبالغه کرده اظهار نصرت نموده عرض کرد که استعدا  
 این دارم که با محمد شاه مدت شش ماه بجنگم اگر اذن باشد بدین حق نصرت  
 کرده اظهار دعا و اعلائی کلمه حق بکنیم فرمودند این کار در مشیت و اراده  
 حق جاری نشود و شاه اسمعیش از سه روز و در دنیا باقی نخواهد ماند و مراجم  
 با دزد با بجان خواهند برد و پس از سه روز معتقدالده که مرحوم شد و آنحضرت  
 را بطهران داخل نموده با دزد با بجان بودند دیگر آنکه روزی در مجلسی گفته  
 شد شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر انجا خواهد رفت فرمودند من میروم  
 هر چه اصرار کرد و نذیر نماید قبول فرمود و فرمودند خوش بدارم با او  
 ملاقات کنم بعد با چند نفر از سپهرا هانش برخوانند هنوز از پله نازل نشده  
 بودند که شیخ محمد حسن صعود نموده بود و ابد آن شیخ محمد حسن ایشانرا ندیده بود  
 پس از صحبت هر قدر از ایشان پرسیدند گفت من ابد ایشانرا ندیدم و این فقره  
 اسباب استحکام عقاید مریدان و برهاننش شد در یکی آنکه قبل از اظهار امر زان  
 عبادت و کثرت تقدستان در کربلائی معسلی که جنلی خارق عادات از  
 آنحضرت طلب هر شید بعت نفر با ایشان اعتقاد نموده مذوی شده بودند حاجی سید  
 محمد علی فاضل که سابق بهم چندی در بو شهر شرح قطر با ایشان درس داده بود و از  
 جمله خاد و معاندین ایشان بود این خوارق عادات و کثرت احترام ایشان در  
 انظار بعضی برادران آمده گفت محض آنکه سایرین بدانند که کسان دیگر هم بعض  
 کارها میتوانند کنند چون از علوم غریبه اطلاع کافی و علم واقعی داشت مجلسی فراهم  
 آورده که ترتیب یا متجاوز نه چهل نفر از طلاب عمیره در آن مجلس بوضع عربت

عبارت است  
 انجا در علمت معلوم است  
 است بطول از سوزین است  
 و اگر فیروز سوزین است  
 چیزی و دیگر دلیل است  
 نفوذ قول است که باید بیان  
 شود چه چیز است نماید  
 که از آن کسی است نفوذ  
 و اما علو مقام عبارت از  
 قول است که عبارت از  
 علم و نفوذ قول است  
 که حاصلش اینست که هر  
 کس دعوی را می نماید که بنویس  
 او بشود و شیخ بیع نامی  
 حاصل کند که بگوید خدا  
 فلان کس را بنویس و حق  
 انتم دلیل حجت است  
 میشود مطالبه است  
 تمام آنچه در نفوذ قول  
 معنی دوم منصفیتم  
 و از روی است

# در مطالب فصل هشتم

بعد از شام برای شب نشینی در اینجا حاضر شدند و آنحضرت را هم دعوت نمودند  
 که صولت و سورت آنحضرت را در انظار بکنند بجز از بعثت نفرمیدانند  
 که برادر زن او کتای قآن بیزا و جوان بسیار خوشگلی زیباتی بود بر حسب  
 قاعده مرسوم بود در آن مجلس باید احضارش کردند و نقوشی بر غلی  
 حک کرده در آنش گذاشت بقدر فاصله مسافت منزلش طول کشیده که در  
 سر اسیر رسید و در فعل را فوراً از آنش بیرون آورده آمد پامی منقل سهوش  
 او فساد طلب و غیر بیکه محض تماشای همین مطلب انجا جمع بودند بر سر او  
 جمع شده او را مالیده بهوشش آوردند اظهار که سنگی زیاد کرده  
 در این باب بی مانی نموده میگفت و لم ضعف میرود چیزی بدید  
 بخورم در این حال که آنحضرت در گوشه متهابی نماز میکردند فرمودند  
 بیاید این غذا را برایش برید بخورد و دوری پلو پیش آنحضرت  
 دیدند پلورا آوردند حاجی سید علی محمد میگفت که یکدوری لشکر  
 چینی اعلی پر از پلو بسیار معطر بود که عطرش شبیه ملکه بهتر از عطر کوره  
 بود و بخار از آن مضاعف کردید حضار همه از آن پلو خوردند و سیر  
 شدند از حاج سید محمد علی فاضل پرسیدند که پس از آن دوریش را  
 چه کردید گفت بردند پهلوی جانماز او گذاشتند و یکروز استیم  
 زیر عبایش گرفت و برد یا بهمانهایی که آورده بودند بردند بجای  
 سید محمد علی گفتند از شما خیلی استبعد است این حرف زیرا که  
 آنکه دوری پر از پلو گرم را انجا حاضر کرده بدون طرف خالیش  
 برای او چه صوبتی دارد آنکه بر افلاک رفتارش بود بر زمین

نام او یان  
 باطله کله عالی در این  
 نیده نیکو بود و در سینه  
 با صاحب فاضل بود  
 تا اینکه حاج آقا می  
 دیانت اینها بودی استانی  
 در نزد بابا و دیگران  
 ملکه نیکو بود و مخالف  
 ایاد بابت باطل سر  
 او را از این فاضل  
 باشد و کله عالی شده  
 نیز اگر صدق کند که  
 بطل موجود است اگر چه  
 بر سر که متن بغیر  
 محکم و سیر از حسی  
 پس معلوم میشود که  
 از حق باطلت و تبیین  
 حق از او باطل دلیل حاج  
 بخواند و بذات شیوع  
 عاقل که ثبات دلیل  
 خنک گفته العام لایدل  
 علی انحصار  
 ثبت

در مطالب فضل ششم

در فتن چه دشوارش بود حاجی سید محمد علی لقب بفاضل ساکن  
 که از جمله علماء و معززین و معاندین آنحضرت بود این دو کرامت را  
 با تبری از آنحضرت بیان نمود و تحمیل چندین دفعه این حکایت را گفته  
 و جمع از او شنیده باشند دیگر آنکه شخصی از معاندین اهل شیراز میگفت  
 که مشی آنحضرت در اطاقش مشغول نماز بود ما در آنحضرت که در آن اطاق نماز  
 میکنند خورشیدی در آن اطاق می رسید بعد ملاحظه میکند که صورت  
 آنحضرت که مثل خورشید میدرخشد بعد فریاد میزند امان نزدیکت  
 دینم از دستم در برود و بفرماید برسد چون از وقت صدیق با آنحضرت  
 مذاشت دیگر آنکه از حاجی سلیمان خان خلعت پیمبی خان پرسیدند که  
 چه جارق حادثی دیدید که باین طور فدی این جوان تاجر شیرازی شد  
 پس از آنکه پسرانی که موجب ایمان و اخلاص بود مشاهده نمود و اخلاص  
 و ایمان تام حاصل نمودم در یوم عرفه در خدمت آنحضرت در عرفات  
 بودیم عرض کردم خوشحال زوار یکم در کربلا می معلی مشغول زیارت  
 میباشند فرمودند میل داری در آنجا باشی عرض کردم منتهای میل را  
 دارم فرمودند دست بمن بده و حیثت را برهم بگذار اطاعت کردم  
 پس از فدتری فرمودند که حیثت را باز کن چشم را باز کردم خود را در  
 کربلا دیدم و کسانی را که آنجا بودند مشاهده نمودم پس از زیارت مراد  
 بگفتم فرمودیم چون قسم برایت یاد نمودم و میخواستیم ابد استشهاده و احتمال  
 کذبی در جنرت نباشد عرض میمایم که چون در تمام ششیدن این حکایت گفته  
 است و در جانی مثبت نموده بودم در خیال خلیجان میناید که کجیل این

اینست که در کربلا  
 و برگاه سید محمد علی  
 با این نسبت تمام اربابان  
 و معاندین آنحضرت  
 و سبب آنکه در کربلا  
 و آنوقت که در کربلا  
 خواهد بود چنانکه در کربلا  
 بزرگوار است که در کربلا  
 و این واحد خواهد فرمود  
 باید باشد زیرا که بعد از  
 موافق حق بودن نام اربابان  
 بر ایشان اینها در بین و احد  
 پایی مردم که در کربلا  
 دارد بزرگوار است که در کربلا  
 که مسجد بودند که در کربلا  
 مقصد خودشان است  
 و این دیگر باقی کربلا  
 ایضا خواهد بود و لازم است  
 بطلان دعوت تمام اربابان  
 سلف خاصه تمام اربابان  
 که سبب نبوده مردم  
 در کربلا

# در مطالب فصل ششم

فقره در کربلا واقع شده باشد و اگر بلا یوم عرفه بطی الارض مگر رفته  
 باشند هیچ بخش فرق نمیکند و در اصل مطلب جز این است که در بی منت  
 و زاوی هم خیلی معتبر و معروف و مقدس بود که بجای آن که خود میدانی  
 اسم او را هم نمیتوانم بنویسم چنین چیزی مشاهده نموده بودند که پس  
 از آنکه آن مرد بان شخص و اعتبار را شیخ آجین نموده بودند و ششها  
 بگوشت بدن رسیده که بدن نازنیش را میوخت غیر از شکر و حمد ملک  
 منان چیزی از پشمانی و ناشکری بر زبان نمیاورد و اشار شوق و عشق  
 میخواند تا بدرجه شهادتش رسانیدند اعلی الله فی علین درجه و جلا و ایاه  
 فی عرفات ایحسان مستغین فی جوار المحبوب آئین دیگر آنکه از جناب حاجی  
 سید یحیی دارابی پرسیدند شما که در عالم مجتهدی هستید چگونه شد که اینطور  
 فریفته و فدوی جوان ماجری شدید فرمود یکی از جهاتش این بود که از کتب  
 سوال کردم فرمودند هست عرض کردم شاد دارید فرمود بلی عرض کردم  
 من مینمایید فرمودند آن غالی را بردار بان مجموعه مس بزین چنین کردم و  
 تا ما طلا شد در هر آنکه از حضرت اعظم آن مجاهد فی سبیل الله عالم ربانی قاضی  
 خراسان و طبرستان شهید سعید ملا حسین بشرویه پرسیدند که چه طور شد  
 که شما باین فضل یابین جوان ماجری شدید که حندان درسی نخواهند ایمان  
 آورده و این فدوی و جان نثار شده اید بخیل گفته باشند که سر و  
 دستار ندانی که کدام اندازی فرموده بودند پس از دعوت ایشان پرسید  
 بچه دلیل شما این ادعا و دعوت را میفرمائید فرمودند هر چه سوال  
 میکنی مکن مسئله علمی بسیار مشکلی پرسیدم جواب صحیح مکت فرمودند بعد عرض

که در این کتاب  
 که جناب فاضل  
 باین شرح  
 سکونت بصیرت  
 صبح اربابان  
 که این اخبار و مطالب  
 در این صورت  
 میخوانند  
 در این نغمه  
 و از این نغمه  
 صحیح بوده است  
 باینکه فضلا  
 باشد در بعضی  
 برگاه بعد از آن  
 و بی راداع  
 باشد و اگر سبک  
 موجود هیچ کدام  
 من منت منی  
 بسبب این  
 بنزای حین  
 که انما باید



# در مطالب فضل ششم

نیکو دینو چنانکه سابقاً هم رقمزد کلک بیان کردید که فراتر از آن عصب  
 دیوانی تیریز با وجود حکم و لیسید نیز اقدام بچوب زدند انجناب  
 نمودند که بالاخره نوکرهای نظام العلماء و شیخ الاسلام اقدام  
 بان امر نمودند غافل از آن حدیث شریف که میفرمایند شایستهش لعین  
 چیزیست که در حق او بگویند که مقصود صلب است مثل علمای یهود که  
 امر بصلب حضرت عیسی نمودند چنان صلاح دیدند که آنحضرت را ایداً  
 بکشند چون مسلمین انجا اقدام باین کار نمیکردند با فوج نصاری امر دادند  
 که بهینست اجتماع آنحضرت را بدقت کلوله تفکک نمایند که معلوم نشود  
 که جناب را کشته و به تیر که شهید شده است در میدان بزرگ بزرگ آنحضرت  
 را ایدار کشیدند و بقدیم که جا بود اهل شهر و غیره مجتمع شدند حتی بیست  
 یا ما برآید گفتند که اگر با جناب نخورد معلوم میشود در دعوی خود صالح  
 است پس از آن بمرابزها امر بشدیک دادند و سه مرتبه دو دست  
 شدیک نمودند از این همه کلوله هایت تیر نخورد آنحضرت نخورده بطنها با  
 که آنحضرت را ایدار کشیده بودند خورد و آنحضرت بدون ضرر و آسیب  
 از دار بزین افتاد در حجره که قریب بهمان جا افتادند تشریف برده  
 از قرار صموع مشغول نماز شده بودند پس از دیدن این حارق عادت  
 پیام خان سرتیب فوج نصاری و فراسباشی از این کار استغفار نمود  
 بعد اقا جانی خان سرتیب فوج حمه آنحضرت را ایدار کشیده فوج خود را از  
 بشدیک نموده این دفعه حید مبارک آنحضرت شک و شرح شد و این  
 واقعه در میت دهم شهر شعبان ۱۲۶۶ یک هزار و دویست و هشتاد و شش

بدرستی که این  
 از حال ایشان  
 ممکن ندارد بلکه  
 بیست مطابق با  
 که میفرمایند هیچ  
 مانی الامراض  
 جادوئی است را  
 از جنس مثل آن  
 شیخی الالبیح  
 نفوس را بکشد  
 بفرستاد  
 بر سر بزبان  
 شود بدو ایدار  
 بر است حق است  
 واجباً لا ینج  
 ان با جمیع  
 بجنوع شود  
 پدید کار در  
 این معنی را  
 فعلی نماید

# در مطالب فصل ششم

واقع شد مردم که انجباب راستید دیدند از خیال تورش و حمایت  
 افتاده در پی کار خود رفتند حال ملاحظ کن در این موقع بهتر از  
 این معجزه دیگر است چه ممکن بود اظهار و نمایند سخن اتمام محبت  
 موافق و مطابق احادیث مذکوره این معجزه را خدا را اظهار  
 نمود که در چه بزرگواری و نسبت آنحضرت بر احدی مخفی نماید و  
 صحبت خدا بر همه مردم تمام بوده کسی تواند بگوید ندیدم و  
 شنیدم و جمعی از کسانی که این خارق عادت را از ان امین  
 سر تا پانای خداوند تعالی دیدند بر آن گردیدند و پس از آن چه  
 جانفشانیها که نمودند و حال آنکه عقلا و عاده کمال استبعاد دادند  
 که جمعی سر باز با کمال فریخت و آرامی شخص بان بزرگی را هدف  
 گلوله نمایند و این همه گلوله خطا نماید و یکی بر آن هدف وارد نیاید و جان  
 آنکه اگر خطا هم بود باید از تیر این یک فوج یک گلوله با آنحضرت نصی  
 نموده باشد و آنکسی که تیر ایشان بنا بر خطابان حضرت وارد نیاید  
 چگونه شد که بان طنابهای بان تازکی بر حوز و پس از قدری نامل معلوم  
 میشود که این خارق عادت از خوارق عادات سایر انبیاء اگر بزرگتر  
 نبوده گو چکتر هم نبوده است زیرا که نصیبت حضرت موسی توانستند  
 نسبت سحر بد بند و باین معجزه دیگر است ابدان نسبت سحر بد بند همین علوم  
 است نسبت به معجزه سایر انبیا برادر من شرط بلاغ را بجای آوردیم  
 هر کس میخواهد اعتقاد نموده ایمان بیاید در دهر کس میخواهد در ضلالت  
 و کله ای خود باقی نماید ان تکفیر انتم و من فی الارض جميعاً فان الت

بکینه  
 به نقد بگردد  
 هیچ در این لغو باطل  
 زیرا که فضلا بر این عبادت  
 و نفسی برای خود ساخته و پند  
 اند که سبزه ایست با سکه  
 و البته بعضیان صحبت و سلطان  
 واقع و بودن ملک ایشان است  
 واقع و در اهل دنیا دیدن و از ان  
 انفعال عباد و خدای شغال  
 و تقاضای نفس است  
 صحبت اینکه ایجاد فعل  
 حکایت میان اندر در اول  
 نشان که سبزه ایست با سکه  
 بعد از آنکه من عند اسرار  
 نصیب سینه خوار است نسبت  
 نقل کل من خداست آنچه صحبت  
 بر فعل انجبابین نموده دل  
 به صفت مشرب است و صحبت  
 و علی حکایت مضمون است  
 همیشه عبادت خداوند است  
 در باب در بیان  
 در سینه

بزرگوار

لغنی حمید که جمله کانیات کافر کردند بر دامن کبریاش مستند  
 بالا از همه معجزات آنحضرت است که علماء و مجتهدین عموماً و علمای  
 حراسان و آذربایجان و انوار حضورها که سخت تر در محنت ترین  
 متکبر ترین مردم دنیا شدند بجان غریب ناجر زاده شیرازی که  
 چندین درس خوانده و صاحب دولت بنوده ایمان جای در ندرت  
 که در دنیا دین اعز و بهتر از همه چیزهاست پس از آن حیات و  
 عزت و دولت و ثروت و دین چیزی نیست که باین زود بها  
 بتوان از دست داد از روح و روحان و در حال حضرت رب منان  
 بجای محروم و مایوس بوده در عذاب ابدی محلد ماند این اشخاص  
 ستدین فاضل تا از این قبیل خارق عادات مسندیدند این گونه  
 فدوی و جان باز نمیشدند و از جمیع شئون دست بر میزدند  
 جان و ادن شوخی نیست تو تحمل این کینمایی که کسی سوزنی بتو بزند  
 پس بصورت حالت این مردمان فدائی جان مانده ایکن که بچه شوق و ذوق  
 سرها در کف گرفته کوی میدان معشوق حقیقی نموندند آیا ممکن است  
 که عاقل من غیر مردمان و دلیل طریق و سبیلی اتخا نموده بی جهت از  
 جان شیرین بگذرد اگر بگویند این طایفه مجنونند این بغایت بعد است  
 زیرا که این اشخاص معدود و محدود و منحصر یکی دو نفر مایه نصیر  
 نبوده بلکه جمعی کثیر و جمعی خفیه از برنا و پیر و عالم و خبیر از کوس و کوش  
 معارف الهی سر مست شده بشده و ذرات برای لغای دوست بجان و دل  
 شتافتند اگر این گروه انبوه که با ثباتی مثل کوه و بی الله از ما سوا

است و آنچه در این  
 مدون در میان علمای  
 دین را خارج از سبب خداوند  
 نقد است که بیدار کردن  
 عیب است با انبیا از آن  
 ابراهیم است که او را  
 آری خطای است لفظی  
 بنیاد است که در حال  
 اطمینان نیست بلکه  
 و اطلاع است در حد  
 سنی که ما بقا اشارت  
 لازم دارد در حد  
 از برای کسی که  
 در آن نشاند است  
 نسبت بر جانه که فاضل  
 است چون جنی از  
 از طرف خدا حاصل  
 لهذا ایمان با سبب  
 پس تنها لطف احدی  
 در وجهی است





# مطالب فصل ششم

زیرا که اگر قبول میدارند ایمان میآورند و اقلایا باید اعراب  
 و شیخی که اهل زبان هستند اقرار نموده ایمان میآورند و حال  
 آنکه اهل کتاب شامات و مصر و سایر بلاد اعراب نشین آن صفی است  
 بسوز بجالت تصرف و تهود باقی میباشند و حال آنکه مغز و کرامات  
 این مظهر جان و مظهر ایمان بحد شیاع رسیده چه شیاعی بالاتر از  
 اینست که این همه مردم بطیب نفس موافق امر و محک الهی که شانه  
 صدق قرار داده که میفرماید **فَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ** این گنم صنادیق  
 خود را بدرجه رفیع شهادت رسانیده و چه شودی معتبر از جمعی  
 علماء که عددشان از چهار صد نفر فرود نتر بوده و چه شهادتی  
 معتبر تر از اینکه همه شان در راه محبوب و معشوق حقیقی گذشته از  
 بذل ایشار مالی و جاه و اعتبار خود را شهید راه دوست نموند  
 حال انصاف و بید که شهادت چنین اشخاص مقبول و سموع است  
 که قول و فعلشان موافق و ظاهر و باطنشان مطابق بود بطوری که  
**ثَابِتِ الْعُقُولِ فِي أَعْمَالِهِمْ وَمُخْتَبَرِ الْإِقْنَامِ فِي أَصْطِبَائِهِمْ**  
 یا قول این مفرضین معرضین که بجز هوای نفس نفسی بر نیارند روز  
 سه از فراتش بر ندارند که چون خفاش طلانی فاشا فاشش و طلب  
 دنیا فانی گومشند و در شب بفر انقماشش اموال ایام در چرخش  
 حردم شدند روز بجان در تلاشش معاشش و شب در تنزین اسباب  
 فراتند با وجود نفس صریح قرآن که میفرماید **وَلَا تَطْغَ مَنْ عَقَلْنَا قَلْبَهُ**  
**عَنْ دِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ آمُرُهُ فُرْطًا** بگدام شرع و ملت

است  
 بودی سینه  
 بود بر بینه  
 حاصل شده  
 بگویند بطن  
 در راه  
 برگاه  
 حال ایمان  
 آقای فاضل  
 بفرمانند  
 که از موازین  
 اینست  
 و از انبیه  
 احکامات  
 سبب است  
 مدعی است  
 اینکه این  
 است زیرا  
 سبب است  
 مطلق بوده  
 چنانچه



این بوده است که این کلمات جز مضرفات یا بدایانات با کفریات  
 چیزی نیست جواب دادن اینگونه از طرفهاست از دطنیغه و ششومات  
 علماء خارج است ولی باز خود داری کردم برای همین نمودن کفر  
 این قابل مجبول و معتقدین باین اعتقاد خود و تسلیم را بر حمت این ختم  
 و قبل از شروع در جواب این مقالات و تعیین کلمات کفر آمیز این قابل  
 مجبول معلول ذکر مقدّماتی لازم است **مقدمه اولی**  
 چنانکه سابقا اشاره کرده ام بسیار سلف غیر از حضرت آدم که سابق  
 بر او پیغمبری بوده ظاهر اتمام پیغمبران سابق بر لاجرم خبر آمدن و علامات  
 و اسلم در مسم بلکه وقایع واقعه آن زمان را بلکه بسیاری از اعمال او را  
 با حمت خود جز پیدا کند برای اینکه امتهای ایشان از اطاعت پیغمبر  
 نشوند و سر نه بچند و جنای متعال برای اینکه اسباب اشتباه کاری  
 که ممکن بود نشود بعد از او آنچه پیغمبران سابق با امت خود رسانیده بودند  
 معجزه را دلیل صدق و حجت قاطع عدد برای ایشان مقرر فرمودند  
 از اینکه چون این مطالب مسلم و مبرهن شده بود که پیغمبر باید معجزه  
 داشته باشد از هر پیغمبری مطالبه معجزه میکردند و قاتل بدان  
 گفت من الصادقین چگونه متصور است که معجزه داشته باشند  
 مکمل و مصدق اخبار پیغمبران سابق با آمدن پیغمبر لاحق بود که بعد از  
 آمدن پیغمبر لاحق و اظهار معجز نمودن پیغمبری او مسلم میشد و البته بعد از  
 آمدن پیغمبر خاتم دیگر معجزه مصدق مدعی نبوت یا امامت نخواهد بود و حجت  
 است که بعد از آمدن پیغمبر خاتم که معنی خاتمیتش تمام کردن احکام است

منت است  
 دیگر آنکه با پیغمبر  
 اصطلاح این میزان نقد  
 که سب است و در حقیقت  
 که سب است او را که خیرات  
 خیریت نبوت هم ندارد  
 میکنند نقد منت است  
 کلیات است باین معنی  
 عقل بر انسان نمودن او را  
 سئل اندال است  
 میکند دل چنانچه  
 با عیبی که بعد از آن  
 نخواهد بود که بعد از آن  
 قبایل از حال خیریت  
 علم بر این است که معجزه  
 است عقل نسبت به علم  
 که بعد از او از پیغمبر  
 بعد از نبوت سوره است  
 بعد از این حدیث است  
 که در این حدیث است  
 که در این حدیث است

# در مطالب فصل هشتم

و برای تصدق خائیت معجزه باقیه معین میفرمایند که بر کس بعد از  
 زمان آن پیغمبر نباید اگر نخواهد ادعاء نبوت نماید آن معجزه باقیه او را دلائل  
 بحق بر او آید این خاتم حیوة ظاهری او ابدی نیست ولی شرفش با  
 ابدی باشد والا خاتم نخواهد بود زیرا که معنی خاتم اینست که حکمی باقی  
 نیست که نیامده باشد که محتاج به پیغمبر باشد و این معنی خائیت اگر  
 مدعی نبوت بعد از خاتم آید پیدا شود او را کذب میکنند اگر چه معجزه  
 هم داشته باشد زیرا که خدای متعال سبب فرستادن خاتم نبیاء  
 معجزه را که از برای قطع عذر محبت فرموده بود و از اعتبار حاجت  
 انداخته و بلا تشبیه مثل کسی است که اعلان کند دیگر برسدی که مهر  
 من باشد قبول نخواهم کرد زیرا که من مخیر خود را گزیده ام یا اینکه گوید  
 شان سر منگی من دیگر معتبر نیست زیرا که منصب سر منگی منید هم دانسته  
 این پیغمبر خاتم که حیوة ظاهری او ابدی نیست پس خلیفه و جانشین از برای  
 خود برای حفظ حوزه در رسانیدن اسلام بردان ایجاد شده که در زمان  
 مستقل خواهد آمد معین خواهد نموده آن خلیفه امام و پیشول مردم خواهد  
 بود و چون منصوص از طرف آن پیغمبر است در اثبات امامت حوی  
 معجزه نیست میگویم امام نباید معجزه داشته باشد البته باید معجزه در  
 باشد البته امام باید معجزه داشته باشد زیرا که چون دارا می مقام  
 ولایت است البته معجزه دارد ولی دلیل اثبات امامت و نبوت است  
 در معجزه نیست بلکه تعیین و تخصیص پیغمبر است چون هر که را که با اسم در  
 و حسب و نسب یا اشاره معین فرموده و ما زیر نعلش را گویند و بلند کرد

اورا که خواهد  
 عالم نبوت است  
 خواهد شد  
 انبیا از ائمت  
 که بعد از دیدار حجرات  
 که در خلک میکنند  
 معجزه آوردند  
 در تحت صادق الفکر  
 عقل در آن میکنند  
 معجزه او کاذب  
 شود و بعد از وفات  
 عنوان صادق الفکر  
 نبوت او میبود  
 شاکه با  
 چگونه  
 چنانکه  
 عقلمانی که

# در مطالب فضل ششم

قرمود من گفت مولاه فهدا علی مولاه کافی در اثبات امامت  
 خلافت او است اعلم از اینست که معجزه بهم اظهار فرماید با نفس  
 علی اسجد مطابقت اسم و رسم و نسب و نسب انشخص است که با آنکه  
 که مدعی مقام خلافت و امامت میشود و شرط خلافت و امامت  
 میشود و شرط خلافت و امامت داشتن او این است که حرکات  
 سکناتش مشایخ آن باشد یعنی سیره او نشانه احکام همان پیغمبر است  
 روش او نماید که اگر معلوم شد که شخص مدعی و ادعای این مقام  
 است و انطباق اسم و رسم و نسب با آن کسی را که پیغمبر  
 معرفی فرموده او دیگر محتاج باوردن معجزه ندارد و اگر بر خلاف  
 این باشد اگر صد هزار معجزه بیاورد مردود است و مقبول  
 نیست زیرا که قبول این ادعاه از مدعی مستلزم کذب معین  
 حاتم بلکه خداوند می است که اعلان خاتمیت پیغمبر حاتم را داد  
 است و هر کس غیر این مطلب معتقد باشد فاسد العقیده و کافر  
 است و بیماری آخری جمع فاسد میشود بین اینکه کسی آمدن خاتم  
 پیغمبران را معتقد باشد و قبول کند قول کسی را که بعین خلافت  
 او از جانب آن پیغمبر معلوم عدم باشد و بنا بر اینست که معجزه او بر  
 صدق و وقوع ریز بار ختمیت او برود **مفاد ششم** تا بعد  
 نیز معجزه از شنبه در نزد سستی و سحر و کلمات مشروط با موری  
 است یکی آنکه علی را که پیغمبر یا امام معجزه فرار میدهد از اموری  
 که از مقوله و معجزه او انروز میان مردم شیوع نام داشته باشد

بسیار از این  
 کتبند با او  
 در سنت علی  
 کند بنا بر معین است  
 یکبار از او بیایند و صحبت  
 چند زبان باز می گویند  
 بر او از پیغمبری نیست  
 مقام و رسم پس کلام در آن  
 از دو جهت است  
 از جهت این جهت که در این  
 کلام بعضی از جهت مایه  
 کلام از جهت و مطالب آن  
 فاضل و هم سکنان غیر  
 از است پس سبب می باشد  
 با اینکه ایشان و مخلوق  
 خدا را تمام با پیغمبر  
 عقل حاجت بد این  
 عقل عقل نیست  
 حجت عقل نیست  
 همه چیز را

# در مطالب فصل ششم

مانند سحر در زمان توسلی طبابت در زمان عیسی و فصاحت و بلاغت  
 در زمان ظهور خاتم انبیاء دیگر آنکه معقول طباع عقلا باشد باین  
 معنی که بر خلاف در این جاریه بین مردم نباشد مثلا حکم بزبان  
 عربی یا زبانهای دیگر را اگر شخص عجمی معجزه خود بدهد در صورتی معجزه  
 است که تمام قواعد عربیت را در بیت معموله صحیح باشد که اگر شخص  
 عجمی احاطه با آنها خارق عادت باشد معجزه خواهد بود اما هرگاه کلماتی  
 از عربی از شخص مدعی ظاهر شود که بقواین مجازات عربی غلط بوده باشد  
 اگرچه لفظ عربی صورت باشد مستیوان او را معجزه قرار داد دیگر آنکه داخل  
 در طبیعیات که قابل شدت و ضعف باشد ممکن باشد بمارست عمل را از  
 ضعف منتهی شدت بوزد و با علی درجه رساید پس اگر از این منتهی باشد  
 اگر چه در زمان ادعای مدعی کسی آن عمل را مانند او نتوانند نمود ولی چون  
 در طبیعیات است که بمارست از ضعف بکمال شدت هم منتهی میشود پس نباید  
 از آن معجزه قرار داد **مصدق ثالث** چیزی را که کسی از کسی می  
 شنود و قبول میکند کیدنه از روی حسن ظن با جناب او است معجزه است  
 که با سخنان برای او صحت مظنه اش حاصل شده و گاه میشود که از روی  
 خوش باوری خود شخص است که ناشی از صحت میشود برایش پس هر قدر  
 مستش مثر باشد خوش باوری و زود باوری او زیاد تر خواهد بود  
 و ممکن نیست که کسی با حسن ظن که از روی تحسین داشته باشد و خود  
 هم ظن و زیرک باشد زود کلام کسی را باور کند و جز او را صدق  
**مصدق ثانی** بعد از آنجا شکی قوه شویه که در انسان بر

از این معجزات  
 میکند که طریقی باطنی  
 امور واقعه در ما است  
 ما را سوزان باز جان بوجود خالق  
 و بودن با مخلوق آن خالق  
 نبودن آن خلقت لغو است  
 سید به مجبور میشود اینک  
 اطلاق لفظ محنت بر عقل  
 خاشاک بینی که بشیر از هم  
 و دیدیم و دانستیم که  
 علم خود هر کس که بشیر  
 هرگاه کسی با لبان  
 و درنده را شنود  
 پس بپنداریم این  
 او را مجبور است  
 از لوازم و  
 و سینه را

در مطالب فصل هشتم

مصالح مبینة خلاق متعال و دعیه نهاده در هر انسانی موجود است  
 و بر یک فردی از افراد انسانی قوه شهویه خود را که اسباب محبت  
 بجزئیست غالباً در یک چیزی استعمال میکند و بدین وجه افراط برسد  
 که بیسج امری از امور عقلانی خوب و مرغوب معادله با آن نمی  
 کند مثلاً کسی که قوه شهویه اش او را مجبور بحسب لذتها میکند کارش  
 بجائی میرسد که تمام مالیه موردش و محصولی خود را صرف زنها میکند  
 و چنان میشود که حراد و حلال را ملاحظه نمیکند بلکه کاری بجائی رسد که میشود  
 و با شوهر را ملاحظه نمیکند و ملاحظه خلا و ملا نمیکند حتی اینکه کسی  
 حکایت کرد که در بین بعضی مردم در سوغ اعمال حج که مردم مشغول  
 می بودند شخصی از طایفه سودان چشمش بزنی افتاد و در میان مردم سنی  
 را انداخت و پیر این او را که مردم لباس عربیت که زیور جامه  
 نپوشند بالا زد و مشغول شد مردم هر قدر او را میزدند صرف نظر  
 از مشغول خود نمیکردند و اما اینکه از کار خود فارغ شد برخواست و رفت  
 مقصود اینهست که کمال توجه قوه شهویه به امری که فرض شود از اکل  
 و شرب و قاع و لباس و ریاضت و اشتها چندان متعلق خود  
 را محبوب نماید که بیسج چیز مقابله با او نمیکند و خیال پیش نمایی و صمیم  
 هم مفاد مشربیت ترک جان و ترک مال آید و در ره محبوب  
 منزلت هم فلسفه اشربیت بنا بر این مکتب کسی نظر بحسب ریاضت  
 و سلطنت خودش را بقدمایش که گانش اینهست که مستواند خود را به  
 محبوبش برساند و احتمال خطرم میدهد ولی از بس میل بحصول آن دارد و در

این فصل در بیان فضیلت  
 و در بیان امری از اخلاق  
 با آن که در اول آن میشود  
 این محبت او را در اول  
 میگردد که اگر چنین باشد  
 بعثت انبیاء و انزال  
 لغو و عیب میشود و از حال  
 استیاء در اصل لازم بیاید  
 و نیز که وقتی در مشربیت  
 اظهار کرد و من نجیبتر از  
 جانب خدا و در دنیا  
 بگویند که او چه با بدیست  
 در نزد تو که اظهار میجو  
 بعینیم که تو بیول خدی  
 کسی بگفتند است ای  
 را حجاب است ای  
 در عجب و شگفتی  
 اگر بگوید من سکینه  
 بر شاه از برای  
 نخل







# رد مطالب فضل ششم

پس غیر خاتم و ابدی بودن احکام او است ان مستلزم کذب نبی است  
 و موجب ارتداد و کفر است بعد از تمهید این مقدمات شروع در اصل  
 مقصود مینمایم و میگویم اولاً باقرار این قائل شخص میرزا علی محمد  
 مدعی معجزه غیر بیان و تندی نویسی نداشت این معجزات که از برای ادبینه  
 و باور کرده و قسم یاد میکنی که مردمان موثق درستی بودند و جلیات خود  
 بسم نسبت با اینکه مبینه انم بیچ قسمتی حتی بعظم حضرت باب هم متفقد منقبتی  
 ناشی از خوش باوری است که نشاء آن حسن ظن بجز است با علی در وجه حاکم  
 که از حسن ظن تجربه باشد حسن ظن کسی کجا برابری میکند با اینکه خود مدعی  
 منکر اعجاز باشد و بجز بیان معجزه داشتن را از خود نفی میکند کسی بر  
 او معجزه قائل شود این کلام خود میرزا علی محمد است که خودت هم آن را  
 نوشته و دلیل دیگر قرآن کذب آنهاست که ضمناً اشاره با آنها خواهیم  
 کرد مقصود اینست که این اخبار تو بجزات میرزا علی محمد چون مستند  
 بخوش باوری حاصل از اعلی درجات حق است نباید بیچ عاقلی  
 این مغاللات را اعلام بر عزیزان بدان و منصرف بانی نماید و ثانیاً بر فرض  
 که این که این امور واقع شده باشد یا اینکه کذب تمام آنها را به ثبوت  
 میرسانم و بیک دلیل بر کذب آنها کفایت خود میرزا علی محمد است که  
 جز تندی نویسی ایب پیری ندارم و دلیل دیگر اینکه اگر معجزه داشت  
 میخواست در موقعی که ولی عهد با او عهد کرد که هر تو معجزه صحیحی آوردی من  
 ایمان بتومی آورم و از جای خود بر میخیزم بجای تو نشینم و ترا بجای خود  
 می نشانم چرا اظهار عجز کرد چرا ایک معجزه نیاورد که خود و جمعی از نفوس

بیت  
 جمال ظاهر و باطن  
 در غیر صفای موصوع  
 با تک و حلیت اجناس  
 لازم و واجب نقد اول  
 و با هیچ کس بیخود  
 مملی باز منی را حلال اند  
 و اگر در اخبار منقوره  
 بکذب راوی محکم  
 اعتنا شود باید بیچ  
 بجز واحد بلکه مستغنی  
 بلکه شواهد ثابت نشود  
 آنچه در کتب ساری  
 از حقیقت خطا در فهم  
 آن عیب و لغو نازل شد  
 باشد زیرا که نسبت  
 بر آنها بنا بر عدم حقیقت  
 باب الفاظ  
 نباید

# و مطالب فصل هشتم

شرا از گشتن بر ما نیز میگوید که این معجزات را که اظهار میگردند حق است  
 نویسی بیان را که مدعی بود که معجزه است و نامر بوط می گفت برای  
 اظهار میگرد و اگر برای اثبات امامت و خلافت از آن حضرت بود  
 او لا چرا دروغ گفت که گفت من نامت خاصم و بعد گفت من خود هستم  
 مستم و لابد یکی از این دو در دعوت ما یا مقدمه ادلی اثبات امامت  
 و خلافت بودن مدعی با شخص منصوص از پیغمبر از حیث اسم و رسم  
 و نسب و حسب میخواهد محسوسه لازم نیست پس اگر مدعی انطباق بود  
 انطباق با ذوالعالی که میشود باید محمد بن الحسن باشد باید در آن ظهور کند  
 باید عیسی پشت سرش نماز بخواند باید قرآن جمع شده بخط سید اولیا را  
 بیاد او باید نشرا حکام قران را بدید باید زمین را پراز عدل و قسط کند  
 باید سلطنت او بمقتاد سال طول کشد و منتسب که این امور نباشد پس چگونه  
 مردم او را مهدی و قائم ال محمد بدانند و بخوانند و اگر خود مدعی  
 بعدم انطباق یا منصوص از پیغمبر است پس معجزه آوردن برای چه چیز  
 است علی ایچکه این اظهار معجزه اگر مقرون با ظواهر نبوت باشد که مرتبه  
 و کافر است و اگر مقرون با اعداد نامت خاص بودن با لاجماع  
 و الضرورة دروغ گو است و دعوی او مردود است و معجزه هم  
 این دعوی او قبول نمیشود اگر مدعی مهدویت است باینکه خود را بدو  
 نیابت کند سبب موده با معلوم شدن عدم انطباق میکند با منصوص  
 پیغمبر اگر دعوی انطباق میکند دیوانه و سفیه است و اگر مدعی بعدم انطباق  
 است چون خلیفه باید منصوص باشد و این شخص مطبق با منصوص نیست

باید که در این باب  
 حاکم فرموده است  
 خاص است که انطباق  
 با احساسات و عقول  
 انسانی نمیشود  
 عاقلی نمیشود  
 مالم فاسد دان مجاز  
 تداوند شود سبب  
 نماند بجهت با سبب  
 و لاجمیت من در کانت  
 ظاهر پس بعباده اجاع  
 و طلا بر آن لازم  
 و در نظام عالم سبب  
 خطا و حسد است  
 این فاضل من  
 این جبهه من  
 صدق

رد مطالب فصل هشتم ۲۸۷

اظهارش را باید حمل بر حسن و سفاقت نمود و اگر بگوید  
من معجزه دارم و اجراء معجزه برید کاذب متیج است پس  
کلام و ادعایش راست بهیچ است و بعبارت اخری اگر بگوید  
بذل العمل اعجاز و کل عمل لیکن اعجاز المنظره صادق پس نتیجہ  
بذل العمل منظره صادق جواب امنیت که گفته شود این ترتیب مقتدا  
اولی از عکس نیست باینکه بگوئیم بذالمدعی کاذب لعدم مطابقت  
دعواه لما یجب مطابقت له و کل کاذب عمل غیر معجزه هذا المدعی علمه  
غیر معجز یعنی هر چه اظهار معجز نماید چون دروغ او معلوم است کشف  
میکند که عمل او معجزه نیست بر حسب این نزد دید و نتیجہ و التمه مشروحا  
دانستی باید حکم بنی قطعی کرد که میرزا علی محمد اگر مدعی نبوت است چنانچه  
احکام معروفه او دلیل است بر این ادعاه اگر چه بلفظ نگفته باشد  
کافر است و اگر مدعی مهدویت باشد دروغ گو و یا دیوانه و یا  
سفیه است و هم چنین است حکم این قائل مجهول با این قسمتها نیکه اول  
یاد نموده علاوه اینکه معتقد به بیج فتنی نیست حتی خاک پای مبارک  
انحضرت متدین بدین بابیه هم نیست زیرا که اگر متدین باین دین بود  
بعض بیان میا بست اینها را صحبت برای اثبات مدعای خود قرار دهد  
و نباید که مخالفت او امر او نماید مگر نه امنیت که میرزا علی محمد در بیان  
در باب الثانیة من الواحد السادس میگوید من استدلال بغیر کتاب  
الله و آیات البیان و معجز الكل عن الایمان بملها فلا دلیل له و من یرد  
معجز بغیرها فلا حجت له و من بدعی الایات فلا تفرضه احد ولا بدان

نموده یعنی  
قبوله سن که  
باید که با  
میتواند که  
است و در  
بسیار که  
حاصل این  
بسیار که  
تکون شده  
است که نقطه  
ارشاد اثره  
نقطه خبری  
و در

# رد مطالب فصل ششم

بقرآن کت البیان من کل نعت عشرة بومائة واحدة وبتفکر فیمازل  
 فیه باللیل ذالتهار باید قائل گفت که نوشته خود آنحضرت چیزی را  
 بغیر از بیان حجت قرار نداد معلوم میشود که بیان را دیده پس چرا  
 مخالفت آن کرده و اگر دیده و لغت ننده معلوم میشود فکر کرده  
 در آیات پس باز مخالفت کرده و قول مستبوع خود را مستبوع  
 ندانسته و اگر مکتوبی آن معجزات را حجت قرار میدهم با اینکه مخالفت نمودم  
 سابق است که میقتی بیان معجزات را خواهم نمود که ظاهرش اینست  
 که برای اثبات مدعای خود این معجزات را نقل میکنی یا و نمیگویم پس  
 ذکر اینها عبث و لغو خواهد بود مگر اینکه بگوید نقل کرده ام که  
 اقتضای خود و میرزا علی محمد را محقق و مدلل نمایم و اضافت اینست  
 که میرزا علی محمد که نفی محجزه نموده است در این خصوص اتفاقاً  
 کارش عقلمانی بود زیرا که اگر میگفت معجزه دارم هر کسی را که برایت  
 ملاقات او میآید از او معجزه در خواست می نمود چون چیزی ندان  
 از ابتدا خود را نموده کرد و معجزه تمام انبیاء را بهم انکار یا تاویل  
 نمود فقط کتاب را دشمن را دلیل قرار داد ولی باز غفلت نمود  
 از اینکه کتاب خودش که بیان باشد می بایست دلیل قرار دهد  
 زیرا که اگر رسول است که کریمه و قَا آذ سَلْنَا مِنْ رَسُولِ الْاِ  
 یَلِیَانِ فَوَیْهٖ تَخْذِیْبٌ اَوْ رَاۤیْرِ اَکْهٖ اَقْوَالِ و در مدانش بیان علی  
 است و ادعای خود را باید دلیل رسالت او باشد با اینکه دعوی  
 رسالت کردن بعد از آمدن حضرت حتمی مرتبت کفر است که سابقاً

مخالف  
 نیستند  
 حجت است که صورت  
 که می بیند صحیح می بیند در این  
 حرکت فقط بطریق صدور از خود  
 احداث صورت داشته در  
 بنظر بیاد حق شکل نقش ندی  
 نماید شکل تر و دیدی نیست  
 که ذاتی از آن داشته بود  
 می بود یعنی بسبب حرکت  
 حرکت که می بیند از آن  
 میگرداند در حق کتب  
 داشته حاصل شود  
 از این جهت طور می بیند  
 اگر خبر از این می بیند  
 ندوده و صبیحی از صبیح  
 حادث شده چنانکه در  
 احوال بسبب عبودیت  
 بخواست و اول

# و مطالب فصل ششم

ذکر کردیم و اگر بشیر می کند و بگوید این بنفس ادعاء میرزا علی محمد  
 شد کفر خود را ظاهراً نموده و اگر مهدی و قائم آل محمد است  
 که کتابی جز قرآن ندارد و نخواهد آورد و دستش در کتابت را  
 بهم که این قائل مکرر روزی دو هزار بیت گفته و خود میرزا علی محمد  
 مدعی یک هزار بوده سابقاً گفته که کلامیست بی امتحان کجا کسی موافق  
 شده است که معلوم شود که هزار بیت کتابت را چه قدر از زمان  
 باشد و بر تقدیر صحت هم از امور طبیعیته قابل شدت و ضعف است  
 که بمادست از ضعف منتهی شدت می شود و در مقدمه گفته شد که باید  
 معجزه امری باشد که مناسب عادیات عصر باشد و از تمام بالا  
 برود که حرق آن عادیات نماید دیگر آنکه از امور طبیعیته قابل برآید  
 شدت و ضعف نباشد و این امر که تنزی کتابت باشد بعلاوه اینکه  
 صفتی است قابل شدت و ضعف و اسرعتاً در زمان میزده که مردم  
 مهارت در آن داشته باشند که تنزی کتابت کردن او خارق  
 عادت باشد و مکرر گفته ایم که تنزی نویسی صفتی است که شاید در مقام  
 تکمیل آن برآیند و بمقام بلند از چندش برسانند چنانکه سابقاً از  
 روزنامه ستاره نقل شد نویسی شخص پاریسی را اشاره نمودم و شد  
 نویسی بالاتر از صنعت شعر گوئی نیست که فردوسی سعدی و حافظ  
 و مولوی تکمیل نموده اند و شاید کسی مانند آنها شعر نگوید مع دلالت  
 میشود آنها را معجز قرار داد علی الجملة این قائل را در تمام مواضع  
 این کتاب که کتاب او را معجز قرار میدهند دو هزار بیت مینویسد

بصورتی که  
 هیچ کس  
 در وقت از شرف  
 که حادثه از  
 زمین نشود  
 شایسته است  
 باید اورا  
 دوری مخصوص  
 وضع تقابل  
 که صورت آیت  
 است تغییر وضع  
 تغییر خواهد یافت  
 ترا با و مناظر  
 نگویا است  
 اختلاف در اجابت  
 یعنی عسکری  
 حقیقت دور  
 نبودن با  
 میزدن

# در مطالب فضل ششم

حال آنکه خود مسرور از اهل محمد مدعی نوشتن بود هزار بیت بوده  
 پس بنویشتن در هزار بیت نکتیپ منبع و مولای خود انموده  
 در صورتیکه محتمل است خود میرزا اعلی محمد نیز دروغ گفته باشد صحبت  
 اینکه کسی امتحان نموده است که به سینه او دو هزار بیت در چند  
 ساعت نوشته بلی مکن است که در طرف نیم ساعت کتابی کرده  
 باشد و از قیاس بان زمان باقی را فرض نموده باشند و  
 حساب را بالغ بیک هزار باد و هزار بیت نموده باشند و سابقا  
 گفتیم این قیاس هم محتمل است خطا باشد بلکه میتوان گفت یقینا  
 خطا است زیرا که بیچ کاتبی ساعت اول نوشتن با ساعت بعدش  
 مطابقت ندارد بلکه هر عملی که موجب خشکی باشد تعادلت در ساعتش  
 قطعی خواهد بود و اما آنچه نسبت بمنوچرخان این قائل غافل داده است  
 دلیل کذب و دروغ بودنش را هم نوشته است و انطلب که دلیل  
 کذب این واقعه است امینت که اخبار بموت کسی را بیچ قائل صراحت  
 نمیکند فضلا از اینکه وقت را معین کند و بگوید سه روز دیگر تو میمیری  
 که این قضیه راست باشد معلوم میبود که این مرد دیوانه بوده طبیب  
 حاذق عاقل شخص متضر که ناساعت و یکرسیها ند و عده و نوید  
 بهبودی میدهد دیگر دلیل کذب این واقعه اخبار منوچرخان است  
 که بر حسب گفته این قائل اقرار و اعتراف بر امت دعوت انمود  
 باید از این قائل پرسید که منوچرخان از کجا و بچه دلیل اظهار  
 و مر است دعوت او را حق دانست و این اقرار و اعتراف بعد از

مقتضی  
 و همچنین بنویسد  
 و نسبت حجت  
 با اینکه در این سخن  
 کاتبین در آن چون  
 سفید و جالبین  
 سفید و عدم احساس  
 است از برای سفید که  
 با احساس حجت در باب  
 سنی که سخن کردن در  
 ملازم با و در حجت  
 محتمل کون است و این  
 هم از خطا در حجت  
 امور اختلاف در احکام  
 محوسات از روی اختلاف  
 موانع و مقتضیات خارج  
 موجب صحت نسبت  
 حجت خواهد بود پس  
 اعتماد بحجت است  
 بدین اشیاء  
 شکل اول



این بود که او را جلب با صفهان نمود یا مویج بود که بسوزد در شیر از  
 بود چرا او را با جبار و مجبوریت با صفهان آورد و اگر بعد از ورود  
 با صفهان بود با این اظهار که ششماه میتوانم با محمد شاه بکنم و خبر  
 دادن با اینکه پیش از سه روز در دنیا نخواهد ماند چگونه اثر اردا شکست  
 و بکایت میخواست که با محمد شاه بکنند چگونه شد که بکایت او کاری  
 نکرد که او را بطهران و تبریز نبرد که نشود آنچه شد کسی که صاحب قدرت  
 جنگ با محمد شاه بود و دست روز بعد بهم میرسد چه ترس داشت از اینکه  
 نوزاد میرزا علی محمد را بر حذر و مودت عثمانی بفرستد که دولت  
 ایران بر او ظفر نیابد چرا در مقام ارادت و اعتراف بر است دعای  
 او او را به تبریز فرستاد که عاقبتش بر رفتن تبریز و وقایع تبریز  
 مشتمل شود مقصود این است که با این همه شواهد و قراین کذب خیلی خوش  
 باوری از روی حماقت میخواست که این مطالب را احتمال صدق در آستی  
 به در فضلا از اینکه قبول نماید بلی چیزیکه بر حسب تصدیق مورخین بفرمان  
 مانند دکتر زعمیم الدوله صاحب کتاب مفتاح باب الا دیاب و غیره راجع  
 بحکایات میرزا علی محمد در صفهان در مجلس معتمد الدوله نوشته و ضبط  
 نموده اند اینست که معتمد الدوله محفل ترمیزی در علماء را بان مجلس  
 محفل دعوت نمود که مقام علم و فضل و دانش او را امتحان نمایند میرزا علی  
 محمد بعد از ورود و صدر مجلس را اشغال نمود و ابتداء اقا محمد مهدی پسر محمد  
 حاج محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامها شروع سخن نمود و فرمود که جماعت  
 شترمه از دو طایفه خارج میشوند مجتهد و مقلد شما مجتهد یا مقلد حوائج

اول از جهت اینست  
 از جهت همین و از جهت دیگر  
 اینست که چون منبذ این جهت در  
 پیش که چه منبذ اینست  
 و شش ماه است با این  
 دانست ولی منبذ این بود  
 شخص حکم کرد که در این  
 بودنش ندانست با اینست  
 که از دو سال و سه ماه  
 و شش ماه و دو روز  
 حاصل قطع از هر طریق  
 شده باشد شخص قانع  
 تواند از اول از هم آن  
 سخن کند بلکه لازم آن  
 حرکت بدی لازم آن  
 نماید و چون این فصل  
 هم مسلکانش در اینست  
 از این ار بعد حد و حد  
 و از اینست

# رد مطالب فصل ششم

گفت من تقلید نکرده اسم و عمل بطن و رای را حرام میدانم اما محمد صلی الله علیه و آله فرمود الیوم که باب علم مسدود است تو از کجی علم با حکام محکم است  
 جواب گفت تو را مقام طفل ابجد خوان است و در انتقام ذکر و فتوا از  
 است تو را نیرسد که از آنچه بذالی سخن بگوئی نواده مرحوم اخوند طاب  
 علی نوزی حکمی خلف مرحوم میرزا حسن که مانند جدش در فن حکمت  
 ید طولی و مهارت ماته داشت فرمود که در اصطلاح حکماء ذکر و نواد  
 اسم مقامی است که هر کس در امری انتقام باشد احاطه بر تمام اشیاء خوان  
 داشت و هیچ چیزی بر او مخفی نیماند و چیزی بر او غائب نشود اما  
 شمارا چنین مقامی حاصل است میرزا علی محمد گفت بلی هر چیز بخوان  
 از من پرسید اقا میرزا حسن سه مسئله از او سوال کرد اول سرطی الارض  
 دوم سرهما فی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکشب در چهل خانه  
 ستم سرعت میراستان در زمان سلطان جابر جوابه اینها را  
 گویم یا بنویسم اقا میرزا حسن گفت برای شما هر کدام را اقتضا  
 نماید معمول بدارید میرزا علی محمد شروع نوشتن کرد تا آخر مجلس چند  
 سطر نوشت وقتی که گرفتند دیدند مناجاتی که ابدار بط موضوع  
 ندارد و مربوط بواللهای اقا میرزا حسن <sup>تعلیق</sup> نوشته بی دانشی  
 بلکه مطابقت او بر مستند اوله و اهل مجلس معلوم شد و هرگاه این  
 قائل که نافع معجزات است بخواند این خطبه نویسی او را در جواب سه مسئله  
 سحرة قرار دهد از بی اثر می آید و در نیست و یکی از فضلاء اصغفان  
 افضل کرده است که در موقعی که میرزا علی محمد را با صفهان آوردند

از اینها سوال  
 نمودند و آنرا از خطبه از  
 سوازمین را بر از حضرت  
 فضل چنین با الیام بنی  
 کجا دانسته اید حکم چنین  
 تصدیق بطلب بر این سر  
 کجوز امرانته از جواب  
 حکم بطلب سوازمین از جواب  
 از چه راه که در شکی  
 بودن سوازمین را از طلب  
 ادراک سواده اید این طلب  
 که فهاذین مقاصد خود را  
 باین کیفیت باید بفرمانی  
 که او در آن رده اوقات در  
 که در اثبات سوازمین  
 خودت مشک با اینها خط  
 با اینکه اینها را سب خط  
 اعتقاد و اتکال منی  
 محل سوازمین سینه  
 دیدن

من برای چندین حالات و ادعای او با او آشنائی کردم و در  
 همین شده بود که شبی در مجلس معتمد الدوله حاضر شدم و همین گفتن  
 از مسائل حکمت چیزی نمیدانم از روش مسائل حکمت بمن مسائل تعلیم  
 کن که از گفتگویی در حکمت عاجز ماندم لهذا فهمیدم که این مرد دیوانه  
 و بیخه است و معلوماً بی نذار دیگر است و دیگر ایشان که بعضی است  
 این بود که وعده میداد که امسال بکجا میروم و در اینجا شروع بود  
 یکم اتفاقاً آنال رفتن حاج مسعود شد گفتند چرا مشرف نشدی  
 جواب گفت بد حاصل شد و کرامات و یحیو ایشان در سال رفتنش بیکدیگر  
 بعضی از محترمین و ثقات نقل کردند که در این است که گفت در راه که  
 با میرزا علی محمد بودم شبی را در چادر خوابیده بودیم و دیدیم مسیر  
 علی محمد خوابیده و آفتاب هم طلوع نمود و بیدار شدم و گفتم آفتاب  
 زده است برخیز نماز بخوان همیشه که برخواست در گوشه چادر مشغول  
 اوراد شد و غلام خود مبارک را صدا زد و گفت بچی با الماء گرمش  
 این بود که اینقدر نتوانست خود را از حقیقتی که از جنبه بیرون بود  
 و مجلس خود را ملوث نماید بجای اینکه مدافع امام راز من بلع میکند که کسی  
 انزانه بیند این بیچاره مجلس خود را ملوث نموده گرامت دیگر که از  
 میرزا علی محمد صادر شده است که یکی از علماء از او سوال کرده است  
 سر اینکه در موقع گرفتن آفتاب کاغذی را سوراخ میکنند و در مقابل آفتاب  
 نگاه میدارند عکس آفتاب از سوراخ بر روی کاغذ بر زمین میافتد هرگاه  
 لثت گرفته باشد در عکس که روی زمین است معلومست که لثت گرفته

یجب که در این مجلس  
 حاضر بودم و در آن  
 مجلس معتمد الدوله  
 حاضر شدم و همین  
 گفتن از مسائل حکمت  
 چیزی نمیدانم از روش  
 مسائل حکمت بمن مسائل  
 تعلیم کن که از گفتگویی  
 در حکمت عاجز ماندم  
 لهذا فهمیدم که این  
 مرد دیوانه و بیخه است  
 و معلوماً بی نذار  
 دیگر است و دیگر ایشان  
 که بعضی است این بود  
 که وعده میداد که  
 امسال بکجا میروم و  
 در اینجا شروع بود  
 یکم اتفاقاً آنال رفتن  
 حاج مسعود شد گفتند  
 چرا مشرف نشدی جواب  
 گفت بد حاصل شد و  
 کرامات و یحیو ایشان  
 در سال رفتنش بیکدیگر  
 بعضی از محترمین و  
 ثقات نقل کردند که  
 در این است که گفت  
 در راه که با میرزا  
 علی محمد بودم شبی  
 را در چادر خوابیده  
 بودیم و دیدیم مسیر  
 علی محمد خوابیده و  
 آفتاب هم طلوع نمود  
 و گفتم آفتاب زده  
 است برخیز نماز  
 بخوان همیشه که  
 برخواست در گوشه  
 چادر مشغول اوراد  
 شد و غلام خود  
 مبارک را صدا زد و  
 گفت بچی با الماء  
 گرمش این بود که  
 اینقدر نتوانست  
 خود را از حقیقتی  
 که از جنبه بیرون  
 بود و مجلس خود  
 را ملوث نماید بجای  
 اینکه مدافع امام  
 راز من بلع میکند  
 که کسی انزانه  
 بیند این بیچاره  
 مجلس خود را ملوث  
 نموده گرامت دیگر  
 که از میرزا علی  
 محمد صادر شده است  
 که یکی از علماء  
 از او سوال کرده  
 است سر اینکه در  
 موقع گرفتن  
 آفتاب کاغذی را  
 سوراخ میکنند و  
 در مقابل آفتاب  
 نگاه میدارند  
 عکس آفتاب از  
 سوراخ بر روی  
 کاغذ بر زمین  
 میافتد هرگاه  
 لثت گرفته باشد  
 در عکس که روی  
 زمین است معلومست  
 که لثت گرفته

سنتا ربع و هرگاه صبح گرفته باشد نیز معلوم بشود و وقت علی ذلک  
مانی المکسور استه جواب گفت أما الثالث والرابع ففحی انهمی یعنی اسم  
من علی محد است از این مبتدل که است از او بسیار نقل شده است  
برای نوبت این چند هفت روز را نقل کرد و عام که این مافل خوش باور شاید  
اینهارا هم باور کند و اما اینکه بنویسد میرزا علی محمد کشیند که شیخ صاحب  
جواب هر سخنانی که بنزل او برود گفت من منسیانم میل ندارم ایشانرا اطلاق  
نمایم و از مجلس بعضی برخاست بنور از پله پایین رفته بودند صاحب  
جواب هر صحر و نمود و ایشانرا ندید او لایق قضیه از چند جهت شاید  
کذب دارد یکی اینکه ریاست صاحب جواب هر چند آن او را گرفتار داشت  
که فرصت گرفتاری با مورات عادی خود بطریق معمول متعارف نداشت  
ثانیاً اگر اقدام صاحب جواب بر بدین میرزا علی محمد برای استفاده بود  
از او بود در زمانیکه هنوز اظهارات او معلوم نبود که او را قابل استفاده  
نمیدانستند و اگر نه مانی بود که بعد از اظهارات او بوده بطریق اولی ایشانرا  
اقدام بچنین عمل نماید زیرا که از ابتدا اظهار میرزا علی محمد عقلاً حکم لفظاً  
و محبط بودن او نموده بودند و مجموع تمام مردم شده بود مثل شیخ  
صاحب جواب هر کسی ریاست و نیابت فائده او بر تمام شیعیان ایشانرا  
عشری واضح و محقق بود بدین شخص بینه و محبط و با شتم باین درد نخواهد  
آمد و آنچه من مواضع التهم را مستظرف میدارد و بر تقدیر که بنای او بر  
تدقیق و تحقیق بهم بوده باشد اقل از صد نفر مجتهد مسلم که در پای در سن  
نیز او حاضر کسی را میفرستاد که تحقیق امر نماید و این قابل عاقل مستغنی  
است

و در  
گاه انکار چه  
بوی نماند بکنایه  
نام مقالات خود بنام  
که هر امر نظری و  
ضمیمه و بی بی نیست  
ذات و دستخیز  
و در جدول فاکتور  
انزال است و این  
برگاه نظری با  
بدیجی نشود پس  
مورد و این بیست  
کجا آمده اند و برای  
انداز اینها خدای  
مسلم است که بی  
سوزن است که بی  
در عالم نذر هر  
چیزی از امور  
بقطع بود و خدا  
مستور و بی بی  
نماند

که نقل

که نقل این کرامت و فرض صدق و دلیل واضح بر دیوانگی مسیبه زاعلی محمد  
 بشود و جهت اینکه مثل شیخ کسی را بگوید میل بملاقاتش ندارم از دیوانه  
 بهم بالاتر است سزاوار این بود که او در منزل بماند و بکمال ادب از  
 او پذیرائی نماید که او را مجذوب خود کند و جذب نمودن همین مکتبقریب  
 صد که در مرید پیدا کند با اینکه برقتی بر که تمام اینها است باشد نذیر  
 دو نفر یکدیگر را در یک مبعری کرامت و معجزه محسوب نمیشود ای بسا مردم  
 که از کثرت گرفتاری و پریشانی و اسس از یک مبعری میکذرنند و یکدیگر را  
 نمی بینند اگر میخواست میرزا علی محمد اظهار معجزه نماید خوب بود در وقت  
 ورود شیخ کاری کند که شیخ با اینکه او در مجلس نشسته است او را ببینند  
 اگر چه آنهم باز معجزه نیست و بد استنش سر نه خفا و یا اینکه در میان جمعیت  
 چون اشخاص مجبول بوده اند شیخ او را نشان خسته باشد و اما قضیه متعلق  
 بمجلس سید محمد علی در کربلا که این قائل مینویسد قبل از اظهار امرش بیاید  
 و جهت لغز ایشان دست ارادت داده بودند و سید محمد علی برای  
 شکستن صورت و سیرت آنحضرت او را هم مجلس دعوت نموده بود و خیار  
 عجب است که این قائل غافل از طرفی سید محمد علی را معاند و حاسد  
 نسبت بمیرزا علی محمد میداند و از طرفی میگوید او را در مجلس خود برای شکستن  
 صورت و سیرت او دعوت نموده بود و از طرفی مینویسد ایشان در گوشه  
 متانی مشغول نماز بودند شواهد کذب این قضیه را ابدالمعتق نیست  
 یکی از شواهد اینست که شخص صاحب کرامت که ماده آسمانی که پلورگرم  
 باشد میتواند حاضر کند اگر میدانست سید محمد علی برای شکستن صورت

نسخه از نظر از  
 مندرج با قطع فصل حبیب  
 این مطلب بر سر صاحب  
 باشد که با بسیار و با بسیار  
 تا به ای حقاقت خود را  
 و بسیار با اینکه صاحب  
 در سید صاحب  
 صاحب نفس کافر مظن  
 از بسیار آن بنور  
 ارائه دید و می شنید  
 ابد اینها هم مصاب  
 خود باشد حکما و ظان  
 استن اول عطفه اختلاف  
 یکدیگر در بسیاری از  
 دارند شما که هیچ و لیکن  
 بخورند از بیخوابید  
 اختلاف مذاشته باشد  
 ولی نباید اختلاف نماید  
 را بجل تک و حال نماید  
 و علاوه ایما

# در مطالب فضل ششم

بهرت میرزا علی محمد او را دعوت نموده بود چرا باید قبول کند که با مجلس  
 برود که خودش را در محل شاعت و فضاحت در آورد و اگر این  
 مطلب را میدانست بسیار بشیور بود بجهت اینکه آثار نفس و حد  
 و عبادت هر کسی بر طرفش واضح است و القلب بشک الی القلب  
 بهم شاید این مدعی است و البته کسی که این قدر بشیور باشد که دوست  
 از دشمن نشاند چگونه قابلیت مقام بلند از چند خواهد داشت  
 دیگر آنکه از گوشه حجابی مشغول نماز بودن چنین استفاده میشود  
 که ایشان خود را از مجلس خارج نموده بودند کسی را که مجلس دعوت  
 میکنند اگر مناسب خود میدانند حاضر میشوند و اما منبکه حاضر  
 میشود ولی از اهل مجلس کناره میکند دیگر آنکه احضار عمل محرمی است  
 میرزا علی محمد سید محمد علی که مرد فاضل مدلی بود چرا باید چنین  
 عملی کند و جوان خوش گل احضار نماید بلکه عبادت از مرد عالم  
 فاضل نسبت کسی که مردم احترامش میکنند بسیار عقیده دلی مناسبت  
 نظر میآید خصوصاً بر حسب گفته این قایل بهفت نفر اعتقاد باید پیدا  
 کرده بودند اعتقاد بهفت نفر قابل جهاد است نیست شاید که ب  
 دیگر اینکه این جوان بعد از هوش آمدن و گفتن اینکه دلم  
 ضنف میرود چیزی بدید بخورم در منزل سید محمد علی چیزی  
 حور الی هیچ موجود نبود که محتاج بآدن دوری پلوز غیب بشوند  
 اگر بگویند که سید محمد علی چون احضار این جوان کرد میرزا علی محمد  
 هم خواست که در مقابل عمل او عمل کرده باشد جواب این است که

فان  
 بجز  
 عبت نباشد  
 الا چنین  
 چنین انقضای  
 چنانچه  
 نظام حركات  
 در اناس  
 شاکات  
 بنزد  
 در عالم  
 باید  
 عقیده  
 عقلیه  
 است  
 و ضرورت  
 است که  
 بدین  
 اما اختلاف  
 در کتبی

پس باید که علی بسم مانند اینکه احضار بگذارد و نعل محکوم در پیش  
 محقق بشود عمل میرزا علی محمد بسم مستدبیک کاری بوده که حضرات لطیف  
 آن نباشد و داستان برودن دوری در کنار جایی نماز و مستقور  
 شدن و مقاله اینکه چه شده بسم سخن بمنگیز است زیرا که یک  
 چنین دوری لشکری خوبی را در صورتیکه کسی مطالبه آن کرده نباید  
 بسزد کنار جایی نماز بگذارد تا سخنهای که از او گفته شود  
 اگر سید محمد علی دوری را نگاه میداشت یا برای او میماند و یا اینکه  
 هر کس پلور او آورده بود خودش دوری را در هر کجا که بود  
 مستقلا میآورد و میرد و عجب اینست که این قائل منویید سید محمد  
 علی یا اینکه معاند بود و تبری از او میکرد این دو کرامت را از  
 او نقل نموده و چه عجب اینست که اگر کسی معاند و تبری باشد  
 و خودش برای مردم بعنوان کرامت نقل کند مردم خواهند گفت  
 احمق تو که او را صاحب کرامت میدانی چرا با او معاندی داری  
 و از او تبری میکنی و اگر کرامت میدانی این کارهای او را بپذیر  
 یا سحر میدانی نقل کردن ندارد خیلی از مردم میتوانند بسحر  
 بسیار کارها بکنند و چندان اجمیت ندارد اما داستان دیدن مادر  
 میرزا علی محمد دوری او در حالتی که نماز میکرد که مثل خورشید  
 دارد که معاندی از اهل شیراز این مطلب نقل میکند اولاً از این  
 قائل باید پرسید که معاند از اهل شیراز با معاند شش چگونه میشود  
 این قضیه بد نقل کند که بعنوان مسخره نادر و پسر و گرانه اینطور باشد

سبب از آنکه  
 زانجا از آنکه  
 در اینست که  
 منطقه است  
 مستحق  
 عن التور  
 خط و راه  
 آنچه باید  
 اول بدین  
 مستقیم  
 مستحق  
 العالم  
 در اینست  
 احمدی  
 اذن  
 اذن  
 است  
 است  
 است

# در مطالب فصل هشتم

که مادر میرزا علی محمد این مطلب را اظهار کرده باشد مرد مغاذه از کجای  
 دیده بود که روی او برای مادرش چنین نمایش داشت دیگر  
 آنکه کسی که مقام بلند از چند رادار باشد مادر او که باشد طفل او در شکم  
 مادر است آثار بزرگوار می آید و ظاهر است بلکه الایش کثافات  
 توکد را اندازد چنانکه کرده و ناف بریده بدینا میاید و در عوام  
 طفولیت کارهای شایسته چندان از او صادر میشود که معلوم  
 است که صاحب مقامات عالیه است اگر میرزا علی محمد صاحب  
 مقامی بوده بایستی مادرش زودتر بهتر از همه کس بداند که کجای  
 امنیت که همان طور که میگویند جفتل به بیچه اش میگوید و زبان  
 دست و پایی بلوریت بر دم مادر میرزا علی محمد صورت سیاه  
 شده از آفتاب در بوشهر که بر او تابش داشت صورت او را  
 مثل خورشید دیده بود اگر نه چنین باشد چه ایسچ وقت  
 هیچکس صورت او را مانند خورشید ندیده و چرا خود مادرش  
 در وقت دیگر اگر چه در موقع نماز بوده و چرا او را باین صورت  
 ندیده دیگر فریاد دینم از دست رفت معنیش امنیت که دین  
 صحیح که دایم این وضع صورت پیرم شک انداخت و باید  
 من شک در دینم کنم و حاصل این سخن امنیت که پیرم اسباب  
 شک در دین و گمراهی فرایسم بنماید در حالتی که هیچ معلوماتی  
 و مقامی ندارد و بنا بر این باید گفت که قول این قائل که میگوید  
 مادرش از آن شب با و ایمان آورده سخن غلطی است و اقرا

ذات عالم است که عین  
 این موضوع در کتب  
 است کلمه باید که در  
 که الاذن است  
 و از روی جمله  
 منطقه بسبب نقصان  
 قضیه با ماده در یکی  
 موضوع ندارد و حکم  
 خود در عقل  
 او تمام خطا ندارد  
 مدعی شد با او  
 بود مانند چشم احوال  
 عیب نقصان  
 یک را روی بنیاد  
 در نفس عقل حاصل  
 نه اینکه عقل حکم  
 مع ذلک است  
 کرده



باد میرزا علی محمد سینه است اما قصه داستان دیدن سلیمان  
 طی الارض از میرزا علی محمد هم خلی محبت او راست که این قائل با اینکه  
 نقل کرده که میرزا علی محمد غیر از بیان خود معجزه قائل نبوده و اگر  
 چنین معجزه داشت پس چرا این را اخبار منسکره که در هر روزی  
 جمعی با ایمان بیاورند و این داستان طی الارض اگر از کربلا  
 بگذرفته بود چه اهل که بسنی حاجها او را ندیدند که ایمان بویا  
 بالاتر از این عرض کنم اگر او صاحب طی الارض بود خودش  
 میخواست اخبار امر خود در شیراز بگذرد طی الارض خود را منسکره  
 برساند و اخبار مطلب کند چرا بعد از دعه دادن مردم و تخلف  
 شدن گفت بد حاصل شد و بالاتر از این اینکه اگر طی الارض داشته  
 باشد باید در وقتی که از دار افتاد و فرار کرد و بطی الارض از تبریز  
 بشیراز برود که کشته نشود و جواب اینکه سلیمان خان چیزها  
 کرده بود که وقتی که شبها با خورشید بود و بدن او میسوخت اشقا  
 شوق و عشق میخواند بعد از این مذکور خواهیم نمود و اما داستان سیدی  
 دارابی که حبت ارادتش را طلا شدن محبوبه مسکله بزدن و خیال  
 بر آن اگر جبل این قائل نباشد چه ضرر دارد که جبل خود سینه گویی  
 هر کس بر اسی برود و در طبقه پیشه کند اگر و جش از او سوال کنند  
 البته بگو چه راست یا دروغ معقول یا غیر معقول برایش میترشد  
 و بیلی خواهد که باین مسئله قطع نظر از کلمات فرنگیها که ترا کیت  
 بانتهاء رسانیده اند و منکر وجود کسیر شده اند و البته بر وجه طبیعی

باشد  
 بنیان  
 عسکر  
 معصوم  
 و یکبارست که با خود رفت  
 واضح نماید چون اکنون در  
 صد و بیان جواب این فصل  
 قاصد انصاف است میان او را  
 سرکه لاجل دیگر سنیامیم  
 اند و اما حفظ در حقیقت  
 چه امر مکنی است چه از حقیقت  
 سندی چه از حقیقت دانست  
 بسنی چه از حقیقت دانست  
 حقیقت و ضابطه بودن عدم  
 خطا در نقل چه از حقیقت دانست  
 لفظ از حقیقت استباه با خطا  
 شکم با خطا و شبه مجاز با  
 عدم الثقات مخاطب تبارین  
 معاکبه و تقابله  
 در نقل

# رد مطالب فصل ششم

ممكن منيت قلب ابيت اميت كه كسى كه بدون كوره و آتش و نوره آسپين  
 بزودن و غالى بس از اطلاق ميكند محتاج بزودن و غالى بلكه بزودن سوج  
 چيز منيت بلكه كسانى ميتند كه خاک را بنظر كمپيا ميكند ثانياً هر گاه  
 سيزا على محمد ارامى چنين صفتى ذكر استى با سحره بود پس چرا در  
 بيانش ميگويد قل بايت قل وللهلكن ما بقولن الا عجبون  
 فى اسم سعد والديان فان هذا مما انتم به الذهيب  
 تشهدون قل له ورف قد رد لك الخاتم بل اصغر عليه حيوان  
 صفر ممر وان ذلك الحيوان اكبر مما يخافون من ذلك الورق فى  
 الجبال انتم تشهدون قل ان شجرة خفيف خفيف وان ورفه  
 بزودن و بظنى وانتم لا تأكلون وانا قد شهدنا فى جبال ارض الفأ  
 اكثر مما قد شهدنا فى تلك الجبال انتم سبعين يوماً بعد كل يوم  
 توردون كمال ذلك فى الورق تشهدون اذا لم يخلف الشا والصن  
 والا انتم بما يخلفان تشهدون وان من انا اخر حين ما بلخدر  
 الشعير عن الارض ذلك حين ما بكل ذلك الورق فى الجبال  
 مثل الجبال انتم تشهدون ولكن ما يكن فى الجبل لاله برب بالماء  
 مخرج بقوة ما قد خلق الله منها انتم الاثر اضر ب عما مخرج فى  
 البحاث تشهدون قل لا ياكله الحيوان ولكن يطوفن فى حوله عباد  
 مكرمون قل ان الميزان اذا ميز من بعد لاسمه عدد الملبك  
 بيدل لونه بليون خفيف وان يكن فى شمسى طرى اللون صفراء  
 وان يكن من قمرى بلى اللون بيضاء قل كل من عند الله وكل

عقل و عباد راجى خفت  
 نظام تفهيم تفهيم سر  
 قواعدى سغز كه و انتم  
 آن قواعد صد در خطا و در  
 ان قواعد خطا در  
 رشت بجل خطا در  
 و اما خطا در اليا  
 كه قبول نا بمر در ان  
 كه اليا منيت به بى  
 كه استعداد و ذقابت  
 ان است و از جمله  
 مدارين صلبه معموله  
 بت مانند تفهيم  
 فاضل و هم سنگا  
 اوراك فرا و از  
 از عقل و عباد ان  
 اوراك انور و ا  
 و گفته بيا شد  
 اينكه عقل اقل اول  
 و در عصرى  
 و در



بیان اکسیر را مفضلا ذکر کرده است اهل فضل از جماعت بابیه  
 بلکه غیر بابیه از بهائیه و از لایحه و غیر هم بلکه تمام اهل علم فهم آیات  
 بیان داده داشته باشند چه الفجر و فاقه زندگلی میکنند چه اخوندشان  
 مشغول کیمیاگری و اکسیر سازی میشوند مردمی که مقام امامت  
 و مهدویت ندارند در عمل اکسیر و کیمیا اگر چه پیتری بر فرشته اند  
 بعضی مردم از آنها استفاده ترتیب بعضی فلزات میکنند  
 که باز صورت سازی میشود کدام بابی و بهائی از روی این  
 آیات اکسیریه توانسته عقد زینت کند مابقره و طلای ترکیبی  
 که به چکش و قال بهم نیاید توانسته سازد علی الحمله حاجی سید  
 یحیی و اربابی که پفرایش میرزا علی محمد ذغال بجموعه سس زد طلای  
 شد میخواست وقتی که میخواستند او را بکشند اظهار کند که من علم  
 کیمیا دارم مردم او را با کمال احترام نگاه میداشتند که از او بیاموز  
 اگر بگوئی که خودش علم کیمیا نداشت میگویم چه از آیات  
 اکسیریه بیان استفاده این معنی علم نکرد علی الحمله این که آیات  
 و معجزات که این قائل مجهول معلول نقل میکند خصوصاً این که  
 که بر حسب بودن آن در بیان که گرامت و معجزه باقیه است دلیل  
 واضح بر خوش باوری او است از روی کمال حق و سفاقت و  
 بیخوری اما اینکه مینویسد ملا حسین بشرویه قائم خراسان و طهران  
 تا آخر آنچه از او این قائل نقل کرده او لا بهمان احتمال که این قائل  
 این کلمات را خودش حمل کرده باشد اگر چه ابتدا اجلی قسم

اسلام این  
 را که بفرمایند  
 بنویسند علی الحمله  
 مندا و هندی الاضلاع  
 این وجه و ترجیح  
 غرض از خلقت  
 خلقت الحی و الایمان  
 هم باشد او این حاصل است  
 عابدان در کسب در سونات  
 که صد خوانند که خوانند  
 دوست میخواهند عزیز  
 پس با چهار باید فریب اسلام  
 بعد از بیان حقیقت  
 بیان کنیم تا اینکه بعد از  
 بودن او این سابقه  
 در بیان دانست  
 مطهراتش معصوم  
 اسلام حقیقی  
 عبارتیست از اختصار  
 بنویسند با و قلب  
 بودن

# رد مطالب فصل هشتم

۳۰۶

یاد نمود موجود است و باغ کفتم بر سر که دست ارادت  
 کسی میداد از ادو قتی که سبب پیر کند لا بد یک جوابهانی میداد  
 که مردم دیگر متعرض او نشوند و بگویند کارش عفتلانی است  
 ولی باید از این قائل پرسید که قائم خراسان اگر قائم خراسان  
 قائم طبرستان یعنی چه آنچه در اخبار وارد شده از خروج خراسان  
 در متن قائم طبرستان مراد ملاحسین بشرویه بود و همین کیفیت  
 این دو عنوان را داشته یا اینکه همین طور که اهل خبر فهمیده اند  
 کسیکه از خراسان خروج میکند کسی است و قائم خودش طبرستان  
 برود و دیگر آنکه خراسانی خود مستقلا صاحب داعیه است  
 تا اینکه از تبعه میرزا علی محمد مستقلا باشد پس این قائل قائل بجهت  
 مناسبت ملاحسین را قائم خراسان قائم طبرستان خوانده  
 خیال نکرده که مردم ملقبت بغیبات تو میشوند و در این مقام  
 مناسبت که فی الحقیقه منزه حالات ملاحسین بشرویه و سلیمان  
 خان و امثال ایشان اشاره بشود که معلوم شود چه طور شده است  
 که اینها اینطور که فخر شدند و دست برداشتن ناکشته  
 شدند ملاحسین مردی بود بصورت از اهل علم و تلبس طلبان  
 علماء ولی از همان اشخاص بود که شوهرت ریاست مملکت سلطنت  
 داشته بلکه و چون وصول باین مقام را از طریق دیانت دین  
 و دین بهترین طرق فهمیده بود و میرزا علی محمد هم بعد از اینکه  
 ادعای مقامی برای خود نمود و بر حسب اینکه مردی مراض

ببینید که این  
 خدا میخواست با نام خدا  
 جالب و جالبه نقد است  
 منصف که بجهت  
 او نقد و توبه است  
 قائم آنجا بعد از آن  
 که مبلغ تمام حکام  
 در امر مسائل مساوی  
 نظام عالم بر وجه  
 احکام نظم و نسق  
 باشد بطوریکه دیگر  
 و نسخ هیچیک از آنها  
 بر وجهی که الیوم  
 انظار و انظار است  
 دنیا است باقی باقی  
 تنبیه و تدبیر آن  
 با سبب آن است  
 (بسم الله الرحمن الرحیم)

# رو مطالب فصل هشتم

بود و ملا حسین با بر خود و و از حالات او مطلع شد و هر دو اینها  
 شوت ریاست عاتق و سلطنت تانته داشتند هر یک دیگر را  
 برای رسیدن مقصود خود پسندیدند و ضمنا هر یک از دعای میرزا  
 علی محمد علی المشهور این بود که هر کس بهم بجایت امر من گشته شود  
 بعد از چهل روز درنده میشود و بمقام سلطنت نائل میگردد و ملا  
 حسین چون عرض دشواریش بیشتر از خود میرزا علی محمد بود و لیس  
 در دعوت نمود و ضنا دولت از مقاصد باطنیه آنها مطلع شد  
 که اینها بلباس دیانت و تدین جالب ریاست و سلطنت و  
 طالب اضحلال دولت میباشند لهذا با کمال عجله فرصت با ایشان  
 مذاکره و سلیمان خان اصمق بهم که یکی مثل خود میرزا علی محمد و ملایم  
 در حسب ریاست بود و خود را از مبلغین قرار داده بود و  
 و نخوس بود که اگر گشته بهم میشود بعد از چهل روز درنده میشود و بمقام  
 سلطنت میرسد لهذا از گشته شدن وحشت نداشتند و چون  
 اشعار شوق بهم برای تشویق دیگران بود که شاید حوزه گرم شود و بالاخره  
 مردمان اصمق جنال گشته که چیزها از برای میرزا علی محمد شاید نمود که این  
 طور ثابست عدم است و از انطرف ملا حسین را بشارت خود رسانیدند  
 و چند نفری که آتش افروز بودند از میان برداشتنند و بالاخره خود اصل  
 ریشه و فساد را از بیخ کنند ولی مردمانیکه در ان زمان داخل در عنوان  
 تبعیت در و در نموده بودند دیدند که حاصل مطلب برای رسیدن  
 بر ریاست طریق خوب مرغومیت ولی صدتیت با دولت را از ابتدا

از دل برود و اینها  
 است که در کمال ریاست  
 معجزه کبری برای اثبات ریاست  
 که از جمله فیکه بود  
 فیکه باقیه اولیوم است  
 معجزه اینست که در عقاب  
 بین خود و صفقت اسلام  
 است و با انکار بلکه  
 شد و در فتنه از این انسان  
 خارج بود و اینست که  
 صفقت بودن است برسان  
 افزار سبحان و علی بر صفقت  
 داشته باشد سخن با صفقت  
 است که در کمال ریاست  
 خدین علیه این است  
 که چنان

# در مطالب فصل ششم

بی مناسبت بی قاعده دیدند از طرفی خود را حقیقی و بجزاحت با دولت  
 نمودند و از طرفی بنامی صورت بندی برای صحت مسلک گذاردند  
 میرزا ابوالفضل کلپایگانی و امثال او را معاون توضیح اغلاط و ساختن  
 بر این جدلی نمودند و رفت و رفت کتاب نوشتن و استدلال بآیات و  
 اخبار ما برای توضیح مقالات میرزا علی محمد و اتباعش نمودند و چون  
 متعرض دولت نبودند و دولت بهم دانست که دیگر اینها جرأت  
 اینکه خیال سلطنت کنند ندارند رفتار آنها را بر گردنشان گذارد  
 و علماء بسم دیدند و مخرقات اینها قابل تعرض مردم نمودن نیست  
 بی اعتنائی کردند چون میدان خالی مانده دسته جمع شده زیر  
 زبر و پنهان جمع میکنند که تا پسینند کار ایشان بجا منتهی  
 میشود و حاصل مقصود این است که مقتضای آنچه در مقدمات ذکر  
 کردیم سهوت ریاست و خوش باوری از روی حماقت اسباب  
 گردیدگی و جدیت شد که سالکین این مسلک کور و کرمند و جز  
 در مقابل رسیدن بطلب و محبوب مرغوشان مانع و عاجز قرارند از  
 و شاید ملا حسین منتظر بود که جماعتی که در حسیه بودند و شمشیر بار برای  
 حضرت میرزا علی محمد کشیده بودند بیایند و او را یاری کنند نمیدانم  
 که در موقع نوشتن این قائل محبوب اینکلمات را که فقتل از ملا حسین  
 میکنند کسی نبود که از او سوال کند میرزا علی محمد که جواب مسائل مشکله  
 ملا حسین را بخوبی داد چرا در مجلس معتد الدوله و مجلس ولیعهد در تبریز  
 انطور که میدانید و عاجز و مستاصل گردید یا پرسد که حوری حیرت

صحت این نبود که اینها  
 فعلی میرزا علی است  
 در بی عملی خانی  
 شریف فضل العالم علی  
 فضل الشمس علی  
 بهین معنی است  
 در حقیقت اسلام است  
 بمان عمل بار بکان  
 یا خیر در این مقام  
 در افتاد از مقصد  
 بعد از بیگانه ای  
 نظر ندهد سبک  
 صحتی مقصد بودن  
 است پس غیر مقصد  
 اندر کار است  
 در بیان مقصد  
 اسلام بنام  
 ادبای

# رد مطالب فصل ششم

شکل که به اینجا حاضر شده و بعد از آنکه که بصورت اصلی خودش  
 که حوریه بودند و گفت من حوریه هستم و از شیعیان این آنحضرت هستم  
 بچه من است ملا حسین ادا او پرسید که شیعیان شما کجا هستند اگر ملا  
 حسین اهل علم بود که میدانست که شیعیان قائم آل محمد تصدیق و  
 سبزه نرفته اند که باید که در غیر موسم جمع شوند پس بچه دلیل از محل  
 آنها پرسید میرزا محمد چه از میان دو انگشت خود آنها را نشان داد  
 که در جنبه با یکدیگر باشد شمشیرهای کشیده مسلول حاضرند در صورتیکه  
 موقع شمشیر کشی نبود آنها چه اشمیر کشیده بودند مقصدی آنها میرزا  
 علی محمد را بچه من است البته هر کس که در احسبل در اعوان  
 انصار کسی باشد نفس حضورش بخدمت کافی در احسبل لفظی است  
 گویند و نویسنده اشگونه فرخ فرات را خدای مقال مسلوب الشور  
 قرار داده اما اینکه می نویسد که در تبریز زنی طفلی را  
 و از معالجه اش عاجز بود و مایوس بودند او را جواب اینست  
 که بر تقدیر وقوع چنین قضیه جزو معجزه و کرامت نیست ممکن است  
 که نوع امراض را بعضی اوعیه معالجه نمود چنانکه در کتاب تسهیل  
 العلاج و علاج الاسقام و غیر آنها از برای تمام امراض اوعیه  
 وادرا و منترات و ختوم و معالجات غیر طبیعی وارد است و ثانیاً  
 حد این قضیه را نکند میباید که بجهت اینکه کجلی چیزی نیست که  
 معالجه نداشته باشد و مایوس از معالجه ان باشند زنها و  
 سلما آنها معالجه از آن میکنند ثالث بر حسب ظاهر عبارت این است

ادبانه باشد سبب این که بگوید  
 این مقصود در عاقلانست  
 بقصد بر سبب اینست  
 از بی بیات اینست  
 در ایام بعد از شورش و فتنه  
 جنب منافع و دفع مضار  
 بعد از فتنه عاقلانست  
 که بایستی بین بد و خوب  
 و نشت و زیبا است  
 فتنه که در میان خلق  
 مطلوب بود و خلق فتنه  
 برای انسان مفسد است  
 لازمه این است که سبب فتنه  
 چنانکه علامه عبارت نموده  
 عرض کرد در احسبل  
 من بقصد فتنه و فتنه  
 الدماء ال اخیر است  
 نظر بخلقت سوا اینست  
 سکنه فتنه و فتنه  
 کلمه



# رد مطالب فصل ششم

که بجز دست کشیدن میرزا علی محمد بر سر طفل فوراً کچل رفع شد  
 سوی برهم رو پنده شد و بزما چنین امری اتفاق میافتد در مثل تبریز  
 اقلاد و هزار طفل کچل موجود بوده و قوی که یکن با اهل خانه  
 چنین معجزه فوری از کسی ببیند در همان ساعت اول همایگان نزدیک و در  
 ساعت دیگر همایگان دور تر و بهمین نهج در ظرف یکشنبه روز نیکند  
 که غالب بلکه اغلب بلکه تمام کچلهای شهر خیر میشوند و برای معالجه  
 اقا در راحت میکنند بلکه کسی که کچل بودند و معالجه شدند و  
 سرافشان شوند آشته باشد برای رویدن موجود را بخدمت اقای  
 معجزه دار میرسانند که اقا آنها را معالجه نماید و شاید که دو روز  
 بیشتر نکند که تمام اهالی تبریز جان نثار و فداکار او خواهند شد و دو  
 بسجوجانی ممکن نیست کسی را بتواند علنی بکشد و چندش را در خندق  
 در پیش گها و جانور باغچه از نده شلبد **مشاهد** کذب دیگر اینکه  
 میگوید پس آنحضرت در ارومیه بجام رفت مردم آب حمام را طاس  
 طاس و کاسه کاسه بردند برای استشفاء میندازم معالجه سر کچل در تبریز  
 چه در بطنی باب حمام ارومیه دار و اگر چه خود این قائل لمقت شده  
 و گفته است خاطر مدارم که بدون آب حمام برای این گرفتار بوده  
 یا برای چیز دیگر ولی این عذر خواهی جواب مطلب را میندازد زیرا که  
 اگر گرفتار معالجه سر کچل در تبریز علت آب حمام ارومیه کشیدن  
 بدون برای استشفاء فرج امنیت که شرت این معالجه بار و پیه برسد  
 و اگر بسجوجامری مشهور در ارومیه بشود که لابد در آنجا هم کچل

نظایر که حکایت کرده اند  
 قواد از بعد باشد حضرت اب  
 تانیه از آنجا است  
 القیة فیاض در عالم خلق  
 و ابد فیض در عالم خلق  
 مزار که فرموده و فرستاد  
 للبعثاء اللقضاء و بسبب  
 انظار که نشود قطع  
 انقطاع فیض و سبب  
 منکر نبی دوم خواهد بود  
 این طایفه کبری مجتهدین  
 مجاز است که سبب این  
 ائمه علیهم السلام  
 علیه السلام اعندی  
 سبب این

# رد مطالب فصل هشتم

بسیار است اینقدر بر سر قاجل میرنجسند که از معالجه سر کحل توبه کند و لازم  
 نبود منتظر بشوند اقا بجام برود که اب حمام را برای استنفا بپزند مگر آنکه  
 قائل بگوید چون بول اقا باب حمام ملاقات میکرد و شسته میشد ثفا از این  
 جهت در اب حمام پیدا میشد و مردم ملتفت این نکته بودند لهذا با  
 حمام استنفا کردند و اما در استان معجزات میرزا علی محمد در تبریز  
 در موقع کشته شدن و افتادن از دار چون آنچه لازم جواب کوفی بود  
 در اینجا گفته شد دیگر در اینجا متعرض آن نمیشویم فقط اشاره باین مطلب  
 مینمایم که میکوید این خارق عادت اگر بزرگت مر از خوارق  
 عادات سایر انبیاء نباشد که چکتر نیست کلمه است با بلای  
 کفر او را میرساند محبت اینکه معنایش این میشود که معجزه بودن قرآن  
 که چکتر نیست و جواب از ایمان آوردن و تصدیق کردن علماء  
 مجتهدین و علماء عموما و علماء خراسان و آذربایجان و اعراب  
 که این قائل ناقابل از ابالاتین معجزه آقای میرزا علی محمد قرار داده است  
 از اینجا نیکه دروغ کو حافظه ندارد و این قائل در فصل سیم با دله و  
 بر این ثابت نمود که اغلب علماء ظالم و دشمنی کننده با قائمند آنها  
 را مانع دانسته و در قسم پنجم از فصل ششم احادیثی که دلالت دارند  
 بر اینکه اغلب علماء با حضرت عداوت همی دارند و علماء آخر الزمان  
 بدترین مردمند ذکر نموده و در اینجا میکوید علماء و مجتهدین عموما و  
 علماء خراسان و آذربایجان و اعراب خصوصا و بیچ ملتفت نیست  
 که میکوید با اینکه اگر علماء و مجتهدین با و ایمان آورده باشند

فردی که  
 در کتب  
 و نشان  
 باید جا  
 از تمام  
 که عالم  
 بوده باش  
 جمل فاع  
 احکام را  
 و این امر  
 و اکنون  
 میشود که  
 ساله را  
 معصده اش  
 حق جل  
 چون رسان  
 کنند باین  
 پس از این  
 مخلوقا  
 در این

# در مطالب فصل هشتم ۳۰۹

لا بد باید این غیر حضرت جده عصر باشد که باید علماء با او عداوت ورزید  
 و باز ملتفت منیت که میگوید علماء و مجتهدین عموماً شامل علماء و مجتهدین  
 عبات و سراج تقلید بهمست که ام بکت از علماء معروف عبات  
 عالیات یا اصغیان یا جا باگی دیگر صدیق نمودند و اینکه منوب  
 و اعراب مخصوصاً که ام عالم عربی که فی الجمله معروفست و داشته باشد  
 با و ایان آورده است که کمنظر ملاحظین بشودیه از توابع خراسان  
 که حب ریاست و سلطنت در گد اش بود و میرزا علی محمد سفید را  
 چون دید خوب و ولعت او برزی است اظهار ارادت با او نمود که بقصد  
 برسد و در موقعی که میرزا علی محمد در تبریز توبه کرده و نوشت که منبظ شده  
 بودم اینخرفهاراندم و لذت قرار معلوم آن نوشته بنوم در دفتر میرزا  
 علی محمد بنبظ خودش نوشته که من دیوانه شدم و او همانی نمودم و حال  
 ملتفت شدم و توبه کردم و مهر نموده و در تبریز خدمت ایام حضرت  
 ناصرالدین شاه در زمان ولیعهدی دستار نزد محافضین مجلس شورایی  
 ملی ایران موجود است نگذاشت این مطالب علنی شود که بقاطبه مردم  
 برسد و با عزائی او میرزا علی محمد بکشتن رفت که خود را هم بنوا  
 کرده بود میشود گفت معصود از علماء خراسان چند نفر طلبه که در طلب  
 بودند بوده باشند پس زهی معجزه و آنچه که علماء خراسان که این  
 آورده اند اینها باشند علماء اوز با بجان که حاضر در مجلس ولیعهد بود  
 که بکمال مقامات بیدانش طلبه سفا هست او را مستغافه که گشتند  
 ببول خود این قائل میر غضب حاکم حمایت نکرد و نوکر نظام علماء

اینچ از طریق  
 رسید خدوت  
 و بنیضات  
 مردم هم با خدا  
 آن خلعت  
 نقص غرض  
 رسانیدن تو این  
 که در جنب  
 شکر تقیر از آن  
 این و سلامت  
 در لایه طریق  
 بسباب جده  
 رسانیدن از آن  
 میشود و با  
 تمام احکام  
 طایق جات  
 است که جنبه  
 جنبه

دوران  
 که از این  
 کولی  
 بطلب  
 خوار  
 بالها  
 درون  
 بن علماء  
 عرب  
 وقت  
 داده  
 باد  
 کاست  
 لیت  
 آخر  
 بن عوام  
 منت  
 باشند

# رو مطالب فصل نهم

با و جبارت گرد پس کدام علماء آوز با ایمان خصوصاً ایمان با و آوردند  
از عو بهای کجا و که تصدیق او نمودند و بی <sup>بغایت</sup> از گشته شدن میرزا علی محمد  
که زوینت بمیرزا حسینعلی نباء رسید بعضی اهل علم و فضل دنیا پرست  
بیدین دنیا پرست را برای معادنت و نصیح مغالطات ایشان  
موظف از بیت العدل نگاه داشتند که کتابها نوشته و صورت  
علمی از برای مقاصد خود ترتیب دادند که مفسداری عوام  
فریبی توانستند بکنند و چون متعرض و مغالطه با دولت و سلطنت  
نمودند کسی متعرض ایشان نشد رفته رفته جماعتی از هر صنف جمع  
شدند و از اینکه دست شیطان تو بست و از برای فریب دادن  
عالم و جاهل ذوق ندارد و چنانکه کریمه مؤمنین **لَا تُغْوِيَنَّهُمْ**  
**أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَةَ كُفْرُهُمُ الْمُخْلِصِينَ** دلالت بر این معنی دارد  
ممكن است که بعضی اهل علم را هم فریب دهد خصوصاً که کلمات  
و مطالب احکام آنها ملائم طبع راحت طلبان است اصحاب جمل یا  
تخارج مزدوان بلکه اشقیاء که بلا پیار از ارسال علم در وراثت اجبار  
داشتند که با غواء شیطان محاربه با امام زمان کردند و کردند  
آنچه کردند ما سبکوشیم یکی از علما که عباد الله المخلصین هستند  
و علامت آنها **إِنَّمَا بُحِثِي اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** است  
خسته است و ایشان علم دان هیچ وجه ایمان با آنها نیآورده  
بلکه بعین کفر آنها داشته اند بر گس که صورت علماء دارد و عالم  
عالم ربانی و عباد الله المخلصین است گشته شدن دلیل خفایت

باید که  
انگشتی از این  
باشد مانند  
سلطان ظاهر و  
سلطان سلطان  
سفر بسیار  
در انبیا بسیار  
صفت تجلی  
چون پیغمبر  
قادر بر  
انتخاب  
که تعیین  
مقتضی است  
با اقتضای  
است و از این  
که معلال  
الجم نیست  
نموده است  
که قابل  
نستند این  
تیمار

نمی شود و ابان آوردن و مقصدین بعض اهل دنیا و پرستندگان نفس  
 و شیطان بهم دلیل بر حق کونی هر مدعی نیست اگر بنا بود که کشته شدن  
 دلیل حقانیت باشد باید بلجیک و ضرب و المان و اطرش که مغلوب و  
 مغزور شدند بر حق بدانیم چون این قائل در این فصل نقل معجزه برداشته  
 خوب است ما هم از معجزه عهد ابهه عباس افندی که ظاهر شده  
 قبل از طلوع جنگ بین الملل که جناب عبدالبهاء حشره استمع اباب  
 و ابهه از حکماء بمالک جمهوری امریکا واره و پاتر شریف برد مذکوبه  
 دول و ملل عالم را بتوسط روزنامه که با اسم ایشان نوشته میشود دعوت  
 بصلح عمومی نمودند که یک مجلس بین الملل در عالم از کلبه نمایند  
 بین الملل تاسیس شود و مقدرات ملل را در آن مجلس بطور شادی و عدالت  
 بشین نمایند و قتی که دعوت ایشان سجد کمال رسید توپ اطرش بعد از  
 قتل و تبعیدش در صربستان صدا کرد جنگ بین المللی شروع شد  
 این بود که امت و معجزه عباس افندی که از زین بکوش که در پاریس  
 واقع شدن بود که بگفتار از محصلین ایرانی از برای بعض مذاکرات با  
 ایشان اجازه خواست و سوال خود را نمود و جواب نتوانست بگوید  
 و عده روز دیگر نمود و فرزند را دیگر اذن ورود آن محصل ایرانی را  
 برای کشیدن جواب مذاکرات قتی که از پاریس رفت و چون زبان  
 فرانسه نمیدانست و مترجم داشت مطعون محصلین ایرانی شد  
 که چرا باید کسی که مدعی این مقامات عالیه است زبان نداند سپهر  
 و امام باید همه زبانها را بداند و با آنها بلغات آنها تکلم کند چنان که

بنام خدا و در جواب افغان  
 در ابتدا کار من صاحب  
 الشیطان گفته در اینجا  
 نیست که خوب تکرار  
 قابل شود مقصد این  
 جهت قانون باید تقضای  
 وقت و بر عصر هر روز  
 نسبت خود شنیده  
 باشد در این که حکایت  
 که به ملک الملک نقل  
 من بعضی از این  
 بگوید صاف این باشد  
 خانه من در این  
 زیرا که این است تمام  
 از جمله این است  
 فضیلت از این است  
 سر سخن

# در مطالب فصل ششم

منقول است که شخص خراسانی در مدینه خدمت حضرت ثامن الائمه  
 و بر بی با حضرت تکلم میکند آنحضرت بزبان اهل خراسان جواب  
 خراسانی را میدهد خراسانی عرض میکند ای رسول الله شما زبان ما  
 را از کجا آموخته اید حضرت فرمودند خداوند تبارک و تعالی ما را  
 آید بدان می را بر امتی که اینک بشناسانند بان امام لغات و ادیان  
 ان است را چنانکه حضرت جواد علیه السلام در زیارت پدر بزرگوار  
 که مشهور بزبانت جوادیه است ماکان الله لهولی اما ما علی  
 امته حتی تغدقوا بلغائهم و اذ بانهم و حاصل و خلاصه آنچه در  
 این فصل این قائل برای اثبات مدعی ساخته و پرداخته بعد از مسلم  
 بودن اینکه هیچ وجه در قبول عام شخص مدعی مقام بجزئی غیر معجزه  
 محتاج نیستیم زیرا که اجزاء معجزه در دست کاذب قبیح است و  
 اثبات معجزه بودن کلمات صادره از میرزا علی محمد و معجزات دیگر  
 که از او بود ز نموده پس همدست او که ادعای او بود محقق میشود  
 و نتیجه مقصوده بدست میاید و تجویز دانستی و عقیدتی که چون معتقد  
 نصب هلام نموده و با اسم در رسم و حسب و نسب خلیفه خود را  
 معین نموده هرگاه او را شناسانیم یعنی منطبق و یدیم شخص مدعی را  
 از حسب اسم در رسم و حسب و نسب و هلام با آنچه از پیغمبر ما رسیده  
 او را پیشوای خود میدانیم اگر چه معجزه اظهار نماید و هرگاه منطبق ندیدیم  
 او را با آنچه با خبر رسیده از اسم در رسم و حسب و نسب او متوالی  
 نکنیم اگر چه او معجزه داشته باشد فَالْأَلْفَاءُ فَافْضَلُ

منقول است که شخص خراسانی در مدینه خدمت حضرت ثامن الائمه  
 و بر بی با حضرت تکلم میکند آنحضرت بزبان اهل خراسان جواب  
 خراسانی را میدهد خراسانی عرض میکند ای رسول الله شما زبان ما  
 را از کجا آموخته اید حضرت فرمودند خداوند تبارک و تعالی ما را  
 آید بدان می را بر امتی که اینک بشناسانند بان امام لغات و ادیان  
 ان است را چنانکه حضرت جواد علیه السلام در زیارت پدر بزرگوار  
 که مشهور بزبانت جوادیه است ماکان الله لهولی اما ما علی  
 امته حتی تغدقوا بلغائهم و اذ بانهم و حاصل و خلاصه آنچه در  
 این فصل این قائل برای اثبات مدعی ساخته و پرداخته بعد از مسلم  
 بودن اینکه هیچ وجه در قبول عام شخص مدعی مقام بجزئی غیر معجزه  
 محتاج نیستیم زیرا که اجزاء معجزه در دست کاذب قبیح است و  
 اثبات معجزه بودن کلمات صادره از میرزا علی محمد و معجزات دیگر  
 که از او بود ز نموده پس همدست او که ادعای او بود محقق میشود  
 و نتیجه مقصوده بدست میاید و تجویز دانستی و عقیدتی که چون معتقد  
 نصب هلام نموده و با اسم در رسم و حسب و نسب خلیفه خود را  
 معین نموده هرگاه او را شناسانیم یعنی منطبق و یدیم شخص مدعی را  
 از حسب اسم در رسم و حسب و نسب و هلام با آنچه از پیغمبر ما رسیده  
 او را پیشوای خود میدانیم اگر چه معجزه اظهار نماید و هرگاه منطبق ندیدیم  
 او را با آنچه با خبر رسیده از اسم در رسم و حسب و نسب او متوالی  
 نکنیم اگر چه او معجزه داشته باشد

# در مطالب فصل نهم

نهم در آنکه مقصود از قیامت در اخبار و احادیث قیام قائم است  
 و آنچه نیز در تورات و انجیل و سایر کتب منزله وارد شده از قبیل  
 قیامت و غیر عبارات از ظهور بعد است چنان که قیامت زمان  
 موسی و پیغمبران بنی اسرائیل که بشریت او رفتار مینمودند ظهور  
 عیوی بود که فی الواقع لقای آنحضرت لقاء اله بود و همچنین قیامت  
 که حضرت عیوی در بعض جاها فرموده که دین من تا قیام قیامت  
 با صیت استواء دین او و قیام نقطه فرقان مقصود بود و لقاء اولقا  
 اله بود و همچنین آیات و احادیثی که از پیغمبر عربی صلی الله علیه و  
 اله وسلم روایت و قیام قیامت و قیام سماعت فرموده  
 اشاره است بقیام قائم چنانکه در این باب احادیث هم وارد است  
 که **اِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِبْلَةُ** و همچنین در صفحه ۲۴ جلد نهم  
 بحار اقرب الساعه را نوشته که عبارت از خروج قائم است و  
 نیز در صفحه ۲۷ همان کتاب مفضل بن عمر از ابی عبد الله علیه السلام  
 روایت کرده است **وَإِذَا نُفِثَ فِي النَّافِثِ مَرُّ قِيَامِ قَائِمٍ** است که  
 بومی خدا ظاهر شده و ما بر خدا قیام مینماید و این در صفحه ۲۹ ابی حمزه  
 از ابی جعفر روایت میکند در معنی **وَالَّذِينَ بَدَّلُوا نُبُوتَهُمْ** و این  
 فرموده که بوم دین بوم قائم است و همین در کافیه از ابی عبد الله علیه السلام در  
 بیان آیه حتی اذا ردوا ما بوعدون اما العذاب اما الساعة  
**فَسَعَلُونَ مَنْ هُوَ مَكَانًا وَاضْعَفُ جُنْدًا** روایت کرده که آنحضرت  
 فرموده که در وقتی که دیدند خروج قائم را پس در این روز بیدارند

فان کتب  
 بر این مضمون  
 ایسی است  
 که در سبب  
 باشد بعد از آمدن  
 برای مردم  
 حضرت خلد  
 که نظر  
 اقصاء و  
 دانند بلکه  
 دانش برای  
 و در این  
 و از زمان  
 احکام  
 ولی این  
 صحت و  
 زیرا که  
 منفی  
 امور  
 هیچ

# در مطالب فصل نهم

آنچیز را که بدست قائم از خدا با ایشان میرسد و میداند که کسیت  
 نزد قائم بدتر از جهت مقام و کتر از جهت شکر و در اغلب عبارات  
 بهم که لقاء رب وارد شده لقاء قائم و رب با علی است و سلم اینها  
 و اولیاء آئینه سر تا پا نامی خدا میباشد هر چیز ایشانرا نسبت خدا  
 میدهند و دشمنان دست خداست و دشمنان چشم خداست و گوشان  
 گوش خداست چنانکه در احادیث و اغلب بیارات بهم وارد است  
 که اذن الله الواعیه و عین الله الناظره و ید الله الماسطه و غیره و  
 لقاء خدا بهم همین لقاء انوار است چنانکه آمده پدید و انوار الله الذی  
 لا یطفئ یوم یائی الله اسد فی ظلم من العمام را که از آیات قیامت  
 است حضرت قائم و ظهور و تفسیر نموده اند پس باید معنی قیامت را داد  
 و گوش را از حرفهای مزخرف نادانان باید پاک نمود و ما معلوم شود  
 که روزی اعظم از این روز و قیامتی که رسید از این قیامت منظور  
 نیست هر یک عملی در این یوم افضل است از اعمال صد هزار سال  
 اگر چه حد و عدی و الواقع از برای جزای انفع در نزد مخلوق معین  
 نیست چون تو معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک نموده از این قیامت  
 عظمای امروز و آن ظهور بکلی مانده بدلائل مانع از شرف بعضی  
 آن نور بالمره محروم و دور مانندی با وجودی که سالها در سس  
 خوانده و مباحثه مودی و کفایتی طلب لیل عند حصول المدلول  
 همیشه و الاستغفال بالعلم بعد الوصول الی العلم مذموم باز خود به  
 حرفهای متکبران مفرورانه از وصول بآن سر چشمه احدیه محروم

بجای آوردن این  
 است در هیچ عنوان  
 نیاید چون مکرر در بعضی  
 در این مورد باید  
 نام اعصار ایسوم  
 مذمت بر حسب  
 مناسب با نام اعصار  
 و علم باید در هر  
 برای مردم در هر  
 در هر زمان که چنین  
 رسالت را فایده  
 قانون را که از شرف  
 است از جهت حال  
 که سفید است لکن در  
 اینست مخلوق است  
 اول باشد برای  
 پس صادر این



# در مطالب فصل نهم

از شرب کوش از لیه سریده منحرف تا یوسس کشتی چون این مظاہر احمد  
 در عوالم ملکیه جمیعاً بر امر مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس  
 یکذات دارند جمیع از کاسس محبت الهی مشروب دارند و از آثار  
 سحره طیبه توحید مرز و قند و این مظاہر ربانی دو مقام دارند یکی  
 مقام صرف بجزید و جوهر تقسیرید در این صورت اگر کل را یک  
 اسم معروف و موسوم و یک رسم موصوف و موسوم و زمانی و مکانی  
 نیست چنانچه میفرماید *لَا تَفْزِزُ الْبَنِّ الْأَحَدِينَ* در سلبه زیرا که جمیع مردم  
 را توحید و تفرید آرد و خبرید از نام سوا و دعوت میفرمایند و بفضل  
 مستنای الهی ثبات میدهند و جمیع ایشان بخلق نجات مخلع میباشد این  
 است که رسول عربی میفرماید *أَمَّا الْبَنُونَ فَأَنَا وَأَمَّا الْوَصِيُونَ فَأَنْتَ*  
*بِأَعْلَى* یعنی همه پیبران من میباشد و همه اوصیاء تو هستی ای علی و نیز  
 میفرمایند منم اوم اول و نوح و موسی عیسی و از همین مضامین از علی رضی  
 علیه السلام شش وارده شده که کشنده و پیدایند چون واحد شد  
 البته مظاہر امر هم واحد جمیع انبیاء بیاکل او امر احدیه بوده که در لباس  
 مختلفه هویدا و ظاهر کرده دیده اند اگر بنظر دقیق وانی و فکر رستنی صافی  
 ملاحظه نمائی همه را از لایق و سابق یک دین و مشایق ترویج یک این  
 دیده و باطن بر امر یک امر خواهی یافت اینست که میفرماید *وَمَا*  
*أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدٌ* همین است اتحاد آن جوهر شمس غیر معدود و مظاہر  
 نامحدود و ب دود پس اگر یکی از این مظاہر از لیه بفرماید که من جمیع  
 جسم انبیاء میباشد *اسد کتبه و نامت است در ظهور بعد صدق و جوع*

و اینست که  
 در مقام توحید و تفرید  
 اند تا سبب تقسیر از انجا که  
 انظار و از دورت بقیه سبب  
 آمدن و برین چنین کسی  
 حاجت بر رسول خدا بند  
 بین چشم منور عنوان رسان  
 و نبوت و اگر کسی که خدا  
 صحیح همیشه عالم قادر  
 منقار همیشه عالم قادر  
 فاضل ابیدی بوده چه از اول  
 سبب فاضل ابیدی تکیه بر  
 اینست که الضم و اولت  
 بعد از ها بقدر حاجت  
 جدت فاضل فرمود و جعل فاضل  
 ابیدی کار از ابتدا اصلاح  
 منقار توحید العباد  
 منقار توحید

# در رد مطالب فضل نهم

ملوک قبیل و الا این عباراتی که از نقطه فرقان صادر شده که منم آدم  
 منم نوح منم موسی منم عیسی معنی نداشته و ندارد زیرا که هر یک شخصی  
 بود مذکور که در زمانی معین بشون مشخصه اگر غیر این باشد این عبارت  
 پیغمبر و ائمه و بعضی آیات فرقانی بی معنی شود چنانکه بخصوص در حق گفته  
 هم همین ملاحظه و نظر است چنانکه روزی بعضی از مجاهدین آن جمل  
 بمیشال احمدی و محمدان از شرب سرچشمه زلال محمدی اعتراض  
 نموده عرض کردند ان الله عهد الیمنان لانی لانی لانی لانی لانی  
 بقرآن تا کلمه النار یعنی پروردگار عهد کرده است با که ایمان  
 بیاوریم پیغمبری تا اینکه در تابی او را آتش بخورد که دلیل قبول  
 در تابی است چنانکه در حدیث قصه بابل و قایل شنیده این تابل  
 شد که قل فدا جاء کفر و سل من قلی بالیقین و بالذی قلتم  
 فلم یقلتموهم ان کنتم صادقیین و ترجمه آن است که بگو آید سوی  
 شما پس از من پیغمبری بدلیل واضح و با آنچه شما گفتید پس چرا گفتید  
 ان پیغمبر انرا اگر بپسند از جمله او است گویان حال باید نظر انصاف ملاحظه  
 نمود که امروز هم که در عهد و عصر آنحضرت بودند کی در عهد آدم یا انبیاء  
 دیگر بودند و کی در کجا پیغمبری را قتل نمودند که خداوند نسبت قتل ان انبیا  
 را هم با ایشان میدهد از ان عبارت مستفاد میشود که این اشقیاء همان  
 اشقیایی بودند که در هر عصری بالانبیاء قتل موارضه و مقاتله می نمودند  
 و حال آنکه مردم عهد موسی و عیسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند  
 اسما و رسما و زمانا و مکانا و لسانا و بهم چنین است احادیثی که

این عبارت منم موسی منم عیسی معنی نداشته و ندارد زیرا که هر یک شخصی بود مذکور که در زمانی معین بشون مشخصه اگر غیر این باشد این عبارت پیغمبر و ائمه و بعضی آیات فرقانی بی معنی شود چنانکه بخصوص در حق گفته هم همین ملاحظه و نظر است چنانکه روزی بعضی از مجاهدین آن جمل بمیشال احمدی و محمدان از شرب سرچشمه زلال محمدی اعتراض نموده عرض کردند ان الله عهد الیمنان لانی لانی لانی لانی لانی بقرآن تا کلمه النار یعنی پروردگار عهد کرده است با که ایمان بیاوریم پیغمبری تا اینکه در تابی او را آتش بخورد که دلیل قبول در تابی است چنانکه در حدیث قصه بابل و قایل شنیده این تابل شد که قل فدا جاء کفر و سل من قلی بالیقین و بالذی قلتم فلم یقلتموهم ان کنتم صادقیین و ترجمه آن است که بگو آید سوی شما پس از من پیغمبری بدلیل واضح و با آنچه شما گفتید پس چرا گفتید ان پیغمبر انرا اگر بپسند از جمله او است گویان حال باید نظر انصاف ملاحظه نمود که امروز هم که در عهد و عصر آنحضرت بودند کی در عهد آدم یا انبیاء دیگر بودند و کی در کجا پیغمبری را قتل نمودند که خداوند نسبت قتل ان انبیا را هم با ایشان میدهد از ان عبارت مستفاد میشود که این اشقیاء همان اشقیایی بودند که در هر عصری بالانبیاء قتل موارضه و مقاتله می نمودند و حال آنکه مردم عهد موسی و عیسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند اسما و رسما و زمانا و مکانا و لسانا و بهم چنین است احادیثی که

در رد مطالب فضل نهم

# رد مطالب فضل نهم

در آخر الزمان حضرت حجه از قلمه حضرت عیسی علیه السلام انتقام  
خواهد کشید و حال آنکه قلمه حضرت عیسی در زمان خود مرده و مقول شده  
از این بیان معلوم میشود که انوار معدنه انبیاء از یک مصباح و شعله  
ظاهر شده و این از بار و انوار از یک شجره روئیده اند من الحقیقه  
همه بدون حلول و تنازع یکی میباشد ختم می هر جا که میجوشد  
مل است شاخ گل هر جا که میرود یک گل است پس از این بیانات  
واضح و یاسخ گردید که در آخر طلعتی بیاید و قیام با مرایه شاید بود  
طلعت اول صادق آید زیرا که طلعت آخر تا بر می قیام نموده  
که طلعت اول همان خلعت قیام و اقدام نموده بود امینت که نقطه  
بیان روح ما سواه فذاه شمس احدیه را شمس ظاهر مثال زده اند  
که اگر از اول لا اول له الی آخر لا آخر له طلوع نماید همان شمس است  
که طلوع میشود و حال آنکه اگر گفته شود رجوع ان شمس است نیز صحیح  
است از این بیان ذکر حقیقت رسل بر طلعت بدینت و ذکر بدینت بر  
حقیقت صادق آید زیرا که آنچه طلعت بدیه قیام بران نمود باین  
انبیاء سابق هم که دعوی حقیقت نمودند صحیح است بدو ملاحظه یکی  
بهین ملاحظه که ذکر شد و دیگر ملاحظه اینکه هر یک حقیقت خود را تا قیام  
قیامت محدود کرده بودند که حلال محمد حلال الی یوم القیمه چنانکه حضرت  
موسی و عیسی نیز گفتند و یوم قیامت قیام طلعت بعد است چنانکه بیان  
شد و مردم بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذكر خاتم النبیین انبیای  
فکر این قول بصیبا می ایقان و ایمان بطلعت بعد محروم مانده و از جمیع

من تقدیر شده  
آنگاه پس بعد از آمدن احمد  
سلامات و سنجیده معلوم هر  
میخورد سلامت همان احمد است  
صیبا اخبار نبوت از نزد پیام  
ادعاه خاستند نماید با بدین  
او نمود و آنرا کند بی رسالت  
نبی است و خواهد شد زیرا که رسالت  
خدا مقصود از خطا و خطا  
و دلیل است پس خاستند  
ادعاه خود را ثابت خواهد  
شد آنگاه چه انبیاء سابقین  
انبیاء بودند او را بقتل داده  
اولی یوم القیمه خبر داده  
باشد و هم چنین اثبات خواهد  
بقول خود این نبی بعد از نبوت  
بودند

# در مطالب فضل نهم

نیوضات محبوب ممنوع گردیدند با اینکه خود آنحضرت فرموده است  
 النبوة فانما قدری نازل نمایند بعد از آنکه بران جمال ازلی صادق آید  
 پس که نهم آدم اول همین قسم صادق میباشد که بفرماید منم اخرا چنانکه در انبیا  
 بودن که آدم باشد نسبتش باحضرت صحیح باشد ختم انبیا بودن هسمین  
 جمال آنست نسبتش درست است ملاحظه نمایند در نغمه و جمال ازلی حسین بن  
 علی علیهما السلام که سلمان میفرماید قریب باین مضامین که بودم با  
 هزار آدم که فاصله بسر آدم با آدم بعد پنجاه هزار سال بود و با هر  
 یکت لایت بدرم را عرض نمودم تا اینکه میفرماید هزار دفعه در راه  
 خدا جهاد نمودم که گوچتر از همه آنها مثل غزوه خیبر بود که بدرم با کف  
 محاربه نمودم همین قسم سید او صیاد سرور اصغیا، امیرالمؤمنین علی  
 بن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاده المعصومین میفرمایند هزار  
 فاطمه نکاح نمودم که گفتم محمد بن عبدالله و خاتم النبیین بود و بد  
 اسرار ختم در حج دیده و لا اولیت و لا آخریت همه از این روایات  
 و احادیث و امثال آنها اگر بنظر انصاف بدون اعراض و احتیاج  
 ملاحظه فرمائی معلوم و میرین میگردد و الا لغوه مایه همه احادیث  
 را بی سنی شمار و آیات را بی معصود انگار دین چه و مذمب چه آنچه  
 شرویات خوشت بنوش و هر چه البسه مرغوست بپوش و با امارت  
 عثمان دوش و زنان و دختران حوری صورت و لکش در حکومت  
 ملکه پس از بی دینی در جلوات پمدوشش و هم اخوش بوده با نخرها  
 کوشیده و در سال سل و انزال کتب را لغوز با لغوز داشته هر آنچه

که کلام با آن است و باقی  
 و ستانم با آن است و باقی  
 فانیست تا بگوید باقی  
 و اجاع عقلاء و علماء  
 اواز فرمایند موصوفه  
 حضرت شایخ مشتمل بر  
 هم اشاره بان سوز سیر  
 که بعد از نبوت فانیست  
 فرض که شخص ادعا بدست  
 نماید و سنجیده  
 آنست چه حجت مستند  
 نخواهد بود زیرا که  
 است صدق کلام  
 قرار داده و

# رد مطالب فضل نهم

خواهی کن ما روز قیامت ما و تو هم بر سر **و لا تحسبن الله**  
**مخلف و عده رسوله و لا تحسبن غافلاً عما بقول الظالم**  
**اقول** — محض دستور نماند که این قائل اهل باطل است  
 بدیناد برای اینکه حدیث حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام  
 حرام الی یوم القیامه را طوری تاویل نماید که منافات با احکام  
 میرزا علی محمد باب یا احکام آوردن میرزا حسینعلی بهاء یا عبدالباقی  
 نداشته باشد لفظ قیمه را مسببی قیام میگرد که بگوید مدت بقاء  
 آن احکام الی یوم القیامه بود و یوم القیامه با بدن میرزا علی محمد  
 است که بجحال خودش ثابت نموده پس هر حکمی که میرزا علی محمد  
 میآورد باید عمل بان نمود و مدت عمل با احکام پیغمبر که قیام قیامت  
 باشد منقضی شده و دیگری آمده پس باید ایمان بسیرت اعلی محمد  
 بیاوریم دلی برای ظاهراً نمودن فساد مقالات و خیالات این  
 میثم چیزی از مسلمات اسلامی مانده است که مسکران نمانده  
 باشد مگر وجود صانع را محتاج بدانکه بعض امور میباشیم **الا امر الاول** همان طور  
 که الفاظ مفرد و موضوع از برای معانی خاصه بیرون گاهی مرکبات و وضع  
 مخصوص پیدا میکنند که با معنی مفردی خودشان مناسبت ندارند مگر  
 فی الجمله مثلاً که لفظ جریان که ماده جری بجری است صادق است  
 بر حرکت کردن یاغ از محلی محل متصل بان و بیچ شدت و ماده دانستن  
 در آن مانع در آن ملحوظ میشود که اب بی ماده که مثلاً از آب شدن بقطعه برف  
 یا بقطعه یخ جاری میشود اما جاری میگویند مقصود این است که لفظ جاری

از طرف نگه  
 هزار عباد از اعلام با نفع  
 و کینه خواران و ابد و مقبول  
 حقیقت و صدقیت پیغمبر  
 حقیقت علامتی شاه ایام  
 نشان بیکه علامتی باشد که در میان  
 زمان فرار داده باشد که در میان  
 علامت او را امیر توان بداند  
 و بعد اعلان نماید و بکلیت  
 امیر توانی کبکی بخوابم  
 البته اگر کسی در ایام این  
 علامت بهم باشد او را چه  
 توانی نشناسند  
 که خبر از این اعلان داده  
 باشند با اینکه وجود  
 معجزه بعد از آمدن قائم  
 استیاء و قائم آن محمد  
 خان برخواهند و آنچه  
 بنظر معجز است  
 رشید

# رد مطالب فصل نهم

که اسم فاعل از جبری بحر می است سبب این ترکیب خصوصاً فی در آن لحاظ  
 شده بر حسب وضع که در اصل آن نشد و همچنین انشأ الشیطان  
 که لغت عینی نفع در این ترکیب القاء باعث شیطان در طلب است  
 که در دعای میخوانند **اعوذ بالله من نَفَثِ الشَّيْطَانِ** که مراد القاء  
 است که باعث ضلالت و گمراهی میشود مانند القاءات شیطان  
 بر این قائل ناقابل مرید شیطان و در فارسی بهمین طور بسیار است مثلاً  
 لفظ نوزده که بمعنی روز نهم است بر تمام ایام صادق است ولی  
 همین که میگویند عید نوزده یا روز نوزده یا نوزده روز افاده روز اول برج  
 حمل میکند و لفظ قیام قیامت هم از این قبیل است یعنی در لفظ بمعنی بر  
 شدن است ولی یوم القیمه بر حسب وضع ترکیبی عبارتست از روز  
 مخصوص که در نزد مسلمانان در اهل شرح معروف و معلوم است که روز  
 که به بیانات مختلفه وصف از او موده بقوله تعالی **لَسَاءَ يَوْمٍ**  
**الْقِيَامَةِ فَاذْأَبْرُونَ الْمَصْرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ**  
**بِقَوْلِ الْأَنْبِيَانِ يَوْمَئِذٍ إِنَّ الْعَنَزَ وَنِيزَ سِفْرًا يَدِ اِيْمَانٍ نُوْعِدُونَ**  
**لَوَائِقَ فَاذْأَبْرُونَ طُمُئِتُ وَاذْأَبْرُونَ رَبِّتُ وَاذْأَبْرُونَ الْجِبَالِ**  
 و نیز میفرماید **فَاذْأَبْرُونَ الطَّائِفَةَ الْكَبْرَى يَوْمَئِذٍ كَرَّ الْأَنْبِيَانِ**  
**مَا مَسَعَى وَبَرَزْنَا الْحَجِيمَ لِمَنْ هَرَى الخ** ای غیر ذلک از آیات که روز قیامت  
 روزی را میگویند که هیچ چیز باقی نماند جز ذات بی زوال و ذوالجلال  
 و موقع نخستین لمن الملك الیوم الله الواحد القهار شود مقصود این است  
 در هر عبارت که لفظ یوم القیمه باشد چه در آیات و چه در اخبار خبر

و سبب این  
 قیامت را در این  
 نوزده آن عمل با شیطان  
 و گمراهی می شود  
 و در این معنی  
 کفری بود و معنی  
 مانا و بل تا خاتم  
 باشد و سبب این  
 قیامت با سبب  
 کرده اند و فقره  
 الخ شمر لا سبب  
 لما استقبل از این  
 و با بوجه و کلام  
 که مناسب باشد  
 اینست چون ملازم  
 و عودی قیامت  
 و نوزده

# رد مطالب فصل نهم

بمان روز مخصوص که یوم الدین جزا است مراد میشود بوده باشد پس حال محمد  
 حلال الی یوم العتبه بر حسب وضع لفظی و متغایر هم عرفی امنیت که احکام شریعت  
 اسلام تا روز قیامت که همان روز مخصوص است که بود و آن روز تکلیف از نوع  
 خواهد شد و باقی از آن تکلیف باقی است باید بعد از در بین مردم باشد و عمل  
 بان نمایند الامر الثاني دائره حادثه از حرکت نار جو اله بدیهی است تشکیل  
 همان نقطه اولی است که بحرکت منتهی میگردد دائره شکل میشود و بر همان نقطه  
 که متحرک شده و تشکیل دائره نموده اول و آخر بدیه و ختم و ابتدا را یا  
 اختتام صافست یعنی محصل دائره نقطه حرکت همان نقطه است اگر چه در زمان  
 و حرکت از مبدأ تا رسیدن با غیر اطوار و اوضاع مختلفه بر او از حیث نزول  
 مسود و تبدل زمان و مکان وارد میشود پس اگر نقطه محصله دائره بگوئیم  
 ستم اول ستم آخر ستم وسط ستم تمام دائره کلام صحیح و مستثنی گفته است بخلاف  
 آنکه غیر او اگر کسی این سخن را بگوید که بعنوان خصوصیات وضع و زمان و مکان غیر  
 از نقطه اولی است سخن ناشایسته گفته است زیرا که با و بالتبید بزمان  
 و مکان و وضع خاص غیر مبدأ و نقطه اولیت که بحرکت تشکیل دائره میدهد  
 بنا بر این برای پیگیری یک خاستگاه است که محصل دائره نبوت است  
 که مبدأ و منتهای حصول دائره بوجود خواهد بود الامر الثالث بعد از الترام  
 و اعتقاد بوجود و صانع و ارسال رسل و انزال کتب و جعل شرایع و احکام نام  
 باید اعتقاد بر روز قیامت که یوم الدین و یوم جزاء است داشته باشند  
 چنانکه کریمه **الْمَوَاحِشِبِ النَّاسِ أَنْ يَشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ**  
 شاید بر این مدعی و صدق دعوی است پس اگر کسی مسخر یوم العتبه با این معنی

بر سر این  
 در بیان  
 مفردن  
 صحیح  
 باشد  
 که  
 برای  
 مباح  
 ملاحظه  
 واضح  
 محقق  
 که  
 این  
 شکی  
 و  
 خود  
 با  
 جلوه

# رد مطالب فصل نهم

که فرموده است و اگر معتقد بچنین روزی باشد فلاحتی که ظواهر الفاظ  
 حجت است نسبت به اهل یوم العتیمه حدیث را ظهور بعدی فرض نماید زیرا  
 مراد از این لفظ را اهل لسان و عرف محاوره آن روز میدانند و معنی  
 حجت آن امنیت که خروج از آنچه ظاهر کلام است هر کس مدعی باشد هر  
 را تعلیق و تفسیح خواهند کرد و آنچه بر حسب روح از ظاهر لفظ از احکام  
 بر آن مرتب است مرتب خواهند بود و یعنی در مثل این عبارت حدیث خروج  
 از ظاهرش موجب ارتداد خواهد شد و مرتب با ما را در ادباید بشود الا امر  
 الراجح از آنچه گفته در امر اول معلوم شد که وضع لفظ یوم العتیمه فرق دارد  
 با لفظ فینه باین معنی که ممکن است کسی بگوید قیامت برپا شد یا قامت العتیمه  
 و مراد حصول امر عظیم و فتنه و عوفای بزرگی باشد بخلاف اینکه بگوید این حکم  
 بامتیت تا روز قیامت که میشود مقصود غیر آن روز مخصوص معروف باشد  
 بلکه اگر بگوید باقی یوم العتیمه نیز همین حکم را افاده خواهد نمود نظر باینکه  
 لفظ باقی در تفسیر با تا باید خواهد بود الا امر الخاص منافی نیست بین اینکه  
 لفظ معنی ظاهر داشته باشد و حجت و وقوع امری که شباهتی بان معنی ظاهر دارد  
 بشود معنی دیگر از آن استنباط نمود عتیمه از اینکه تمکیم اراده از آن نیز کرده باشد  
 یا اینکه لازمه کلام باشد اگر چه تمکیم فی التفات باشد مثل آیه شریفه و حمله فضله  
 مثنون شهر که از آن یافته اند که اقل حمل شش ماه است زیرا که جمع بین این آیه  
 و کریمه شریفه و الوالد است بر صفت اولاد من حولین کالمین لازمه اشش  
 بودن اقل عمل است پس آنچه تعیین آیات در اخبار است که امام بقسری فرموده  
 باشد که خلاف ظاهر لفظ باشد همانا معنی باطن است که امام اظهار

از  
 فاد که لازمه  
 یکسب از قیامت  
 است جعل این قانون  
 مقال که عالم است  
 و امکان را بکون  
 اوقات و بقدر  
 و حاجات بقدر  
 سنه بران بوده  
 وقت حاجت بقانون  
 مانند اول خلقت قانون  
 موافق با این  
 نماید و در  
 قانون و در  
 ابدی نماید و در  
 قانون موافق با  
 بنابر ان شارت با  
 بنی بر با قانون



# رد معالب فضل نسیم

فرموده است چنانکه آن للقرآن بطنا و لبطنة بطن الی سبعة ابطن افاد  
 بهین معنی میکند و معنی باطنی صحیح و درست است که معنی ظاهر مراد تکلم نیست  
 زیرا اثبات شیئی نفی باعد اینکند خاصه در مثل آیات قرانی که اغلب آیات معانی  
 باطنیه دارند در حالتی که معانی ظاهریه بسم در جای خود مقصود است بعد از  
 تقدیم این امور برای اگاهی برادران خود عوضه میدارم که یکی از حیل در کلام این  
 قائل شاید بدیناد اینست لفظی را که معنای محصل صحیحی دارد برای تأسیس  
 مدعای خود باندک تفسیری معنی دیگر میکند که کسی فرق بین دو معنی را نفی  
 نمیشود مگر بعد از مآل و تفکر مثلا نسبت میدهد بتوریه و تجسیل و سایر کلمات  
 که آنچه وارد شده از قبیل قیامت غیره مراد ظهور بعد است تا آنجا که میگوید  
 لقاء آنحضرت لقاء الله بود محصل مرادش اینست که چون در قیامت مقصود  
 اصلی لقاء الله است و تکالیف صورت دیگر پیدا میکند و ظهور هر تفسیری در  
 معنی برای مردم و امت لقاء الله است بسبب نسخ شریعت سابقه تکالیف مختلف  
 میزد باین جهات ظهور بعد از قیامت شکوه اند و بقبر از آن بقیامت و غیره  
 نموده اند و همین است حال نسبت بطور محمد بن عبدالله بعد از عیسی و هم  
 چنین حال نسبت بطور قائم که صاحب کتاب جدید و احکام جدید است پس  
 لزوم اتباع احکام میرزا علی محمد معلوم و محقق میشود زیرا که مردی بود صاحب  
 سحرة و کرامت دارای مقامی که ما منتظران بوده ایم و کتاب جدید و  
 احکام جدید آورد و قیامت که نتایج الیه احکام پیغمبر بود بر پا شده است  
 است که باین احکام عمل شود و باین بیان عوام و جناب را فریب میدهد  
 و با خود بسم مسلک مینماید حال باین مرد باطل که باید گفته شود از ظاهر عیار

از قرآن و احکام  
 را عین ظاهر مراد تکلم نیست  
 و معنی باطنی صحیح و درست است  
 قائل شاید بدیناد اینست  
 مدعای خود باندک تفسیری  
 نمیشود مگر بعد از مآل و تفکر  
 که آنچه وارد شده از قبیل  
 لقاء آنحضرت لقاء الله بود  
 اصلی لقاء الله است و تکالیف  
 معنی برای مردم و امت لقاء  
 میزد باین جهات ظهور بعد از  
 نموده اند و همین است حال  
 چنین حال نسبت بطور قائم  
 لزوم اتباع احکام میرزا علی  
 سحرة و کرامت دارای مقامی  
 احکام جدید آورد و قیامت  
 است که باین احکام عمل شود  
 و با خود بسم مسلک مینماید

# رد مطالب فصل پنجم

که میگویند آنچه در توبه و انجیل و سایر کتب منزله از قبیل قیامت و غیره  
 وارد شده مراد ظهور بعد است اگر مقصود امنیت است که در همه جای توبه  
 و انجیل و کتب منزله که لفظ قیامت و یوم جزا و روز باز پسین و امثال این  
 عبارات دارد ظهور بنی بعد مراد است و خبری از روز قیامت مرعود  
 که کیفیت معتقد بخدا و پیغمبر باید معتقد معناد و قیامت باشد اصلا در آنها  
 پس دروغ واضحی است زیرا که معاد و قیامت که یکی از اصول دین است  
 مقدم است ذکرش بر سایر احکام شرعی و ممکن نیست پیغمبر صاحب کلامی  
 بیاید و خبر از آن ندهد خصوصا هرگاه لفظ افاده معنی یوم القیامه کند که  
 بر حسب وضع ترکیبی غیر از یوم الحشر را افاده نخواهد نمود و اگر مراد است  
 امنیت که در بعضی موارد امنیت پس است که میگویند آنچه در توبه  
 و انجیل که لفظ معلوم است غلط میثود بعلاوه ترجیح بلا مرجح و  
 تعیین بلا قرینه لازم میآید جهت اینکه معانی ان الفاظ بر حسب  
 صورت اختلاف دارد پس حمل بعضی را بر ظهور بعد و بعضی را بر قیامت  
 موعود و ترجیح بلا مرجح یا تعیین بلا قرینه و دلیل خواهد شد و  
 بعلاوه از او باید پرسید که یکی از کتب منزله قرآن است پس چرا  
 در این مقام گفته و اغلب اشار و بقیام قائم است در حالتی که از  
 عبارات اول که لفظ سایر کتب منزله و است معلوم بود که آنچه  
 در آنها ذکر قیامت و غیره است مراد ظهور بعد است و فی الحقیقه  
 این عبارات با عبارات سابقه مناقضه دارد مگر آنکه این عبارات  
 را مخصص لفظ سایر کتب منزله قرار دهیم و مع ذلک سزاوار سوال

مقابلین  
 اسلام و غیره  
 نظریه باطلت  
 فاندان اسلامی  
 انکار واضح  
 کتب و احکام  
 منکر این معنی  
 محکم عقلا  
 سبب که میفرماید  
 سگارم الاخلاق  
 او را در علم  
 ثابت اخلاق  
 عمومی آن  
 احکام و احکام  
 چیزی بعد از تمام  
 و پس از آن  
 و این کتب

رد مطالب فصل نهم ۳۲۵

فوق بجای خود باقی میماند این معنی که باید با و گفت هر دو همه جا قیاس  
 و غیره محمول بر ظهور بعد شده است و در قرآن در اغلب جاها شده  
 است دیگر آنکه باید از این قائل باطل مائل برسد ظهور بعد بیکر تبه ظهور  
 بعد است و بیکر تبه ظهور خلیفه پیغمبر و امام بعد است اگر قیاس عبارت از  
 ظهور پیغمبر بعد است البته احکام و کتاب جدید دارد و اگر ظهور خلیفه و امام  
 مقفود باشد ممکن نیست که در این ظهور غیر از شرح پیغمبری که این امام خلیفه او است  
 آن امام تواند اظهار نماید زیرا که خلیفه و جانشین پیغمبر باید حافظ حوزه و  
 احکام همان پیغمبر باشد پس آنچه بعد از ظهور پیغمبر آن مرسل واقع میشود بعد از  
 ظهور خلیفه پیغمبر نخواهد شد و بان معنی که قیاس نسبت بظهور بعد از پیغمبر  
 است در خلیفه نخواهد بود با اینکه این ادعایم نسبت بظهور بعد از پیغمبر آن غلط  
 است بر تقدیر صحت ربطی بظهور بعد خلفا و امامان ندارد و خلاصه کلام  
 در این مقام این است که قیاس قیاس را اشاره بزمان ظهور بعد که فتن  
 علامه بر اینکه بر بعضی تقادیر نبی دلیل و باطلت بر تقدیر صحت نسبت  
 بظهور بعد در مقام بسیار ربطی بمقام بسیار ندارد پس این بدیهه فایده  
 برای اینکه احکامات میرزا علی محمد را واجب العمل و ناسخ احکام  
 ختمی مرتبت نماید خواهد داشت تو آن حدیث مفصل بیاب از این  
 محل عقد **حل** هرگاه این قائل بگوید شاهد و دلیل و قرینه  
 است که مراد از قیاس در اغلب آیات قرآن همان قیاس قائم است  
 دلالت خبر معروف **اِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ** و اخباری  
 است که تفسیر آیه **وَإِلَّا بِرِقِيَامِ رَبِّ قِيَامِ قَائِمٍ** میباید جواب  
 نسبت

افاده  
 بکنند هم چنین  
 گاه بعد از نسبت بقیاس  
 ظاهر اینها درین حدیث است  
 قیاس است  
 مینماید آن بود و این  
 و بیکر تبه  
 قانون ناسخ باید  
 اصل تو این بوسیله است  
 بسیار بدست  
 در بیان هر کس که  
 باز جایی سخن  
 علی و آن قیاس است  
 پس بعد از نسبت  
 ختمی مرتبت و تفسیر  
 باشد و معجزه هر چند  
 نماید از عاقل و باطل  
 معجزه او باج

در مطالب فصل نهم

که تسلط قیامت بر وقوع امر عظیم بزرگ غیر مرتب بنا گمانی  
 شایع و استعمال معارفست و علاقه مشابیهت مصحح این استعمال  
 است چنانکه من مات قاست قیامت نیز همین معنی است مراد بودن این  
 معنی از لفظ قیامت غیر مراد شدن این معنی از لفظ یوم القیمه و یوم  
 الدین و امثال آنست با اینکه لفظ اذا قام القائم بموجب دلالت اذا  
 ما توافقوا امینت که بجز در وقوع قیام قائم قیامت حاصل شود اگر معنی  
 ظاهرا بر معصود باشد که عبارت باشد از انقضاء عمر دنیا پس منافات و  
 مخالفت این روایت را با جمیع اخبار سلطنت قائم در هفتاد سال  
 اخبار رحمت است چه باید کرد و اگر مراد باز ظهور بعد باشد پس لازمه  
 امینت که ظهور کلمی بعدی بهم باز بوده باشد جهت اینکه همین طور  
 که مراد از قیام قیامت در توره ظهور طلعت عبوی و از قیام قیامت  
 در انجیل ظهور طلعت محمدی مراد از قیام قیامت در آیات قرآن  
 و اخبار ظهور طلعت قائم باشد پس مراد از قیام قیامت که در کتاب  
 و کلام قائم باشد مراد ظهور بعدی است و آن ظهور بعد را باید  
 دانست که ظهور طلعت بنی و رسول دیگر است که این امام از امین  
 نموده یا اینکه امام دیگری است و بر هر تقدیر مخالف با تمام  
 آیات و اخبار انقطاع ولایت و حصول خاتمیت ولایت بوجود  
 قائم آل محمد که با رسم و حسب و نسب معین و مشخص است و در  
 هیچ مناسبت با انطباق میرزا علی محمد ندارد آیات مفسره بقیام  
 قائم که بر حسب ظاهر متعلق بقیامت است پس اشاره بچواب اجلی

از جهت خواست  
 بود و آنچه از کلام  
 در هم مسلکانش از باب  
 نفوذ کلمه بطلانش علی  
 در این مقام بر کند  
 در وجه و صریح  
 الکلامها فی ختم نبوت  
 خاتمه که بعد از آنکه  
 انان بیان این فاعل  
 داد اختصاصی خود قرار  
 داد و بر مفسره بود که  
 تقاضا در مطالب فاعل  
 تقاضا در مطالب فاعل  
 بنویسند بیکه بر سلف  
 از آنکه بیکه بدون حاجت  
 بگوید بطلان انانیت  
 نماید و بر بعضی مناسبت  
 آنچه از انانیت  
 انانیت

# در مطالب فضل نهم

۳۲۷

آن نمودم حاصلش امنت که هیچ منافاتی بین اراده معنی ظاهر خطبا  
 با قیام قائم نباست و وجه شبهه مذکورین که بقیر از آن معنی باطنی آیه میکنیم  
 و اما جواب تقضیلی از آیات معصزه و خبر اذ اقام القیام قائم است اقیامه  
 پس بگوئیم اگر چه ممکن است حمل معنی مذکور که وقوع امر بزرگست نمودنی  
 نظر بانیکه ایام رجعت که بعد از ظهور قائم آل محمد و محقق شدن سلطنت  
 حق است در لسان آیات و اخبار قیامت صغری میشود که عود بعض ارواح  
 با جاد میشود یا برای اینکه آرزوی نصرت داشتند زنده میشوند که ادر اک  
 فیض نصرت نمایند یا اینکه زنده میشوند برای انتقام پس دادن و اینکه محضرت  
 انتقام مظلومین را از ایشان بجند و آنها را مجازات نماید بآنچه صلاح بداند  
 و از آنجا نیکه حلاق معال حضرت ابرهیم و عده بزرگی و مبارکی در اولاد  
 حضرت اسماعیل داده است البته سلطنت ظاهریه که میزان بزرگی مبارکی  
 بین مردم است با ایشان برسانند و تحقیق این مطلب رجعت و عود روح بنیاد  
 و اولیاء بسوی ایشان برای انجام این وعده خواهد شد مبدء این ظهور حضرت  
 قائم آل محمد است که بعد از این امور بطور تنظیم امور میشود و نزول عیسی از  
 آسمان میشود و معتق میشود بزرگ شدن کسانی که بقر است برای سلطنت  
 زنده شوند نظر بانیکه در قیامت کبری تمام امور متفرع بر عود ارواح  
 با جاد است و در آنجا نیز عود بعض ارواح با جاد خواهد شد قیامت صغری  
 بنحوانند و چون مبدء آن از زمان ظهور حضرت قائم است قیامت القیامه  
 یعنی قیامت صدق حقیقی خواهد داشت و محتاج بار کتاب مجاز میشود  
 و علاوه این وعده الهی حضرت ابرهیم در توره قران مجید و کلام

انتقام از  
 گرفته شد باز از  
 مسموم و مسموم و در  
 اکنون بعد از آنکه  
 مقصود و نیاید  
 خود بسیار  
 مجبور که در شادی  
 استکار و در بیس  
 باطل شاططه بنیاد  
 اول با اینکه به سلام  
 واضح است که بعد از این لازم  
 تقاضای شخص را که  
 منت باین معنی که  
 کسی متقد بخدا و منت  
 پس از آنکه آن شخص  
 باشد برای او و بیک  
 دین لازم است  
 چنین

حمید کجی میفرماید هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیطهره  
 علی الدین کله که معصوم میفرماید این آیه در حق قائم نازل شده و حاصل  
 معنی این می شود که پیغمبر را خدا با شریعت صحیح که هدایت است و دین حق  
 تا آنکه غلبه دهد این دین را بر تمام ادیان بطور قائم ال محمد و همچنین  
 میفرماید و عدایه الذین امنوا و عملوا الصالحات لیخلفنهم فی الارض  
 کما استخلف الذین من قبلهم و لیکمن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و  
 لیسئلنهم من بعد خو فهم امنوا بعبادته و نئی لا یشرکون بی شیئا بانفاق  
 مفسرین نازل در حق قائم ال محمد است که او است خلیفه الله فی الارض  
 که دین مرضی خدا را برای ایشان مقدر و برقرار میفرماید و ترس او  
 را تبدیل با من میفرماید بطوریکه همه خدا را عبادت کنند و شرکی در زمان  
 او نماند و همه ادیان دین اسلام را اختیار نمایند و همچنین آیه شریفه  
 و زیدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و یجهدونهم و یجهدونهم  
 الوارثین بهم در حق ال محمد است که ضعیف شدند و خدا ایشانرا بطور  
 قائمان عزیز و دشمنان آنها را ذلیل خواهد فرمود و امثال این آیات  
 و اخبار مفسره که اشاره بزمان سلطنت حق و رحمت دارد بسیار است  
 پس قیام قیامت که زمان ظهور قائم است این قیامت صغریست که ظهور  
 از حقیقت و قیامت کبری که عود روح با جساد بنماید برای حساب  
 و جزا دادن و داد مظلوم از ظالم گرفتن که یوم الفرع الاکبر روزی  
 است که یوم تذلیل کل مرتضی عما ارضت و یمنع کل ذات عملها و  
 تری الناس سکار می و ما هم سکار می و لکن عذاب الله شدید است

اینکه بعد از سلسله  
 پیغمبری محمد بن عبدالله  
 است و دین حق و باطل  
 مخالف با اسلام است  
 زیرا که پیغمبری است و بعد از  
 با ختم نبوت است و بعد از  
 آمدن دین قائم سلسله  
 دین و دین خدا را  
 صاحبان ادیان قدیم  
 یا غیر آن بنی فقط  
 یا باطل بودن اسلام  
 است حتی مجوس هم  
 محض بحث ایشان فقط  
 و رحمت حق بودن دین  
 اسلام باشد که بعد از  
 معلوم شدن حق بودن  
 آن منفع بودن ادیان  
 بود و مظلومان



# رد مطالب فضل نهم

ایشان را از ظالمی که گرفتند مناسبت مقام ذکر حکایتی است که بنفیه کجوابی است  
 از این قائل حکایت شخصی را که در سوابق ایام با او آشنائی بلکه دوستی  
 داشتم و بعد از مدتی دیدم که خود را منتسب به بهائیان نموده از او معرفت  
 بودم جدیدی مثل ملاقاتش کردم مدتی نزد کار ایام دوستی خود را با این  
 سبده مذاکره نمود و بعد از اظهار فقر و پریشانی و گرفتاریهای فعلیه خود  
 با و گفتم که بجز از بیت العدل تو چیزی نمیرسد جواب گفت که اولاً بیت  
 العدل کسی چیزی نمیدهد و ثانیاً مالیه بیت العدل اختصاص ببلغین دارد  
 گفتم در دین اسلام فقراء خود را بسبب صبر و شکر اهل بهشت میدهند  
 تو هم صابر و شاکر باشی تا روز آخرت اهل بهشت باشی و این کلام را بعنوان طعنه  
 و شامت با و گفتم جواب گفت که این حضرات اول چیز را که بمنظرم موهوم جلوه  
 دادند وجود قیامت و معاد بود و حال نمیتوانم نه مسبد و اعتقاد پیدا کنم و نه  
 معاد حسد دنیا و الآخرة ذلک هو الخسران البین و اما جواب از آیه قرئت  
 الساعة که تفسیر بطور قائم شده است برای امینت که وقتی بوسیله مغضل از  
 حضرت صادق علیه السلام سوال میکند که برای ظهور مهدی وقتی که مردم او  
 بدانند است یا خیر جواب می فرماید حاشاکه و متبکه انرا شیعیان با  
 بدانند برای آن باشد زیرا که خدای تعالی میفرماید **سَبِّحُوا ثَمَّ عَلَی الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ**  
**فَلَنْ عَلِمَها عِنْدَ رَبِّیْ لَا یُجَلِّیْها لَوْ فِیْها الْاِلهُو** و بعد از آن آیات دیگر که لفظ  
 ساعت در آنها بود قرائت فرمود تمام این آیات که لفظ ساعات دارند  
 مراد ساعت و وقت ظهور امام زمان و قائم مقصود است و البته  
 ظهور قائم امر مجهول مترقی است که اطلاق لفظ ساعت بر آن صحیح است

است  
 بود بنفیه انجا  
 نسبت از که این مطالب  
 بی ای نیکه نفوذ که  
 مردم زنت بجز این  
 ادعایه بجز اعلی  
 من بطور است ظهور بعد از آمدن  
 نفس کنند و بعد از آمدن  
 پیغمبر خاتم هم  
 شوند و چون این  
 شایعات دارد و فضی  
 بوسی آمدن خاتم این  
 نوشته اگر چه عبارت این  
 است که اغلب انبیاء  
 خاسته نموده اند و  
 حاصل مقصودش بر این  
 عنوان و بابت از حضرت  
 ختمی است که در حق  
 بر مذهب من که در حق  
 علی است



در بر تقدیر اشترک بیان امام قرینه معینه مراد خواهد بود و توضیح  
 و تحقیق لفظ ساعت بها منظور که اطلاق بر یک جزء از ساعت و چهار  
 جزء است و ساعت چهار جزء از روز و شب میشود اطلاق بر روز و شب  
 هم بوضع دیگر که اسباب اشترک لفظی است شده است و هیچ ضرری  
 ندارد که بوضع ثالثی وضع آن از برای ظهور قائم شده باشد پس در هر  
 جای که استعمال لفظ ساعت بشود باید عمل بر یکی از معانی گفته شود که  
 معین آن قرینه معالیه گفته بآنست یا قرآن حارجیه و هر یک از معانی  
 بهم که معین شود که مراد است معنی دیگر مراد نخواهد بود و جهت اینکه استعمال  
 لفظ مشترک از یک معنی نخواهد شد بنا بر این چون امام علیه السلام را  
 از این لفظ مشترک را معین فرموده است که عبارت از زمان ظهور  
 است و بیکر نمیتوان از آن حاصل بر قیامت نمود و گفت که مراد این است  
 که زمان ظهور قائم قیامت است و این جواب که در اینجا گفتیم  
 با قطع نظر از آن چیزی که در سابق ذکر کردیم از آنست که منافاتی بین  
 اراده معنی ظاهر و داشتن معنی باطن یا لوازم کلام نخواهد بود و آنچه  
 در اینجا گفتیم معلوم شد که در تفسیر اذا فیقر فی الثا قود که فرموده اند  
 که مراد ظهور قائم است بهم این جواب گفته میشود و هم چنین است جواب  
 در سایر آیات مفسر زبان ظهور و بر تقدیر پر هیچ وجه مربوط با اینکه  
 زمان ظهور میرزا علی محمد قیامت صغری یا کبری باشد نسبت بجهت اینکه  
 اثری از آیات که در زمان رحبت و یاد قیامت کبری باشد  
 در زمان ظهور وجود نیافته و این مطلب منته کانی از برای اطلاق

ببیند  
 مقبول آمدن  
 استیجاب نمود که حاجت را  
 و آيات است  
 خرد محبت عبد الله  
 تا در این است  
 خام انبیین  
 جز مسلمانان  
 قابل باشد ظهور بعد از این  
 کتاب احکام جدید  
 است نازل بر محمد و احکام  
 را در عا نماید و تقدیر  
 او را با او با آن است که جمع  
 بین خائیت و ادن حکم  
 جدید نموده است با آن  
 است که پس از تقدیر  
 انکار حق نموده و بندگان  
 این فصل فصلی در سوره  
 سوره اعلی میوه

رد مطالب فصل نهم

ادعای این قائل است بعبارت اخری که فرض کنیم که بطور قائم قیامت  
 بر پا می شود بجهت اینکه معنی قیامت ظهور بعد است بوده باشد البته  
 باید در قیامت آثار و اوضاعی مثبت بهر طوری داشته باشد که آن آثار و  
 اوضاع را معین فرموده اند که من جمله فرموده اند در ظهور قائم باید  
 اقامتین اسلام شود و تمام مشرکین بدن اسلام داخل شوند و سلطنت  
 حق در آن که در لاقول از اینکه مصداق حتی اذوا و اما هو عدو  
 اِقْمِ السَّاعَةَ وَاِقْمِ الْعَذَابَ محقق شود و چون هیچ اثری از آن  
 آثار که فرموده اند ظاهر نشده پس باید مدعی کاذب باشد و  
 بسلازمه معجزه باشد که آن را جعل کرده اند باید معجزه نباشد چنان  
 بر فرضی شوری پیدا اند که نتوانی معجز است و نه این مهلات بیان  
 که مؤثر از این قائل غافل ناقابل معجزه محبوب شده خوبست که کسی  
 باین قائل بگوید تو که در فهم کند و بی هنری حیوانی بصورت بشری  
 و از روی این فهم و ادراک است که گمان کرده است که مراد از لقائ  
 رب در هر عبارتی لقاء قائم و رب اعلی است مثلاً در مثل قوله تعالی  
 مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ  
 احْتَدَاءً لِقَاءِ رَبِّهِمْ اعلی محمد است و باید فقط او را عبادت نمود و  
 شریک از برای او در عبادت قرار نداد و احدی را و اینکه در محام  
 پیغمبر خاتم مقرر فرموده که باید گفته شود سُبْحَانَ رَبِّيَ اَعْلَى  
 بجمله مراد از رب اعلی قائم است که میرزا علی محمد پسر سید رضی  
 مخفی باشد شیر خور و او که است این حزبی دم که نهی است آنچه

که شاید بتواند  
 جمل در هیچ  
 از سیدان بدون  
 آنکه هر صاحب  
 با معجزه بدون  
 بخوبی میفهمد  
 کلمات میرزا علی  
 خطب او عین نقل  
 جهالت نماید  
 با اینکه بگویند  
 و اولیای خطب  
 میرزا علی محمد  
 داشت و حال آنکه  
 مذات و خطب  
 که این آیت و خطب  
 ببیند که جز آنچه  
 بندگان استراق  
 شده و نیز خرافات  
 داخل آنها نبوده  
 غلط است

رد و مطالب فصل نهم

میگوید برده را بر فکن چشم و بین که چه راهی است اینکه می پوید  
 خیلی عجب است که این اجماع انجبال در برده اظهار کفر میکرد و در اینجا  
 که میگوید باید معنی قیامت را دانست و کوشش را از حرفهای فرخنده  
 نادانان پاک نمود تا اینجا که میگوید چون تو معنی قیامت را ادراک  
 نموده ای اخره جز انکار قیامت کبری و غیر از لزوم اعتقاد بقیامت  
 سیرزاعلی محمد از ارسال رسل و انزال کتب او امر عبادات و عدم  
 ترک چیزی مقصود نبوده و منیت و انیت که خودش اول ادعای نیابت  
 خاصه نمود از او قبول نشد ادعای او در کمال ذلت بود و او را گشتند و فتنه  
 و مضللت ان جنال بد اقبال را خوا بایند مذ این قائل مجبول معلول فاجر کافر  
 رفته رفته او را پیغمبری ساحت که کتاب جدید او را لازم العمل دانست  
 و باین مقام بسم توقف نمود لقاء او را القاء رب دانسته باز اکتفا  
 بان نموده او را رب اعلی قرار داد و در حالتیکه مارت اعلی جز که رب الارباب  
 جز خدا کسی را نمیدانیم چشم باز کن و حال و مقال مردمان شیطان سرت  
 انسان صورت را به بین کار را از کجا بکجا میکشند و بچه منزل و مقام میرسانند  
 و بسیار معجب و ملولم از اینکه این قائل تا قابل با این احمق و بی ادراکی  
 سخن از مقاماتی میگوید که جز لفظ از آنها ندیده و از معنی چیزی نفهمیده  
 بلکه از کلستان معانی بونی نشنیده الفاظی میگوید و بجبال معانی غامضه  
 مشکله را حل نموده که دلیل مطلب او بوده باید باین قائل گفت لفظی شنیده  
 که بسیار مظاهر حقند دیده بزرگان انهارا پندارند و عین الله و اذنه الوا  
 گفته اند خداوند که سماع کلمه و بد کلام از آن کلمه مرکب از چشم دست و کوش

و در این باب  
 صفت مسلمانان  
 صفت فرار داده و معجزات  
 صفت دروغی را نقل نموده  
 صفت در صلبه مردم را توضیح  
 که عدم و صلبه است هم شد  
 و بد و سنگ نیاست هم شد  
 قیامت را قیام و طوفان  
 علی محمد فرزند کرده ما اینکه  
 طلال محمد کمال الیوم  
 الصبیه و عاصم طام  
 سنایش موافق دعای او  
 بشود دست و جوده را  
 هم سنگ شده و مراد از  
 انبهار اربابان و عدم  
 ایمان فرار داده تا باین  
 منطبق کند طوفان  
 علی محمد را با جنبه فاکم  
 آن محتکر کرده زنده  
 سنگین

# رد مطالب فصل نهم

میت معنای چشم و گوش و دست خدا بودن را چه فرض کرده که آنها را مظاهر  
حق میدانی و میگوئی از این جهت با آنها میگویند چشم خدا و دست خدا  
و گوش خدا را چگونه مکنفراسان اگر چه بنی باولی باشد هم چشم است هم  
گوش است و هم دست است برای خدا تو کمان کرده چون انبیاء را  
را دعوت بجن و توحید میکنند از این جهت و بلا حظه این صفت یکی  
هستند و بقول خودت لا نفرق بین احد من رسله از حیث دعوت بود  
و در اربودن صفات حق میدانی و جمع بین امر و تفضیل بعضی انبیاء بر  
بعضی انبیاء و بعضی دیگر نمیتوان و بسچو فرض کرده که پیغمبر که فرموده  
است **اَمَّا الْبَنِيُّونَ فَاَنَا وَاَمَّا الْوَصِيُّونَ فَاَنْتَ يَا عَلِيُّ يَا سَيِّدِي**  
فرماید من آدم اولم من نوحم من موسی هستم من عیسی هستم معنایش است  
که انبیاء چون مظاهر هستند و در این معنی متحدند این عبارت از پیغمبر  
صحیح میشود و الا این عبارت معنی ندارد در زیرا که هر یک شخص بودند علاوه  
چون او را که همین مقدار است که کلام پیغمبر را بطریق فهم خودت با معنی  
دانستی و بغیر این معنی دیگر یعنی اگر این معنی مقصود نباشد کلام او معنی  
نخواهد داشت لکن اصل مقصود نموده من چگونه برای تو این معانی  
را بگویم که بتوانی عمل بنمایی چون میدانم یک بیانی که بتوانم مطلب را  
بتو و امثال تو بفهمانم ندانم لهذا از بیان معنی این و نمایشات اغراض  
میکنم ولی از تو که تمام انبیاء را مظاهر حق میدانی و لا نفرق بین احد  
من رسله را میگوئی میپرسم این کلامی را که حضرت حتمی مرعیت نسبت بخود  
و وصیتش امیر المؤمنین میدهد پیغمبر دیگر نمیتواند بگوید انا نوح یا اختصاص

مکتوبه  
از امیر ابن ابی طالب  
فرموده اند میباید علی را  
را بتو من کردن زنده و  
پس او مدعی بود و است  
باید میگوید مدعی است  
باید میگویند کسی است  
محمد بن الحسن را علی  
اینکه منطبق کند بنیاز علی  
را با مدعی بود و است  
اینکه سلمان بنا بر مدعی  
محمد بن الحسن را علی  
باشد و نیز میگوید بعد از  
قران و خود قران بعد از  
نکوه میباید علی محمد  
نیت بیان قران است  
و آنچه حکم از سید ابوبکر  
محمد صادر باشد سلمان  
معمول بود و سید ابوبکر  
کسبت که حکم از سید  
بیکر است

رد مطالب فضل نهم

بخدمت دارد اگر بگوئی دیگر با هم گفته اند بر تقدیر یک گفته باشند  
 همین طور است یا جواب اینست که در نوع میگوئی مذیده و مذاشته که چنانچه  
 خانم احدی از انبیاء چنین سخن فرموده باشد و اگر صدیق داشته باشد  
 نباید بگوئی که اگر این معنی نباشد این عبارات پیغمبر معنی نخواهد داشت  
 چون صفت قاصر است و نباید اینکه این عبارت از خصایص خاصیت  
 است بلکه چون خاصیت قابل نیستی لهذا امر و صحت این فرمایشات بر  
 معنی است و قابل فهمیدن این معانی نیستی که برایت صحت از ابیان کنیم  
 و اگر مطلب فهم باشی آنچه را که در مقدمه گفته ام برای شما کافیت در خانه  
 اگر کسی است بجز حرف بس است و همان طور که میدانی این عبادت از خواص  
 حضرت ختی و عتبت است خاصیت را نفی شده منکر میثوی همانطور  
 یک جا منکر احوال و عمل نمودن انبیاء بغیر اسباب عادی میثوی در حالی  
 که استدلال باینه شریفیه (قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذکر  
 قلتم فلم یقتلوا هم میکنی و طقت نیستی که از انبیاء آوردن سحره و سینه  
 می طلبیدند و آنها هم باید بیارند و وارد بختی و حمت این قائل این  
 است که میگوید همان طور که انبیاء بعنوان منظریت حق و حدت  
 دارند و باوصاف متحدند کفار هم چنین میباشند که بجا سبت کفر و حدت  
 دارند لهذا پیغمبر در جواب قوم خود که میگویند (ان الله قد عهد الانبیا  
 الی اخرا یه که میفرماید (قد جاءکم رسل من قبلی) الخ در صورتیکه این  
 قوم رسل قبلی نبود که برای آنها بینات آورده باشد و او را کشته باشند  
 پس این معنی صحیح نمیشود مگر باینکه بگوئیم کفر نیست واحد است

مطلب  
 است و غیرت است  
 معنی خاصیت است  
 باید استغناء باشد که قرآن را  
 قرآن نباید از بین برود  
 معنی با قرآن خطاب است  
 سبب و این قرآن را این مردم  
 سبب و این قرآن را این مردم  
 نشانه میکند علی علیه السلام  
 از این قائل است  
 تو سلامی باید بگیری  
 سلامی باید بگیری  
 محمد سبب از احسان علی  
 میزد و واجب آنست که این  
 بدلیل قوله تعالی من  
 یتبع غیر الاسلام  
 کونیا فان یقتل  
 چه من الخ است  
 سبب

# رد مطالب فضل نهم

ما باعتبار این وحدت این فرمایش را که بقوم خود فرموده صحیح شده  
 که اگر این مطلب نبود این فرمایش بمعنی بود و نسبت بکشتن حضرت  
 صاحب قله سید الشهداء را با اینکه آنها مرده و کشته شدند درست میشود و  
 اینکه کسانی را که میکشد در وحدت کفری چون متحد با آنها هستند کشتن آنها  
 کشتن آنهاست اگر این امر وحدت کفری مانند وحدت مطهریت  
 انبیاء نباشد این عبارت بهم که معنی میشود باید باین قائل گفت چون تو  
 عبارت فهم نسبتی و از کیفیت بیانات در محاورات بی خبری آنچه آنها  
 را میزنی اگر عبارت فهم بودی میدانستی که پیغمبر که در جواب معترضین که  
 میگفتند ان الله قد عهد الیننا ان لا یجوز ان یموتن یا یقتلوا یا یسبوا  
 آنچه را شما میگویند با نسبیه گفتند و آنها هم سوال آنها را اجابت کردند  
 و مع ذلک اطاعت نکردند و ایمان بنا در روز شما هم همین طور هستند  
 در فتاوت قلب که اگر برای شما هم آنچه خواستید بیاورند و سوال شما  
 را اجابت کنم باز ایمان نخواهند آورد که اگر بنا بود که با اجابت ستول  
 مطلب تمام باشد قوم انبیاء سابق لازم بود که ایمان بیاورند و انبیاء را  
 بکشند و خلاصه مطلب اینست که در موقعی که میخواهند چیزی بگویند شما مثل فلان  
 اشخاصی هستید برای تاکید و بیان در این تمثیل فعل آنها را نسبت با آنها  
 بطریق وقوع میدهند مثل اینکه در زمان از جا از استبعاد در مقام طاعت  
 بیکدیگر میگویند شما مستبدین خانه مردم را خراب کردید مردم را بکشتن  
 دارید معصومین است که وحدت در مطهریت انبیاء که این قائل  
 میگوید موجب وحدت انبیاء است غلط است زیرا که تمام انبیاء

این جمله را از روی  
 علی محمد از روی  
 و پیرانی  
 است بهات در واجب  
 به اینهم میرزا حسن  
 و در جواب نقلی از  
 و در جواب نقلی از  
 لا خدا ماه با همین  
 اولین برای خود  
 اگر مستفاد بدین  
 سنی مرند و این  
 مقبول جوابی داشت  
 نسبت من انجا  
 اسما لطیفها  
 این خلاصه حرفهای  
 قائل را که در این خانه  
 در این

در مطالب فصل نهم  
۳۲۷

مطرحه کند کل علی قدر مراد و فی کل شیئی له آیه مدلل علی آنه و احد  
 و انبیاء هم متفاوتند در مقام نظریت هستند چنانکه آیه شریفیه فضلنا بعضنا  
 الْبَنَاتِ عَلٰی بَعْضٍ و نزل الرسل فضلنا بعضهم علی بعض دال بر آنست  
 و این مطلب منافات با لا تفرق بین احد من رسله ندارد زیرا که تکلیف  
 این است که میفرمایند قوا ائمتنا باسه و ما انزل الینا و ما انزل الی  
 ابرهیم تا آنجا که میفرماید و ما اولی النسبون لا تفرق بین احد منهم  
 سخن له مسکون این عدم فرقی گذاشتن مردم بین انبیاء و رسولان  
 خدا از حیث وجوب ایمان اطاعت نمودن با آنها ربطی بمقام فضیلت و  
 برتری بعضی بر بعضی از حیث نظریت ندارد و آنچه را که حضرت ختمی مرتبت  
 فرموده اند از خصایص خود او است که هم مبدا است و هم منتی و هم  
 اولست و هم آخر دیگران از انبیاء عن انگونه از وراثت ندارد و تمام  
 آنها بشرف قدم و ظهور آنحضرت بودند چنانکه شنیدی که در توره و انجیل آیات  
 شایسته ظهور آنحضرت موجود است با اینکه این قابل نوشته است که در  
 توره و انجیل بطور و صنوع خبر از ظهور نبی مذکور است و علامتی که در  
 آنها نوشته است باید تاویل نمود و ما بعض توره و انجیل ثابت کردیم که  
 پیغمبر اسلام با علامت واضح معین شده و بهود و نصاری قطع بصحبت  
 علامت نمودند و با وجود قطع نبوت آنحضرت ایمان بنا در دند و در هیچ  
 جای انجیل عیبی نفرمود که دین من تا یامت باقی است که اگر این فرمایش را  
 میفرمود منافض کونی بود زیرا که معنی شایسته بطور پیغمبر بعد خبر نهدم نقای  
 دین او است تا قیامت زیرا که پیغمبر در سل برای نسخ و تبدیل احکام

این آیه در بعضی  
 که در بعضی  
 علماء که منقض است  
 و انوال مخفیة انبیاست  
 برای امنیت که این جا  
 تجرید معلوم شدن اعدا  
 که واجب نقل شد  
 آنها واجب بود و جواب  
 که در بعضی  
 کسی که مخالفین بنده  
 الحار و عادی خود نماید  
 و نشستن او لازم باشد  
 اما با وجوب قبل تجرید  
 انظار اوعاء اینک  
 از دین اسلام  
 شده و یکجه جا  
 جواب است

# رد مطالب فصل نهم

مبوست می شود و عبارت از فری سنی دین من بادت تا قیامت بیان خاست  
 و اظهار خاستت یا بشارت بطور پیغمبر بعد تا قیامت خوانده می شود در انجیل  
 فرموده است که کلام من زائل نمی شود و این کلام حق است زیرا که از  
 جمله کلماتش آمدن پیغمبر خاتم است با حکام باقیه الی یوم القیامه و از آنچه  
 در وحدت انبیاء بعنوان منظریت از حق گفتیم که فساد قول قائل  
 نشود گردید بطلان کلام او در وحدت کفار نیز واضح گردید و توضیح  
 این مطلب اینست که باید باین قائل گفت از این کلام تو معلوم می شود  
 که تو قائم آل محمد را قاضی بلخ فرض کرده که آب سکر خون ناحق کرده بود  
 شکم کرد که دلوگری را عوض او بکشند و ایت صریح است که قتل امام  
 حسین را می کشند این احسن میگوید هر کس را که می کشد در عنوان کفر و حدت  
 با قتل سید الشهداء دارند لهذا این کلام صحیح می شود و اگر این طور باشد  
 کلام بمعنی خواهد بود زیرا که قتل امام حسین بعد از قتل آن حضرت  
 بعلم او و آنکه خود حضرت و اصحابش آنها را کشته اند کشته شده اند  
 دیگر از انجاعت کسی باقی نیست که قائم آل محمد آنها را بکشند و این احسن  
 تصور نکرده است که در زمان حضور قائم که رحمت اتفاق یافته  
 بر کس آنچه بکشند کبفر و جزا دهند و اتفاق می افتد هر کس را آنچه بکشند  
 از او بکشند او را حاضر میکنند با او آنچه می باید بکشند میکنند و معنی آیه  
 شریفه لئن افرنا عنهم العذاب الی امة معدودة که تا خیر عذاب  
 مشرکین برای امانت که عذاب آنها در دست اصحاب قائم که امانت  
 داده و جمع معدودی هستند که سید و سبزه نافرند می شود و برایت

و اما  
 آنچه بعضی  
 علماء اجمالا گفته اند  
 از منظریت که از حدت  
 برای امانت گفته اند  
 الی یوم القیامه  
 سبزه نافرند  
 و باین جهت  
 گفته اند قومی  
 برای توضیح  
 ریشه خلالت اقدام  
 است کرده امید است  
 که خدای متعال  
 در این دنیا  
 بطلان این  
 کلام بدو  
 و در این جا  
 خلالت

نقد





# رد مطالب فضل نهم

۳۳

و اگر ثبوت قائمیت متوقف بر ثبوت این امور باشد دور که توقف شی بر نفس  
است لازم می آید و اگر قائمیت میرزا علی محمد تعبیر آنچه که در این فضل  
گفته شده است یا خواهد بگوید ثابت شود پس ذکر این فضل در مقام  
اثبات قائمیت میرزا علی محمد و الطباقی بر مهدی موعود لغو و عبث است  
چنانکه بادی نائل و تدبر بر هر ذی شعور واضح و لا محاله است **نقض**  
**و کشینج** این قائل غافل غیر قابل در بکت جامی این فضل میگوید که  
از نقطه فزقان صادر شده سنم آدم اول را از کجا آوردی و اگر فرمود  
سنم آدم اول چه لفظ اول را در عبارت گفتی و در اینجا گفتی لابد یکی از  
این دو نقل تو دروغ است و اما اینکه گفتی چون فرمود سنم آدم اول منو  
بفرماید سنم آدم آخر صریحا بتو میگوید ای خردم اول مقابل آدم ثانی  
است که اطلاق بنوح علیه السلام شده است چه ربطی دارد لفظ اول که صفت  
آدم قرار داده میشود با اینکه معنی ابتدائیت و انتهایت باشد که آدم  
آخر بر او صدق کند و مراد از سنم آدم و نوح و نوسی و عیسی بان معنی که  
در مقدمات بان اشاره نمودم صحیح است اگر این قائل بتواند از این  
و اگر نهند از مکر گفتن و نوشتن نخواهد فهمید و از آنچه گفته معلوم شد  
که اینکه منو بید مردم بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذكر خاتم البیتین  
قبل از فوزی ایقان ایمان بطلعت بعد محروم ماندند بلکه است بصورت  
دروغ در باطن کفر زیرا که از انبیاء قبل کسی دعوی خاستیت ننموده  
مگر حضرت ختمی بر عتبت که حقیقت خاتم الانبیاء است و چون **مطلب**  
را این قائل سخاها انکار نماید پس با انکارش که معنی باطنی آن عبارتست

کافر و مؤبد خواهد بود و ما سابقا گفته ایم انبیاء هر گاه ادعای خاتمیت  
 میکردند ناقص با بشارت بطور پیغمبر بعد بود و حضرت ختمی مرتبت که  
 مردم را منتظر فرج آل محمد نموده بشارت حصول فرج بطور دو از دهم  
 خلفاء و اوصیاء خود که بین احکام و مروج کتاب و تمام قرآن جمع  
 شده خدمت حضرت امیر مومنان است داده است لهذا آنحضرت  
 بشود صحت دعوی خاتمیت برای آنحضرت من شاء فلیؤمن من  
 شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا الخ تو ضیح و کشف  
 ممکن است بر تقدیر اینکه هر گاه پیغمبر خاتم بفرماید منم اول منم اولم آخر  
 مرادش نوح علیه السلام چنانکه اگر بفرماید منم اولم نانی مرادش نوح  
 خواهد بود و بر هر تقدیر مربوط بمقصود و مدعای این قائل که خاتمیت  
 را برای همه انبیاء ثابت بنماید نسبت زیرا که این سخن از خصایص حضرت  
 ختمی مرتبت است که وارثه وجود نبوت از ان وجود تشکیل میشود و  
 بالبدیه حضرت آدم نمیتواند بگوید منم اول انبیاء و همچنین کسی غیر  
 نمیتواند بگوید منم اول انبیاء و آخر انبیاء زیرا که آخر انبیاء  
 بودنش منافی با پیغمبری نوح و داود و موسی و غیر هم از انبیاء خواهد  
 بود بخلاف حضرت ختمی مرتبت که خاتم انبیاء بودنش معین است زیرا  
 که بعد از او در آن معجزه باقیه که علامت خاتمیت است و تکمیل خواهد  
 دینیه بقول الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و لیسوا فی انفسکم  
 پیغمبر بعد بانی میباشد و اخبار بطور قائم آل محمد و فرج شیعیان انجاء  
 بر رفع معاصی موانع از دین اسلام است و حصول مبدئ نبوت

# در مطالب فضل نهم

از ان وجود مبارکست که صادر اول و سر سلسله تمام کائنات موجود است  
 است که دانه نبوت هم از ان وجود مبارک تشکیل شده پس برای او است  
 اولیت و آخرت چنانکه در معذته بیان کرده شد و در باب بی رطلی  
 بین مطلب این قائل باید تعالی او شایسته تمام و تمام دارد کلمات بعد  
 این قائل با آنچه گفته و ما مربوطی از او واضح نمودیم که میگوید نغمه جمال ازلی  
 حسین بن علی الخ و آنچه از امیر مومنان نقل میکنند که ما خذ را بدست  
 میندهد و شاید از محمولات و اکافیب باشد و بر تقدیر وجود چنین  
 اخباری هیچ وجه مربوط بعد تعالی او نیست بجهت این گونه کلمات  
 از برای بیان اعتداد و ادوار و اکوار عالم وجود و شایسته از زمان در بر  
 و کور گفته میشود و مربوط نیست بمسئله انکار خائیت و مدعی بودن تمام  
 استیاء خائیت ندارد و **در کتب واضح** که از همه مطالب بغایت  
 این مرد ناقابل مجهول بهتر و واضح میکند اینست که میگوید انزال کتب  
 ارسال رسل لغز است هر آنچه خواهی بکن باز و قیامت بهم برسیم و چنین  
 ذلک اینکه اگر ابتداء این فضل تا اینجا تمام در اثبات استیطلب سخن میگفت  
 که قیامت معنایش ظهور بعد است اگر مطلب این باشد و جز این نباشد  
 پس این روز قیامت که بهم برسیم کجا است تو که جز از قیامت ظهور بعدی  
 قائل بودی پس این روز قیامت که بهم برسیم کجا دکی خواهد بود بنا بر این  
 آیه و لا تحسبن انه غافلا عما یقول الظالمون در حق خود این قائل خواهد  
 صادق شود **قال المنائل فضل** هم بدانکه معصود  
 از سلطنتی که در کتب و احادیث در حق حضرت حجه اسه علی الارین  
 صحن

# در مطالب فصل دهم

۳۴۳

مستور و مذکور است نه این سلطنتی است که این سحر عاقل بجبال باطل  
خود تصور نموده اند زیرا که سلطنتی که شخصی عاجز را جمعی از عجزه ملک و  
پارسی نموده با کمال احتیاج او را بر تخت طاہری نشاند و انا قاتل طایف  
حال اظهار عجز و انکار نموده از ایشان استمداد نماید و با استمداد این  
عجزه بعضی کارهای بی رحمانه بر خلاف عقل و انانیت در ضایع احوال  
او صادر شود در نزد خدا عقلا و اهل اسما جدا قدر و معتراری نداشته  
و بدارد که مردم بچار چشم منتظران سلطنت میباشند نظر آنانکه مکر و تدبیر  
بدین شستی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند بلکه سلطنت  
ان اقدار واقعی است که خداوند بر کسی از بندگانش که میخواهد عطا  
میسزاید (ان العزۃ لله و لرسوله و للؤمنین) بر صاحبان نفوس زکات  
و واضح و برابر باب نفوس قدسیه برین و یاج است که مکتوس حقیقت  
مرایای سر تا پانامی احدیت در هر عصر که از سر اوق غیب الغیوب  
هوتی بعالم شود برای تربیت ملکات و ابلاغ فیض موجودات ظهور نمایند  
با سلطنتی قاهر و سطوتی با بر ظالم و پدید اعی شوند بر صاحبان قلوب  
سبزه و افندہ مستیزه و اصحمت که غیب هویت و ذات صدیقیه  
احدی مقدس از بروز و ظهور و نزول و عروج و حلول و ولوج و وصل  
و فصل و درب و عبود و علو و دت و مکان و اشاره و اینست و حیثیت  
عبود و عالی و مثالی است از وضع هر و صفاتی و درک هر در اکی و  
لم یزل در غیب بریت خود بوده و هست و لایزال بکینو منت خود مستور  
از انبصار و محجوب از انظار خواهد بود (لا یدرک الا انبصار و هو یدرک

# در مطالب فضل و هم

الابصار و هو اللطيف الخبير میان همو واجب تعالی و ممکنات نسبت  
 ربطی هیچ وجه نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارضین و من فی  
 ملکوت و الامر کلیه امر او از کتم عدم بعرضه مستی دست و قدم گذاشته  
 همین قدر میان او و مخلوق او نسبت خالقیت و مخلوقیت است و بس کائنات  
 و لم یکن نعشی و الآن کما کان و جمیع انبیاء و علماء و اولیاء و عرفاء و حکماء  
 الهیتین و غیر هم بر عدم بلوغ معرفت ان جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان  
 و وصول ساجت ان حقیقت الحقایق مفر و معترفند که ما عفاک حق معرفت  
 و چون ابواب عرفان و وصول بآن استان بر وجه ممکنات مدد و شد  
 بافتضای رحمت و استغاثه و نعمت سابقه که سبقت رحمت کل شیئی جوهر  
 قدس نورانی را از عوالم روح ریجانی بییا کل عوالاتی در میان خلقت  
 ظاهر و هویدا فرمود تا از ان ذات ازلیه و سازج قدمه حکایت نماید  
 و این مرابای قدسیه مطالع هویتیه تمامهم از آن همش حقیقت الحقایق  
 و جوهر الجواهر مقصود حکایت مینماید علم ایشان از علم او و قدرت ایشان  
 از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و کمال ایشان از کمال او و  
 نوز ایشان از انوار او حکایت مینماید و ایشانند مخازن علوم ربانی و  
 حکمت صمدانی و منافع فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چون آینه که  
 حرارت آتش کسب حرارت و نور امنیت نموده باشد که همه چیزش مثل آینه  
 و از آتش است چنانکه میفرماید لافرق بینک و بینهم الا انهم عبادک  
 و خلقک که بنده باشی شغل و فغسل او کنی و در جانی دیگر میفرماید سخن  
 و هو سخن و سخن سخن و هو هو و احادیث و اخبار همو که بر این مطلب بسیار

# در مطالب فضل و بسم

۳۴۵

بر کس خواهد بجایش رجوع نماید بلکه آنچه در سواست ارضین است محال بر ذر صفات  
 و اسماء الهی هستند چنانکه در هر ذره آثار تجلی الشمس حقیقی ظاهر و باهر  
 است که بدون تجلی او در عالم ملکی هیچ چیز خلقت مسمی مفرغ نشد و بعضی  
 وجود مشرف نخست چه افتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحر  
 حکمت که در قطره پنهان گشته مخصوص انسان که عالم کبیر است از عم انک  
 جرم صغیر و فیک انظومی العالم الاکبر و در لوتیه و انجیل و اجار  
 اسلام دارد است که خلق الله الا آدم علی صورته که جمیع صفات  
 و اسماء الهی از بیاض کل انسانی بخواه کل و طریق اشرف و اجل ظاهر و هویدا  
 است که فرموده الانسان سرتی و اناسره میفرماید من عرف  
 نفسه فقد عرف ربه و انسان کامل افضل و اعظم مظاهر شمس حقیقت است  
 بلکه ما سوای ایشان باراده ایشان موجودند و با فاضله ایشان متحرک میباشد  
 چنانکه میفرماید لولاک لخالقت الافلاک بلکه همه در ساحت قدس  
 ایشان معدوم صرف و مفقود و محبت اند و این بیاض قدسیه و رایای  
 اولیه حکایت از عین العیوب از کل اسماء و صفات او مینمایند علم  
 و قدرت و سطوت و عظمت و رحمت و حکمت جود و کرم و عزت و  
 جمیع سایر صفات کمالیه از طوره این جوهر احدیه ظاهر و باهر  
 است و این صفات در همه مظاهر احدیه بوده و میباشد و اختصاص  
 بعضی در دن بعضی ندارد و جمیع انبیاء مقربین و اولیاء مقدمین  
 بان اسماء موسوم و بان صفات موصوف و مرسوسند منتی در بعضی  
 شده طوره او اعظم بر ذره میباشد چنانکه در مقامی میفرمایند

تقریباً بین  
 احد من سائر  
 میفرمایند که  
 بعضی علی بعض  
 این صفات در آن  
 لوتیه بر حسب ظاهر  
 وقت ظاهر شود و خواه  
 نشود و نیست که اگر صفتی  
 حسب ظاهر از آن  
 مقدسه ظاهر شود این  
 فاقد انتقام  
 باشند لهذا همه  
 مظاهر قدسیه حکمت  
 صفات الله از خلقت  
 عظمت و حکمت  
 عزت

و عزت و امثال آن ثابت برقرار است اگر چه بحسب ظاهر بعضی  
 از آن صفات ظاهری نشوند که اگر دنیاری ندانسته باشند مالک  
 جمیع دنیا و مافیها میباشند و اگر چنانکه احدی حامی ندانسته باشد  
 و در انظار ذلیل و خوار باشند سلطنت روی زمین را دارا  
 میباشند چنانکه سحر وقت روزی سلمان حضرت از تنگدستی  
 شکایت نمود آنحضرت فرمودند برو بگو احد چون رفت همه  
 کوه احد را طلای خالص یافت بقدر قوت روزانه خود برداشت  
 مراجعت نمود این است دولت حقیقی واقعی نه اینکه کسی شش ماه  
 در بهم و دنیا داشته باشد و نداند که از خوف سارق و دزد در نجای  
 بهمان نماید تا بالاخره جانش را بهم روی آن زور و سیم تسلیم نماید  
 انسلطنتی بهم که تو در انبیاء و اولیاء دیده و خیلی آرزو و بینائی  
 فی الواقع سلطنت و پانزده شهری که بعضی از اوقات بعضی  
 از انبیاء عظام دارا بوده اند فی الواقع قابل آنکه کسی آن را  
 سلطنت بگوید و بداند نیست سلطنت آن بود که حضرت موسی  
 با وجود پوشیدن پلاسی نزد فرعون رفته بدو سجنا نموده و عصا  
 را انداخت اشتهای کردید که فرعون بان عظمت و سلطنت در تمام  
 از خوف آن در رحمت خواب بسیاری افتاده بود و چندین معجزه  
 که است اظهار فرموده که چندین وقت فرعون و جنودش را  
 انکار و عجز پیش موسی رفته است حامی دفع آن بلا یا نمودند  
 در پیش این سلطنت ان سلطنت ظاهری که چندی با عمالقه مخا

کرده  
 کابری غالب و  
 کابری سگداس بنشینند  
 کابری قوم بیو و عصبیان  
 مینمودند چه دفعه و قدری  
 داشت و همچنین  
 که با بدن حضرت عیسی  
 خردا و که با سلطنتی ظاهر  
 و با بر خدا آمدن و  
 حضرت عیسی بان  
 سلطنت ظاهری شد اگر  
 چه بحسب ظاهر مالک  
 در بهم و دنیا نبود  
 تا بعد و نبود و در  
 انظار بود با کمال  
 بذلت و خواری  
 مینمود  
 خا



چنانکه روزی یهود عیسی بن مریم را احاطه نموده خواستند که  
 هزار فرماید بر اینکه ادعای سباحت و پیغمبری میناید تا حکم بر کفر آن  
 آنحضرت نموده و حد قتل بر آنحضرت جاری سازند و آنحضرت بجهت  
 تقیه انکار بنوت خود میفرمودند چنانکه در انجیل مرقس تقیه آنحضرت  
 موجود است تا آنکه آن خورشید سما معانی را در مجلس فیلاطس  
 بیافا که اعظم علمای آنحضرت بودند حاضر نمودند و سایر علماء نیز در آن  
 محضر حضور بهم رسانیدند و جمع کشیری برای استزاء و تاشاد اودیت  
 آنحضرت سکوت فرموده متعرض جواب نشدند تا اینکه ظالمی برخاست  
 آنحضرت قسم داد که ایا تو نگفتی که منم مسیح الهه و منم ملک ملوک  
 منم صاحب کتاب و غیره و غیره آنحضرت سر مبارک را بلند نمود  
 فرمود اما تری بان ابن الانسان قد جلس عن یمن القدره و القوه  
 یعنی ای منی بسینی که پسر انسان جالس بر یمن قدرت و قوت الهی  
 و حال آنکه بر حسب ظاهر مسیح اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود  
 نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نموده بود کل من فی السموات  
 و الارضین را دیگر چه عرض نمایم که بعد از این بران حضرت  
 چه وارد آمد و چگونه با او سلوک نمودند بالاخره چنان در صد  
 ایذاء و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم صعود نمودند این  
 حکایت چه قدر شبیه است با حصار نقطه اولی روحی و روح  
 العالمین فذاد در مجلس ملامح و نظام العلماء و شیخ الاسلام در تبریز  
 و اسئوال و جوابهای بمعنی چنانکه اجالا پیش سمت کارشین

و تقیه آنحضرت  
 در انجیل مرقس  
 تقیه آنحضرت  
 عیسی علیه السلام  
 در مجلس فیلاطس  
 بیافا که اعظم  
 علمای آنحضرت  
 بودند حاضر  
 نمودند و سایر  
 علماء نیز در آن  
 محضر حضور  
 بهم رسانیدند  
 و جمع کشیری  
 برای استزاء و  
 تاشاد اودیت  
 آنحضرت سکوت  
 فرموده متعرض  
 جواب نشدند  
 تا اینکه ظالمی  
 برخاست آن  
 حضرت قسم  
 داد که ایا تو  
 نگفتی که منم  
 مسیح الهه و  
 منم ملک  
 ملوک منم  
 صاحب کتاب  
 و غیره و غیره  
 آنحضرت سر  
 مبارک را بلند  
 نمود فرمود  
 اما تری بان  
 ابن الانسان  
 قد جلس عن  
 یمن القدره  
 و القوه یعنی  
 ای منی بسینی  
 که پسر انسان  
 جالس بر یمن  
 قدرت و قوت  
 الهی و حال  
 آنکه بر حسب  
 ظاهر مسیح  
 اسباب قدرت  
 نزد آنحضرت  
 موجود نبود  
 مگر قدرت  
 باطنی که  
 احاطه نموده  
 بود کل من  
 فی السموات  
 و الارضین  
 را دیگر چه  
 عرض نمایم  
 که بعد از این  
 بران حضرت  
 چه وارد آمد  
 و چگونه با  
 او سلوک  
 نمودند بالاخره  
 چنان در صد  
 ایذاء و قتل  
 آنحضرت  
 افتادند که  
 بفلک چهارم  
 صعود نمودند  
 این حکایت  
 چه قدر شبیه  
 است با حصار  
 نقطه اولی  
 روحی و روح  
 العالمین  
 فذاد در مجلس  
 ملامح و نظام  
 العلماء و شیخ  
 الاسلام در  
 تبریز و اسئوال  
 و جوابهای  
 بمعنی چنانکه  
 اجالا پیش  
 سمت کارشین

از اینست  
 با بودار و بار و بار  
 نمی بیند که آنحضرت  
 بجای و اعراض و اعراض  
 شایسته اندوه و غایت  
 گنایه و جیبیل از سده و بیستی  
 نزد باین برانازل شود و آن  
 کان که ملک اعراض  
 استظمت آن تنگی  
 فی الارض او سلطان  
 یعنی که بزرگ است  
 معضین پس اگر  
 طالب کن تعبی معنی  
 نزد باین سو بی آسان  
 چاره نیست و دست از  
 بدستند از بد  
 بهین خا

المسیح الیهم فقال ایما عمل ان قول له قسم فاحل سبر برک ام قول  
 مغفوره خطایک لتعلموا ان لابن الانسان سلطانا علی الارض  
 لغفوره الخطایا که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمود بر  
 از تخت بدرستی که معاصی تو امر زنده شده صبی از بیود غیر  
 نمودند که آبا جز پروردگار کسی قادر بر عفو ان عبادت ان  
 حضرت لغفت بایشان شده فرمود که ابا کدام نزد شما آسانتر  
 از اینکه بگویم باین عاجز فالج که بر خیزد تخت را بردار و یا این  
 بگویم باین عاجز فالج گناهان تو امر زنده است تا اینکه بداند که از  
 سپر انسان سلطنتی است در زمین برای آرزش گناهان اینست سلطنت  
 حقیقی و اقدار اولیاء الهی همچنین سلطان سیر رتقاء و سرور  
 نقطه فرقان صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که در میان قوم خود با یکی  
 خوف در شس زبیت بفرمود و چه قدر با حار و خاشاک بر سر را  
 او میرنجید و شکبه بر سر مبارکش رنجید و عبا بجلق مبارکش انداخته  
 نزد یک بود خفه اش نماید و آن اشخاص بطنون حبشه شیطانی  
 خود از بیت بان بیکل ازلی را سب استگاری خود می پذیرد  
 زیرا که علماء و بزرگان آن عصر مثل عبدا سه ابی و ابو عامر را سب  
 بن اشرف و مضر بن حارث و ابو جبل و ابو لهب غیر هم آنحضرت  
 را مذبذب نموده نسبت جنون و سفه بان عقل کل میدادند حتی با حکام  
 عصر چنان مغفوره آن مردم شده بودند تا چند می احد می باین حضرت  
 در عجاب او معاشرت می نمودند و هر کسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال

# در مطالب فصل دهم

با کمال اعراض مردم و ذلت ظاهری آنحضرت سلطنتی داشت که بر آسمان  
 و زمین حکم مینمود چنانکه بخوابش زمین کفار تقصیلی که شنیده شن  
 شتر فرموده و بدرخت فرمودند پیاد رخت از جای خود حرکت نموده  
 با جمیع ریشهای خود آمد سلام بر آنحضرت کرد سایه بر سر مبارک آنحضرت  
 افکند و همچنین سایر سلطنتها که از آن حضرت در آن اوان ظاهر و باهر  
 که دید حال انصاف بدید این سلطنت اهل و اتم است یا آنکه آنحضرت  
 در زمانی که در سلطنت ظاهری جمعی اعراب بی سر و پا دور آنحضرت  
 گرفته و در معرکه آمد هجوم بر آنحضرت نموده و دندان مبارکش را شکستند  
 و چقدر اذیت بر آنحضرت وارد آوردند که جبرئیل ناد علی را  
 تعلیم آنحضرت نمود لایحه حلال مشکلات را طلبیدند و همچنین سلطنت  
 حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان که در زمان کمال فقر و پریشانی  
 که شب بدون افطار روزه گرفتند و نضه خادمه دوش بحال فقر  
 و پریشانی آنحضرت سوخت قدری کیمیا که در میان کیوانش پنهان داشت  
 در آورد و بطرف مسی زده از آن طلا نمود و خدمت آنحضرت آورد  
 حضرت اشاره بزین فرمود در بای طلافی بنظر نضه آمد که کشتها  
 روی آن در بایود حضرت داخل کشتها را نفضه نمودند و دید مملو از کیمیا  
 امر میباشد آنحضرت فرمود که اگر میخواهی از ما باشی کیمیای خودت را  
 بسم در این کشتها بنید از نضه اطاعت نمود بعد کشتی و در بای از نظر  
 نضه غائب شد از روی انصاف در نزد اولوالالباب اما این سلطنت  
 مظهر است یا آن زمانی که با معویه با تها و ز از صد هزار لشکر محارب

مجلسی که در آن وقت  
 آنحضرت را مجبور  
 حکایت نمودند که در آن  
 کردند و در آن خدمت  
 سلطنت ظاهری آنحضرت  
 حلال فقر خودشان  
 و آن که نخوردند با فقره  
 بیچهار حالت از این دنیای  
 دون بسیاری جاودان  
 خراسیدند و همین قسم بوده  
 است حالت اغلب  
 انبیا و اولیای عظام  
 اگر چه محسوس  
 اندازی از آن بزرگان  
 ظاهر نشده

# در مطالب فضل دهم

باشد چنانکه در حدیث نبوی بسم اشاره با همی طلب است و انجده را  
 محدثین اهل سنت و شیعه بدون انشاء نوشته اند در غایة المرام و در  
 جنات انخلو دهم این حدیث مسطور است که میفرماید (بیک من ولدی  
 اثنی عشر حلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح امره فی لیلۃ  
 واحدة یعنی از اولاد من دو از ده خلیفه مالک روی زمین با پادشاه  
 میزند پس از آن مهدی از اولاد من بیرون آید که حقیقی با صلاح آورد  
 کار او را در یک شب و نیز در صفحه ۴۹۰ غایة المرام جمعی از کتب  
 اعلام الوری عن عباس ان النسبی صلی الله علیه و آله وسلم قال  
 یا عسم بیک من ولدی اثنی عشر حلیفة ثم یکون امور کثیرة ید  
 عظیمه ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح امره فی لیلۃ فیلو الارض  
 کما ملئت جورا و یکث فی الارض ما شاء الله ثم ینسج الدجال  
 شن ممت حدیث دیگر مرتب بهین عبارت از طرق مختلفه  
 حدیث است چنانکه اشاره شد و حال آنکه بحسب ظاهر از برای بسجک از  
 آن بزرگواران اینگونه خلافت و سلطنت ظاهری حاصل نشد مسلم  
 است که حضرت دروغ نفرموده و سلطنت آن بزرگواران سلطنت  
 و اقتدار باطنی بود و است که فی الواقع بشرق و غرب عالم حکم و سلطنت  
 داشتند و هر چه سخن استند برای ایشان ممکن بود منتهی نعیم آخرت  
 را برزخ حازق دنیا ترجیح داده در راه رضای خدا صابر و شاکر  
 بودند و ما تاؤن الا ان لیساء الله ای برادر شفیق مجاهد اگر نظر صاف  
 رفیق و فهم کافی دقیق از روی انصاف از راه بی عرضی و عدم غرض

در این کتاب  
 حدیث شریف  
 مانی من باب  
 خلیفه دهم  
 و او را می  
 گردانان کند  
 از اسبکه میفرماید  
 خلیفه دوازده  
 دوازده امام  
 میفرماید که  
 خلیفه که ولایت  
 سینه پدید  
 ثم یخرج المهدی  
 که دوازده خلیفه  
 مدنی فاصله مهدی  
 میزد و از این حدیث  
 شریف



این شنیدید که با آن بزرگوار چه نوع رفتار نمودند که چشم دو دست  
 دشمن بر آنحضرت گرفت است الا لعنة الله على القوم الظالمین اگر  
 بر حسب ظاهر تفسیر این آیه که شنیدید هیچ در حق اولیاء خدا و حسنود  
 او صادق نیاید با وجودیکه حدیث آنحضرت چون روز روشن  
 واضح و چون شمس در وسط السماء لایح است در نهایت مظهریت  
 در کربلا بآل بیت شربت شهادت نوشید پس معنی و آن حدیث  
 لهم الغالبون در ظاهر مطابق نیاید و همچنین در آیه مبارکه می  
 فرماید بَرِيدٌ وَاَنْ تَطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بَايْضًا هَاهُمْ وَاَبَدِيَّ اللَّهِ  
 اِلَّا اَنْ يُّنْزِلَ نُوْرَهُ وَاَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ الكافرون اگر بر  
 ظاهر تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب  
 ظاهر اطفاء نمودند و مشاعل صدائی را خاموش کردند با وجود  
 این بیایی الله الا ان یتیم نوره باین تا کید چه معنی خواهد داشت  
 چنانکه از اول دنیا ملاحظه شده انوار الهی از دست مشرکین در  
 محل امنی نیاوردند و شربت آبی بر احوق نیاشامیدند و مظلومیت این انوار  
 مقدسه بقتسی بود که اغلب مشرکین آنچه میخواستند برایشان وارد می  
 آوردند مع ذلک این آیه را چگونه میتوانند بغلبه ظاهر معنی نمایند پس  
 مقصود نه چنان است که این مردم هواپرست بطننون کاسده و  
 حیالات فاسده خود ادراک نموده منتظر میباشند بلکه مقصود از غلبه  
 و قدرت و سلطنت مقام و امری دیگر است بخصوص در حق آنحضرت  
 حجة الله في الارضین اگر چه احادیث زیاد بر حسب ظاهر تصریح

سلطنت است  
 و اینست  
 از اینست  
 است چنانکه امام  
 در این سلطنتی  
 است بدانست  
 چنانکه بعضی  
 سابق بیان شده  
 بود حضرت امام  
 صادق علیه السلام  
 بعد از آنکه از طرف  
 در احادیث دیگر  
 مقصود از آن احادیث  
 بیان شده است

است چنانکه در حدیث امام محمد تقی ع سبب ذکر یافت که فرمودند اهل غلغله و  
سلطنت را الله برای خوشحالی شایستگان بیان فرمودند که خوشدل بودی  
ما میدنویسد و همچنین در صفحه ۹۳۶۹ بحار است که راوی از حضرت صیاد  
علیه السلام از معنی این آیه پرسیده که وجسکم انبیاء و جعلکم ملوکا  
یعنی خدا اگر داند شما را انبیاء و سلاطین نمود و آنحضرت فرمود که مراد  
از انبیاء رسول خدا ص و ابراهیم و اسمعیل و ذریه اوست و مراد از  
ملوک الله اظهار است راوی گوید عرض کردم که کدام سلطنت شما  
بشما داده شد فرمود سلطنت بهشت و سلطنت رحمت و همچنین در  
صفحه ۹۰ و ۹۱ و در از جمله سیزدهم بحار الانوار از پیغمبر ص  
ذکر است که میفرمایند قائم حصار بود و قلعه های صنایع و دلهای  
قفل شده را فتح میکند و مستحق که از برای آنحضرت شد میتوان گفت که  
از برای احدی از پیغمبران نشد زانجمله ملاحظه نمودید که بچند ایاتی  
که از سماء قطرات لبان آن شمس جویت عابری شد چگونه میان  
و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و در جمیع اشارات  
و دلالات قیامت که شنیده از حضرت و شرح حساب کتاب و غیره  
جمیع تفسیر بل بیان آیات ظاهر که هویدا شده بفرموده آید و در آیات  
و ان آیات رحمت بود برای برادر یعنی آن نفوس که استماع نموده  
معنا و اطعنا گفته و نعمت بود برای فحار و اصحاب اناری که پس  
از شنیدن مبارک حال بقال معنا و عصینا مترجم شد و سیف  
مسلول بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر و برادر از برادر

خاکه در حدیث صحیح  
از آنست که با انانکه از  
و از پیغمبر در حدیث  
یکدیگر آمده حدیث  
سیر این اعتراض نمودند  
عاشقان که از معشوقان  
ستند این سبب بدیع  
خان حاد و حاد و بنده  
و در سده بود که سببها  
یا از هم سبب در برادر  
جمیع جنات انبیا  
دیده بود که بین اعادی  
را با حد خان رسل  
چون در سینه اندرون  
سین با دام خانه از  
که در کعبه از  
میرم

از مردم که سالها شیاطین نفس تخم کینه و عدوان در میان ایشان  
 کاشته و بثمر رسیده بود سبب ایمان باین نور پاک چنان متحد و موافق شدند  
 که گویا از یک هلیب بطن بوجود آمده اند و چه قدر از مردم مختلف العباد  
 و متفاوت المذاهب و متباين المزاج که از این نسایم رضوان الهی بهر  
 قدس معنوی لباس پیدا تو حید مخلص شدند با وجود التاب بعد از  
 کاس اتحاد و تفرید قرب معنوی سیراب شدند اینست معنی حدیث  
 مشهور که فرموده اند کرک و میش و سباع و دواب از یک محل مشروب  
 و مرزوق شده در یک حوزان مجتمع خواهند گردید حال این کور باطنان  
 و جهال بنور مثل امم سابقه منظرند که کی این حیوانات ضارّه وحشی با  
 حیوانات بی ازیت در یک جامع شده بطور الفت با هم تقیّش نمایند  
 فی الواقع اولکلمه کالاف نام بل بسم اضل سبیل دیگر آنکه تنزل  
 همان آیات از سماء مشیت حساب خلایق بجه آسان کرد که هر کس  
 اقرار نمود اقبال کرد و حسنات او برایشان زیاده بی نموده جمیع خطایای او معفو  
 و گناهانش مغفور آئده کند کس بدلیل استیثات با حسنات او استم  
 شغرون و معنی سیرج الحجاب بهم همین است نیز بر کس از جام حب فطرت بود  
 از فیوضات بحر بریدیه و امطار غمام رحمت الهیه حیات باقیه ابدیه یافت  
 و بر نفسی که قبول نمود موت داعی مستبلا شد چنانکه المؤمن حیّ فی الدارین  
 صحیح است انکافر سبت فی الدارین نیز صدق و راست است که من کان فی  
 هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمس و اضل سبیل و آنچه در کتب منزله و احادیث  
 وارده ذکر موت و حیات شد همه مقصود ایمان و عدم ایمان است

و اما حیوانات این  
 حیوانات را در این  
 باشد چنانکه در حق  
 و با وجود بطور  
 سده که منبیا به  
 فحشینه و حبلنا که  
 انکس کن سینه  
 پس خواجه مندا  
 وقتی از سماء مشیت  
 شد که سینه خلقت  
 ایمان مخلص شده  
 جهل در کفر و اوضاع  
 و انما من تابت و رانج  
 از مصدر الوهیت  
 و تمت بوقیت عطشی حکم  
 سوره بعد از موت  
 و باره



در باره حمزه شد و بر عکس در حق ابو جهل حکم بقای در ظلمات صادر  
 گردید این بود که نازده کفر در قلوب کفار شتمل شده گفتند حمزه کی  
 مرده بود که زنده شود چون این کلمات را منی نمیدند حکم جنون در حق آن  
 عقل کل می نمودند و همچنین در حق اشیا صیبه بخداوند ایمان می آوردند  
 میفرماید اموات غیر احیاء و ما یثرون ایان یعیثون و شیرانی جعفر  
 قول خداوند عزوجل اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها فیها میفرماید  
 یحیی الله عزوجل بانقائم الارض بعد موتها یعنی کفر اهل باه و الکافر میت و  
 هم چنین حضرت عیسی میفرماید لا یتدکم بان تولدوا مرة اخرى باز میفرماید  
 من لم یولد ولا دین لم یصعد الی ملکوت السموات و در جایی دیگر میفرماید  
 من لم یولد من الماء و الروح لن یحدر ان یدخل ملکوت الله لان المولود  
 من الحیدر حیدر هو المولود من الروح هو الروح لعینی کسی که زنده نشده  
 است از آب معرفت الهی روح قدسی قابل درود در ملکوت الهی نیست  
 زیرا که آنچه از جسد تولد یابد جسد است و متولد شده از روح رحمت  
 خلاصه یعنی هر کس که از روح و نفخه مطا هر قدسیه متولد شود بر او حکم  
 حیوة و بعثت و درود در رحمت محبت الهی صادق می آید و الا آن  
 جسد بی روح است و در نار کفر و بعد از رحمت الهی ساکن است و باز در  
 انجیل مکتوب است که روزی یکی از اصحاب حضرت عیسی و الله ششم قات  
 نمود از حضرت اجازه خواست که برود او را دفن نماید آنجو هر انقطاع  
 فرمود روح الموتی لب <sup>فینه</sup> شسته الموتی لعینی و اگر مرد کارزادین  
 گفتند مردگان پس زنده نفوس میباشند که بروح ایمان زنده

و الله اعلم  
 این حیوة را چیزی است  
 جسم و اروا میباشند با این  
 نیست سلطنت آن سلطان  
 حقیقی که بیک کلمه هر نفس  
 جسمی حیوة ابدی میباید  
 و جسمی محض اعراض حکم  
 اموات حاصل نموده  
 ابد اند هر در نار محند  
 چنانکه کدام سلطنتی است  
 از این سلطنت بالاتر  
 پس معلوم و محقق شد  
 اینکه کجا چیزی را جسمی  
 همچو جسم ظاهری  
 جلب نفع دنیاوی  
 خدا طاعت نموده  
 و قلب او را

اورا دشمن داشته فاسق و فاجر بد باشند هر قدر حکم او نافذ بهم باشد  
 در نزد ادلو الالبصار والافئدة و قوی مذاشته سلطنت است  
 ملاحظه شود سلطنت حسین بن علی و موسی بن جعفر علیهما السلام  
 تراست یا سلطنت یزید و یسرون و امثال ایشان که با وجود  
 کمال حکم و اقتدار منفور جمیع مردم بوده ملعون دارین شده و  
 معلوم است حدیثی ایشان را در کدام سفاک انداختند بخلاف سلطنت  
 حضرت سید الشهداء و موسی بن جعفر و سایر ائمه که بر شان مطابقت  
 ملائکه و اهل ارض است و قدری تریبت حضرت سید الشهداء با  
 اعتقاد صادق شفا بر بیماری و در دست و پهن است معنی  
 و الله متم نوره ولو كره الكافرون و امثال آن چه شد قصر سلطنت  
 ظاهر و کجا است حضور شان (این تصور رسم الرفیعة این خصوصیت  
 السبعة بل شیخ مسمی جاجم الملوك عن جاجم الملوك و بل عرف  
 الولاية من الرعاة و بل یعین اولو السروة و الفناء من العفراء  
 الذین كانوا ملا حذا و وظایف تاله لعتد ارتفع الفرق الامن حکم الحق  
 او حکم باحق **فول** معنی دستور برابر باب پوشش و دانش و اصحاب  
 سیاست کیاست چالش نماید که این شیای و بد بنیاد بقدمات عدیده  
 از اول کتاب تا آخر فصل نهم بخمال جزو معین نمودن اینکه چون اجراء معجزه در  
 دست کاذب بیخ است و هر کس در ای معجزه شد باید تصدیقش نمود  
 و باطل نمودن اخبار کسی که بعلامت یقین قائم ال محمد می نماید تا اول  
 بعضی آنها و ذکر کلمات اخبار یکم خبر از طهر میرزا علی محمد بالقصره داو

حکایت برای  
 بسیار بطلبند عاری  
 خود فرض خود که دفع  
 مانع الزام و است  
 اینکه با و ای و شیو  
 علی محمد سلطنت ظاهر  
 و قائم آل محمد با  
 ظاهر نیز نماید یکی  
 سیدی موعود باید  
 اکمن باشد و نیز از  
 بر سید شفا یکی  
 است در این فصل  
 اینکه این و مطلب  
 تا به صورت تا و یکی  
 برای سلطنت انحضرت  
 سید و صریحا  
 انکار

انکار نمود که مهدی موعود و عسیر از محمد بن الحسن است که مردم جان مسکروند  
 زیرا که ثم از برای تراخی است و بخیال خود از برای برداشتن  
 این دو مانع جاده را صاف کرده همه کس را روانه بسوی ایمان بپیرزا  
 محمد نموده و مابعد آنه تعالی چنان فساد خیال و ابطال او را ظاهر مینماید  
 که هر نفسی از نفوس بشر با دین گفتگو و نظر تفت بطلان این احوال  
 منکر خواهد شد و در این باب تا چهاریم از ذکر چند مقدمه الا اولی  
 قدرت و استیلاء بر امری را در لغت و محاورات عرفیه تعبیر از آن سلطنت  
 مینمایند مثلاً میگویند فلانی سلطنت غریبی در مجادله دارد یا سلطنت  
 نامه در عرفان باقی دارد و یا سلطنت در علوم غریبه دارد و امثال  
 این عبارات و الیه در هر مقام که میخوابند اخبار این معنی قدرت را  
 بلفظ سلطنت کنند مضاف الیه که متعلق سلطنت با را بر باید ذکر نماید  
 چنانکه در مثالهای مذکور شنیدی پس کسیکه سلطنت در عدل یا  
 علوم غریبه یا عرفان باقی داشته بلفظ مطلق میگویند فلان کس سلطنت  
 دارد بلکه میگویند سلطنت در فلان امر دارد و اگر بگویند فلان کس سلطنت  
 خواهد کرد یا سلطنت خواهد رسید مضاف الیه برای آن تعیین  
 کنند مضاف سلطنت یعنی پادشاهی معلوم متعارفست و قدرت  
 معنویه شخصی بر بر امری را سلطنت مطلقه میگویند و اطلاق اسم سلطان بر  
 خدای متعال که در دعای میخوانند یا سلطان یا سبحان یا پروردگار یعنی قدرت  
 معنویه نیست بلکه همین معنی سلطنت متعارفه است بسبب باعتبار وجود  
 مظاهر اوست در طرف خارج و مرادف با قادر است بناء علی ذلك

سلطان  
 لفظ سلطنت از آنست  
 سلطنت معنی است که قدرت است  
 باشد خلاف ظاهر  
 است و بدون ذمه با  
 ظاهر شود  
 است در اطلاق لفظ  
 این آنکه شخص که  
 ظاهر میشود سلطنت  
 در او را با بند یا  
 مثل حضرت ابراهیم  
 و دارد و علیه السلام  
 سلطنت باطنی معنویه را  
 خدای متعال با بیان  
 ظاهر است رحمت فرموده  
 اطلاق سلطنت بر  
 ظاهر نیز ایشان فرق با  
 اطلاق لفظ سلطنت  
 بر

کسی که سلطنت معنویه نداشته باشد نخواهد داشت چگونه چنین نباشد و حال  
اینکه وعده الهی که میفرماید این الارض لله و لوالیه و لعلیه این الصالحون اگر مقصود  
سلطنت و اقلیه باشد نه ظاهریه تحصیل حاصل خواهد بود و علی الحمله  
تخصیل حاصل نمودن سلطنت ظاهر رسیدن منوط و مربوط با سبب که  
کمینفر شخص عاجز باشد که بنگر جماعتی از عجزه تصرفات در ملک نماید بلکه  
این سلطنت ظاهریه شخص قادر از هر جهت بر امری داده میشود چنانکه  
پادشاه که سلطنت معنویه داشتند بوعده سلطنت همان سلطنت ظاهریه  
با آنها عطا فرمود و این سبب از بدیهیات است که پیغمبر که اختیار سلطنت  
حلیفه خود میفرماید که البته بدار بودن مقام ولایت که قابل خلافت  
شده باشد و ارای سلطنت معنویه است تا چار مراد سلطنت ظاهریه  
باید باشد و از آن جهت تمام مسلمانان منتظر فرج سلطنت ظاهریه آن  
حضرت خواهند بود و ائمه علیهم السلام که کلاً دارای سلطنت معنویه  
باطنیه می باشند و خبر میدهند بنظر حجت و رسیدن فرج سلطنت انحضرت  
ممکن نیست که مراد سلطنت معنویه بوده باشد **الثالث** ملازمه نیست  
بین سلطنت ظاهریه و اینکه سلطان وقت محرکاتش جوهر و اعتنا باشد  
نه عدل و انصاف در سلطنت ظاهریه غیر معصومین از انبیاء و اولیاء اند  
و شایر و ان بهم عدالت بود اگر چه نحوه عدالت معصوم با غیر معصوم  
مفرق داشته باشد ولی در حقیقت سلطنت ظاهریه جوهر و اعتنا با خود  
نیست و ظاهراً کلام این قائل اینست که سلطنت ظاهریه ملازمه با عجز و عدم  
قدرت معنویه و جوهر و اعتنا دارد و حال آنکه بالبداهه چنین نیست

فکره ایست که  
خداوند تعالی  
میفرماید فقط اینها  
الذات با حاکمه در این  
ملک عطا خواهد شد  
که عباده حاکم  
سلطنت معنویه است  
حاکم که سلطنت ظاهریه  
است با ایشان داده و  
فرموده است انبیاء  
ملک عطا خواهد داد سلطنت  
اجتماع با عجزه و سبب  
جوهر و اعتنا با خود  
میفرماید نسبت به حاکم  
و آیه الحاکم بوجه  
همان سلطنت معنویه  
و سلطنت ظاهریه  
و باید داشته با جوهر و  
اعتنا با خود  
چنین

ال

# در مطالب فصل دهم

و اجتماع عجزه بود بلکه بنا بر قول این قائل که ملازمه بین سلطنت ظاهریه  
 با جور و اعتراف و اجتماع عجزه باشد لازم میآید که کریمه قل اللهم مالک المملکت  
 الملك من شاء بهم دروغ باشد بحجت اینکه بنحوا بد سلطنت ظاهریه بد بدست  
 زیرا که بر خلاف اقتضای سلطنت خواهد بود سلطنت ظاهریه بقول این قائل  
 جور و اعتراف و عجز لازم دارد و معصوم که قدرت بر تمام امور بسبب جنیه  
 ولایت خواهد داشت و بحسب عصمت جور و اعتراف از او صادر نخواهد  
 شد پس اگر خدا نخواهد سلطنت با نیا بد نتواند و این امر خلاف محسوس  
 معقولست **الن اعلم** بقاء نظام کل موقوفست بد و امر یکی سلطنت  
 معنویه تصرف در کائنات بطریق صلاح موجب جماعی که موقوف بر  
 وجود محبت است که هر مودند لولا الحجة ساخت الارض باهلها هر  
 گاه تصرف نکونی حجت الله و خلیفه نباشد زمین ایش را فرود میرد امر دیگر  
 تصرف در تصحیح عملیات مردم که رفع ظلم و تقدس و فساد از عباد الله  
 بلکه حیوانات برمی و بگری شود و این امری متوقف و موقوف بر سلطنت  
 ظاهریه و قوه اجراییه تو این کلیه را در موضوعات و مقامات جزئی  
 است و آنچه را که مردمان مستلا بهرج و مرج و ظلم و جور و اعتراف طلبند  
 وجود سلطنت است که قدرت بر این امور داشته باشد اعم از اینکه متصرف از  
 نظامات کونی باشد یا غیر من مستیکه از پیغمبر و اممه میشوند میآید فرج قائم  
 آل محمد مردم را از گرفتاری ظلم و جور زمین خلاص میکنند خوش باین  
 ظهور برای این نکته هستند و الا آنحضرت فعلا که غائب است تمام تظاهرات عالم  
 کون و فساد و کائنات بوجود مبارک او است **الخامس** شناختن عالم

از جمله مباحث است  
 این امر را که سلطنت معنوی  
 است که شخص معصوم  
 بوده باشد امری است  
 بتواند تشخیص کند بلکه لازم  
 است که شخص معصوم  
 القدر عارف و عالم نام  
 خصوصیات حالات داخل  
 اشخاص تشخیص معین  
 نماید که مردم بتوانند معین  
 او تصدیق و بجا بندند از  
 آنکه انطباق تصدیق  
 نزد پس قبل از تصدیق  
 خدایت مدعی سوار خارج  
 از طوطی عقل و بین و  
 و است عقلا

# در مطالب فصل دهم

است از آنچه در این معدمات مذکور نمودیم معلوم گشت شد که نظر باطنی  
 لفظ سلطنت و حکمت بیانات و غرض از اظهار خدا در رسول و ائمه در ایشان  
 و اخبار سلطنت حضرت محبت را میثود غیر سلطنت ظاهریه مراد بوده باشد  
 و نیز کسوف شد که آنچه این قائل از برای اثبات مطلب خود که مراد سلطنت معنوی  
 است یافته همانا پنج عنکبوت و تکثیر نام بر بوطست چه خوش گفت آنکه گفت  
 توجیه غلط اگر نیز راست است اغلاط کثیره در شمار است باید از این  
 قائل پرسید که چهل حدیث متواتر تمام باین مضمون که حججه بن الحسن العسکری  
 با سلطنت شرق و غرب قیام نمایند و شرک را از بلاد بر میدارد و اگر  
 مراد سلطنت معنوی باشد اولاً تمام آنچه ائمه ان را دارا بودند پس باید مراد  
 از سلطنت شرق و غرب همان سلطنت ظاهریه باشد و ثانیاً بچه بیان  
 این روایت نامادیل خواهد نمود و بالاتر از این حدیث چیزیست که ابوالفضل  
 کلایبگانی بهانی نقل میکند از چهار مجلسی که ابی حمزه از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمود لو قد خرج قائم آل محمد لیسیر  
 ائمه بالملائکة السواتین و المنزلین الردفین و الکر و بین یومین جبرائیل  
 امامه و میکائیل عن سینه و اسرافیل عن لباره و الرعب میره شر امامه و  
 خلفه و عن یمنیه و عن شماله و الملائکة المقربون حذاه اول من تبعه محمد  
 الثانی و سینه محرقا یفتح الله له الروم و الصین و ترک و الدبلم و اسند  
 الہند الی آخر الحدیث باید از این قائل پرسید که ملائکه برای حضرت  
 سلطنت معنوی که نازل میشوند باید برای نصرت سلطنت ظاهریه نزول  
 نمایند و در عالم سلطنت معنوی باطنیه تمام ملائکه با و جبرائیل و میکائیل

است از این جهت  
 استند او از آن جهت  
 میباشد در عالم سلطنت ظاهریه  
 ملائکه بعد از حضرت حاضر میشوند  
 چنانکه ثبت بجهت نصرت  
 نیز چنین بود این جهت قائل  
 محمول بر عبیر شد از امام معینی  
 از پیش و از پشت صورت  
 بین و بار آنحضرت و کت  
 میکند برای استیلائی ظاهری  
 و نسبت سلطنت ظاهریه  
 است که در روم نیز شده و  
 بنا بر شرف و ابلان شوند چنانچه  
 خداوند فرستاد این ملائکه  
 و ملائکه را حکایت کرده  
 و توجیه فرمودند

در مطالب فصل دهم

اینکه بگوید فلان بقال را که میرزا علی محمد بقال الصدائیه نام نهاده یا فلا  
 عطار را که میرزا حسینعلی عطار السردائیه نام نهاده که باین تصریح  
 کفر خود را مدلل نماید و از آنچه گفتیم نیز معلوم شد که حضرت قائم آل  
 محمد بعلاوه سلطنت باطنیه معنویه که جنبه ولایت آنحضرت مقتضی  
 آن است و اینکه نصرت کنندهگان برای سلطنت او ملائکه و جبرئیل  
 و میکائیل و ذات رعب میر شهر است نیز مقتضی است که ناظران این اشخاص  
 باشند جمعی از عجزه معلوم و مبرین شد که آنحضرت دارائی سلطنت  
 بوده و باید دارائی هر دو سلطنت باشد و عده حامی الهی و احباب  
 معصومین حصول سلطنت حق را بطور آن بزرگوار نیز و صادق  
 و نیز معلوم شد که اظهار این قائل اینکه سلطنت معنویه اشرف و اعلی  
 از سلطنت ظاهریه است توضیح واضح است ولی اثبات شی  
 که نفی ما عدا میکنند از اینکه قائم آل محمد که دارائی سلطنت معنویه  
 است لازم نیاید که دارائی سلطنت ظاهریه نباشد و دارائی هر دو  
 مصداق نور علی نور باشد چه ضرر و چه منافات بجائی دارد بل منافات  
 با او غایب این قائل دارد که می بیند میرزا علی محمد بعلاوه اینکه  
 سلطنت ظاهریه مذاشته ذیلترین مردم زمان خود بوده میجو اهد باین  
 مزخرفات بگوید مذاشتن سلطنت ظاهریه ضرر ندارد زیرا که سلطنت  
 معنویه که اشرف و اعلی است دارا بوده باز غفلت دارد از اینکه  
 از او خواهد پرسید بچه دلیل معلوم شد که ایشان دارائی سلطنت  
 معنویه باطنیه بوده اند از آنصورتی که بر شخص او از معصوم معلوم نه  
 علامتی

بجای قائم آل محمد  
 حضرت زین العابدین  
 دار نبوده اند  
 سلطنت معنویه  
 مبرین شده  
 دارائی سلطنت  
 مبرین شده  
 دارائی سلطنت  
 معنویه  
 از این روایت  
 سلطنت معنویه  
 و انفعال است  
 فمید که چه قدر  
 بافته باستی  
 بیان شود اکنون  
 کلمات و کلمات  
 بی بعضی باران  
 عزیز خودی

# رد مطالب فصل دهم

پرسا نم که باید از این قائل پرسید که این عبارات که الفاظ فنی  
 معنی است که بهم انداخته و جعل متکرره ساخته و پرداخته اولاً  
 ربط اینها مقصد و مدعای خودت که معلوم کردن اینکه مراد از  
 در اخبار سلطنت باطنیه است چه چیز است و ثانیاً معنی بعضی از این عبارات  
 را باید پرسید تا معلوم شود که جز اطنا ب بیان و لعلقه لسان محضی  
 از برای این قائل ندارد و باید از او پرسید اینکه شمس و مرایای  
 سر تا پای احدیت که لفظ شمس و مرایای که بلفظ جمع می نویسی  
 اگر اینست که تمام انبیاء در مقام مراتب مرتبه واحده دارند  
 پس غلط واضح بلکه صاحب این اعتقاد کافر است زیرا که اولاً  
 قوله تعالی و تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض که افضلیت حضرت  
 ختمی مرتبت بر تمام انبیاء عظام معین و شمس است ثانیاً مقتضای  
 صادر اول بودن آنحضرت اینست که مراتب تمام نامی ذات احدیت  
 انزور باشد نه دیگران باید نقصان در مراتب داشته باشند  
 نه دیگران باید نقصان در مراتب داشته باشند پس لبان جمع حکم  
 مراتب برای انبیاء ثابت دانستن غلط بلکه کفر است اینکه می نویسی  
 با سلطنتی قاهر و سطوقی با هر طاهر می شود اولاً باید قاهره و باهره بگویند  
 و بنویسند خواهد گفت امر در مخالفت قواعد نسبت بتذکیر و تأیید سهل  
 است قبول می کنیم ولی مسکوتیم اگر مراد از سلطنت معنوی باطنیه  
 در آنهاست سلطنت نه قاهره است نه سطوت ظاهره را دارا  
 و اگر مراد ظنور سلطنت ظاهریه است در آنها خلاف مدعای این

قائل  
 است و این عبارت  
 می نویسد بیان در اخبار سلطنت  
 ما آنجا که میگوید در اخبار سلطنت  
 الامم  
 که باید فی الملکوت با الف  
 لام باشد چنانکه در فی الملکوت  
 و الارضین الف و لام و الف  
 و دیگر آنکه لفظ و الامم معنی  
 دارد و نیز آنکه بسبب  
 و منافی الایضی و در  
 مخلوق نیست چنانکه  
 قائل میگوید یا امر از  
 عدم التبع و این که لفظ  
 است معنی متصل در اخبار  
 اینک مقتضای



# رد مطالب فصل دهم ۳۶۳

اخص و الامر که امر از حق صادر میشود بلکه اراده تکوینیه بنفس  
 فعلیت مراد است محتاج بجله و امری نیست و این مطلب بخوبی در  
 محل خود مذکور است در این موقع محل تحقق این امور نیست و بر هر تقدیر  
 ربط بین خدا و خلق ربط خالفتیت و مخلوقیت است و دیگر هیچ وجهی  
 دیگر نیست کلام صحیح و صافی است ولی در این مطالب از برای اثبات  
 ادعای این قائل و جی بنظر قاصر نمیرسد و نیز گفتن اینکه اسبیاء  
 اولیاء معرفت بذات حاصل نموده اند و اشرف کائنات ما  
 عرفان فرموده نیز صحیح و صافست باز ربطی ببدعای این قائل  
 علی الجمله این کلمات حقیقه که از این قائل صادر شده که حاصلش  
 اینست که چون هدای معال را شناختن ممکن نیست بر حمت و  
 جود مظاهر قدرت و سلطنت و جمیع صفات کالیه خود را در میان  
 فرستاده که ایشان مردم را بفضیلت معرفت الله و القرب الی  
 الله برسانند محل انکار احدی از ملتین و دینان نیست ولی نتیجه  
 این کلمات حقیقه که اگر بخوابد امر باطل که مدعای او است که سلطنت  
 باطنیه و استن میرزا علی محمد و مضر نبودن مذاشتن سلطنت ظاهری  
 باشد غلط و بی فایده است اولاً بحسب اینکه با آنچه گفتیم مدلل میشد  
 که باید مهدی نوع و بعد از او سلطنت معنویه باطنیه سلطنت ظاهری  
 را بهم داد باشد و ثانیاً بحسب اینکه میرزا علی محمد از مظاهر و امای  
 حق مستال قرار داده و در اسبیاء و اولیاء گرفتن و در استن

اینست  
 مدعی نبوت  
 با اوست برای او است و اینست  
 مستحق است از انبوت بحسب اینکه  
 وجود حضرت خاتم النبیین  
 ابطال وجود نبی بعد از انور  
 مدعی نبوت و منتقد نبوت  
 کسی بعد از خاتم النبیین  
 و منتقد است و اما نام  
 نبوتش بحسب اینکه  
 عنبر از مهدی نوع  
 و صاحب نبوت  
 علی محمد معلول الحال از  
 حجت حال و مقال است  
 در رسم و حسب و کرامت  
 باین نیز از حق  
 وارده

# رد مطالب فصل دهم

و ابرواح العالمین له القذاه مذار دلی مطهریت میرزا علی محمد از برای خود  
 حق متعال مانند مطهریت سایر اشیاء از جمادات و نباتات و حیوانات  
 که فرمودند و فی کل شیء له آیه دلیل علی انه واحد محقق و ثابت است  
 و این نحو مطهریت مثبت مدعی او نخواهد بود و این که منوبید خلق  
 الهی دم علی صورت اول این فرمایش در موقتی بوده که کسی بکسی گفته چه قدر  
 زشت است صورت تو حضرت فرمود که این سخن را گویند زیرا که حضرت آدم باین  
 صورت بوده و ثانیاً بقیین صورت برای خدا سختید حد نمودن کافر خواهی  
 بود دیگر اینکه منوبید این بیباکل قدسیه مرایای اولیه تا اینجا که میگویی  
 خواه بعضی از این صفات از این بیباکل نوریه ظاهر شود و با خواه شود مثل  
 بر چند غلط لفظی و معنویت اما غلط لفظی پس جمیع با سایر غلط است  
 زیرا که لفظ سایر در این مقام مفید معنی جمیع است و جمع بین آنها در  
 قوه این میشود که بگوید جمیع جمیع صفات کمالیه دیگر آنکه لفظ مرسومند  
 بعد از لفظ موصوفه قاعده تعدد سجع بر آن مترتب است و نیز مرتبه  
 معنی پس لغو است اما غلط معنی یکی اینست که میگوید بعضی اختصاص  
 بعضی مذار و غلط است بجهت اینکه تمام پیغمبران و ائمه سلطنت ظاهر  
 و تصرف در ممالک و بلاد نداشته اند و نداشتن این سلطنت  
 نقصی در مطهریت ایشان از خدای متعال ندارد بلی حضرت ختمی  
 مرتبت که مظهر اسم الهی است که باید جمیع صفات و اسماء در او وجود  
 اشرف ظاهر باشد اگر سلطنت ظاهریه نداشت در مطهریت  
 ناقص بود زیرا که منحصراً است مطهریت تامه و فوق التمام بان <sup>بزرگوار</sup>

که منحصراً است  
 غایت الامر تا نسبت  
 سلطنت ظاهریه  
 بود در حضرت حجت  
 بود پس اختصاص بعضی صفات  
 بعضی ثابت و محقق  
 اختصاص عاقل و باطن  
 که دید و است که منوبید  
 در جانی مفسر باید لا فرق  
 بین حدس است  
 جای دیگر مفسر باید است  
 الکرسی فضلنا بعضهم  
 بعضی باین معنی که او خدای  
 کرده اما در سایر  
 اینکه این را تفاوت در  
 از برای تفاوت  
 مطهریت و عدم فرق  
 در نفس انصاف  
 صفات

که

# رد مطالب فصل دهم

۳۶۵

بصفات حال اینکه چنین نیست لافرق بین احد من رسوله کلام قوم  
 و تکلیف مردم است که چنین بگوید و بدانند یعنی از نفس رسالت و لزوم  
 اطاعت نباید تا فرق بین چه چیزان بگذاریم و این مطلب غیر مدعی ادا  
 که این دو آیه را شاید مدعی خود گرفته بود و خلط در کلامش اینگونه میگوید  
 خواه بعضی این صفات از آن میا کل بوزیه ظاهر شود و خواه نشود اول این  
 کلام مناقض کلام سابق او است که گفت این صفات و جمیع سایر صفات  
 از این میا کل قدسیه ظاهر است و مناقضه اش ظاهر است و ثانیاً اگر  
 پیغمبر فاقد این صفات باشد ولی سلطنتش سلطنت معنویه باشد نمیتوان  
 گفت ایشان و ارای سلطنت ظاهریه بهم هستند بحجت اینکه سلطنت  
 معنویه باطنیه اقوی و اشرف از سلطنت ظاهریه میباشد زیرا که در عرف  
 مردم سلطنت ظاهریه حقیقت سلطنت محسوب میشود ولی نبودن سلطنت  
 ظاهریه نقضی در مظهریت ندارد و در خاتم انبیاء که مظهر اتم از تمام  
 جهات باید سلطنت ظاهریه بهم داشته باشد تا صدق تمام نبی  
 علی الحجه سرابای گمات این قائل مجبول فخذ مش و معلول است این بیچاره  
 بملاحظه قلت عمر و ذلت که در نتیجه عمل میرزا علی محمد دیده سلطنت  
 معنویه باطنیه انبیاء و اولیاء را بقصد بن معجزات آنها معین مینماید  
 برای اینکه چون برای میرزا علی محمد معجزه ثابت نموده او را دارایی  
 سلطنت باطنیه نماید و غافل شده از اینکه در فضول سابقه انکار می نمود  
 که بدون اسباب عاریه عملی از کسی صادر شود و منکر معجزه بود  
 که می گفت قدرت بجال غلق منکر و این میگوید که معروفست سلطان

روزی از کلمه استیغاث  
 از کلمه استیغاث  
 اینست در همه روزها  
 سحرش در همه روزها  
 باشد آنچه بقصدش  
 فقد برایشان رسالت  
 اصحاب رسالت  
 و نقض برای میرزا علی  
 این باعث نقضان نبی  
 سلطنت  
 حجت در این  
 معنویه باطنیه  
 اشرف از سلطنت  
 است فقط از این  
 دارد که بعد از اثبات  
 این که است برای  
 حضرت سلمان با وجود  
 نزد خود نشسته  
 که سلطنت باطنیه  
 و اصحابش

# رد مطالب فصل دهم

فشاء این گونه تصرفات در تکوینات بوده میرزا علی محمد و یامیرزا حسنعلی  
 و یاعباس افندی یامیرزا یحیی هم سخن استند از قبیل این کار با بکنند  
 نه آنیکه در مجالس امتحان و اثبات مقام لا ادری و بویالی بگوید یا  
 از پایه شدن بند دار که از روی نخب و اتفاق بعصیه و عقلا و معجزه  
 بعصیده با بیها و بهایشها بوده از پای دار فرار کند و با اعجاز در بخا  
 ثابت نماید و بطبع الارض بشیر از برود و خود را هدفت کلوه قرار  
 مذهد و یامیرزا حسنعلی از رسیدن شهریه شکایت نکند و سلطنت  
 معنویه و باطنیه از کوه طلا بقدر یکد سلمان برای قوت یوم خود  
 برداشت بردارد و یا اینکه عباس افندی با هر قوم بزبان خود  
 سخن بگوید و محتاج لمترجم و ترجمان نشود و خوب بود که این قائل که  
 از قصه خادنه حضرت امیر داشتن اکسیر را نقل نمود با بودن کشتهای  
 اکسیر بر روی دریا حضرت اکسیری شمس و قمر و شجر را از کتاب بیان  
 بیشتر و سلطنت معنویه آنچه محل حاجت ایشان بود برای خود حاضر  
 میکرد و مذوهم سلکانش نیز از سلطنت معنویه میرزا علی محمد مانند  
 سلمان که از سلطنت معنویه حضرت ختمی مرتبت استفاده نمود  
 و از کوه احد طلا بقدر حاجت برداشت استفاده نمایند این که  
 میباید که سلطنت ده با نزرده شهریکه بعد از بعض اوقات تا اینجا  
 که میگوید حضرت موسی با وجود پوشیدن پلاس نبرد فرعون رفت  
 پد مینامند و غصبا مذاحت از دها کردید الخ سخن است که  
 از برای افقناح خود گفته اولابرای آنیکه صد در عملی از کسی بدین

علاوه بر این که در این کتاب  
 نامی بر آنکه از قاضی  
 سیدی آنکه سلطان  
 داد و عا...  
 امیرالمؤمنین  
 آنحضرت که جمع کردند  
 خود آنحضرت بود و معجزه  
 تمام اینها کشف باید  
 نزد قاضی ال محمد بوده باشد  
 و علاوه سلطنت تمام  
 شرق و غرب را بعنوان  
 سلطنت ظاهریه و باطنیه  
 بر قاطبه عالم و بلاد  
 باشد و آنچه در سلطنت  
 آنحضرت است  
 در زمان وجود خود آن  
 حضرت نقصان  
 نداشت







الکلام اگر بخوابند خبر از مستقبل بد بند میگویند فلان مملکت الکلام چنانچه  
 در فارسی میگویند فلان مملکت لک مخمور می خواهد شد و از این مستقبل  
 است بسیار است مقصود امینت که خلافت از امور است که سر و سر ملک  
 میشود پس صحیح است که کسی بگوید فلان مملکت خلافت با وزارت است پس  
 این عبارت است این مینت که سلطنت خواهد داشت بنا بر این معنی است میث که  
 میفرماید مملکت من ولدی استی عشر خلیفه امینت که دو از ده نفر از  
 اولاد من مملکت خلافت و جانشین من خواهند شد که فی الحقیقه باین عبارت  
 تعیین میفرماید که او صیاح خود را که باین عدد خواهند بود چنانکه در بعض اخبار  
 از تعیین عدد و اشاره با سامعی آنها نیز فرموده است در این مقام فقط مقصود بیان  
 عدد و خلفاء است ربطی با اینکه سلطنت ظاهریه میکنند ندارد و چون داری  
 ایشان که مسمی مبدیست وضع خلافتش با سایرین فرق دارد و چه در افعال و چه  
 در وضع اسباب بنویس که بلا و سلطنت باطنیه معنویه که در همه موجود بوده  
 است از بیان حال و افعال او را فرموده است و کلامه تمام و اثبات مقدمه الذکر  
 این مطلب است باین معنی که عرض اصلی ذکر وضع حال مهدی است ذکر باقی  
 مطالب برای ساین سخن است باین مقام که مقصود اصلی بیان این مطلب  
 است **عقود** شکل بر این دو است بر حسب ظاهر لفظ وارد نموده  
 یکی اینکه میفرماید دو از ده نفر از اولاد من و یکی از ده نفر که امیر المؤمنین  
 علیه السلام بوده از اولاد او نبوده پس خلفاء از اولاد او نبوده است حضرت  
 یازده نفر از ده نفر و جوایب این است که از آنجا است که امیر المؤمنین  
 از آنجست که در عالم معنی صادر دوم است که توسط صاحب اول موجود شده است

باین عبارت صدق است  
 اولاد او یعنی مملکت است  
 است و چون مقام است  
 عزت امیر المؤمنین است  
 منتی مثبت مانند اولاد است  
 اعزاز اولاد بود باین  
 با خلفاء اطلاق اولاد فرموده  
 است و ممکن است که  
 گفته شود مملکت است  
 آنحضرت نمودن باین  
 است که باین این و از ده  
 نفر بیچ وجه تعیین نمود  
 حتی در صدق اولاد است  
 یعنی باین طور که در از ده  
 نفری خلیفه است





# در مطالب فصل دهم

عطف

یعنی در حصول بعد از موت است و ممکن است که بجای او داده صورت  
 نماید که عرض حصول جمیع و رسیدن اثر آنچه را که بجای آورده اند و خدا  
 شاید با آنها بوده و با آنها میرسد بوده باشد و همچنین در قول امیر  
 المؤمنین علیه السلام که میفرماید **وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَىٰ اللَّيْلِ بِسَبْتِي**  
**فَضَبَّتْ شِقَّةً فَلْتُ لَا بَعِيْتِي** که این شتم باین تار زنده سخن  
 شده افاده تا خبر زمانی نمیکند و الا منافات با افاده قار فضیلت  
 که مرصوع از برای عقیب بلا مصلحت خواهد داشت و شتم بفتح  
 ثار بهم که بعضی میخوانند غلط است زیرا که شتم و شته اشاره بیدر افاده  
 میکنند در بعضی شعر مذکور اشاره ببعیدی نیست حال که اشاره بودا بسته  
 شد که شتم همه جا برای افاده تا خبر و تراخی ز نام نیست پس میگوئیم از آنجا  
 که مقصود پیغمبر از این فرمایش اولاد بالذات بیان بعیتین عدد خلفا  
 خود شش میباشد و گویند و قایع شدیده عطیم در زمان خلفا آنحضرت  
 واقع خواهد شد تا اینکه منتی شود بطور مهدی که دو از دسسی این  
 است در قایع واقعه در زمان آنحضرت از سلطنت ظاهریه حقه الهیه  
 و ما ذن سالین در از و معادن شدن ظهور او با خروج در حال  
 لهذا این شتم در اینجا در شتم سخن المهدی از برای تراخی و تاخیر  
 ز نام نیست که اشکالی وارد آید و جمع بین احادیث و خروج در حال  
 قبل از مهدی و این خبر همین است که هم از برای تربیت و تراخی  
 بدانیم بلکه برای شکر کنند و در وقوع بدانیم و از آنچه در جواب این  
 اشکال که گفتیم جواب از اینکه این قابل میباید زیرا که پس از اینکه

فرا بید  
 اثنی عشر حقیقتی  
 دو از ده غلطی که در از از ده  
 سخن باشد تا اینجا که بعید  
 بخوبی واضح بعد حضرت  
 مهدی است و نیز از حضرت  
 احسن است که در مکه  
 میگردند و این مطلب را  
 معلوم بودن شتم برای تراخی  
 که شتم بخت المهدی است  
 امنیت که در زمان و از ده  
 نقر مهدی خارج میکنند  
 باید مهدی غایب و در از ده  
 نقر باشد احوال معلوم شود  
 نقر در این مقام از برای  
 که شتم در این مقام از برای  
 تراخی نیست و جواب  
 تفصیلی این خبر در کتاب  
 این است

رد مطالب فصل دهم

که باید از این قائل پرسید که ای بد بخت اگر مسلمانانی که مهدی بعد از  
 دو از ده امام خروج میکنند که صاحب سلطنت مسزیه است بقول تو  
 و باید صاحب سلطنت طابریه باشد بقول دیگران منصب الهی او  
 چه چیز است پیبر است با امام است اگر بگوئی پیبر است خون مستلزم  
 رد قول خداوند عالم است که میفرماید مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَخَاتَمُ  
 النَّبِيِّیْنَ پس مستلزم امام باین عقیده که منحصر است و اگر بگوئی امام است  
 که پیبر خلفاء خود را پیش از دو از ده نفر قرار داده است و بی هیچ مسلمان  
 و امام سیزدهم قرار نداده قابل نشده است اهل سنت هم که قائل بوجود  
 اطاعت او لو الامر يستند بهر پادشاه وقت را اول الامر میدانند و  
 اگر نه امام و پیبر است پس منصب الهی ندارد و دلیل بوجوب  
 تجسیت قول کسیکه منصب الهی نداشته باشد عقلا با نقل در هیچ کتابی  
 یا لایحه یا خطابه مذکور نشده مگر در این کتاب که قائل با تلبیس راز ابلیس  
 شیطان که بگوید میرزا علی محمد چون تند نویس از حرف بافت بوده که  
 کسی مانند او نمی تواند حرف بیافند لازم الاتباع است و حاصل جوب  
 جواسیه نیست که این قائل هر گاه مطمئن شود که مهدی خارج از دو از ده  
 امام پیبر است کافر و مرتد است و هم چنین اگر امام سیزدهم قائل شود  
 و اگر بگوید میرزا علی محمد نه پیبر است و نه امام منصب الهی نخواهد داشت  
 پس حرف ما دیگران ندارد و هیچ دلیل دیگری با این تابع او باشند چرا که  
 تابع دیگران نباشد مما شانه اقتناعی بر فرض که ما نیکم کنیم که  
 مهدی یوحی و غیر از دو از ده امام باشد باید از این قائل پرسید که باید

بدلیل  
 چنین خبر باید علی  
 با پیبر است  
 کسی باشد  
 بعد از امام  
 که خدا بخواهد  
 حکم علیه است  
 این دو امر باید واقع شود  
 برای مهدی توقعی نیست  
 علی محمد که هیچ اثری از  
 او ظاهر نشده است  
 این قائل در حق او فریاد  
 باطل صرف و بنیان دین را  
 است که بان بجایه بپوشد  
 می بندد و اگر از مقام  
 رسول حدیث بیاید  
 از برای این

# رد مطالب فصل دهم

دارد دیگر خبری از آنرا قبول ندارد و مصداق و مورد ولایت انومنون  
 بَعْضِ الْكُتَّابِ نَكَفَرُونَ بِبَعْضِ خَوَاهِد بود **جواب** بکسر ا ب قابل  
 غافل غیر عاقل است که باید از او پرسید حال تمام ائمه غشی میشود با امام  
 حسن عسکری از حیث بیان احکام و آنچه باید از امام پیش رفت نماید مسلمند و در  
 در کتب است اسامی محمد بن الحسن که امام دو اواز و هم که بعد از وفات امام حسن عسکری  
 بلکه در زمان آنحضرت کسی اورانند بد بطوریکه بعضی نسبت عظم با آنحضرت دادند  
 تا که میگویند موجود است و حساب لامر محتفی است تا زمان ما مورث با  
 مستندی امور میشود انتظار و ابر هم که آنحضرت ظاهر شود و تکالیف امام  
 حلیفه بودن خود را بعمل آورد و تو که مهدی موجود را غیر آنحضرت فرض میکنی  
 میکنی که آنحضرت تکلیف خلافت و امامت خود را کی در کجا بعمل آورد و تا آنکه  
 میکنی بعد ظاهر میشود و عمل منجا بد پس معلوم میشود که باید که بسم منتظر امام  
 دو اواز و بسم باشی و حال اینکه انتظار بذاری و اگر بگویی فوت شده از کجا  
 خبر فویش آمده در کجا فوت شده اگر بگویی در کجا چکی فوت شده امام نخواهد  
 بود سبب اینکه دو امام در یک زمان بوصف امامت نمیشود موجود باشند  
 و اگر بگویی بعد از پدر است همه اولاد بر فوت و مبار رسیده که کی بوده و  
 در کجا و ما بنا طفل صغیر را پیغمبر حلیفه و جانشین قرار میدهند مگر طوری باشد  
 که در زمان عمل تکالیف خلافت و امامت عنوان صغیر از او منتفی باشد  
 بر این تعذیر اگر غائب شده است تا موقعی که در این عمل نمودن تکالیف  
 خلافت و امامت شود با اینکه با اخبار و آیات و اگر بر غیبت منافست  
 خبری از تصرفات و عمل تکالیف خلافت و امامت آنحضرت بمبار رسیده

در وقت آنحضرت  
 نده است پس با امام  
 مهدی موجود نباید  
 اگر بگویی فوت شده است  
 در زمان غیبت صغری از زمان  
 حلیفه و تصرفات و عمل تکالیف  
 خلافت و امامت نموده است  
 طاهره بر اینکه خبر فوت  
 رسیده چون غیبت فرموده  
 پس کسی مطلع از حالت  
 که در باب خاص که اینها  
 صحیح است فوت نموده است  
 بر این قائل است که  
 از وقت آنحضرت تا زمان  
 غیبت صغری و غیبت  
 کبری

رد مطالب فصل دهم

در کجا بوده اگر بگوید عجت لازم نیست خلاف عقل و نقل که میفرماید لولا الحجة  
 لحن الارض با بها خواهد شد و بالاحزرة ملزم میشود که بگوید همین میرزا  
 عنی محمد مهدی موعود است که امام دوازدهم است چنانکه خود میرزا  
 علی محمد در مجلس شبیر گفته بود من کسی بستم که شش سالها است انتظار  
 آمدن مراد آمده یعنی مهدی موعود که امام دوازدهم باشد منم  
 زیرا که کسی انتظار آمدن غیر امام دوازدهم را نداشته و ندانم که او  
 آنچه تا اینجا گفته معلوم میشود که این کلمه قائل بجهل بر خلاف قول و داعی میرزا  
 علی محمد سعدی هم گفته شده است و جواب از استدلال این قائل  
 ناقابل برای اثبات دعوی خود بقرة دعوی اشتیاق که روی از خود  
 حضرت صاحب الامر است که حاصل استدلالش اینست که بعد از ذکر امام  
 دوازدهم که **وَالْخَلِيفَةُ الْمَهَادِي الْمُهَدِّي** است میفرماید **وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ**  
**الْقَاسِمِ الْمُؤَقَّلِ** از ذکر ولی امر بعد از ذکر امام دوازدهم معلوم میشود که  
 این قائل ولی غیر از امام دوازدهم است از آنچه منضملا در جواب از مقال  
 قبلیش گفته ایم بخوبی معلوم میشود زیرا که تمام آنچه در اینجا گفته آنرا اینکه این  
 مهدی موعود که غیر امام دوازدهم است منصب الهی او چه چیز است  
 است یا امام شبیر که هم الی آخر آنچه در اینجا گفته ایم در اینجا وارد است پس اگر  
 بیجا نده است نکته در اینجا بداند آنچه گفته ایم باید اشاره بان شود این است  
 که این قائل از گفتن اینکه دها از خود صاحب الامر است بخواهد استفاده  
 کند که خود صاحب الامر که امام دوازدهم است بعد از آنکه میرزا علی محمد  
 صلوات فرستاده عجت آنکه بعد از آنکه برای اباء و اجداد خود صلوات

طلب حجت  
 از خود موعود است برای  
 طلب حجت  
 از خود موعود است  
 در غیر خود موعود  
 دل امر غیر خود موعود است  
 طلب حجت  
 از خود موعود است  
 در غیر خود موعود است  
 طلب حجت  
 از خود موعود است  
 در غیر خود موعود است  
 طلب حجت  
 از خود موعود است  
 در غیر خود موعود است  
 طلب حجت  
 از خود موعود است  
 در غیر خود موعود است





میدهند و بالاخره روز بروز قلبه حسینی بر روز خواهد نمود خصوصاً در زمان ظهور حضرت  
 حجت و ایام جمعیت خلق عجب است که این قائل در یک مقام در مقابل سلطنت  
 و افسیه سلطنت ظاهر بر پیروی فرض میکنند و وقتی بران منبکذارد و در این  
 سرف غلبه حسینی را غلبه مسند اند و مظهر صیت و قه که مبارک غلبه دشمنان  
 و مغلوبیت آنحضرت فرض میکند انصاف امینت که این گونه فهمها  
 در اکهار ایام عدا سهر که در جای تاسف و تعجب است و اما آنحضرت  
 در معنی آیه شریفه **يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ**  
 الخ نمید که مینوید اگر ظاهر آیه تفسیر شود هرگز موافق نیاید تا آنجا که میگوید  
 این آیه چگونه مستبراند غلبه ظاهر معنی نمایند دلالت میکند تمامی پیغمبری  
 از تفسیر و شان و نزول آیات قرآنی بلکه معنی ظاهر لفظ است زیرا  
 این آیه مبارکه نسبت بنصاری که میفرماید **وَأَتَّخَذُوا الْحَبَارَهِمَ وَ**  
**رُهَبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَالْمَسِيحُ بَنُ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا**  
**لِيعْبُدُوا اللَّهَ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مُجَاهِدَةً عَمَّا يَشْرِكُونَ**  
 نازل شده در اینموقع است که میفرماید **يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ**  
 الخ که حاصل مراد این است که نصاری از توحید اعراض نموده و قائل  
 مبارک باشند در حالتی که باید موحد باشند و چرا هستند لوز خدا را بقدر  
 او باب و آله خاموش نمایند و خدا نخواهد که کار این طور بماند توحید  
 بوجه و حضرت خاتم النبیا و سران بیانات توحیدی در میان ایشان  
 اظهار که مردم را منصف و تمام شود و چون توحید در تمام عالم بوجه حضرت  
 خاتم آل محمد که مکمل مسالت حضرت ختمی مرتبت است از صفت نشانه احکام تمام

او در عالم نسبت سلطنت  
 ظاهر است که برای آنحضرت  
 مظهر احوال و اعلی  
 شد پس بنا بر این است  
 در عدا ما خواهد بود  
 زنده است که در این  
 آیه تفسیر شود هرگز موافق  
 نیاید غلبه ظاهر معنی  
 نماید عظم نام بر این  
 خواهد بود و اما اینکه  
 میگوید اگر چه از احادیث  
 سلطنت روی  
 زانم فرسخ  
 زمین تا آنجا که میگوید  
 گذشته از آنکه حدیث  
 بیانات است الخ که  
 حاصل سلطنت بالاخره  
 که بابت نبوت او خواهد  
 رسد خواهد بود



شد که در سلطنت وی بنام محمدی موعود که میرزا علی محمد باشد از برای  
حدا بدها حاصل شد ممتور و ذلیل اورا گشتند از این بد بخت دل  
سخت باید پرسید ثابت بودن بدها که بجدیث ثابت است  
ار واقع محقق است لکن محقق آن در موضوع ما سخن بنیاد دل کلام است  
زیرا که تو اگر ثابت بتوانی بکنی که میرزا علی محمد مهدی موعود بوده  
لابد خواهی بود و محقق که هم میشود که سلطنت موعود به از بین رفته  
است و هنوز مد ویت اورا محل کلام است سبب مذکور سلطنت  
ظاہریه تو چگونه میتوانی سلطنت ظاہریه اورا تحصیل بدها از بین ببری گفتن  
اینکه میرزا علی محمد مهدی موعود است ولی سلطنت ظاہریه او بدها  
از بین رفته است اولی نسبت از اینکه بگوئی مهدی موعود نیامده و  
خواهد آمد و سلطنت ظاہریه هم که وعده الهی است که ان الله لا یخلف  
العهود هم محقق خواهد شد بلکه نظر بیضی حادث است که از امام سوال میکند  
ایا بدها در ظهور قائم ممکن است میفرمایند ممکن است بجهت اینکه ظهور آن  
حضرت از وعده های الهی است و وعده های الهی بدها بردار نیست بدها  
گفت تمام مد ویت میرزا علی محمد کذب افتراء و غلط است و مهدی  
ظاہری خواهد شد و با سلطنت ظاہریه زمین را از عدل و تقاضا میکند و  
ظلم و جور و شرک را بر عزم الف و کوری چشم بابتیه و بهابیتیه از زمین بر میدارد  
به مبینند این قائل مجهول چه قدر اعمن است یا سخن میکند که مکرر در مقدمه  
کتاب که تخریب سینود بر مجاهده در دین و تحصیل تعین در اصول عقاید  
در اینجا میگوید که مطنونست که در این سلطنتی هم که در حادث است

بدها باشد باید  
ببین چاره گفت بدها  
میرا اصل عقاید و تعین  
لازم است در خصوص  
شدن سلطنت ظاہریه  
از اخبار انقضا بکنند بدها  
در حدیث اصول بدها  
فانهم بدون حضرت مهمل  
بفرض قبول در دست بار  
چنین حدیثی در وقوع بدها  
در قائم بودن حضرت قائم  
در آن باب چه دلیل میشود  
که در باب سلطنت  
ظاہریه قائم آن کلام  
بدها حاصل شود بدها

# رد مطالب فصل دهم

اما اینکه میگویند از طرف دیگر معنی و معصوم از آن احادیث بیان شده است اما اینجا که از برای خوشحالی شام شعبان فرموده اند دلیل واضحی است به لجاج و عناد با حق زیرا که از ابتدا در فصل صحبتها کشیده که سلطنت قائم آل محمد را سلطنت معوییه کند که بنواند در حق میرزا علی محمد که سلطنت ظاهریه نداشته سلطنت باطنیه معنی قائل شود چون چندان آن تاویل قابل قبول بدید اجبار سلطنت ظاهریه را معنی خود باقی گذارد ولی مدعی حصول بداید شد تا اینکه بگوید میرزا علی محمد که سلطنت نداشته برای این بود که امر سلطنت ظاهریه بدام فرعون شد چون این مطلب را هم قابل منع دید بعض اجبار که هیچ ربطی مطلب ندارد معنی اجبار سلطنت ظاهریه قرار داده است میگوید که برای خوشحالی شعبان چنین فرموده اند و این کلمه در تحلیل عقلی گفته و واضحی است زیرا که حاصلش امنیت که دروغی گفته اند که دل مردم خوشتر شود یعنی مردم را کول زده اند و تزیین داده اند ولی هر کس آن اجبار را بسیند میداند این مسئله متعلق بانیکه اجبار سلطنت برای خوشحالی بوده نیست و مراد از این خبر را ما در موقع خود که سابقا عنوان شده بود بطریق واضح بیان کردیم و البته کسی که فراموشش نموده باشد رجوع بان محل خواهد نمود پس مکررا ان فصل را در این مقام منی نمائیم و اینها از عجایب است که این قائل غافل از جمله اجبار سلطنت ظاهر بجزند کور در صفحه ۲۶۹ بحار که از سنن آیه و حجاج که ملوکا سوال از معصوم میشود تا اینجا که میگوید سلطنت بهشت و سلطنت ربه است

تفاوت  
نسبت که این جناب است  
اجبار سلطنت ظاهریه است  
معنی تغییر آن زیرا که سلطنت  
صحت شد معنی بدین قائم  
سلطنت او است و این  
در مطلب حاصل شود چیزی  
بود و اما اینکه میگویند  
چنین در صفحه ۲۹۲ بحار  
بمعنی مذکور است قائم صلوات  
و علمها منسلالت از طرف  
نقل شده واضح میگوید  
این را هم سابقا گفته ایم  
یعنی سخن ما عدالت است  
قرائت در کتب معتبره







مختلف برای کج که در جنجال و عوام الناس و فریب دادن آنها چون اردا  
 و این قافل جز در استغاب انداخته و اینها را نوشته و بی خبر است از اینکه  
 بر طبق اخبار بهمان بسنیاء و نص کتاب سماوی قائم باید سلطنت ظاهر  
 و تصرفات باطنیه برای اجیاء دین خدا و تجدید فرائض و حسن قیام  
 فرمایند و آنچه را که بواسطه آراء فاسده و اختلاف قادی از این دین  
 بسین از بین مردم رفته اعاده فرمایند تا حاصل همانطور که در سایر ظهور است  
 که در سایر ظهورات و ابرازات طالبین حق از صاحبان ظهور سلطنت  
 باطنیه و قوه تصرفات عالم ملکوت را تقاضا در خواست میزند و در  
 این ظهور بحکم نص آیات و اخبار سلطنت ظاهریه و تصرفات منویه  
 را منتظر و حوالا هستند و اما اینکه این قافل شهادت حضرت سید  
 الشهداء علیه السلام باصتدین داشتند بتمام سلطنت  
 باطنیه مغلوب فرض نموده و معنای سلطنت ظاهریه را که  
 در لسان اخبار در حق حضرت بعثت الله فی الارضین جاری  
 شده باین جهت خواسته از بین برد فرض غلط و  
 معنای صحیح حاصل نموده چه اینکه اسنیاء سلف و پیغمبر حاتم  
 عظیم الصلوة والسلام قضیه باطله طعن و شهادت آنحضرت  
 را برای بقای دین حق اخبار فرموده که دین بسین اسلام  
 باین واسطه باید باقی بماند و برای بقاء و اعتلاء این دین  
 بسین بر سایر ادیان باید آن بزرگوار بان کیفیت در انروز  
 در هر چه در معینه شهادت برسد و دیگر غافل از اسنیت که نوشتن

اینجا در نزد عقلاء  
 علماء جز آنکه  
 سلطان و عادی  
 که بسین اعلی  
 در پیش از  
 انشاء  
 اسامی  
 علیه  
 در لسان  
 حکایات  
 اراد  
 در  
 منبت  
 نفوس  
 یافته  
 هر چه  
 است  
 نقل

اینها

با کل من فی السلاطین حکم محض عقیده و خشن با خلق حمیده و کسب فضائل  
 حضایل پسندیده بود و بیسوی جلال ریاست و نبویه و داخله در امور  
 سیاسی نه داشته و صد و یا پنجاه هفتاد و آشتی با شاه داشته و در  
 حرکت سلوک و محو سبک و سکون این طایفه منحصر و محصور بر امور دنیایی  
 جانی و تمام همشان بر پیشگدازان حقایق و حقایق بوده است و جنایات  
 مسکاتبات و گفتگوی این قوم بر مفتح و تحقیق حقایق سجات و انبصاح  
 نه عیش و قیام اشارات است نه فاد و در امور سلطنت و در اجتناب  
 در امر حکومت و بد و امکن تمین و تبرک چند سطر از عبارات بیان  
 منظر رحمان و منظر ایمان و سعید الاشرف همچنان نقطه اولی در حق من  
 اصد روحی و روح العالمین و ذابها بقدر یکدیگر در دست این عبد فانی  
 است عرض مینماید عبارات عربی و در سبب سایرین را به عرض میرساند  
 فی الجمله مطلب واضح شود من البیان کتاب السابغ و العشر و من  
 الواحد الثنا و من فلسفه من علی انفسکم بان لا تخزن علی احدی لعلکم  
 انتم من نظیره الله لا تخزنون و لکن علی انفسکم بان تسرن علی احدی لعلکم  
 انتم اباء تشرقون فاند بقره فکم لفسنه بمثل ما قد عرفت محمد من قبل و لکن  
 انتم لا تشرقون اوینا الباب التاسع فلان يوم الذي يظهره الله فيه يظهر  
 نفسه انتم مثلون البیان کلکم اجمعون و لکن الله ينلو ابائکم بنفسه انتم  
 فلا تشرقون ما تشرقون من قبل منم بما ينلو الله لملوون ان با کل شیء قلند خلق  
 فی البیان فان هذا الرضوان الله للعالمین اتمی و نیز روحی من بظهور  
 کما سئله اند که در کتب با ایشان برسد و عنوانش را بفارسی مرقوم فرموده

وینب خاتمه  
 من بظهور اسرار  
 هو الاصل لله لا الاله الا هو  
 القدر الباقی هو المجهول  
 فما بينهما هو المجهول  
 وانه لکنها من المجهول  
 الى الله القدر الباقی  
 ان البیان و ثمانه سطر  
 من الکتاب مؤلف علی ان  
 الاله انتم فان الامس  
 الساطع لکن ما لاحد  
 شیء الایک و ان من  
 عملت و حجاب لا  
 باذلت و اول لولیت  
 فی القدر الاخری من  
 البیان صبا الی  
 من

شتر با اللبن من مذي املك باشاوه من بديك لکنت نحو دابنه  
 اشارتک ولو انه لا ريب فيه لبصر نعمة عشر سنة لجزى  
 من وان به فضلا من عندك انك كنت ذا فضل عظام وانك  
 تکفی کل شیء من کل شیء ولا تکفی عنک من شیء لانه في السموات  
 لافی الارض ولا ما بعدهما وانك انت کنت کافها علیها وانک کنت  
 علی کل شیء قدیرا در بیان فارسی از راه تفسیر بعضی از علما قریب این معنی  
 فرموده اند که احدی را مخمزدن و عکین نمایند حتی اطفال بنابند که یکی از ایشان  
 من بغير والله بوده باشد عارانی که میازند در بابش با بزرگت بسیارند  
 شاید ایشان از این در داخل شوند در عین خول زحمت نه بیند عار و  
 که در آنحضرت از عبادات حسن اخلاق و صبر و تحمل در مشاق و سوره سلوک  
 حموی بیگانه معروف و مشهور افان است استیجاب بشیخ و بیان ندارد  
 ان محاربان که از این طایفه دیده شد همه همگی در آنجا بودند که از باب  
 تعرض بحکم شرع و عرف و ولات مجبور محاربات تدافعی شده بودند و  
 اگر کسی فی الجمله استفسار استیجاب از حالات ایشان نماید واضح و آشکار  
 می شود پس از هشتاد سیان مطالب بزرگوار می آنحضرت در اطراف  
 اکناف علماء و بزرگان مجتهدین با آنحضرت تصدیق نموده بجز من عرض  
 استفسار فی ایض مبادرت نمودند پس از ملاحظه کتوبات از میان علماء  
 و مجتهدین غیر هم حضرت بزرگوار می خلافت مرحوم میرزا بزرگ نوری را که جوانی  
 حدیث السن بودند و بحسب ظاهر جوانی مستبدی بود ملاقات نمودند  
 بودند بوصایت و خلافت خود نامزد فرمود بطبع صبح ازلی آنحضرت را

متن دستنویس در حاشیه راست  
 در بیان آنکه این حدیث از راه تفسیر بعضی از علما قریب این معنی  
 فرموده اند که احدی را مخمزدن و عکین نمایند حتی اطفال بنابند که یکی از ایشان  
 من بغير والله بوده باشد عارانی که میازند در بابش با بزرگت بسیارند  
 شاید ایشان از این در داخل شوند در عین خول زحمت نه بیند عار و  
 که در آنحضرت از عبادات حسن اخلاق و صبر و تحمل در مشاق و سوره سلوک  
 حموی بیگانه معروف و مشهور افان است استیجاب بشیخ و بیان ندارد  
 ان محاربان که از این طایفه دیده شد همه همگی در آنجا بودند که از باب  
 تعرض بحکم شرع و عرف و ولات مجبور محاربات تدافعی شده بودند و  
 اگر کسی فی الجمله استفسار استیجاب از حالات ایشان نماید واضح و آشکار  
 می شود پس از هشتاد سیان مطالب بزرگوار می آنحضرت در اطراف  
 اکناف علماء و بزرگان مجتهدین با آنحضرت تصدیق نموده بجز من عرض  
 استفسار فی ایض مبادرت نمودند پس از ملاحظه کتوبات از میان علماء  
 و مجتهدین غیر هم حضرت بزرگوار می خلافت مرحوم میرزا بزرگ نوری را که جوانی  
 حدیث السن بودند و بحسب ظاهر جوانی مستبدی بود ملاقات نمودند  
 بودند بوصایت و خلافت خود نامزد فرمود بطبع صبح ازلی آنحضرت را





يا الله تعالون واعلموا في اموركم كما ينبغي لكم ومن معكم في عمل الامر  
 انفسوا يا الله وانتم تفعون (نوشته به نگر است که نکاشند اند)  
 اسم الله الملك السلطان الاعلى ذكر كتاب من ثبت في الامر واصطبر  
 الى يومئذ وانبع سبيل الهدى وما از غرضه شيء الا الوصوا من المؤمنين  
 وسكن بالله واهتدي اولي الهدى من به ووجهه بالعدل اعلم  
 من سبيل النعم وذلك بما قال من فضل ربه والرحمة الباقية الكبرى  
 اصبر في الله ولا تخربوا سنجز من جزاء الاوني ويجزي الله كلا لقاء نفسه  
 وهر يدا نكل ورجانا انه علم بما قضى كل شيء بمقدار عنده وله ملكوت  
 الاعلى لا يعبى بخلاف شيء ولا يعجزه من شيء وابدع كل شيء وقد خلقه  
 وهو لا قوى (نا اينکه مناسب ميفر مايند) ان الله ربيكم يحب ان يرى  
 صنايعكم فاطمروا مما يخرج عن ايديكم واحسنوا صن الصنع وامنعوا بالعدل  
 وارفعوا بالنعى ذلك بما يرفعون وان تجز من جزاء الحسن لان يبلغ  
 الى صنيع امره من صنع صنيع حسن يذكركم في الملاء الاعلى ذلك بما يخرجكم  
 لقاء نفسه ويرفعكم في الآخرة والاوونى (نا اينکه ميفر مايند احسنوا في  
 صنايعكم وعلوكم فاطمروا للعباد ما ينفعهم وانفوا الله الذي اليه المنفذ  
 والرحيم هو الذي ايديكم بالامر وعلمكم من العلم والحكمة وذلك لهو الفضل  
 الاجل رحمة من بكم لمن امن وبشره لاولى العلم والنعوى از ذلك  
 من فضل الله وله الملك في السموات والارض والعرش العظيم  
 (بعض اوقات صحابه بهاد و معنی نصرت و خبره که مردم نکاشند اند)  
 هو الله تعالى معلوم بوده که من اجل ذكوره مقدس است از او و آنچه در او

منصف  
 از نصرت اين  
 بخود که نشانی مبعی عبادي  
 خداوند تا بد سلطان يعقوب  
 ملكت از او را از بهر  
 ملك كذاست و اينست سلطان  
 عزت العبيد على قدر انهم  
 الله و خلق من او و موند از بين  
 حمدت الا ان سبب الحكمة  
 و آنچه من خلق و او را از اين  
 در او است که گفتند كه  
 انما الله الذي لا اله الا الله  
 ما يزال بين يدي الله جل جلاله  
 را از اشارت زيارت و سبب  
 تا قابل زيارت  
 و سبب

نوشته

ائمه و صفات سید پس باید در سینه قلب همگانه راه پیدا تا در  
 یگانه بقر خود آید یعنی بجای اسما و صفاتش نه داد تعالی چه که این سلطان  
 بی مثال لازال تقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس حضرت ابراهیم  
 بر احدی و محاوره با نفسی نموده و نخواهد بود بلکه مجربان است که  
 بدین قلب که در معرفت خود نفس همی است بسیف بیان نفس و  
 حکمت و بیان مفتوح شود لذا بر نفسیکه اراده حضرت نماید باید استبداد  
 اول بسیف معانی و بیان بدین قلب خود را عرف نماید و از ذکر اسوی  
 محفوظ دارد و بعد بدین قلب توجه کند امریت معتقد از حضرت ابراهیم  
 خدا و مجرب با حق بوده و دست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند  
 ابد امر صبی نموده ان تقتلوا فی رضاه غیر لکم من ان تقتلوا الیوم  
 بایدی اجبای الهی بیانی در مابین عباد ظاهر شود که هیچ را باصال  
 بر صنوان داد الحلال بدایت نماید مسم باقی باقی تقدیس که ابد  
 و دوستان حق ناظر با ذهن و اموال فانی او نموده و نخواهد بود حق نا  
 زال ناظر بقرب عباد خود بوده و این سهم نظر بنامیت کبری است  
 که شاید نفوس فانیه از شئونات ترا بی طاہره معتقد سر شوند و عقاب  
 باقیه دارد که در ذوالان سلطان حقیقی بنفیه لیسنه مستحق از کل بوده  
 نه از حبت بکنات نفسی با و راجع نه از انضباط خطرهای او را بد کل  
 از آنکه ترا بیه ظاهر دباد راجع خواهند شد و حق و ذوا و اعداد و معرفت  
 که تقدس از مکان و زمان و ذکره بیان و اشارت و وصف و تقریب و  
 علوه و نوله بوده مستقر و لا یسلّم ذلک الا بر من عنده علم الکتاب

این کتاب را در سینه قلب  
 و در مابین عباد ظاهر شود  
 که شاید نفوس فانیه از شئونات  
 ترا بی طاہره معتقد سر شوند  
 و عقاب باقیه دارد که در ذوالان  
 سلطان حقیقی بنفیه لیسنه  
 مستحق از کل بوده نه از حبت  
 بکنات نفسی با و راجع نه از  
 انضباط خطرهای او را بد کل  
 از آنکه ترا بیه ظاهر دباد  
 راجع خواهند شد و حق و ذوا  
 و اعداد و معرفت که تقدس از  
 مکان و زمان و ذکره بیان و  
 اشارت و وصف و تقریب و علوه  
 و نوله بوده مستقر و لا یسلّم  
 ذلک الا بر من عنده علم الکتاب

کلمات و ناسای این طایفه علیه معلوم که مقصودشان منتهی و فساد و اذیت و از  
 من فی البلاد بوده و نیست در هیچ مذمبی مطلق اعمال عوام مقاصد و مقادیر  
 بزرگان انقوم نموده و نیست و این عبد عرض مینماید که اهل بیان از اهل توحید  
 و انجیل هم نباید نفرت نمود و ایشان بعضی عداوت کرده ایشانراست و  
 لعن نمایند که وقتی بوده که خدا پرستی مخصوص ایشان بوده پس همین قدر  
 اسل بیان باید تا سخن بر حالی ایشان و اهل فرقان حوزند که چرا از راه بی  
 مسالاتی و شکبار و کوی تازی در مجاهده دین و آئین در کراهی مانده از  
 طریقه حق که مرضی خدا و جمیع بنیاد در سل است و در مابنده اند و از  
 درگاه خداوند بخون بدایت همه را استند عاقلانند که خدا خودش  
 اسباب بدایت ایشانرا بر راه راست فرایم بیاورد و از عدالت علیحدت  
 شاهنشاهی با کمال مسکنت و خواری از جانب خود اراکان و وطن استند عا  
 مینماید که طس عدالتش را بر سر خطایفه بکسند که این طایفه نیز مثل سایر  
 طوایف در عهد امن و امان سلطانی در وطن عزیز خودشان با بزرگی  
 زندگی نموده منظر الطاف شاهنشاهی شده با کمال آسایش و آرامش  
 با افزایش صنایع و آرایش و وطن عزیز خود سپرد از ندر در صورتیکه اینطایفه  
 مابود سیاستمدارند استند باشند و سبب است و فتنه بنا  
 از عدالت شاهنشاهی بسیار دور است که تعرض بصنایع و وجدان و  
 عقاید قلبی ایشان که از خصایص جان و جنانست فرمانند و از این متبیل  
 تعرضات هم در این متبیل زمان بسیار شد چه خونها و ابر و پا که ریخته  
 شد و چه سرها و تنها که او ریخته نگردد و دید چه بسا نفوس بی تقصیر متبیل

کلمات و ناسای این طایفه علیه معلوم که مقصودشان منتهی و فساد و اذیت و از  
 من فی البلاد بوده و نیست در هیچ مذمبی مطلق اعمال عوام مقاصد و مقادیر  
 بزرگان انقوم نموده و نیست و این عبد عرض مینماید که اهل بیان از اهل توحید  
 و انجیل هم نباید نفرت نمود و ایشان بعضی عداوت کرده ایشانراست و  
 لعن نمایند که وقتی بوده که خدا پرستی مخصوص ایشان بوده پس همین قدر  
 اسل بیان باید تا سخن بر حالی ایشان و اهل فرقان حوزند که چرا از راه بی  
 مسالاتی و شکبار و کوی تازی در مجاهده دین و آئین در کراهی مانده از  
 طریقه حق که مرضی خدا و جمیع بنیاد در سل است و در مابنده اند و از  
 درگاه خداوند بخون بدایت همه را استند عاقلانند که خدا خودش  
 اسباب بدایت ایشانرا بر راه راست فرایم بیاورد و از عدالت علیحدت  
 شاهنشاهی با کمال مسکنت و خواری از جانب خود اراکان و وطن استند عا  
 مینماید که طس عدالتش را بر سر خطایفه بکسند که این طایفه نیز مثل سایر  
 طوایف در عهد امن و امان سلطانی در وطن عزیز خودشان با بزرگی  
 زندگی نموده منظر الطاف شاهنشاهی شده با کمال آسایش و آرامش  
 با افزایش صنایع و آرایش و وطن عزیز خود سپرد از ندر در صورتیکه اینطایفه  
 مابود سیاستمدارند استند باشند و سبب است و فتنه بنا  
 از عدالت شاهنشاهی بسیار دور است که تعرض بصنایع و وجدان و  
 عقاید قلبی ایشان که از خصایص جان و جنانست فرمانند و از این متبیل  
 تعرضات هم در این متبیل زمان بسیار شد چه خونها و ابر و پا که ریخته  
 شد و چه سرها و تنها که او ریخته نگردد و دید چه بسا نفوس بی تقصیر متبیل

کلمات و ناسای این طایفه علیه معلوم که مقصودشان منتهی و فساد و اذیت و از  
 من فی البلاد بوده و نیست در هیچ مذمبی مطلق اعمال عوام مقاصد و مقادیر  
 بزرگان انقوم نموده و نیست و این عبد عرض مینماید که اهل بیان از اهل توحید  
 و انجیل هم نباید نفرت نمود و ایشان بعضی عداوت کرده ایشانراست و  
 لعن نمایند که وقتی بوده که خدا پرستی مخصوص ایشان بوده پس همین قدر  
 اسل بیان باید تا سخن بر حالی ایشان و اهل فرقان حوزند که چرا از راه بی  
 مسالاتی و شکبار و کوی تازی در مجاهده دین و آئین در کراهی مانده از  
 طریقه حق که مرضی خدا و جمیع بنیاد در سل است و در مابنده اند و از  
 درگاه خداوند بخون بدایت همه را استند عاقلانند که خدا خودش  
 اسباب بدایت ایشانرا بر راه راست فرایم بیاورد و از عدالت علیحدت  
 شاهنشاهی با کمال مسکنت و خواری از جانب خود اراکان و وطن استند عا  
 مینماید که طس عدالتش را بر سر خطایفه بکسند که این طایفه نیز مثل سایر  
 طوایف در عهد امن و امان سلطانی در وطن عزیز خودشان با بزرگی  
 زندگی نموده منظر الطاف شاهنشاهی شده با کمال آسایش و آرامش  
 با افزایش صنایع و آرایش و وطن عزیز خود سپرد از ندر در صورتیکه اینطایفه  
 مابود سیاستمدارند استند باشند و سبب است و فتنه بنا  
 از عدالت شاهنشاهی بسیار دور است که تعرض بصنایع و وجدان و  
 عقاید قلبی ایشان که از خصایص جان و جنانست فرمانند و از این متبیل  
 تعرضات هم در این متبیل زمان بسیار شد چه خونها و ابر و پا که ریخته  
 شد و چه سرها و تنها که او ریخته نگردد و دید چه بسا نفوس بی تقصیر متبیل

# در مطالب حاتم

۳۹۱

پسند کرده در ترکیه و روسیه و مصر و هند و گستان نیز همه دوزخ در  
 برآید بوده و میباشند از این مثل و نوب و زجر و ضرب نفسی و طرد  
 غیر از حزابی ایران و فقره پریشانی هزاران خانمان نفی نماید و  
 دولت نکر دیده در این زمان مصلحت دولت مرصحت در افت  
 بر عاتق و مساوات و عدالت تا آنکه است ممالک متحدند و در  
 باین درجات عالی نفوذ و اقتدار و جهان گیری از تقاضا نمودند مگر  
 وقتی که منازعه مذہبی را بجای از میان برداشته بطور تعادل و تساد  
 اجزای احکام نمودند همین منازعات مذہبی اسباب مذنی دولت  
 قوی شوکت عظیمه ایران گردیده ممالک شیخ الممالک ایران تساقض  
 نموده و قطعات خیمه رفت بتدریج از دست سلطنت ایران رفت  
 که از انجمله قفقاز و کرجستان و توران و اکثر ممالک خراسان و سیستان  
 افغان و عصیان طوایف ترکمان واقع و نفس الامر همه میداند که از  
 همین جهت بوده و لا غیر الا این ممالک در هیچ عهدی از سلطنت  
 ایران خارج نبوده و اگر بهمین دیره سلوک شود البته این صنف ضعیف  
 شده رفته رفته نه تنها دولت معهور عادی خواهد گردید بلکه سعادت  
 حال و اقبال ملت ایرانی هم بتدریج رو برونبال نموده پایمال خواهد  
 شده مثل اقوام مختلفه کرجی و آرنی و پیودی اصطحلال حاصل نموده  
 جمعی متبیل و بقیه السیف در دست عادی خوار و ذلیل خواهند ماند غیر  
 از این طایفه طوایف مختلفه و گروه انبوهی از ملل قبایله المذنب و الملت  
 در ایران زیادند که هر یک تکفیر و تقسین دیگری بنمایند مثل یهود

رضا یغینی  
 وزیر ارشاد  
 در روز شنبه ۱۳۰۲  
 در کتبی  
 حضرت گل لاهی بیگ  
 کس خلاصت نماید ایست  
 خدایت نماید جزای  
 بر سر کسی بکند جزای  
 فلک است سرافراز  
 و حکم از انصاف  
 الالباب  
 سواران  
 نفس  
 برهان بر داران  
 و انجا یغینی  
 پیران



خود از لیل بوی از نقل خرمجول از ایقان سرا با بطلان مسلم شود  
 که سر ایاقی گنار تو دور و بنا و متو عنیت کلیه اساس کذب فیه  
 و سمت نموده اند کجاست که فرمایش میر یوسفان کرس  
 هزار فاطمه کالج کرده ام که جلکی دفتر محدود بوده اند و خبر لیه  
 حضرت امام حسین علیه السلام بسلمان فرموده است من مایزار  
 آدم همراه بودم که فاصله هر آدمی با آدم دیگر چاه هزار سال بود  
 با هر یک لاست بدم راعرض نمودم و بسرازد فقه جهاد کردم  
 که کو چکان مثل غرزه خیمه بود که بدم با کفار محارب نمود در قوطی  
 عطار چندی در ایقان که این قائل از او نقل میکند و همچنین خبر کسیر  
 داشتن فتنه را که هر چه این قائل ناقل نباشد اگر بخوابم دروغها تیکه از اول  
 این کتاب تا باب پنجاه یک یک شماره اسباب رحمت و ملامت خواهد  
 شد فعلا سزاوار این است که دروغها و تناقض کویهای این قائل را  
 که در همین خاتمه نوشته است توضیح دهم که اسباب تنبیه غافلین و  
 نطقن در ابلیس شود انصاف و بیدار و بیسینید هیچ دروغگو این قدر  
 کم حافظه یا محنت ناقص گو میشود که در صحنه دست راست بنویسد  
 که آن محاربان که از این طایفه دیده شد نیمه محض بدانند بود که از کتاب  
 معرض حکام شرع و عرف و ولات مجبور محاربات توافقی شده اند  
 و با فاصله یک خط بنویسد پس از استنثار بیانات و مطالب بزرگواری  
 آنحضرت در اطراف و اکناف جمیع علماء و بزرگان و مجتهدین آنحضرت  
 تصدیق نموده ببعین عزایین و استفقار فراغی مبارک است نمودند ای

بسیار است  
 بزرگان و مجتهدین  
 جمع است و افاضه تمام  
 میکند مطالب بسیار  
 است و اگر چه ضعیف  
 عجز تصدیق  
 بودند  
 سزاوار است که هر چه  
 مستوفین غیر تصدیق  
 بی ادعا بلفظ علماء  
 بزرگان و مجتهدین  
 جمع است و افاضه تمام  
 میکند مطالب بسیار  
 است و اگر چه ضعیف  
 عجز تصدیق  
 بودند

بودند جهت اینکه متر حنین سبقت مصدقین نمودند چه بوده ما چاره باید کرد  
 متر حنین بسیار بودند و مصدقین مردمان قابل اعتنا بودند لهذا در مقام  
 تعارض برآمدند بالاخره این کلمات همه اولاد دروغ و ثانیاً تناقض گوئی  
 است و اجلاوه دروغ و عتقا مستبل از ذکر خاتمه و تناقض گوئی و دروغ گوئی  
 در این خاتمه باز طرحه شیادی کج بنیاد می گذارده آیه فطر حنین علی بن  
 الحج از بیان نقل میکند ولی این عبارات را که صریح است در امر تقابل  
 و در احسن القصص میرزا عینی محمد عبارات مختلفه مذکور است در سوره  
 نوز میگوید و اعلموا ان الله کتب علیکم القتال علی الحق بالحق امر علی  
 الامر بما قدر الله فی ام الکتاب شد بدان آن الذین یقاتلون فی سبیل  
 الله لا یخافون الا من الله الحق علیه الحق بالحق نا اینجا که میگوید  
 ان الذین یتشهدون فی سبیلنا فتوف بلقون الله ربهم فی حجة  
 الخلد مرتباً و سرراً و اذ نادى المنادی فی القتال فاجیبوا لله و  
 ذکوه فان الحق مؤید که بالنصر لمرزیه و اسرعو الی رضوان الله الیکم  
 ولا تسکنوا فی حیره الباطلة الفاتیه فان هذا الباب الاکبر عند الله  
 الحق قد کان خیراً ما یأتمش المومنین فاستخر و اللبلاء و اهلهما  
 بدین الله الخالص و لا یقبلوا من الکفار الخبیره و ان الذین الله فی امرکم  
 الله الحق قد کان علی الحق بالحق مکتوباً یا ایها المومنون ولئن تم فی  
 سبیل الله لو قتلتم یا ذن الذکر لا لی الله نادیکم بخشرون و هو الغنم  
 القدر و کان الله بکل شیء علیها یا اهل الذین قاتلوا فی سبیل ذکر  
 الله علی الذین یقاتلون که ولا تعرفوا علی الیهودیه عن یهودیه

الحق  
 یا ایها المومنون  
 الذین یقاتلون فی سبیل الله  
 لا یخافون الا من الله  
 الحق علیه الحق بالحق  
 امر علی الامر بما قدر الله  
 فی ام الکتاب شد بدان  
 ان الذین یتشهدون فی سبیلنا  
 فتوف بلقون الله ربهم فی حجة  
 الخلد مرتباً و سرراً و اذ نادى  
 المنادی فی القتال فاجیبوا لله  
 و ذکوه فان الحق مؤید که  
 بالنصر لمرزیه و اسرعو الی  
 رضوان الله الیکم  
 ولا تسکنوا فی حیره الباطلة  
 الفاتیه فان هذا الباب  
 الاکبر عند الله الحق قد  
 کان خیراً ما یأتمش المومنین  
 فاستخر و اللبلاء و اهلهما  
 بدین الله الخالص و لا یقبلوا  
 من الکفار الخبیره و ان  
 الذین الله فی امرکم الله  
 الحق قد کان علی الحق  
 بالحق مکتوباً یا ایها  
 المومنون ولئن تم فی  
 سبیل الله لو قتلتم یا ذن  
 الذکر لا لی الله نادیکم  
 بخشرون و هو الغنم القدر  
 و کان الله بکل شیء علیها  
 یا اهل الذین قاتلوا فی  
 سبیل ذکر الله علی الذین  
 یقاتلون که ولا تعرفوا  
 علی الیهودیه عن یهودیه



الارض شجاعا و علی الحق قویا و اصحابا میگوید فافتلو المسلمین  
 مسیبل الله حيث عظم لكم من لسان الباط ایضا یا ایها المؤمنون ان الله  
 فلذلك علیکم القتال فی سبیل هذا الذکر یا الذین امنوا اذ الفتنم فتند  
 من الکفار فنبشروا فندکم الی غیر ذلک من الآیات امره بقتل و جهاد  
 فی سبیل الله و خطابات که بقره الحسین نموده که نام اسباب ترکیه  
 و تشییع مردم است و عداکاری جانها برای رسیدن مقصود و قتل  
 میکند و جمال میکند مردم خسته اند از تقسیم حکومتها در ولایات  
 که بجمعی و در میرزا علی محمد سبیکه بید و عده میدادند بلکه خیال  
 حرکت دولت برای قلع و قمع آنها برای این بوده که میگفتند چرا شما  
 مردمان خدا پرست طالب حق هستید چرا دولت بیچوخت تمرین  
 جماعت صوفیه و عرفا و در اویش و شیخیه که در مقام ملا بودند  
 و در صدد قلع و قمع آنها بر نیامدند چرا در خانه یکی از رؤساء آنها  
 عربیه و فخریروز کارزار جمع آوری نمودند بخلاف تا آنکه در خانه  
 سلیمان خان پسر محبی خان حقدالات عرب بود که اگر از آنجا  
 انقدر آلات عربیه بیرون نیامد کسی او را بان اقتضای شمع اجین  
 نمیکرد و نمیکشت اگر نه مقصود این بود ملاحظه فرمایید اینقدر اسباب  
 جنگ از مقبره شیخ طبرسی که نایزه حرب مشغول شده از کجا برش  
 آمده باشد اگر تنه سباب قبلا مکرده بود از کجا این قدر اسباب  
 از طرف دولتیان کشته میشد چیکهای لغت و آتش زدن از روسی دولت  
 برای چه آنها دولت را مجبور کردند و نه متحدیدار و تو ای که ملاحظه فرمایید

خداوند  
 اینها مقصود از این است  
 و با این اسباب  
 مردم را  
 در نفسی نمایند  
 و در غلطی  
 اینها مقصود از این است  
 و از اینها  
 را از اینها  
 شکست دولت با اینها  
 حکایت میکند و  
 در نفس مردم  
 و در اینها  
 علی

است که بر پادشاهان و سنیین بیان واجب لازم است که غیر  
تا بعین بیان را بتسل در باند مگر آنکه فائده مائمه معتد بها وجود  
مترتب شود که باید معاف از کشته شدن باشد و حاصل مقصود است  
که آنچه محاله از طایفه بایسته دیده و شنیده می شود و از حسن سلوک در احوال  
تراکت تمام برای این است که لغت شدن که معاصد اولیه متوجه  
ایشان خطا و غلط بوده است لهذا این نیز سهو و سلوک داده کار  
بیانی رسید که عهد الهام ایشان بخیال افتاد که دول متفرقه دنیا را  
بصلاح عمومی دعوت نماید و از طرف این پیش نهاد هر گاه نتیجه  
بد بد طریقی بد و متوجهیت تا در تحصیل نماید غافل از اینکه معارف  
با جنک بین الملل خواهد شد و عکس مقصود نتیجه خواهد یافت و  
دیگر پیش از این از توضیح این کذب واضح بگذریم اگر چه همین خواهد  
گفت چو آینه از حق بر حرم ناصر الدین شاه را دلیل از برای  
توضیح این دروغ قرار دادی اگر بگویم شاید بگویند بدون امر از جانب  
رو ساء این عمل واقع شده این جواب را از من نخواهند پذیرفت  
زیرا که این احتمال نظر بکثرت استیفاء و از احتمالات نیش عجزی  
محبوب خواهد بود و اگر احتمال فتح حکم جهاد بدبسیم خود گفتار  
است که اصلا چنین حکم جهاد از ابتداء مجوده تکذیب این توجیه با  
را خواهد نمود علی الجمله بر هر تقدیر از توضیح این واضح میگذریم  
برای فهمیدن بعضی مطالب این قائل از او سوال مینمایم چه بسیم که خود  
او فهمیده است که چه میگوید چه میگوید بعد از استهوار امر میرزا

علی محمد  
علی ابن کمال  
مجتهدین غیر هم عرض  
مؤلف از بیان از کتاب  
بجمله که میگوید  
نوزی نا انا که میگوید  
ازل استوار و خباثت  
یعنی استوار و خباثت  
اولی انبیا و نبیا است  
ببلاغ احکام بین نام  
که بعد از او از این قائل  
سوال میشود که با بودن  
نام مشهور ما مورچه جان  
است نام مشهور ایشان  
قبل از مصدق ایشان  
نیاست و خلافت او سابق  
صالح از ل معلوم است  
در فهمیدن بعضی

عصر بدون اتفاق و اتفاق با طاعت او اتفاق نموده بودند و در جود  
اشتن چنین ناسب مشهور که جمیع علماء و غیر هم با طاعت او بودند  
چه حاجت بنیابت میرزا حسینی بود که او را ناسب مشهور ما مورق را  
دهند ناسب مشهور حق معنی مغز لیبیت از منصب است خاصه با اینکه  
می نویسی شخص فاضلی بوده چه برادرش خلیفه و وصی میرزا علی محمد بود در  
صورتیکه که حکم بود و ملاقات او هم نشده بود و میرزا حسینی ناسب  
منسوب شد دیگر آنکه در میان همه علماء و بزرگان و مجتهدین کسی مقام  
این دو نفر را ندانست که میرزا علی محمد این دو را برای خلافت و وصایت  
و بنیابت خود نمود اگر نبود معلوم میشود که اینها از مجتهدین و علماء  
اعلم نبوده اند و جمیع مفضل بر فاضل که خارج از طریق علماء است  
میشود پس معلوم میشود میرزا علی محمد دیوانه بوده که با تصدیق و ایمان  
و داشتن علماء و مجتهدین این دو نفر را انتخاب نموده است در حالی  
که بسیاری از مردم طران شرح حال این دو برادر را افزون جوانی  
ایشان بخوبی مستحض و با خبرند از این مطلب هم میگذریم مراد از من  
میگذره آنست که میرزا حسینی است میرزا ایچی چه کاره است و اگر میرزا  
ایچی من میگذره آنست پس میرزا حسینی چه کاره است اگر هر دو من  
میگذره آنست بنابر آنکه مراد از آنست میرزا علی محمد باشد و مراد از من  
میگذره آنست که میرزا علی محمد او را بسنی ظاهر در بین مردم  
من میگذره آنست و دو نفر خواهند بود در این صورت یکی مشهور  
و نامور و دیگری نخواهد بود و مشهور اگر من میگذره آنست که میرزا حسینی

سبب این است که طاعت او  
و غیر هم با طاعت او بودند  
و بنیابت میرزا حسینی بود که  
او را ناسب مشهور ما مورق را  
دهند ناسب مشهور حق معنی  
مغز لیبیت از منصب است  
خاصه با اینکه می نویسی  
شخص فاضلی بوده چه برادرش  
خلیفه و وصی میرزا علی محمد  
بود در صورتیکه که حکم بود  
و ملاقات او هم نشده بود  
و میرزا حسینی ناسب منسوب  
شد دیگر آنکه در میان همه  
علاء و بزرگان و مجتهدین  
کسی مقام این دو نفر را  
ندانست که میرزا علی محمد  
این دو را برای خلافت و  
وصایت و بنیابت خود نمود  
اگر نبود معلوم میشود که  
اینها از مجتهدین و علماء  
اعلم نبوده اند و جمیع  
مفضل بر فاضل که خارج از  
طریق علماء است میشود پس  
معلوم میشود میرزا علی  
محمد دیوانه بوده که با  
تصدیق و ایمان و داشتن  
علاء و مجتهدین این دو نفر  
را انتخاب نموده است در حالی  
که بسیاری از مردم طران  
شرح حال این دو برادر را  
افزون جوانی ایشان بخوبی  
مستحض و با خبرند از این  
مطلب هم میگذریم مراد از  
من میگذره آنست که میرزا  
حسینی است میرزا ایچی چه  
کاره است و اگر میرزا ایچی  
من میگذره آنست پس میرزا  
حسینی چه کاره است اگر هر  
دو من میگذره آنست بنابر  
آنکه مراد از آنست میرزا  
علی محمد باشد و مراد از من  
میگذره آنست که میرزا علی  
محمد او را بسنی ظاهر در  
بین مردم من میگذره آنست  
و دو نفر خواهند بود در این  
صورت یکی مشهور و نامور  
و دیگری نخواهد بود و  
مشهور اگر من میگذره آنست  
که میرزا حسینی

که در کتب سابقه باو برسد مناسبت این معنی باشد و الحاصل تمام این کلمات  
 در قوه محتاج به تفسیر و کشف ضمیر است و بیان این قابل غیر عاقل کماست از  
 مقصود و در بعضی نقلی فاسخ طریق مقصود است مدد است از  
 همه اینها با تا ترجمه کن کتابی است که میرزا علی محمد برای من بظهور آید  
 کتیب خانه او فرستاده است که معلوم میشود من بظهور آمده در زبان  
 خود میرزا علی محمد موجود بوده و کتیب خانه داشتند و طفل هم نبوده  
 بنا بر این مقصود از کتاب من است المبین المصنوع الی الله العزیز العجیب صاحب  
 کتاب خدا مکتوب الیه بسم خدا است این خدائی که بهم خدا است و بسم  
 مکتوب و کاتب من الیه الکتاب است کتیب و چه معنی دارد و با اینکه طفل نبوده  
 حکم میرزا علی محمد که اطفال را بهم مکتوب کنند شاید من بظهور آمده در ایشان  
 باشد چه معنی دارد و اگر طفل باشد در بار برتر که سازید شاید ایشان  
 از آن در داخل شوند در عین و حوال رحمت نه بستند یعنی چه مگر من بظهور  
 آمده چه قدر جسم باید باشد که در پای شمارنی برای دخول ایشان رحمت  
 خواهد بود چون این مسنده قاصر معنی اینمطالب و مقصود از این باب  
 را معنی فهم امی کاشش این قابل حاضر بود و توضیح میداد این مطالب را که چنانچه  
 مفهوم بشود و با یکدیگر از با بیها با بیها که اینمطالب را می فهمیدند از  
 بیها برای تفهیم داد ملاقات میکرد و با اینکه نمیدانستم آیا در این طایفه  
 کسبیت که قبل از این حضور و معیبات نماید که خود هر برای ملاقاتش  
 میرفتم و محترم امنیت که اگر از مسئله انتخاب این دو برادر از بین تمام  
 علماء و مجتهدین از بخت میرزا علی محمد یاد بریدهای میرزا سیفعلی یا میرزا ابی

این کتب سابقه باو برسد مناسبت این معنی باشد و الحاصل تمام این کلمات  
 در قوه محتاج به تفسیر و کشف ضمیر است و بیان این قابل غیر عاقل کماست از  
 مقصود و در بعضی نقلی فاسخ طریق مقصود است مدد است از  
 همه اینها با تا ترجمه کن کتابی است که میرزا علی محمد برای من بظهور آید  
 کتیب خانه او فرستاده است که معلوم میشود من بظهور آمده در زبان  
 خود میرزا علی محمد موجود بوده و کتیب خانه داشتند و طفل هم نبوده  
 بنا بر این مقصود از کتاب من است المبین المصنوع الی الله العزیز العجیب صاحب  
 کتاب خدا مکتوب الیه بسم خدا است این خدائی که بهم خدا است و بسم  
 مکتوب و کاتب من الیه الکتاب است کتیب و چه معنی دارد و با اینکه طفل نبوده  
 حکم میرزا علی محمد که اطفال را بهم مکتوب کنند شاید من بظهور آمده در ایشان  
 باشد چه معنی دارد و اگر طفل باشد در بار برتر که سازید شاید ایشان  
 از آن در داخل شوند در عین و حوال رحمت نه بستند یعنی چه مگر من بظهور  
 آمده چه قدر جسم باید باشد که در پای شمارنی برای دخول ایشان رحمت  
 خواهد بود چون این مسنده قاصر معنی اینمطالب و مقصود از این باب  
 را معنی فهم امی کاشش این قابل حاضر بود و توضیح میداد این مطالب را که چنانچه  
 مفهوم بشود و با یکدیگر از با بیها با بیها که اینمطالب را می فهمیدند از  
 بیها برای تفهیم داد ملاقات میکرد و با اینکه نمیدانستم آیا در این طایفه  
 کسبیت که قبل از این حضور و معیبات نماید که خود هر برای ملاقاتش  
 میرفتم و محترم امنیت که اگر از مسئله انتخاب این دو برادر از بین تمام  
 علماء و مجتهدین از بخت میرزا علی محمد یاد بریدهای میرزا سیفعلی یا میرزا ابی

بر این سخن و تمهید نیست مادام که مکتوبات نرسد از این امر اسباب است  
 جناب ایشان است عجز از این بنده و خود را در جواب این اشکالات  
 نموده و نموده و ام با اینکه میرزا علی محمد و غمگینان بسیاری بود و از  
 حالات و اسباب او این در برادر جوانی مسجون بوده و بعد از  
 مرخصی یافت بوده و بعد از صد و در این گونه کلمات و انتخاب  
 این گونه اشخاص را مثل فرقه تعیین زن از او بیدست خانم  
 پس از این که خانم از کتاب این قائل و بوضوح معانی  
 مفعال این مناسب است که مناظره کین این بنده و در نفر از این  
 واقع شده و مکه شود که برادران عزیزم از کلمات و آیه سکه بجه بیان  
 و حق آسانی در برابرین عفتلانی جلوه میدهند مطلع شود و روزی  
 در میان جمعی از دوستان که مجمع ایشان در قندوق حسن بود گفتند  
 از مبلغین بیاینا سقر می آرد مجلس و با دوستان در این شهر  
 صفا برای امر با طبیعت ما و نیه که برای مبلغین حاصل است شرح  
 بیاد می تبلیغ و اصول تحقیق و اثبات مقام از بواسی میرزا علی محمد  
 میرزا حسن علی بر آید اظهار نمودم که سعادتی بر مسلمانان و ممالی  
 بانی امام حسن عسکری مسلمان همه طلبه نگردد و استخفا که محمد بن الحسن  
 باشد و بعد از او در عثمانان بزرگوار در سنده و دست شخصت بجز  
 فرزند او اگر موجود و غائب بوده و فعلا میرزا علی محمد همان  
 فرزند امام حسن است که غائب بوده و میگویند ظاهر شده است  
 معلوم بودن نسبت میرزا علی محمد و قول و آسای شما این مطلب

این سخن را در جواب این اشکالات  
 نموده و نموده و ام با اینکه میرزا علی محمد و غمگینان بسیاری بود و از  
 حالات و اسباب او این در برادر جوانی مسجون بوده و بعد از  
 مرخصی یافت بوده و بعد از صد و در این گونه کلمات و انتخاب  
 این گونه اشخاص را مثل فرقه تعیین زن از او بیدست خانم  
 پس از این که خانم از کتاب این قائل و بوضوح معانی  
 مفعال این مناسب است که مناظره کین این بنده و در نفر از این  
 واقع شده و مکه شود که برادران عزیزم از کلمات و آیه سکه بجه بیان  
 و حق آسانی در برابرین عفتلانی جلوه میدهند مطلع شود و روزی  
 در میان جمعی از دوستان که مجمع ایشان در قندوق حسن بود گفتند  
 از مبلغین بیاینا سقر می آرد مجلس و با دوستان در این شهر  
 صفا برای امر با طبیعت ما و نیه که برای مبلغین حاصل است شرح  
 بیاد می تبلیغ و اصول تحقیق و اثبات مقام از بواسی میرزا علی محمد  
 میرزا حسن علی بر آید اظهار نمودم که سعادتی بر مسلمانان و ممالی  
 بانی امام حسن عسکری مسلمان همه طلبه نگردد و استخفا که محمد بن الحسن  
 باشد و بعد از او در عثمانان بزرگوار در سنده و دست شخصت بجز  
 فرزند او اگر موجود و غائب بوده و فعلا میرزا علی محمد همان  
 فرزند امام حسن است که غائب بوده و میگویند ظاهر شده است  
 معلوم بودن نسبت میرزا علی محمد و قول و آسای شما این مطلب

در هر گاه بگویند با وجود بودن حدیث معتدل عامه و خاصه و اعتبار  
عقلیه روی زمین محبت لازم ندارد پس میرزا علی محمد کتیب  
میرزا حسینعلی چه کاره است که مردم را با بیان ایشان دعوت  
میکنند و اگر بگویند وجود محبت لازم است ولی وجود مفسرین  
قرآن و مجتهدین در اخبار حاصل این کاره کافی برای کار بوده اند  
میگویم بعلاده آنکه آنها امروز هم مانند تادی این هزار سال بعد  
از رحلت امام حسن عسکری موجودند پس حاجتی بوجود زید و عمرو  
و نسبت اولویت زید و عمرو برای مردم از این مفسرین موجودین  
امروز از کجا و بچه دلیل معلوم باید کرد و هر گاه بگویند که محبت  
خدا در این عصر هزار سال مظاہر علی و حلا بوده که نقطه اولی و  
جال اقدس ایبی طور نموده اند عرض میکنم مظاہر غیبیه هر گاه بر  
دعوت بود حق ماوریت داشتند و اگر چه شخص آنها را کسی نشناخت  
بسیج تاریخی جز از وجود شخص مجهول العوانی که مردم را دعوت  
میروی حق نماید میدهد و هر کس که دعوت بحق داشته از روی  
عرفا و صدوقین هم معلوم العوان هم ماوریت علی اظهار میکنند و اگر  
بفرمایند دعوت هم مذ استند پس وجود آنها لغو و عیب خواهد بود مضافاً  
باینکه ماوریت علی باشد یعنی ماوریت حفا حافظ مطالب و مفاد  
ماور علی باشد و حضرت امام حسن عسکری در زمان شدت لغتیه  
واقع بود که بسیاری او را با نامت نمیشا خند و ماوریت علی  
نداشتند که کسی از طرف ایشان بزرگوار ماوریت لبر و خدا داشته

باید  
در باب  
استفاد  
اینکه این اصطلاح  
حجاب  
که باید  
بسیار  
فحوا  
که  
حق  
که  
نیاید  
وفا  
چرا  
در  
این  
و

مناظره مولف با مبلغ بهاء

نیشود و محبت از آن که لولا آنچه ساخت الارض بهما را انانویین بخواهش  
مژده عید آنچه سوال من از جناب شما که مبلغ از طرف فقط اولی در حال آمدن  
سید امینت که بیان طور که او صیحا حضرت موسی و از ده نفر معین مشخص بودند  
که هر یک عید از دیگری بوسایت آنحضرت مردم را دعوت الی الحق مینمودند  
و همچنین او میآورد از ده کانه حضرت عیسی حال از شما سوال میشود که از عیال  
پنجاه خاتم که دو از ده نفر بودند بعد از باز و بهم که بوده و اگر بوده  
چه کرده و محبت بعد از رحلت امام حسن عسکری در روی زمین که بوده  
و جواب شافی و کافی صاف ساده از شما استدعا مینمایم جناب  
مبلغ معارض و مناظر با این مبنده مبهوت و ساکت شده جواب  
را مگر کول حلیه بعد و تجدید عهد نمود بعد از چند می حلیه موعود برای جواب  
سوال مصلو و منتقد گوید آن شخص مبلغ با یک نفر دیگر از مبلغین که افصح  
ساناد و ابلغ بیانا و اوسع فضلا و اتمن فکرا از آن مبلغ بود بصاحب است او  
بجلاس حاضر شد بعد از تحفته مجابین شخص معاون و مصداق مبلغ مجدد اول  
اظهار نمود که از قرار تقریر فلان برای اشکال و استوالی بوده که با ایشان مذاکره  
داشتید بهتر است که خود شما تقریر بنمایند که اگر جوابی داشته باشند بدانند  
بعرض برسانم تقریر سوال بر بنوی که مذکور و مرقوم شد نمودم معاون مبلغ  
سابق اظهار داشت که این سوال جواب بسیار واضحی دارد که باری تا  
و مذبر از این شریفه یز الامر من السماء الی الارض ثم یخرج الیه فی یوم  
کان مقداره الف سنه ما تعدون مطلب کثوف و واضح میشود  
توضیح از او خواستم گفت که مراد از این شریفه امینت که تدبیر امر

و این است  
از اسم آن که نیست  
ببیند که این است  
خوشتر است  
ان است  
توجه با بیان میکند  
بگردد  
باشد و مطلب  
واضح شده بعد از تمام است  
دایب اسلام  
بین فرسخ  
مردودها اینکه وجود  
است شایسته  
نموده است  
نزد آن است  
کلیه بوده و  
گفت است  
شاید  
از

# مناظره مؤلف با مبلغ مهبانی

در حقیقت امام حسن مگر بر وجهی در الهام امر و بیانت بکمال تحقق یافت و بعد  
 آن وحی الهام منقطع و امر بیانت کم کم عروج با آسمان نموده از زمین رفت  
 تا نیز از سال در سینه هزار و دویست و شصت بطور نقطه اولی ثانیاً امر و بیانت  
 از آسمان الوهیت نزول بارض نبوت و ولایت نموده است و عقرب  
 اسباب تکمیل و نهایت بوجود من بظهور آیه و فرایر خواهد شد گفتیم بنا بر این  
 جناب عالی در این مدت هزار سال سنای عروج بیانت با آسمان شده و کم کم  
 بیانت از زمین رفت مردم مکلف تکلیف بودند یا نبودند اگر مکلف  
 نباشند خلاف لطف و عدالت و اگر مکلف باشند در صورت نبودن  
 انوار بیانت مرجع احکام و معین تکالیف برای مردم کیانند  
 بر تقدیر که بفرمانند علماء معین تکالیف هستند اولاً محبت کلام علماء بنا بر  
 مذکور است میان بیانت عامه داشتن از طرف محبت عامه است که خود  
 در عیب مدبر امور عالم و نو آشن در ظاهر معین احکام آیه بیانشند و بنا بر  
 قول تنه که میفرمایند انوار و بیانت با آسمان عروج نموده است علماء از طرف  
 کدام پیغمبر با امام مبلغ احکام بیانت قرار داده شده و اند انوار و بیانت  
 که در بین نیست قول خود ایشان بدون این که بیانت داشته باشند و مخصوصاً  
 طرف ولی وقت باشند که حجرتند اند او و با نبودن انوار بیانت از زمین  
 خالی از حجرت میباید و لولا آنچه ساخته است از زمین با آنها بجای خود باقی  
 و حدیث مسلم بن حاصه و عامه میباید و لم يعرف امام زمانه است  
 میباید بحالیه بی محل خواهد بود و حجیت اینکه امامی است که شناسائی او  
 لازم باشد و گفته است عمارت عقلیه بر لزوم وجود حجیت بر روی زمین  
 از زمین

حکایتی است که در این کتاب  
 رفت در این کتاب  
 آمده است در طرف  
 و عروج در طرف  
 انحصار است بین  
 سن از اول  
 با حضرت حسن  
 بعد از آن  
 هزار سال  
 انبیا که خود  
 نزول از آسمان  
 بلکه همین  
 چنین است  
 اخذ  
 خانم  
 دلیل  
 فائز  
 علماء  
 نت  
 و حجت



# مناظره مؤلف با مبلغ بهائیان

برای بقای نظام و ترویج احکام و دفع فساد و تسبیح مرجع نمودن این  
 مخصوصاً در مدت فلیکه دولت و نصرت سال دیانت درین مردم  
 و در مدت طویل که هزار سال است دیانت عاریج بسا بوده باشد  
 را که خدای متعال بحکم آیه کریمه ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون  
 تکلیف عبادت خان بنیاد که عبث و لغو محسوب بشود و محقق است  
 که مقتضای کریمه انما خلقناکم عبثا و انکم الیهنا لارجعون  
 حکم عقل بعدم صدق و لغو که عبث است از حکیم این تفسیر و این معنی که مستلزم  
 این محذورات و این امورات فیهما شر باطل و فاسد خواهد بود پس از  
 از یوم کان معتدله الفتنه ربطی بقرایات شامه دارد و آنچه از تفسیر  
 در معنی آیه بر ما معین شد اینست که خدای متعال امور را آنچه که اراده  
 عتس میگیرد و تدبیر و مهیا میفرماید در بین آسمان زمین و توسط ملک  
 نازل بر زمین میشود پس از اینکه ملک آن امور را بر زمین رسانند عروج با  
 میکند و مدت آن ملک یکروز است هر حسب سیر متعارف  
 بشری یا چند سال است پس مجموع سیزده سال میشود که ملک در یکروز سیر  
 و مناست این آیه با آیه قبل که میفرماید الذی خلق السموات والارض  
 و ما بینهما فی سته ایام الخ که بعد از ذکر تکلیف عبادت و احسن بیان  
 تدبیر امور که برای این بین لازم است فرموده است و ممکن است که آیه  
 را طوری معنی کنند که توسط ملک بهم محتاج نباشیم باین معنی که تدبیر  
 از ازل و عاریج فرض کنیم و بگوئیم تدبیر حق را هیچ بخود او است در سائر  
 که برای تدبیر دست قدرت ملک در تدبیر امر فارغ میشود که هرگاه

اینست که خدای متعال  
 در مدت طویل که هزار سال است  
 را که خدای متعال بحکم آیه کریمه  
 تکلیف عبادت خان بنیاد که عبث و لغو  
 که مقتضای کریمه انما خلقناکم  
 حکم عقل بعدم صدق و لغو که عبث  
 این محذورات و این امورات فیهما  
 از یوم کان معتدله الفتنه ربطی  
 در معنی آیه بر ما معین شد اینست  
 عتس میگیرد و تدبیر و مهیا میفرماید  
 نازل بر زمین میشود پس از اینکه  
 میکند و مدت آن ملک یکروز است  
 بشری یا چند سال است پس مجموع  
 و مناست این آیه با آیه قبل که  
 و ما بینهما فی سته ایام الخ که  
 تدبیر امور که برای این بین لازم  
 را طوری معنی کنند که توسط ملک  
 از ازل و عاریج فرض کنیم و بگوئیم  
 که برای تدبیر دست قدرت ملک در  
 سال است پس عروج با  
 سال است پس عروج با



مختصر منبسطا حجة اسلامي مسئين في كتاب محمد حري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انطق لسان عباده اوليها محمد وحنانه واخلاق عليهما باب معرفته بكنهه و  
 انشائه واطبق عقولهم على الاضراف بالخبر عن احصائهم والاله التي منها اقدارهم على رد الحجج و  
 اعدائهم والذنب عن المكائد و جعل خصائمه والصلوة والسلام على سائر الرسل والنبيا وفضل استنباط  
 وعلى بزعمه على حامل لوائه وعلى خزنة الطاهر بن خلفائه و اوصيا سببا جهنم الله في الارضين مند  
 امو عبيد و امانه ما دامت الارض تحاط بسماه و بعد ان بدن مشركه در بند علو طبع و  
 لواحق معصيت با في نماند که در بيت در کج انزوا و عزت محمود غنوده و انقطاع از خلق و  
 انزال ارامو احتيا نمود و از همه مهمل و قال و کما کنس جوا و جلال و جمع مال و منال با سوه  
 در صفات نهايت کلال و ملال و نشئت حال از جانب سني الجواب دوست عزيز مچاره منبسطا  
 معيار اذاب فضائل نصابا کالات کتاب اقای انا شيخ زين العابدين نوري شاه حفي که  
 الحق و الانصاف خود را از حوزة علميه خارج و بمکسب جلال محضيل معاش بری خود و اهل و  
 و تامين حال دايمة مال منما بد نشانه علميت و فضال از خود انداخته با مال محموده عزت ديني و  
 املاست که درونها و بنيادش در حيزه الهيه است بدید من مرفوع مؤلف کتاب الايماني اظهار  
 که با کتاب بسم الشيطا مطبوع شد ايترا بر اين دانسته که رد صحيح که مانند نمودن صاحب  
 مريب مست يقينا نباشد تکاورد و انصاف مؤلف کتاب الايمان اهل بيان اعلمنا اعلان ارد و بنيان  
 ريشه ضلالت را از پنج دين برارد و بنظر فاضل زيندين فاني و انشور بنسازند که نظر بحسن طي که با هم  
 تضيد نمودم را بصح فطالبتا کافي از بر اي نوع خطا و خلل و عنار و زلل و شوارند و خود را  
 و مراتب و ابطال مقالات آن مؤلف معاند و غلبيان تکاورد و بنيان بيد الهی و من يؤمقنه بمضد غالي  
 نامل و بتمها امال و اصل کرد بدید از بين حساب تکليف و استنادا ما امننا کتاب بيان را که مسي بار غلام  
 است بر عزم الايف اهل بيان بمبصه ظهور رسيد و لا حجة نموه و عا شتوا و نامة بهما مستلر معا  
 و يقينه مستلر يقينه و در کمال زمانت و مستار پيشه کن بيضا ضللا و هادي شاهه هدايش با هم  
 نمکنم که تا اين تاريخ کسی باين طرز و معيا کلمات ابيه جماعت ممنوع و جهالت را بصا آورد

مختصر منبسطا حجة اسلامي مسئين في كتاب محمد حري

مختصر منبسطا حجة اسلامي مسئين في كتاب محمد حري

# السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ كَرَمَاتِكَ

این

کتاب مستطاب

ارغام الشیطان

برای مؤمنین و عملی و تصدقین نیز که خوشبخت

فولامی بنایت استوار به منظور که زرد پوش را از صاحب

کار گرفت البته هر کس این کتاب را بدقت بخواند و خوب

مطالبت آن را در کتب نماید دیگر مملات و فرخرفات نام بر طاعت

و شایعات منکرین بر او اثر نخواهد کرد و زیرا که بخوبی بر فساد و بطلان

عمیده و مذنب ایشان مطلع خواهد شد برادران دینی که نصیب

و شایعات و می ایضا بقیه نماز معتقد عقایدشان از دست رفته و

گمراه شده اند هرگاه یکبار در این کتاب را بدقت بخوانند قطعا

کرامتی برین خواهند آمد و این مجسمه حاصی طائف حرمین شریفین نقل الکاج میرزا

احمد کتابت و نشر طرأ طلبا لمضات الله در صد و طبع سنگیاب برآمده

بر همت بسیار مرتب و مدون نموده تا برادران ایمانی از قرأت

آن بابت علم الیقین حاصل گشته و تحصیل یقین نموده که شایعات

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان و منکرین و ضعیفان

در کتابت

در کتابت  
بسیار عالی  
بسیار عالی  
بسیار عالی

دار المجلد و طبع





